ادبیات مشروطه

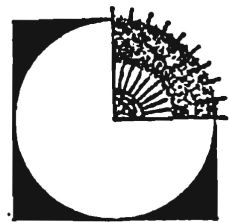
الفبای جدید و مکتوبات

میرزا فتحعلی آخوندزاده

الفبای جدید و مکتوبات

میرزا فتحعلی آخوندزاده

پروفسور حمید محمدزاده



مکتوبات و الفبای جدید
میرزا فتحعلی آخوندزاده
پروفسور حمید محمدزاده
چاپ چهر ، تبریز
پائیز ، ۵۷

ازگردآورنده

میرزا فتحعلی آخوندااوف (۱۸۷۸-۱۸۱۲) علاوه براشعارو شش کمدی و «حکایت یوسف شاه» و«مکتوبات کمال الدوله» وآثارمتعدد انتقادی وفلسفی ویك سلسله نامه‌ها دربارهٔ ایجادالفبای عربی وانتشار آن بعدازپیدایش اسلام دربین ملل دیگر ولزوم اصلاح وتغییراین الفبا تصنیفات ذیقیمتی دارد. فیلسوف عالیقدرزبانهای آذربایجانی، فارسی، عربی وروسی را بحد کمال می‌دانسته وبدراین زبانها آثار گرانبهائی از خودبه‌یادگار گذاشته است.

این جلد چنانکه ملاحظه می‌شود شامل تحقیقات آخونداوف دربارهٔ پیدایش خط والفباوایجاد خط کوفی ونسخ ونستعلیق وکاوشهای علمی درراه تسهیل وتکمیل این خط وبالاخره پیشنهاد لزوم تغییرالفبای عرب ولوایح مختلفهٔ الفبای جدید می‌باشد. همچنین نامه‌های مختلفی که آخونداوف دربارهٔ الفباوچاپ «مکتوب کمال الدوله» ودرموضوعات گوناگون برای دوستان وآشنایان ومسئولین امورزمان خود نوشته است، دراین کتاب گردآوری شده‌است.

آرشیو آخونداوف که درمخزن آثارخطی فرهنگستان علوم ا. ج. ش. س. می‌باشد می‌توان گفت که ازحیث کمیت و کیفیت اسناد

از بهترین و کاملترین آرشیوهای نویسندگانی است که از آثار آنها در این گنجینهٔ پرثروت نگهداری می شود. این برتری در سایهٔ سلیقهٔ کم نظیر و قابل تحسین خود نویسنده در ثبت وضبط وحفظ آثار خود ودیگران میسر گردیده است . میرزافتحعلی آخوندوف تقریباً از تمام نامه‌هائی که به دوستان خود ارسال داشته است رونویسی نموده ودردفاتر مخصوص ثبت کرده است وهمچنین عین نامه‌های دوستان خودرا نیز باسلیقهٔ تمام نگه داشته است . علاوه براینها اصل غلب آثارادبی وفلسفی وی مثلا متن تمام کمدی‌ها و «حکایت یوسف‌شاه» ومتن «مکتوبات کمال‌الدوله» به‌زبان های آذربایجانی وفارسی وروسی در نه نسخه در آرشیو نامبرده موجود است . درسایهٔ این سلیقه و ترتیب است که درحدود دوثلث میراث قلمی آخوندوف ازخطر نابودی مصون مانده است زیرا ازتألیفات این نویسندهٔ عالیقدر در دوران زندگیش فقط قسمت کمی چاپ ومنتشر گردیده بود ومابقی آنها مثلا «مکتوبات کمال‌الدوله» تمام آثارانتقادی وفلسفی واغلب اشعار و کلیهٔ لوایح ورسالات الفبای جدید سالها پس از مرگ وی چاپ شده است .

در میان آثار آخوندوف نامه‌های وی نیز ازلحاظ ارزش علمی و ادبی قابل ملاحظه است . دراین نامه‌ها اغلب وشاید بطور کلی از مسائل جدی علمی وادبی بحث می گردد وبعضی از آنها به‌غیرازعنوان هیچگونه شباهتی به‌مکتوب ندارد . مثلا مقالهٔ انتقادی آخوندوف در بارهٔ جلال‌الدین محمد مولوی درحقیقت نامه‌ایست که به‌قول نگارندهٔ آن « از کثرت بیکاری در ییلاق قوجور تحریر یافته » وبه‌عنوان نامه به‌دوست خود شیخ‌الاسلام قفقاز آخوندملااحمدحسین‌زاده فرستاده شده است. رسالات انتقادی مشهور دربارهٔ «یك کلمه» ونمایشنامه‌های میرزا آقا و

«رسالهٔ ایراد» و «کریتیکا» عبارت از نامه‌هائی است که آخوندزاوف برای دوستان صاحب‌قلم و نویسندگان معاصر خود نگاشته است. از اینجا می‌توان به اهمیت نامه‌های آخوندزاوف پی برد.

همچنین ناگفته نماند که این مجموعه حاوی تمام نامه‌های آخوندزاوف نمی‌باشد و طبع و نشر همهٔ آنها از حوصلهٔ این کتاب خارج است و این کار سودمند و لازم وقتی انجام خواهد پذیرفت که بطور کلی آرشیو نویسنده چاپ و منتشر گردد.

رویهمرفته این نامه‌ها دو موضوع اساسی را در بر گرفته است: قسم اول نامه‌هائی است که در موضوع الفبا نوشته شده و قسم دوم دربارهٔ طبع و نشر «مکتوبات کمال‌الدوله» تحریر یافته است.

لوایح الفبای جدید آخوندزاوف و پیشنهادهائی که برای دول ایران و عثمانی تقدیم داشته است حاکی است که وی از اول طالب تغییر الفبای عرب نبوده است و در نخستین مرحله می‌خواسته است فقط در الفبا اصلاحاتی بعمل آید. یعنی نقاط ساقط گردد و اعراب جزو حروف نوشته شود و وجه تمایز حروف از همدیگر با نقطه‌ها نبوده فقط با شکل باشد. در مرحلهٔ دوم علاوه بر اسقاط نقاط و تحریر اعراب در کلمات و تعیین اشکال مخصوص برای هریك از حروف متشابه تقطیع حروف را نیز پیشنهاد می کند و بالاخره در مرحلهٔ سوم، که رأی نهائی و قطعی وی محسوب می گردد، هر گونه اصلاح الفبای عرب را بیفایده می‌شمارد و پیشنهاد می کند که الفبا براساس حروف لاتین تعبیرپذیرد و اعراب در ترکیب کلمات نوشته شود و خط از طرف چپ به‌طرف راست تحریر یابد.

از نامه‌های میرزافتحعلی آخوندزاوف بخوبی استنباط می گردد

که محرك وی دراین مسئله ، که درحدود یك ربع قرن اورا به‌خود مشغول داشته است ، فقط وفقط استخلاص تـوده‌های مـردم ازظلمت جهل‌وبیسوادی وبالنتیجه کمك کردن‌به‌آنها برای رهائی‌ازظلم‌ونیل به‌آزادی وسعادت‌بوده‌است .

ازنقطهٔ نظرآخوندوف راه رستگاری مردم فقط وفقط بوسیلهٔ کسب سواد امکان پذیر می‌باشد ویگانه‌کاری که برای باسواد کردن عامهٔ خلق باید انجام یـابد تسهیل وسیلهٔ‌آموزش یعنی اصلاح وتغییر الفباست .

البته غلو نویسنده دراهمیت اصلاح وتغییر الفبا ظاهراست . اما نباید ازنظردورداشت که هدف وی بسیار عالی‌بوده وتمام کوششهایش درراه‌آزادی وخوشبختی‌طبقات‌محروم بعمل‌آمده‌است . درمنظومه‌ای که‌به‌مناسبت عدم‌موفقیت خود دراین‌راه وسایراقدامات میهن‌پرستانه ونوعپرورانه‌اش سروده است بسیاربجا گفته‌است :

به‌بسیار تدبیرها چنگ زن ‌ ‌ ‌ همی‌بودم ازفرط حب‌وطن

نبخشید سعیم ولی حاصلی ‌ ‌ ‌ ندیدم درین‌عصرصاحبدلی

باآنکه‌تمام کوششهای‌آخوندوف در آن زمان‌به‌نتیجه‌نرسیدو یداییراصلاح‌طلبانهٔ وی‌ازطرف بدخواهان ومحافظه‌کاران‌خنثی گردید واین مجاهد راه ترقی‌وآزادی باهزاران حسرت واندوه چشم‌برجهان پوشید ، معهذاتخمی که درمزرع‌ضمیرمعاصرین‌خود پاشیده‌بود دیری نپائید که رشد ونمو نمود و به‌ثمررسید .

درقسمتی‌ازنامه‌ها ، چنانکه مذکورافتادآخوندوف‌درباره‌ٔیکی ازمهمترین‌نگارشات خودیعنی« مکتوبات کمال‌الدوله » بحث‌می کند و برای طبع ونشرآنها بااشخاص گوناگون به‌مکاتبه می‌پردازد . این

مکاتبه‌از پطرزبورگ تا بمبئی و تهران گرفته تا پاریس و لندن بعمل می آید. مطالعهٔ این نامه‌ها علاوه بر سودهای دیگر از این جهت نیز پرارزش است که به‌پی بردن به‌منظور اصلی مصنف کمك می کند و واضح می گردد که آخوندزاده عمداً کمال‌الدوله و جلال‌الدوله را در یك سلسله مسائل عمدهٔ سیاسی و فلسفی به بحث و جدل واداشته و خواسته‌است که از تصادم افکار آنها بارقهٔ حقیقت نمایان گردد.

«مکتوبات کمال‌الدوله» با آنکه در دوران زندگی آخوندزاده علیرغم تمام کوششها و تلاشهایش چاپ نگردید معذلك نسخ فراوان آن در اغلب کشورهای خاور و یا باختر دست به‌دست پخش شد و شهرت بسزائی کسب کرد. تاثیر عمیق آن در بین روشنفکران مترقی آن دوره از نامه‌های میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، جلال‌الدین میرزا پور فتحعلیشاه قاجار، مانوکجی لیمجی، میرزا محمد جعفر قراجه‌داغی و سایرین بخوبی مشهود است. این تألیف یکی از اولین و مهمترین آثار قلمی است که در بیداری ایرانیان و برانگیختن اندیشهٔ آزادی و استقرار قانون اساسی نقش بزرگی ایفا کرده‌است. اغلب مورخین و ادیبان ایران نام میرزا فتحعلی آخوندزاده را در سر دفتر اسامی آزاد اندیشان و نیکخواهان ایران می نویسند و از خدماتی که این دانشمند عالیمقام آذربایجانی در مهیا ساختن بندار ایرانیان برای قیام در راه آزادی بعمل آورده است قدردانی می کنند.

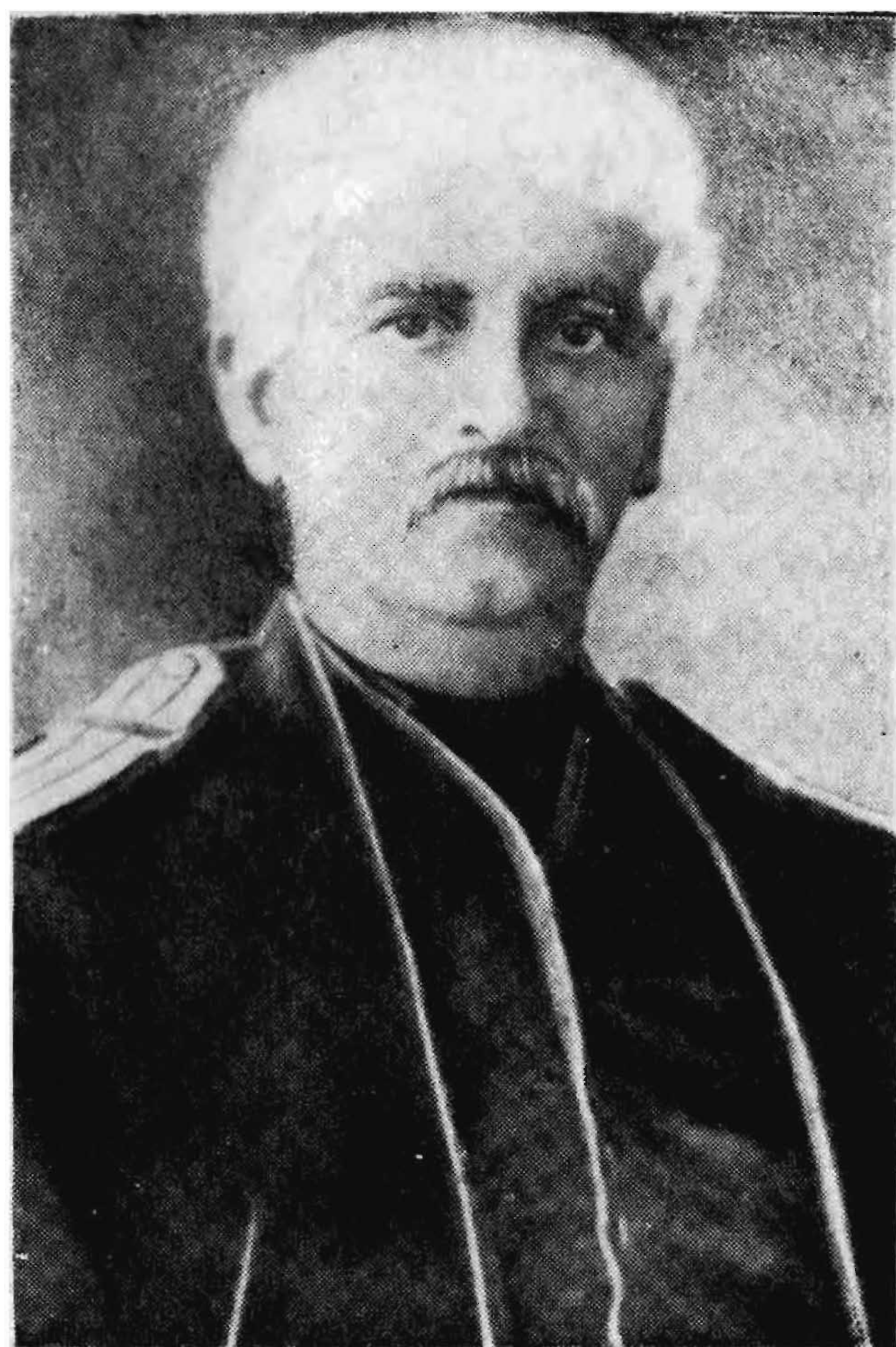
یکی دیگر از مزایای این کتاب گردآوری مقدار قابل توجهی از نامه‌های همفکران و همزمان آخوندزاده می باشد. قسمت عمدهٔ این نامه‌ها منحصر بفرد است و برای اولین بار در دسترس خوانندگان قرار می گیرد. طبع و نشر این نامه‌ها علاوه بر آنکه به‌شناسائی آخوندزاده

کمك خواهد کرد درشناسائی دوستان وی نیز بی‌تأثیر نخواهد ماند و بعلاوه وسیله‌ای برای تدوین کاملتر آثار معاصرین او نظیر میرزا یوسف خان، جلال‌الدین میرزا، میرزا آقا علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه خواهد بود.

از این نامه‌ها تأثیر آخوندزاوف در یك‌عده از روشنفکران و صاحب‌قلمان معاصر خود در ایران و ترکیه و هندوستان و سایر کشورها آشکار می‌گردد و بار دیگر این حقیقت به‌ظهور می‌پیوندد که او یکی از پیشروترین ابنای زمان خود بوده و تمام نیروی خلاقهٔ خود را برای خدمت به‌وطن و به‌بنی نوع بشر بکار انداخته است. در این نامه‌ها از تعصبات پوچ دینی و نژادی نه‌اینکه اثری نیست، برعکس در هر سطر آنها جدوجهدی برای برطرف کردن هرگونه عامل نفاق و اختلافات بین خلقها نمایان است. در نظر آخوندزاوف برادری و برابری بین‌ملل اولین شرط انسانیت و بهترین ضامن صلح وصفا و پیشرفت است.

نامه‌ها و اسنادی که در این کتاب گردآوری شده است حتی المقدور بدون هیچگونه تغییر وتبدیل تقدیم خوانندگان می‌گردد. از برخی نامه‌ها ومخصوصاً از رسالهٔ تحقیقات دربارهٔ الفبا دونسخه در آرشیوموجود بود. برای چاپ نسخه کامل‌تر وصحیح‌تر انتخاب شده و اگردرمطالب دونسخه تفاوتی بوده است باعلامت گزاری به‌هریك از نسخه‌ها فرق آنها در پای هرصفحـه درج گردیده است. برای تمام اشارات و کنایاتی که درنامه‌ها بکاررفته است توضیح مختصری داده شده و کلیهٔ تاریخهای "هجری" به‌میلادی تبدیل گردیده و در داخل کروشه نشان داده شده‌است. جدول اعلام فقط مخصوص‌متن‌فارسی‌است واسامی اشخاصی که درنامه‌های روسی آمده است به‌علل تکنیکی در جدول مذکور ثبت نشده است.

حمید محمدزاده



بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی نبینا[1] و آله‌اجمعین

الف باء جدید

برای تحریرات السنهٔ اسلامیه که عبارت از عربی و فارسی و ترکیست. تألیف مایور[2] میرزا فتحعلی آخوندزاده در ماه صفر سنهٔ هجریه هزار و دویست و هفتاد و چهار.

پدر مرحوم من میرزا محمدتقی مرا در هشت سالگی[3] بمکتب گذاشت. یک سال متصل بمکتب رفتم، الف‌بارا خواندم، شروع کردم بخواندن بعض سوره‌ها از جزو آخر قرآن مجید. اما یک حرف را نمی‌شناختم و هرچه در روز اول بواسطهٔ حدت ذهن حفظ میکردم فردایش فراموش میشد[4]. عاقبت بمرتبهٔ از خواندن نفرت بهم رسانیدم که بهر قسم شغل شاق راضی می‌بودم بشرطیکه از خواندن خلاص شوم. *لهذا ازمکتب گریختم

از این تصنیف در آرشیو م. ف. آخونداوف (مخزن آثار خطی آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان) یک نسخهٔ دیگر که بخط مؤلف است موجودمیباشد. فرقهائی که از مقابلهٔ دونسخهٔ مذکور بدست آمده است در پائین هر صفحه بنشان داده‌شده است. حرف «ب» علامت اختصاری نسخه بدل میباشد.

۱ـ ب: نبیه ۲ـ ب: قاپوتان ۳ـ ب: درقصبهٔ خامنه ۴ـ ب: بعدازیکسال بشهر تبریز رحلت کردیم درآنجا نیز یک سال بمکتب رفتم باز حالتم بدین قرار بودعاقبت...

ویک سال آزاد گردیدم. بعد از آن[1] پدرم[2] مرابا مادرم فرستاد پیش مرحوم آخوند ملا علی اصغر که عموی مادرم بود و بعداز سلیم‌خان شکویی[3] در حمایت مصطفی خان شیروانی زندگانی میکرد. مادرم باز مرابخواندن مجبور کرد. اما نفرت من از حد زیاده بود. سه روز متصل میگریختم و در اطراف[4] پنهان می شدم. عاقبت مراگرفتند، شروع کردند به تعلیم. چون آخوند ملا علی اصغر شخص فاضل و عاقل بود، مرا زیاده نرنجا-نید. با کمال حلم و رافت حروف را بمن نشان داد و سیاق هجه‌را آموخت. بطوریکه در اندک مدت بخواندن هر سورهٔ قرآن قادرشدم و در سه ماه قرآنرا تمام کردم. نفرت خواندن بالکلیه‌از من زایل‌شد. بعدازآن بکتاب گلستان و طومار شروع نمودم. خدایا چه بگویم؟! خطی را و حروفیرا مشاهده کردم که گویا هرگز نظیر آنهارا سابقا ندیده‌ام. بازآخوند مرحوم که سیاق تعلیم راخوب میدانست مرا بالفاظ آشناکرد. نهایت با وجود اهتمام این معلم که از هزار یکی مثل این پیدا نمیشود سواد خواندن من سه. و چهار سال طول کشید. آیا بسیار کسان هستند که سه و چهار سال صبر داشته باشند؟ ازاین جهت است که در میان طوایف اسلامیه از ده هزار یکنفر صاحب سواد بهم نمیرسد و طایفهٔ اناث بالمره از سواد بی بهره می مانند. بسیاری از اطفال در ابتدا شو.قمند بمکتب میروند اما بعد از چندی از خواندن بیزار شده میگریزند. اکثر علمای مشهور در خواندن عبارت کتب عربیه از سهوکردن امین نیستند. شهرت بعض ملاها از این است که عبارت را خوب و درست میخوانند. این چه معنی دارد؟ چراما باید در سر این امر جزوی این

---

[1]ـ مؤلف بامداد بعداً علاوه کرده و سپس خط زده است. [2]ـب: از تبریز [3]ـب: درمحال انکوت قراداغ.

[4]ـب: اوبه.

قدر معطلی داشته باشیم؟ سبب همهٔ این معطلی نقصان الف با است.

اوّلا اکثر حروف یک شکل دارند و با نقطه ها از یک دیگر تمیز می یابند. اتفاق می افتد که نقطه ها بعض اوقات در جای خود واقع نمی شوندو یابالکلیه متروک میباشند. در هر دوحال طفل مبتدی در تشخیص حروف مبتلای زحمت و اشکال است.

ثانیاً حروف مصوّته که باصطلاح نحویین آنهارا اعراب مینامند مرقوم نمیگردند بلکه مقدر می شوند. این کیفیت برای مبتدی موجب اشد دشواریست.

ثالثاً چند حرف صامت و چند حرف مصوت هرگز در الف با موجود نیست اما درزبان جاریست. از جملهٔ حروف صامته کاف است که لفظ «گرد» یعنی غبار و «گرد» یعنی پهلوان بواسطهٔ آن مرقوم میباشد. درعوض این حرف که کاف عجمی است کاف عربی می نویسند[1] که مختص بلفظ «کرد» یعنی فعل است. دیگر حرفی میان کاف عجمی و نون درزبان ترکی موجود است. مثلا در الفاظ «کوکل» یعنی دل و «سنک» یعنی ترا وامثال آنهاکه عثمانیه این حرف را نون صغیر می نامند. درعوض این نیز کاف عربی نوشته‌می شود و دراوایل مراتب برای خواننده باعث اشتباهست. از جملهٔ حروف مصوته یعنی حرکات بغیراز آ، او، ای چیزی در الف با موجود نیست. اما در زبان چهار قسم او متداولست. مثلا درلفظ «شورش» یک او و در الفاظ ترکیه «اولدی» یعنی شد، «اولدی» یعنی مرد، «اوزوم» یعنی انگور سه او که هرسه اش مغایر همان اوست که در لفظ «شورش» است ودر خواندن باید از یکدیگر تمیز یابند.

رابعاً از جملهٔ اعراب مقدّره یکی میان فتحه و کسره در زبان جارست. مثلا در الفاظ «می» و «پیدا» بعد از حرف اوّل آنها

---

۱. درتمام تألیفات آخونداوف کاف فارسی مطابق سیاق املاء قرن گذشته مثل کاف عربی نوشته شده‌است—م. ح.

و درالفاظ «بش» یعنی پنج و «گج» یعنی دیر، اما درالفبا مفقود است. خلاصه اگر درست دقت کرده باشیم ما تنها بواسطۀ حروف نمی خوانیم بلکه بمعاونت عادت و صور الفاظ *مثل اهل ختا و قدمای خلق مصر[1] بخواندن قادر می شویم. چقدر وقت گرانمایه در سراین عادت ضایع میشود و *مع‌هذا باز صحت قرائت کتب عربیه و ضبط اعراب فاء الفعل و عین الفعل کل الفاظ در این زبان بغیراهل لسان کما ینبغی میسر نمی باشد[2] این کیفیت بدین قرار نمی توانست ماند. چونکه خلاف حقیقت و طبیعت است. لامحاله تجدید درالف باء خط اسلام وقوع پذیر می شد، خواه بعداز پانصدسال درعصر سلاطین آینده[3]. امامن* به تجدیدش[4] سبقت کردم و جمیع اشکالات مذکوره‌را بالکلیه رفع نمودم. چنانکه از الف باء جدید ملاحظه خواهد شد سبب تجدید[5] بمرتبۀ واضح است که احتیاج به بیان مشروح ندارد. همین قدر کافیست که بواسطۀ این الف باء تازه کل‌طایفۀ اسلام در اندک مدت بخواندن و نوشتن السنۀ خودشان قادر خواهند شد *خصوصاً طایفۀ اناث فقط بواسطۀ این خط جدید به تحصیل سواد توانا خواهدداشت[6]. لکن* این نوع تجدید در صورتی متضمن فایده خواهد گشت[7] که از طرف تاجدار* ذیشوکت اسلام* و صاحب ممالکت بزرگ در باب تعلیمش صرف همت گردد. لهذا من این الف باء جدیدرا بنظر اولیای دولت علیۀ عثمانیه معروض داشته استدعامی نمایم که آنرا در مجلس مشورت خانۀ علوم ملاحظه فرموده باشند. اگر دلایل مبینۀ من در نظر ارکان مشورتخانه معقول افتد مقرردارند که این الف باء جدید بچاپ رسد و درمیان طوایف

---

* ۱ـ ب: حذف شده است. *۲ـ ت: حذف شده است. ۳ـ ب: دیگر. * ۴ـ ب: به تغییر دادنش. ۵ـ ب: تغییر. * ۶ـ ب: حذف شده‌است. *۷ـ ب: این نوع تغییر مقتضی جرئت عظیم است.

اسلامیه منتشر گردد و در مدارس به تعلیمش در جنب خط سابق اهتمام رود. غرض ازاین تجذید تغییر خط سابق نیست، چونکه این امر بواسطهٔ موانع کثیره غایت تعذر دارد، بلکه منظور این است که در میان ملت اسلام این خط جدید نیز یکی از خطوط مختلفهٔ اسلامیه محسوب شود بخاطر اینکه:

اوّلا بعض اصناف مردم بسبب صعوبت خط سابق و عدم استطاعت در تعلّم آن که بیمرور مدت طویله میسر نمیگردد بدین خط جدید تحصیل سواد توانند کرد و امور معیشت خود شانرا از پیش خواهندبرد.

ثانیاً پارهٔ کتب که از علوم ملل خارجه بالسنهٔ اسلامیه ترجمه میشود و اسماء اماکن و اقالیم و اصطلاحات طبیه و امثال آنهاکه بواسطهٔ خط سابق مصرح نمیگردد و هم کتب لغات که اشتقاق کلمات آنها با خط سابق صراحتا و ضوح نمی یابد دراین خط جدید چاپ توانند یافت.

یقین حاصل است که این نوع تجدید هرگز مخالف شرع شریف نخواهدشد و علمای گرام در تعلیمش ممانعت نخواهند کرد. زیراکه چند صد سال قبل ازین خط کوفی تغییر یافت و علما به تغییرش رضا دادند. امید چنانست که به تعلیم این خط جدید نیز درجنب خط قدیم رضا بد هند. خصوصاکه مرام از این خط جدید فایده عموم ملت است. علمای گرام البته بحال بیچاره بی سوادان دلسوزی خواهند داشت[1] که غرق دریای ظلمت و بی خبری اند و ازلذت روحانی بالکلیه محروم. نه بگذشته واقف اند، نه باینده عارف. هرچه باچشم می بینند و باگوش می شنوند تنها آنرا میدانند. ازاین جهت علوم و صنایع در ملت اسلام ترقی نداشته آنا فانا تنزل و تناقص می پذیرند. °وهم اکثر پیروان ملّت بیضا بسبب بی‌سوادی

°۱ ـ ب : وصاحب مملکت بزرگ که این احسان عام باسم او ختم خواهدشد. لهذا من این الف بارا بنظر اولیای دولت ایران [بامدادسیاه: عثمانیه‌ویا] معروض میدارم. اگر وزارت

از دانستن مسائل دینیه و تکالیف شرعیهٔ خودشان عاجز می‌باشند.

در ممالکت انگلتره فنی معروف است که آنرا استناغرا-فیا میگویند. یعنی فن سرعت کتابت و از شروط این فن یکی آنست که حروف کلمات باید اشکالی داشته باشند که در ترقیم آنها قلم از روی کاغذ برداشته نشود بلکه بیک گردش همهٔ آنهارا مصور سازد. پس ثابت میگردد که برداشتن قلم ازروی کاغذ در حین کتابت موجب بطوء آنست.°در خط سابق اسلام

علیه بعداز اتفاق در وجوب تغییر اقدام بانتشار این الف با فرموده باشد می تواند که در باسمه خانه های دارالخلافه [بامداد سیاه: قسطنطنیه و یا طهران] باخرج دیوان مقدار پانصد هزار بلکه زیاده آنرا چاپ گردانیده بحکام ولایات بفرستند که بهرصاحب خانه، شهری یا دهاتی، یک عدد از آنها تسلیم نمایند بقیمت مناسب که قبول کردنش بهیچ کس دشوار نیاید و قیمت را در ظهر الف‌با چاپ کنند. نسبت بمتمولین قدری زیاده تر، نسبت بفقرا قدری کمتر. بعداز آن بکتاب دیوان مقرر گردد که نوشتن حروف جدیده‌را یاد گرفته بهر طرف باآنها مکتو-بات نویسند و علاوه بمدارس و مکتب خانه‌ها حکم شود که دیگر از روی این الف‌با باطفال تعلیم دهند و بباسمه‌خانه‌ها نیز اعلام رود که کتب درس و سایر چیزها را با حروف این الف‌با چاپ زنند. احتمال می رود که بعض‌کسان در مشورت گفته باشند که خط سابق اسلام زیاده حسن دارد، حیف است که ما آنرا ترک نموده باشیم. دیگر چند هزار هزار کتب ما بعدازاین الف‌باء جدیداز مصرفیت ساقط خواهد شد. تغییرامر ممکن نیست. شاید علما باین کار رضا ندهند. جواب توان داد که اوّلا حسن خط از واجبات نیست و بعداز ده‌وپانزده سال عوض همان کتب بااین حروف جدیده نیز در هرجا موجود خواهد بود. بفقدان حسن خط و چند هزارکتب تأسف نباید خورد، بحال بیچاره بی سوادان دلسوزی بایدداشت.

اکثر حروف نقطه دارند و گذاشتن آنها بخاطر سهولت قرائت از واجبات است. اما در گذاشتن هریک از آنها قلم از روی کاغذ برداشته‌می شود. لهذا درخط جدید بجهة رفع سبب بطوء در کتابت و هم بجهت عدم التباس بعض کلمات بیکدیگر[1] من نقطه هارا بالکلیه متروک نمودم و برای هر حرف علامتی پیداکردم که بواسطهٔ آن ازدیگری تشخیص خواهد داشت. در این صورت که حروف ازنقطه هاصاف شده اند باید پارهٔ زیادتی در آنها که عبارت ازاعراب است سهل شمرده شود[2] . خصوصاً که در این کار بطوری ملاحظه رفته است که تمام اشکال حروف بغیراز چند حرف بیک گردش قلم تحریر خواهدیافت.

در الف‌باء جدید اصلا تقدیر اعراب در هیچ کلمه جایز نیست. باید همه اش در پهلوی هر حرفی که بان اختصاص دارد نوشته شود. اگرچه‌بسبب آنها الفاظ قدری طویل تر بنظر

---

۱ ب: حذف شده و بجایش مطالب زیر مرقوم گردیده‌است:

وعلاوه، برای دولت نیز چگونه دشواری حاصل است که اکثر خدمت کنندگانش از اهل شمشیر و غیره مردمان بی سواد میباشند. با وجودیکه در سایردولتها مرد بی سوادرا هرگز بخدمت برنمی دارند. ثانیاً خط خوب آنست که زیاده خوانا باشد. ثالثاً این حروف را نیز بعداز عادت خوب می توان نوشت. محض برای ملاحظهٔ حسن خط من از وضع سابق حروف زیاده عدول نورزیده ام. رابعاً اگر تغییر امرممکن نیست پس چرا خط کوفی تغییر یافت. پس چرا علما به تغییر رضا دادند؟ معلوم است که دراین‌کار هرگز نقصی بشرع شریف متصور نمی شود. خصوصاً که مرام فایدهٔ عموم ملت است.

۲ ـ ب : چون نقطه ها تحریررا بتأخیر می انداختند حالا که آنها برافکنده شده‌اند بایدآن زیادتی که درالف باء جدید ظهور یافته است سهل شمرده شود.

خواهند آمد، اما در جنب منفعت بزرگ این کیفیت چندان ضرر نیست. خصوصاً که مطابع زحمت نوشتن کتب را رفع کرده‌اند. در کتابت السنه فرنگستانیان الفاظ دومرتبه از لفظهای السنهٔ ما طویل تراند. پارهٔ از آنها بمثابهٔ طویلاند که اگر بخط جلی نوشته شوند عرض صفحهٔ کاغذ بگنجایش یکی از آنها تنگی خواهد کرد. بعوض تطویل که از کتابت اعراب ظهور می یابد سیاق انشارا برهم بایدزد که اختصاری و سهولتی درآن پیدا شود. مثلا: اوّل-القاب را در خصوص هرکس که باشد زیاده ازیک لفظ یا دولفظ ننویسند. دویم-یک مضمون را یایک مطلب را بالفاظ مترادفه وبعبارات مختلفه تکرار ننمایند. سیم-در مکتوبات خودرا ومخاطب را در مقام غایب ذکر نکنند که مخالف وضع طبیعی است و منافی وضوح. اگرچه در اوایل حال این نوع تغییر قدری به نظر غریب خواهدنمود اما وقتی که عادت جاری میشود این غرابت زایل میگردد. چهارم-در نثربقافیه چندان مقید نشوند که بخاطرآن در نوشتجات زیادتی بهمرسد و معانی غیرواجبه وقوع می یابد. این قاعده از عربها بما یادگار مانده‌است، اما خطای محض است. این را از شروط فصاحت نباید شمرد. کلام فصیح آنست که مختصر و واضح باشد. پنجم-ازاستعمال الفاظ مغلّطه و غیر مأنوسه اجتناب نمایند. مصنف تاریخ وصاف بحضور سلطان محمد الجایتو داخل شده دعاگفتن آغاز کرد در اتمامش سلطان بحضارمجلس رجوع نموده فرمود: دانستم که دعا میکند، امانفهمیدم که چه‌میگوید. این‌نوع انشاخواه در نظم، خواه در نثر جهالت خالص است و تصنیفات هیچ‌یک ازمصنفین که براین قاعده عمل نموده اند درصفحات ممالک اسلامیه شهرت تام نیافته بالکه اکثرش متروک و منسی شده‌است. ششم-تشبیهات و اغرافات نامناسب را موقوف دارند. مثلا ازبیم‌رمح فلک شکافش سپهر برین شکم‌برخود دزدیده. هفتم-براعة الاستهلال را بعوض فهرست مثل بهاریات میرزا مهدی خان درتاریخ نادر جایز ندانند که عمل لغواست. هشتم-انشارا از تکلم زیاده مغایر نسازند، یعنی چند مطلب‌را دردایرهٔ یک

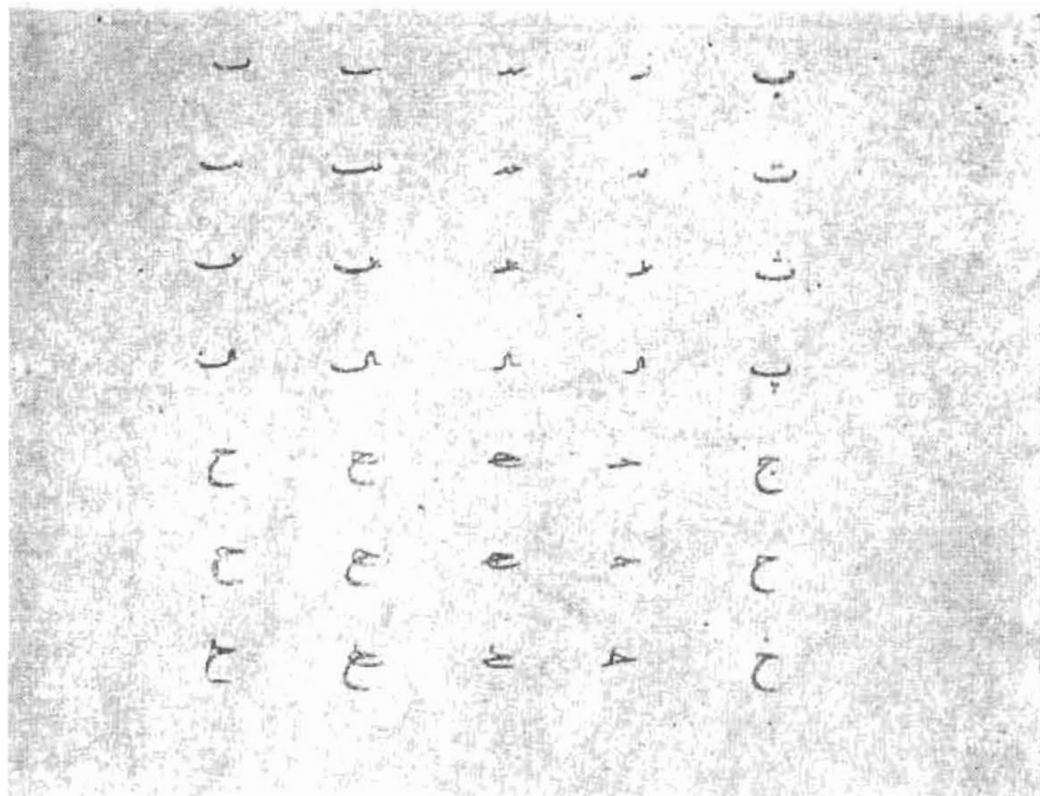
کلام‌متصل و مخلوط ننویسند بلکه هر مطلب رابخلاف منشیان عصر قدیم منفصل و مفترق ادانمایند که بوضع تکلم نزدیک باشد.

اشکال حروف صامته که بدون معاونت حروف مصوته تلفظ پذیر نیستند:

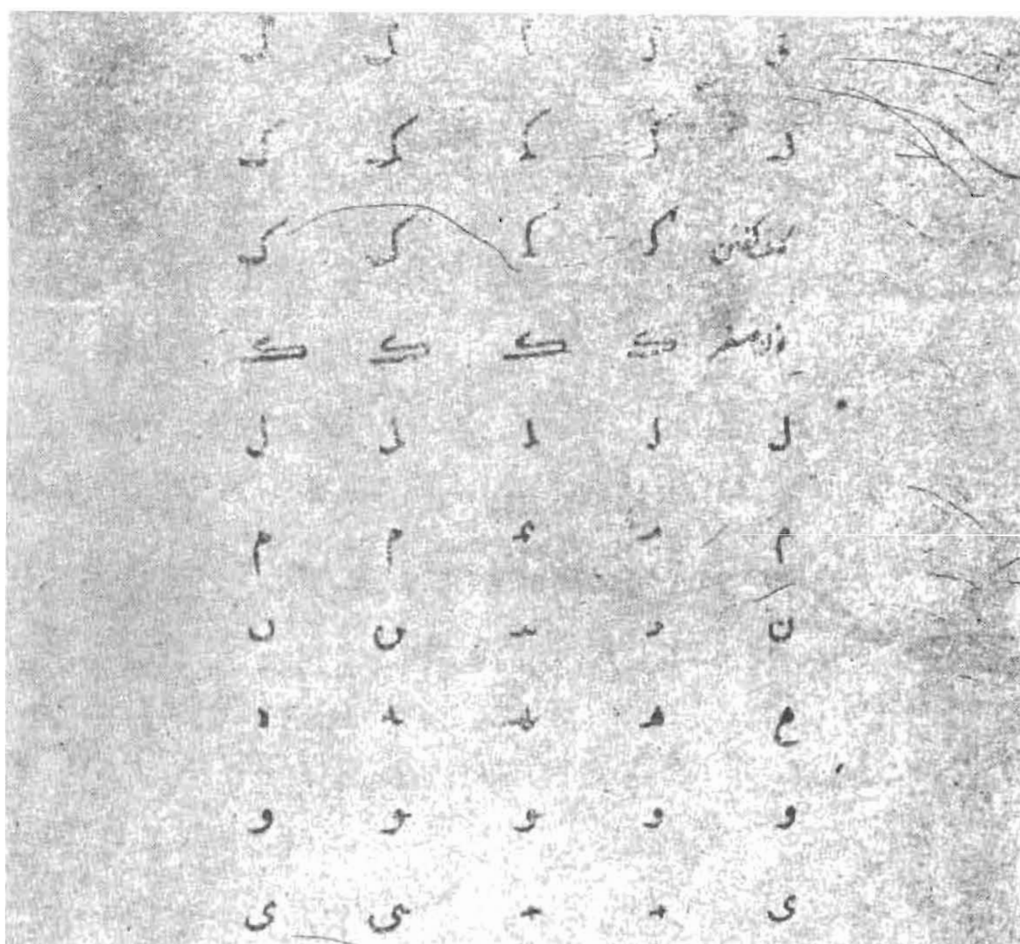
حروف سابقه	حروف جدیده		
دراول	دروسط	درآخر	جداگانه

بعبارت‌دیگر

متصل‌بمابعد	متصل بطرفین	متصل بماقبل	بدون‌ترکیب



ج
د
ذ
ر
ز
ژ
س
ش
ص
ض
ط
ظ
ع
غ
ف



اشکال حروف مصوّته که بدون معاونت غیر حروف قابل تلفظ هستند آ او درلفظ «شورش» و «اوزون» یعنی دراز اله درلفظ «اولدی» یعنی مرد. ۹۱ درلفظ «اولدی» یعنی شد. اہ درلفظ اوزوم یعنی انگور. ای عوض ا عوض عوض ۱ مابین همزهٔ مفتوحه و همزهٔ مکسوره یعنی آ و ا در لفظ «می و» «پیدا» بعداز حرف اوّل آنهاودر سایر الفاظ فارسیه و ترکیه. لهذا این حرف رامیانه می نامیم.

این چهار نقوش آخرین را نحویین اعراب نامیده اند اما بعداز این اینها باید از جملهٔ حروف مصوته شمرده شوند. مثلا عوض آ، عوض اِ، حرف میانه عوض اُ.

بغیراز اینها دوعلامت دیگر نیز هست که یکی تشدید است و دیگری جزم. شکل علامت اول همین است ـ که بالای حرف نوشته می شود و حرف رامشدد میکند و شکل علامت دوم اینست ه که اگر حرف صامت ساکن بوده مابعد آن حرف مصوت باشد باید جزم بالای حرف صامت گذاشته شود. مثلا:

اسلام مسئله قلمدار،

حروف خط اسلام درحین تحریر بایکدیگر ترکیب میبابند.

درحین ترکیب از حرف آ مد می افتد او او او او او ای

واز حروف الف ساقط می شود. اگربحرف ماقبل خودشان اختصاص داشته باشند مثلا ما سا حا بو سو حو ی سی حی واگر-بحرف ماقبل خودشان مختص نباشند درحین ترکیب نه از حرف آ مد می افتد و نه از حروف او او او او ای الف ساقط می شود. مثلا:

لما ملاو ملای سلا سلاو سلای حلا حلاو حلای لها

لهاو لهای لنا لناو لنای لخا لخاو لخای،

حروف دد د ژ ر ز ن او ی و ه تنها با ما قبل خود شان مرکب شده با یکدیگر و با مابعد خودشان ترکیب نمی یابند. در اینصورت اگر بعداز آنها برای اتمام کلمه زیاده ازیک حرف می آید

۱ـ ب: اگر برای سهولت تحریر مد ازبالای آ بالمره برداشته شود جایز است. چونکه الف درالفباء جدید بدون مد نیز با هیچ حرف التباس ندارد. مگر اینکه آ در سر حروف و او و یا واقع شود. در آنوقت نوشتن مد لازم است که به او و ای التباس نرساند. لیکن اولی آنست که مد در وضع سابق خود باقی ماند چنانکه در قاعده مذکور شده است.

[سطور مزبور را مؤلف بامداد علاوه کرده و بعداً خط زده است].

حرف نخستین شکل اول قبول می کند. اگر تنهایک حرف باشد شکل جدا گا نه می‌پذیرد. مثلا:

امثال آنها. از این جهة حروف مذکوره را ناقص الترکیب می‌نامیم.

سیاق تهجی (شکل اول با آ)

نباید که بدین طریق آغاز کنند: بی‌الف با، تی الف تا، ثی الف ثا، جیم الف‌جا. باید بگویند: به آ با، ته آ تا، ثه آ ثا، جه آ حا، تاآخر. خلاصه نبایدکه اسم حرف ملفوظ شود، لازم است که صدای حرف بتقریر آید.

[illegible]

باب او

[illegible]

[illegible]

باب اى

[illegible]

[illegible]

باب ا

[illegible]

[illegible]

باب

[illegible]

[illegible]

باب

[illegible]

مم مم کم کم کہ کے لے لم مم مم وا م

باآ

آ سا ما با ما حا حا خا دا وا را زا را نا سا سا صا ما

طا طا عا غا ما لا کا کلا کا لا لا سا ما وا ما

شکل خط باآ

سا سا ما ما حا حا حا خا دا ا را را ما سا سا صا صا طا

عا عا ما لا کا کا کا لا ما ما ما وا ما

باو

سو سو مو مو حو حو حو خو دو او رو رو ںو سو سو صو صو

طو طو عو عو مو لو کو کو کو لو مو مو ہو وو مو

باں

سں سں مں مں حں حں خں دں اں رں رں ںں سں سں

صں صں طں طں عں عں مں مں کں کں کں لں مں مں ہں وں سں

باہ

سہ سہ مہ مہ حہ حہ خہ دہ اہ رہ زہ سہ سہ صہ صہ طہ

طو عو سو مو لو کو کو کو لو یو مو مو یو و یو

باا و

سو سو عو مو حو جو حو طو لدو الو رو رو رو و سو سو صو

صو طو طو عو عو مو لو کو کو کو لو مو مو مو و و سو

باای

سی سی ی ی سی حی حی طی لدی الی ری ری ری ی سی سی صی

صی طی طی عی عی می لی کی کی کی لی می ی می وی سی

باا

سا سا طا طا عا حا حا حا لدا الا را را را ا سا سا صا

صا طا طا عا ما ما لا کا کا کا لا ما ما ما وا ما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با ا

[illegible]

لم لم عم عم سم کم کم کم کل لم ...

باا

سا سا سا صا صا طا طا عا غا فا قا کا کا لا ما نا ها وا یا

طا طا عا عا ما کا کا لا ما ما ها وا یا

باای

امب امب امب امف امع امج امج امخ امد امل امر امر امن امس

امس امص امص امط امط امع امع امف امک امک امک امک امل امم

امن امه امو امی

بال

لب لب لب لج لج لج لخ لد للا لر لر لن لس لس

لص لص لط لط لع لع لف لق لک لک لک لل لم لن له لو لی

با

اب اب اب اج اج اج اح اد ار ار اس اس اص اص

اط اط اع اع اف اف اک اک اک ال ام ان اه او ای

آٮ آٮ آٮ آح آح آح آخ آد آد آر آر آں آس آس آص آص

آط آط آع آع آڡ آٯ آک آگ آک آل آم آں آه آو آی

باو

اوٮ اوٮ اوٮ اوٮ اوح اوح اوح اوخ اود اوذ اور اور اوں اوس

اوس اوص اوص اوط اوظ اوع اوع اوڡ اوٯ اوک اوگ اوک اول اوم

اوں اوه اوو اوی

باں

اوٮ اوٮ اوٮ اوٮ اوح اوح اوح اوخ اود اوذ اور اور

اوں اوس اوس اوص اوص اوط اوط اوع اوع اوڡ اوٯ

اوک اوگ اوک اول اوم اوں اوه اوو اوی

باا و

اوٮ اوٮ اوٮ اوٮ اوح اوح اوح اوخ اودا اوذ اور اور اوں اوس

اوس اوس اوص اوص اوط اوط اوع اوع اوڡ اوٯ اوک اوگ اوک اول اوم

اوں اوه اوو اوی

باوه

اوٮ اوٮ اوٮ اوٮ اوح اوح اوح اوخ اود اوذ اور اور اوں

اوس اوس اوص اوص اوط اوط اوع اوع اوڡ اوٯ اوک اوگ اوک

اول اوم اوں اوه اوو اوی

ترکیب حروف برای کلمات عربیه

قواعد

اول ـ درزبان عربی الف لام وقتی که بحروف ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن لاحق می‌شود لام ادغام میبابد بحرف ملحوق و درتلفظ متروک میباشد. اما شکلش موافق قاعدهٔ الف‌باء سابق بعداز الف نوشته می شد تاخواننده بداندکه دراین لفظ الف لام مقدراست. مثلا: التّارک، الثّامن، الدّار و امثال آنها.

الان بنابر قاعدهٔ الف‌باء جدید شکل لام را درامثال آن نوع الفاظ نوشتن لازم نیست. همین حرف ﻟ و تشدید بالای حرف مدغم فیه دلالت خواهدکرد که در این لفظ لام مقدراست[1] و در بعض اوقات که بسبب دخول حرف جر و نظیر آنها باین

---

۱ ـ درآخر کتاب باعلامتی‌که روی این کلمه گذاشته چندمثال نوشته است.

کلمات ذی الف لام حرف ل در کتابت ساقط می‌شود تنها حرف مدغم فیه باتشدیدش بالف لام دلالت خواهدداشت.

دوم ــ در هرکلمه که با الف لام است لام خواه ظاهرباشد، خواه مدغم، حرف ا وقت خواندن بی وقف بدرج خواهدافتاد. اگر آخرلفظ ما قبلش بالاصل متحرک باشد و یا باحرکه خوانده شود مثلا: یسئلونک عن‌الانفال.

سیم ــ اگر بکلمهٔ ذی الف لام حرف جر مثل با ولام که زیاده‌از یک حرف صامت با حرکه اش نباشد داخل گردد حرف ا در کتابت هم ساقط می شود. مثلا: من‌جاء بالحسنة و للذکر مثل حظ الانثیین. [illegible] باید نوشت: دراین‌عمل نظیر آنهاست واو عاطفه و سایر اقسام واو وفاء جزا وکاف تشبیه و امثال آنها.

چهارم ــ اگر واو عاطفه در اوامر بحروف ا، ا وارد گردد اینهاهردو بدرج می‌افتد و در کتابت هم ساقط می‌شوند. مثلا: واضرب، واکتب بایدنوشت: [illegible] مگر در مقامهایی که تلفظ ا ا با وجود واوعاطفه لزوم داشته باشد. دراین عمل نظیر واوعاطفه است فاء جزاو کاف تشبیه.

پنجم ــ علاوه براین قواعد بسیاری از حروف مصوّته وقت قرائت خصوصا درشعر بدرج می افتد و تنوین بانصب منقلب به آ و تنوین بارفع منقلب به او وتنوین با جر منقلب به ای میگردند. وگاهی تنوین باجردر قرائت بدرج می افتد و حرف آخر ما قبلش ساکن می شودوگاهی تاء تأنیث متحرک منقلب به هاء ساکن می باشد. این مقامها را کتب تجوید و نحو بیان میکنند. اما در کتابت همهٔ آنها باید ظاهر شوند. چونکه تلفظ آنها بدون درج و قلب هم جایزاست.

ششم ـ بعوض همزهٔ ساکنه در وسط الفاظ مثل بئر و مؤمن وکأس حرف ﻟﮱ بالایش جزم نوشته خواهدشد هکذا:

بلو متلمين كئلس در آخرالفاظ نیز همزهٔ ساکنه اگر باشد همین است مثل اشیاء: لسما ل

هفتم ـ حروفیکه در وسط بعض الفاظ با آ متحرک بوده باضافهٔ حرف واو مرقوم می شوند بعداز این همیشه بی واو مرقوم خواهندشد. مثلا زکوات صلوات بایدنوشت: رلکاب صللا ب

هشتم ـ حرف یا که در آخر بعض الفاظ مرقوم شده مثل الف متلفظ میگشت بعداز این بخلاف دلیل نحویین متروک نوده بعوض آن حرف آنوشته خواهد شد. مثلا: موسی، عیسی مصطفی مرتضی بایدنوشت: موسا عسا ملصطلما ملرسلصا مگردراشعار برای ملاحظهٔ وزن و در سایر جایهاکه تلفظ یالزوم داشته باشد در آن وقت یا عبث نیست. چنانکه مرقوم میگردد ملفوظ هم می‌شود. غرض اینست که تحریر هرحرف بتلفظ موقوف باشد و متعلّم از هرگونه خس و خاشاک که در راه او مانع ترقی است آزاد گردد.

نهم ـ حرف الف که پیش ازاین دراواخر جموع فعل مذکر نوشته می شد مثلا: قالوا، کانوا، لم ینصروا، لم یضربوا وامثال آنها بعدازاین هرگز نوشته نخواهدشد.

دهم ـ هرحرف صامت که در مابعد خود بجهت تلفظ حرف مصوّت ندارد ساکن حساب می شود و درکتابت هم جزم نمی خواهد.

یازدهم ـ درهرجاکه از فتحه و ضمه وکسره تعبیر می رود غرض همزهٔ مفتوحه و همزهٔ مضمومه و همزهٔ مکسوره است.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك
يوم الدين إياك نعبد وإياك نستعين اهدنا
الصراط المستقيم صراط الذين أنعمت عليهم
غير المغضوب عليهم ولا الضالين

بسم الله الرحمن الرحيم

قل أعوذ برب الناس ملك الناس إله الناس من شر
الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من
الجنة والناس

بسم الله الرحمن الرحيم

قل أعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر
غاسق إذا وقب ومن شر النفاثات في العقد
ومن شر حاسد إذا حسد

بســــم للاهم لرالحمام لرالحصم

للرملوا للاها الحلدلى للاها لعلاملدا لم ملد و لم
مولد و لم مكلى للها كلفوا احلدلى

بســــم للاهم لرالحمام لرالحصم

سالہلس مللدا لمى للعلمىں و لرلحما لرلحما علىها مالكها و اما
كلىلمها سلىلصلا مارلحى و اسلا للعلمىں و لهم للىلها لحلمىا للسلا
للحلطلى و حسد ىها حابالى ىں ملسلدىں

بســــم للاهم لرالحمام لرالحصم

بالداما ىلصرا للاهم و اللىلسحا و ارللسا لىاسا ملىحللوىلا
و دىم للاهم لعواحلى وللىهم ىحلمد و ولىهكلا ولسلمهرلا
ىتها كاملا سلوالى

بســــم للاهم لرالحمام لرالحصم

كلل ما المىلها للكاهرون لا اعملد ا ما سلىعملدونا و لا المسلم
عاىملدونا ما اعملدا و لا املا عابد لمى ما علىملدسلم و لا المسلم
عاملدونا ما اعملدا لكلم دىلكلم و لى دىں

بســــم للاهم لرالحمام لرالحصم

ترکیب حروف برای تحریر کلمات فارسیه

قواعد

اوّل ـ در آخر مضاف فارسی کسره واجب است. مثلا مرغ سحر، روز تابستان باید نوشت: [illegible]

در آخر موصوف کسره جایز نیست. مثلا: مرغ زیرک، روز فیروز.

اینجا جزم مقدراست. بایدنوشت: [illegible]

اگرچه آخرموصوف نیز مکسور مانند خوانده میشود. خصوصاً در اشعار برای وزن اما نوشتن کسره لزوم ندارد تااینکه میان آن ومضاف فرقی بوده باشد. دراکثرجا حرف ساکن و قت قرائت مکسورمانند متلفظ می شود. این دخل بمطلب ندارد.

دوّم ــ دراواخر الفاظ مفردهٔ عربیه که در زبان فارسی باتاء تأنیث منقلب به ها بجموع صفت واقع میشوند علامت تأنیث بعوض هاتنها حرف [illegible] یعنی فتحه خواهدشد. مثلا عساکر منصوره حادثات عجیبه. بایدنوشت: [illegible]

تنها حرف [illegible] راعلامت تأنیث دانستن بجهت آنست که این الفاظ گاهی بماقبل خودشان صفت واقع شده بمابعد خودشان مضاف میشوند. در اینصورت اگر هارا در آن ها باقی گذاشته باشیم در حین مضاف شدن آنها لا محاله ها بتلفظ خواهد آمد. مثلا: عساکر منصورهٔ دولت، حادثات عجیبهٔ فرنگستان نمی توان نوشت: [illegible]

[illegible] باید نوشت: [illegible]

[illegible]

براین قیاس است سایرالفاظ مفردهٔ عربیه باتاء تأنیث منقلب به ها. مثل مرتبه، درجه، سلیقه و امثال آنها.

سیم ــ درالفاظ مفردهٔ فارسیه و عربیه که اواخرآنها بفتحه یا به تاء تأنیث منقلب به هاتمام می شود بعوض همزهٔ مکسوره در وقتی که بدل از یاء وحدت خواهدشد حرف [illegible] مرقوم میگردد. مثلا: جامهٔ، خامهٔ، سانحهٔ. باید نوشت:

[illegible] اگرچه حرف [illegible] عبارت از همزهٔ مکسوره است و بدون این توضیح نیزمی بایست که دراواخر همان الفاظ نوشته شود. لیکن توضیح برای آن لزوم داشت که امثال این کلماترا در حین موصوف شدن آنها مضاف قیاس نکنند. مثلاً: جامهٔ رنگین. خامهٔ مشکین، سانحهٔ غریبه. که بدین طریق باید نوشت: [illegible] دراینجا حرف [illegible] علامت وحدت است نه علامت اضافه.

چهارم ــ حرف خا باالف وگاهی بایا که پیش ازاین در بعض الفاظ فارسیه باضافهٔ حرف واونوشته می شد مثلاً: خواندن، خواجه، خویش و امثال آنها بعداز این بی واو مرقوم خواهدشد. هم چنین:

[illegible]

پنجم ــ درالفاظ آسمان، آفتاب، بارگاه، بوریا، دیرتر و امثال آنها حرفیکه بعداز آ واو و ای می آید برای سهولت تحریر باید ساکن باشد نه مکسور. هم چنین حرف ماقبل ها که علامت جمع فارسی است باید ساکن باشد، اگر آخر مفرد در اصل خود ساکن است. مثلا عیبها، رنجها، سالها وامثال آنها باید نوشت:

[illegible]

ششم ــ حرف [illegible] در آخر کاف گاهی برای وزن شعر بدرج افتاده درکتابت هم ساقط می شود و کاف متحرک بحرف مصوّت مابعد خود می گردد. مثلا: کاتش اندر جگر آدم و حوّا فکنم. باید نوشت: [illegible] . چودیدند کاقبال دستش گرفت. باید نوشت: [illegible] واو عاطفه و حرف از نیز مانند کافست که

گاهی حرکهٔ مخصوصهٔ خود شانرا غایب میکنند. مثلا: ای برتراز خیال و قیاس و گمان و وهم وزهرچه گفته اندشنیدیم و خوانده ایم. ماز-آستان پیر مغان سرکجا بریم. باید نوشت: ولمرملرلحم را سساب

آخرمضاف نیز وقتی که بضمیر اش یا ات متصل میشود کسرهٔ خودراگم کرده بحرکهٔ این ضمیرها متحرک میباشد. مثلا:

آرلمم او آرلملس آر لمم سو آر لملت

از ضمیراش و ات هم گاهی در شعر بجههٔ وزن حرف لم ساقط میشود.

هفتم ـ حرف ل در سرلفظ است بعداز کلماتیکه که آخر آنها به او او ۱۹ او ای تمام میشود در کتابت ساقط میگردد.
مثلا: سالهاست، نیکوست، خالیست بایدنوشت:

سالهاست نمکوست حالمست

هشتم ـ الفاظیکه آخر آنها به آ او ا ۱۹ او ای تمام میشود وقت اضافه آخر آنها یاء مکسوری افزوده میگردد و وقت موصوف شدن تنها یا بدون کسره باخر آنها علاوه میباشد.
مثلا: جفای یار، جفای سخت. بایدنوشت:

حلمام مار حلمای سلحت

برای اینطور چیزها لازمست که معلمین صرف و نحوفارسی راباطفال تعلیم بدهند.

ىطرآں کوىلعهرٓ لسب ىطروسطر بهىلسىب

ىلحارى ىلهمىعسلد ىرىرالاىا ڡلسىب

ىلحامم ىطر لمرکاں دىهلىرى ىلکلں

حوسطر ىلحطا لسب ىسىب سمرى ىلکلں

لحوآسلىر ىطرآو لمرد دلرو ىس دود

ىلرو سطر ىسلسىب لىطلاى کم ىود

ىلکمهاں طلرىکم حلد لطل ساحسلد

لىمىا لا ىلسلللهم د لر لىدا حسلد

کلىسا دلىد ىطرملم دلر ىمىسا ىار

ىللا ولا ىلعلم کلرد اکلرد لس بهرار

سوکلىسى حلرو ساں ساىمحور ىلحلک

ىسادلىد دلرملم ىلىمىسکار ولا حلک

ىمکى ى حود لىرحم سىمىاکى حوىلسىب

ىهکى ىطر لمىس ىسرلدى ىطر دود لىسىب

سلر لر کوپر دلوللسٮ ىلملمى کلسمد

کللم ىلر سلر احلرم دلمعوى کلسمد

بیکلعسلد اس لر ملرکلسا را آملرس

کم ىلر عللکل و لاطلمعلسٮ ملرار آطرس

سلملسد ر سلحاں ماںلعامى بیرامد

کوکاحو جو حطرد لرو لحلال ىار ماىد

بیروں آملد لرطاں و اد لسسار اجس

ىلهسعام و لا الطعلس ملر لسساد مس

کم مشهاٮ الد دیں سو ىلسهما حسىم

ىسلکر رکلد و ملسٮ ىلملر ىاحسىم

دیومع آملد لم ىاحهسس مسا ملىم

کم سلم سلرا د لرحهساں ما حلىم

ملعلرىهٮ ىلد ىهلد ارى آملد ىلرلس

کیه لسسار ی کاسى ىلهلد ىلرسلرلس

آسا و آسا كحو لك ان رز او سا كهد كهحكلكيا كد ا ماحسى علطعلل للر

مو سما الا سلر مهلب و مر سوں او سا ك حلمو لهملسد ا ملر ملما

عادلب مسسا ںو مو كلهكد ا ملماں عادلب او ررد ا ماكا لود

حوح آسا و آسا او سا ى اں رلا ملك ما عهد لں آلما مهوا ا وحود

لملد ا اوى سلمر مهب ملوب علملى حلمو حسد ا اوكا ملوار س

مطلر دلعى مملمار كم و امس حا كهلب او ملك ملا كملا ما عرعا لود

اى دمل ما موسر ا ال احلد ما حمار اسلكهد لى

سا كهم ململسا آلك وار

ململر ما عهد اں حلمد لر كلر آر اسلكهد لى

علمد لى مهرى كور سار

دوس سملسمالر سلمهد امرار اسلكهد لى

او ملا ردو د لد و احار

ملسا ادو سلى ما ولوو اعلمسار لسلكهيد لى

جوس ملك جوس الطوار

ملرجلبرس كولىلا سكو لوودار لسلكهيد لى

سل واصيح وله آسكار

سا اون يسله رلك يلملدون الصلاء بلد لملحكام

لمهملم دهدون يى دون

ملك لس دله دولاملدون آرادله سلرجوس ولملسلوسام

اوسراو رلكا ملمون

لململسا دهدميم ماصلا او لون لملكسيدله يوسام

كهيدى او دله الكون

ملسا دما جوملا سدى كو رلك ها سلر لسام

يسدون ملى ملمون

ها ردله سو كلملكسلى داسى يدمار لسلكهيد لى

مهج سلىد الملكلر عار

لوكاس حلرمرى كبطيروب للموو الململا

علكدون سا ما رلحلب

ملوس

[illegible]

موں و ... و ... ملاٮهل

... ٮالمر ... کی سو ... کار ... ٮکهند اں

ٮلماٮادی سٮکا کار

ٮرکٮهسـله کرٮا ٮٮص اولا دور ٮر ٮحلمه اں

کلها ٮاسی آکارها

ٮٮر ... ٮٮهم کٮٮی او ... ٮماٮ ... علم ... اں

آرسار وارها وارها

دامهم دا ٮهسور ٮاد او ... سوس کوں ... اں

ر ... لعل نٮکارها

ٮوح دالم ... ... الدلٮی ٮٮعروها ... اں

داکهرسا کاحارها

دوست آم ... کلها ٮاحار ... اں

ملرماد ٮهلا ٮا لوار

علامات

علامت سوال ـ ؟ این علامت در آخر کلامیکه دلالت برسوال نماید مرقوم شود. مثلا: امروز زید بمسجد خواهدرفت؟

علامت تعجب ـ ! این علامت در آخر کلامیکه دلالت برتعجب دارد باید نوشته شود. مثلا: زید در چه مرتبه زور داشته است!

علامتان بیان ـ : در حالتیکه کلام آتی بیان کلام سابق خواهدشد علامت اوّل در آخر کلام سابق و در ابتدای کلام آتی مرقوم میگردد. وقتیکه بیان تمام میشود علامت ثانی تحریر مییابد. مثلا: علم فقه عبارت است ازدانستن مسایل دینیه مثل : صوم و صلوات، حج وزکوات، خمس و فطره و سایر. مثل دیگر: دشمنان دولت که بحدود ممالک محروسه هجوم آورده بودند از سرکردگان عساکر منصوره شکست فاحش خورده برگشتند. تبیین این مقال آنکه : شروع میشود به تفصیل گذارش و در اتمامش نوشته میگردد.

علامتان نقل قول غیر ـ " علامت اوّل در ابتدای کلامیکه دلالت برقول غیر خواهد کرد نوشته میشود و زمانیکه قول غیر باتمام میرسد علامت ثانی مرقوم میگردد تاخواننده بداند که قول غیر باتمام رسید. دیگر لازم نیست که بنویسند تم قول القایل. مثلا: امروز زید بمن دوچار شده گفت " دیروز من وعمر مهمان بکر بودیم. کمال مهربانی و مهمان نوازی از طرف اومشاهده کردیم "

علامت‌ندا ــ +   این علامت در آخر هرمنادا مرقوم خواهد شد. مثلا: والی کردستان به پیشخدمت خود خشمناک شده صدا کرد جلاد + همان ساعت میرغضب مهیب در برابر چشمش حاضرشد. مثل دیگر: مخدوم من حاجی حمید + تو وعده کرده بودی که کتاب الف لیله را پیش من بفرستی چرا نفرستادی.

علامت تأسف ــ ؛   این علامت در آخر کلامیکه دلالت برتأسف دارد مرقوم خواهدشد. مثلا: پدر بزرگوار من وقتیکه بشهر بغداد رسیدم شنیدم که برادر حاجی حسن وفات کرده است چه جوان خوب بود ؛

علامت تامل ــ ...   این علامت در آخر کلامی مرقوم خواهدشد که متکلم مخاطب را حواله بقیاس و تأمل میکند. مثلا: عزیز من آقاشفیع، زلزلهٔ شیراز چنین بود که در مدّت ربع ساعت دوانزده هزار خانه و عمارات عالیه بازمین یکسان شد... مثل دیگر: عزیز من حاجی امین، تو احوال برادرت را از من پرسیده بودی. من نمی‌خواهم بگویم که اودربصره[1] چه گونه رفتار میکند...

این علامات در تحریرات و محاورات مکتوبه غایت لزوم دارند که مطلب بواسطهٔ آنها کما هوحقه وضوح می یابد.[2]

سیاق تعلیم

طفلی که در ابتدا بمکتب داخل می شود در همان روزباید به تعلیم استاد قلم گرفته اشکال حروفیرا که باو نشان خواهد داد نقش بکند. تا بمرتبهٔ که از حفظ قادر بتصویر همان اشکال بوده باشد. و وقتی که حروفرا کلاً شناخته و بتصویر آنها از حفظ قادر بوده و قواعد حروفرا دانسته و بسیاق هجه عارف شده باشد معلّم‌ازاو بپرسد بدین طریق:

۱ــ ب: تبریز نوشته و بعدبا مداد بصره راعلاوه کرده است.

۲ــ آخوندوف بعداز چندسال الفباء لاطینی و علامات متد اولهٔ آنرا انتخاب کرده‌است ــ ج. م.

معلم

ش بگو: بسم الله الرحمن الرحیم از چند حرف مرکب است

ش

پنج حرف سـ ا لـ مـ مـ مـ

معلم

شعر اول سـ را بنویس

ش

ـــ

معلم

بعد از سـ به وزن ـب

ش

ط

مقم

ط را به سی چسبان کن

ع

سط

سقم

بعد از سی و ط حروف بنه

ع

لی

سلم

لی و دو کاف واقع است

ع

در وسط

ستم

لی را به ط چسبان کن

ع

سلا

سلم

بعد چه حرف می آید

ع

سـ

معلم

دیگر

ع

دو سط

سقم

آنرا نیز به لوح چسپان کن

ع

سلطه

معلم

دیگر چه حرف می‌ماند

عه

سه

معلم

مسیر دریکا واقع است

عه

دماغ کمد

معلم

انزا تیرده شکرا فرزه میم چسبان کن

عه

سلسم

معلم

برزن

عه می‌خواند

سلیم

معلم

آ از کدام حروف است

ش

از حروف نقش الحجب که با قلم خود چسبان نتوانم نوشت

معلم

چسبان کن

ش

سخا

معلم

بد به بید نوشت

ش

کی جو که بعد از حروف نقش الحجب می آید یک درست شکسته بوده فی یکید

معلم

بنویس

ش

حرف د

معلم

د کدام حرف است

ش

از حروف ناقص الترکیب که با قبلی خود چسبانده میشود و با بعد خود چسبانده نمیشود

معلم

د را نیز با قبل آن چسبان کن

ش

ملد

معلم

بعد چه حرف است

ش

ا

معلم

ا را نیز بنویس

طلوع

ستم

دیگر به عزم ...ت

حیـ

ستم

دیگر

دائر

ستم

انتظام به ... چسبش کن

طلوع

ستم

بگزین

ع می خوانند

فرع

سقم

ع بگو به پنج حرف که در جمله حرف مرکب است

ع

از سه حرف جلی آنکه

سقم

شعر اول جلی را ببین

ع

ـه

سقم

به به حرف است

ع

آ

معلم

بگو ببینم لفظ فرع از چند حرف مرکب است

ع

پنج حرف ع ا ر ع ح

معلم

شکل اول ع را بنویس

عـ

د

معلم

بعد چه قسم است بنویس

ـعـ

ـط

معلم

بعد چه حرف می‌آید

ـع

حاک

معلم

بچه

بخوانند

فلک

معلم

ما بگو به چشم کمر فلک سبز از چند حرف مرکب است

ه

زنت حی آ کی ا س م م لا ط

معلم

شعر اول حی ما بنویس و آرا بن جمله کن

ه

حا

معلم

جمله چه حرف است

که چونکه بعد از حروف ناقص الترکیب واقع است و تنها نمی‌شود شکل اول را قبول بکند

سلم

همه را بنویس تمام کن

حاکم

معلّم

بخوان

... می‌خواند

خاکستر

خود صاحب کرد بخواندن هر کلمه که قادر میشود به نوشتنش هم باید از حفظ قادر باشد بعد از آن در تربیت سواد ...

نخواهد شد و اگر بدین سیاق این الف با را خوب بداند و هرگز بخواندن ... دیگر مشروع نماید ... نخواهد گشت

اما خود بواسطهٔ این الف با به هر مکتب بنویسد ... بعضی حروف عربیه ... بعضی خواهد

بکار به خود ... تم

Таза əlifba

A a	آ	B b	ب
C c	ث	T t	ت
P p	پ	Z z	ج
Ч ч	چ	H h	ح
X x	خ	D d	د
Ц ц	ذ	R r	ر
З з	ز	Ж ж	ژ
S s	س	Ш ш	ش
Ҫ ҫ	ص	Ƶ ƶ	ض
Ŧ ŧ	ط	Щ щ	ظ
Ь ь	ع	Ƣ ƣ	غ
F f	ف	G g	ق
K k	ک	Q q	گ
Ŋ ŋ	گ	L l	ل
M m	م	N n	ن
Ө ө	ؤ	V v	و
Ү ү	ی	J j	ای
I i	اِ	Я я	اَ
U u	اُ	O o	او (اوتور)
Э э	او (اکل)	Ы ы	اِ (قزل)
E e	ای (اکیت)	Y y	او (اول)
		Ә ә	(عزت)

قسمتی از منظومهٔ میرزا فتحعلی آخوند اوف که باالفبای اختراعی نوشته شده است. مطلع منظومه:

باندوه و حسرت مرا روزگار
سرآمد دراین دیر نا پایدار

بیان تحقیقی که مایور میرزا فتحعلی آخوندزاده در خصوص خط اسلام از کتب متعددهٔ معتبر من تألیفات معتمدین فضلا بعمل آورده است. سنه ۱۲۷۴ (۱۸۵۸)

ابتدای ظهور نوشتجات در میان عرب بصراحت معلوم نیست. اما از تحقیقات بعض مدققین آشکار می‌شود که در میان حمیریان خطی بوده است معروف بمسند که کتاب مستطاب حضرت ایوب در آن تحریر یافته است و جناب عبدالرحمن المعروف بابن خلدون کیفیت ظهور خط را در عربستان صراحتاً ذکر کرده است. بدین طریق: «کانت لحمیر اب یسمی بالمسند حروفه منفصلة وکان الحمیریون یمنعون السایرین من تعلمه الا باذنهم». ازاین فقرهٔ مذکوره معلوم می‌شود که خط عربی اوّل در میان حمیریان بوده ازایشان به حیره و از حیره به طایف و قریش منتقل شده است و شاهد ثبوت خط در میان حمیریان نقل صاحب قاموس محمد بن یعقوب فیروزآبادی نیز تواند شد. از مضمون این نقل که در تفسیر کلمهٔ شفر مذکور است ظاهر میگردد که در زمان حضرت یوسف بن یعقوب صنعت کتابت در میان حمیریان اشتیاع داشته است. اینست عبارت نقل صاحب قاموس: «قال ابن هشام حفرالسیل عن قبر بالیمن فیه امرأة فی عنقها سبع مخانق من دّر و فی یدیها و رجلیها من الاسورة و الخلاخیل و الدمالیج سبعة سبعة و فی کل اصبع خاتم فیه جوهرة مثمنة و عند رأسها تابوت مملو مالا و لوح فیه مکتوب باسمك اللّهم اله حمیر انا تاجة بنت ذی شفر بعثت مائرنا الی یوسف فابطأ

علینا فبعثت لاذتی بمدّ من ورق لتأتینی بمد من طحین فلم تجده فبعثت بمدّ من ذهب فلم تجده فبعثت بمدّ من بحری فلم تجده فامرت به فطحن فلم انتفع به فاقتافت فمن سمع بی فلیر حمنی و ایة امرأة لبست حلّیا من حلّیی فلا ماتت الامیتتی». جناب علامه صنعانی در مجمع‌البحرین از حمزه بن اصفهانی روایت میکندکه اهل عرب در ایام عدنان و قدری بعداز آن بصنعت کتابت اشتغال داشته‌اند. روایت اینست: «قال ابو عبد الله حمزه بن الحسن الاصفهانی یقال ان اوّل من وضع الکتابة العربیة قوم من الاوایل نزلوا عند عدنان ابن داود استعربوا و وصفوا هذه الکتابة علی عدد حروف اسمائهم وکانوا ستة نفر ابجد هوّز حطی کلمن سعفص قرشت و انهم ملوك مدین و رئیسهم کلمن هلکوا فی یوم الظلة مع قوم شعیب ثم وجد من جاء یعدهم حروفاً لیست من اسمائهم و هی ستة الثاء و الخاء و الذال و الضاد و الظاء و الغین فسموها الروادف». اما بعضی از متأخرین گمان کرده اندکه واضع کلمات ابجد مرامر بن مرّه است‌که تا به قرشت به ترتیب حروف تهجیه سریانی و عبرانی برچیده و دوکلمهٔ آخر از برای تکمیل حروف هجاء عربی زیاده نموده است و یحتمل‌که عدد این کلمات از جهة آن هشت است که مرامر هشت پسر میداشت' و هر یکی بایك کلمه از کلمات ابجد مسمی میشد. اما واضع و مخترع خط کوفی باتفاق جمهور مورخین مرامر بن مره بوده است. چنانکه علامهٔ صنعانی نیز مدعی این قول است:

«حیث قال اوّل من وضع خطنا هذا رجال من طی منهم مرامو بن مرة». و قول شاعر نیز تقویت‌این دعوی میکند: «تعلمت با جاد و آل مرامر و سودت اثوابی و لست بکاتب لانه کان قد سمی کل واحد من اولاد مرامر بکلمة من ابجد». و با جاد جمع ابجد است و مؤید این قول مترجم صحاح الجوهری محمد بن المصطفی الوانی است که در تفسیر کلمهٔ مرامر بدین طریق بیان میفرماید: «مرامر میم اولك ضمی و میم ثانی نك کسریله بر رجلك اسمیدر شرقی بن القطامی ایتدی بزم اشبو

خطمزی احداث ایدن طی قبیله سندن بر قاچ کمسنه در که مرامر بن مره آنلرك بریدرکه سکز اوغلی واریدی و ابی جاد کلمه سینك هر بریله بیر اوغلنه آد ویرمشدی که ابجد دخی آخرنه وارنجه سکز کلمه در. و مراد از قاچ کمسنه بقول فاضل کلبی یکی اسلم بن شدره و دیگری عامر بن خدره است که باتفاق مرامرسه نفر می‌شوند از قبیلهٔ طی. اول ایشان مرامر وضع صورت حروف کرد. دوم ایشان اسلم فصل و وصل آنرا تعیین نمود. سیم ایشان عامر دربعض حروف نقطه قرار داد. چون صورت حروف جزو اعظم خط است از آن جهت مرامر که محدث صورت حروف است زیاده از آن دو نفر دیگر اشتهار دارد[1] و در میان خط کوفی و سریانی مشابهت کلی موجود است. بچند سبب: اوّل اینکه حروف خط کوفی و همچنین حروف خط سریانی در حین کتابت بایکدیگر اتصال می یابند. دوّم اینکه از آخر هرحرف از این دو خط در حین اتصال بیکدیگر چیزی بریده می‌شود. سیم اینکه چند حرف مثل ا د ذ ر ز و درخط کوفی و در خط سریانی باحروف تالیه اتصال نمی یابند. خلاصه مشابهت این دو خط بیکدیگر کمتر از آن نیست که در میان خط قدیم کوفی و نسخ جدید موجود است و ترتیب کلمات ابجد تا قرشت در زبان سریانی و عبرانی نیز هست. بحسب اعتبار حروف لغت ایشان و مرامر بملاحظهٔ عدد حروف لغت عرب کلمهٔ ثخذ و ضظغ را زیاده کرده است. بعداز ظهور خط کوفی اهل قریش و سایر قبایل از آن استفاده نمودند و این خط روز بروز در تغییر می بود تا زمان ابو علی محمد بن علی بن حسن بن مقله که در اوائل مائه چهارم هجری خط نسخ را از کوفی استخراج نمود و خط کوفی را بالکلّیه تغییر داد و خط جدید را نسخ نامید. بسبب آنکه ناسخ خط کوفی شد و بعداز وی ابوالحسین علی بن هلال المعروف

۱ــمؤلف در آخر تصنیف بعدا اضافه کرده است.

بابن البوّاب این خط جدید را صیقل داده بتکمیل رسانید وچنین میگوید فاضل بی بدل قاضی شمس‌الدین احمد بن محمد ابی‌بکر المعروف بابن خلکان در حق ابن بوّاب: «ولم یوجد فی المتقدمین و المتأخرین من کتب مثله و ان کان ابو علی بن مقله اوّل من نقل هذه الطریقة فی خط الکوفی و ابرزها فی هذه الصورة وله بذلك فضیلة السبق و خطه ایضا فی نهایة الحسن و لکن ابن البواب هذّب طریقته». و ابن بوّاب بخط نسخ رونق تام داده علم اشتهار در بغداد برافراخت. از این فصل مشروح مبرهن میگردد که خط کوفی قبل از اسلام در میان طایفهٔ عرب و بخصوصه در میان قبیلهٔ قریش معروف و متداول بود. کلام مجید ربانی بمراتب نزول در همین خط ثبت میشد. پس خط کوفی نه آن خط بود که من جانب الله باشد و از ثبت شدن کلام مجید ربانی در این خط آن مقدار شرافت شرعاً و عرفاً بر آن حاصل نشد که آنرا از تغییر یافتن مانع آید. ابن مقله بالکلّیه آنرا تغییر داد، خط نسخ را ایجاد نمود. پس اگر ما بملاحظهٔ منافع ملّت خط نسخ ابن مقله را که الآن در میان جمیع فرق اسلام متداول ست تغییر داده خط اسهلی ایجاد نمائیم چه بحث شرعاً و عرفاً وارد میاید؟

مایور میرزا فتحعلی آخوندزاده

جلالت مآبا، مقرب الخاقانا، دام اقباله

(در بلدهٔ طهران بحسین خان نظام الدوله مرقوم شده است)

من در دارالخلافهٔ طهران کسی را نمی شناسم و با جناب جلالت ماب شما نیز روبرو آشنایی ندارم. اما شنیده ام که جناب شما از ایل مقدّم هستید. من هم از طرف پدر و مادر مقدّم هستم. دیگر خویش جناب جلالت ماب شما مقرب الخاقان میرزا جعفرخان با عموی مرحومم آخوند حاجی علی اصغر آشنایی و دوستی داشت. عموی مرحومم همیشه ذکر اوصاف خان معظم الیه میکرد و پارهٔ مطالب خلاصة الحساب شیخ بهائی را از خان معظم الیه یاد گرفته بود. علاوه، مقرب الخاقان میرزا جعفر خان خود مرانیز می شناسد و در هنگام اقامت خود در تفلیس که بسفارت تشریف آورده بود کتاب الف لیلهٔ برسم یادگاری بمن بخشیده است و نشان شیر و خورشید با فرمان همایون ازطرف رضوان آرامگاه محمد شاه بواسطه سفارت ایشان بمن مرحمت گشته است. باین مناسبت الآن بجناب جلالت ماب شما رجوع نموده در خصوص امریکه بیانش آتیست التماس اعانت و وساطت میکنم و کمال اطمینان و امیدواری میدارم که جناب جلالت ماب شما بتعصب ایلیت جانب داری من کرده در باب این امر از طرف من رسوم وکالت را مجری داشته حرف راست مرا در دار الخلافهٔ طهران در حضور وزراء و ارکان دولت بدرجهٔ ثبوت خواهید رساند و بدین جوان‌مردی مرا مرهون منت کلی خواهید فرمود.

در ماه ربیع الثانی امسال باجازت سرکار شرافت مدار جانشین قفقاز مقرب الخاقان میرزا حسین خان جنرالنی قونسول دولت علیهٔ ایران مقیم تفلیس کتابچهٔ را که در خصوص تغییر رسم خط اسلام من تالیف کرده ام بجناب وزیر امور خارجه ارسال داشته است که بنظر اولیای دولت و بزرگان ملّت رسانیده باشد. چون تا حال جوابی دراین خصوص از وزارت امور خارجه بجنرالنی قونسول مکرم الیه نرسیده است* بنا برآن من اینمعنی را حمل بر دو حال میکنم: یا اینکه باین امر ملتفت نمی شوند ویا اینکه ملتفت شده اقوال و دلایل مرا بنا بر بعض سببها مستحق قبول نمی شمارند. در هردو حال مرا باعانت و وساطت جناب جلالت ماب شما احتیاج میباشد که کیفیت را وکالتاً از من در نظر اولیای دولت بوضوح رسانیده ایشان را راضی نموده باشید که مجمع مشورتی از ده و دوازده نفر ارباب معرفت و کمال برای ملاحظه این الف باء جدید تعیین فرمایند و بنا بر قرارداد ارکان مشورت برای امتحان هزار جلد از این الف باء چاپ گردانیده باهمان سیاق و قاعده که مرقوم است اقدام به تعلیم اطفال نموده باشند و مطلب را در روزنامه بهرجا اعلام دارند. بعداز آن اگر ملّت باجان و دل طالب پذیرفتن این رسم خط جدید بوده باشد در آن وقت بانتشار تامش شروع نمایند و اگر اولیای دولت را در قبول این تکلیف احتیاط ازاین راه باشد که بسبب انتشار خط جدید در کل ممالکت ایران تخمیناً یك کرور یا دو کرور بارباب کتب سابقه ضرر متصور است، این مردم شاکی خواهند شد و باسانی قبول این امر نخواهند کرد باز چارهٔ رفع این توهم بجهت دولت علیه ممکن است. مثلا درین باب هرگز شبهه نیست که ارباب کتب سابقه بعد از انتشار خط جدید متضرر خواهند شد

* لهذا نگران مانده‌ام. درینصورت از جناب جلالت ماب شما توقع میکنم (مؤلف بامداد افزوده است).

اما اینمعنی نیز واضح است که صاحبان باسمه خانه ها بعد از انتشار خط جدید کتب سابقه را باخط تازه چاپ زده از فروش آنها کرور ها منفعت خواهند کرد. چونکه هرکتاب تازه بمجرد خروج از باسمه بفروش خواهد رسید. در ینصورت بعهدهٔ صاحبان باسمه خانه‌ها مقرر توان داشت که بیست سال در هر زمان که کتاب تازه از باسمه خانه‌ها بجهت فروش بیرون خواهند آورد بنصف قیمت این کتاب تازه خودشان نیز بدل آن را در خط قدیم از ارباب کتب سابقه قبول نمایند و در همان ساعت نشانی در آن کتاب خط_قدیم ساخته شود که بحیلهٔ بعض باسمه-چیها دو باره در باسمه خانهٔ دیگر بمقام ابراز و بیع نیاید. بهمین وسیله نصف ضرر ارباب کتب سابقه رفع میگردد. این امداد برای ایشان بس است و اگر صاحبان باسمه خانه‌ها بقبول این شرط راضی نشوند دولت علیه تا بیست سال اختیار فروش کتب را باجرای این شرط در دست خود تواند داشت. معلوم باشد که یك جلد ازاین الفباء جدید بنظر اولیای دولت عثمانیه و پنج جلد دیگر به پنج دولت ممتاز فرنگستان مرسول شده است در اثبات مدعا و انتشار خط جدید که متضمن فواید کثیرهٔ ملّت اسلام است. خودم نیز در ولایات قفقازیه جاهد هستم. بجهت استحضار جناب جلالت ماب شما دیباچهٔ الفباء جدید در ضمن این مکتوب با اشکال حروف و قطعهٔ از خط تازه مرسول میگردد. منظور من محض منفعت عامه است و الا الحمدالله و المنه وسایل آسایش و حسن اوضاع من از راه دیگر آماده است. احتیاج باین چیزهاندارم. غرضم اینست که طوایف اسلامیه مانند سایر ملل کلا بتحصیل سواد امکان داشته در امور معیشت صاحب وقوف باشند. اگر خدا نکرده در باب حصول مرام هیچ گونه دلیل در مزاج اولیای دولت و علمای ملّت موثر نیفتد متوقعم که باری جناب جلالت ماب شما کیفیت را بمن مرقوم فرموده باشید که از نگرانی خلاص شوم. مقرب الخاقان میرزا حسین خان جنرالنی قونسول که در میانه محبت و مهربانی

واقع است اگر از طرف جناب جلالت ماب شما مکتوب باشد بمن میرساند.

در تفلیس ۲۰ ماه شوال سنه ۱۲۷۶ [۵ آوریل ۱۸۵۸] أز مترجم السنهٔ اسلامیه در حضور سرکار شرافت مدار جانشین قفقاز قاپوتان میرزا فتحعلی آخونزاده تحریر یافت.

سواد مکتوبیکه از طرف قاپوتان میرزا فتحعلی آخونزاده بیکی از امرای دارالخلافهٔ طهران مرقوم گشته است.

در ماه ربیع الثانی امسال باجازت سرکار شرافت مدار جانشین قفقاز مقرب الخاقان میرزا حسین خان جنرالنی قونسول دولت علیهٔ ایران مقیم تفلیس کتابچهٔ را که در خصوص تغییر رسم خط اسلام تألیف یافتهٔ منست بجناب وزیر امور خارجه ارسال داشته است که بنظر اولیای دولت و بزرگان ملّت رسانیده باشد. چون تا حال جوابی در اینخصوص از وزارت امور خاجه بجنرالنی قونسول مکرم الیه نرسیده است بنابرآن من نگران مانده ام. درینصورت از جناب جلالت ماب شما توقع کلی می‌کنم که کیفیت را وکالتاً از من در نظر اولیای دولت بوضوح رسانیده ایشان را راضی نموده باشید که مجمع مشورتی از ده و دوانزده نفر ارباب معرفت و کمال برای ملاحظهٔ این الف باء جدید تعیین فرمایند که بلکه بنا بر قرار داد ارکان مشورت برای امتحان هزار جلد ازین الف باء چاپ گردانیده با همان سیاق و قاعده که مرقومست اقدام به تعلیم اطفال نموده باشند و مطلب را در روزنامه بهرجا اعلام دارند. بعد از آن اگر ملّت با جان و دل طالب پذیرفتن این رسم خط جدید بوده باشند در آنوقت بانتشار تامش شروع نمایند و اگر اولیای دولت را در قبول این تکلیف احتیاط ازین راه باشد که بسبب انتشار خط جدید درکل مملکت ایران تخمیناً یك کرور یا دو کرور بارباب کتب سابقه ضرر متصور است، این مردم شاکی خواهند شد و باسانی قبول این امر نخواهند کرد. باز چارهٔ

رفع این توهم بدولت علیه ممکن است. مثلا درین باب هرگز شبهه نیست که ارباب کتب سابقه بعد از انتشار خط جدید متضرر خواهند شد. اما اینمعنی نیز واضح است که صاحبان باسمه خانه ها بعد از انتشار خط جدید کتب سابقه را باخط تازه چاپ زده از فروش آنها کرورها منفعت خواهند کرد. چونکه هر کتاب تازه بمجرد خروج از باسمه‌خانه بفروش خواهد رسید. در ینصورت بعهدهٔ صاحبان باسمه خانه‌ها مقرر توان داشت که تا بیست سال در هر زمان که کتاب تازه از باسمه خانه ها بجهت فروش بیرون خواهند آورد بنصف قیمت این کتاب تازه خودشان نیز بدل آنرا در خط قدیم از ارباب کتب سابقه قبول نمایند و در همان ساعت نشانی در آن کتاب خط قدیم ساخته شود که بحیلهٔ بعض باسمه‌چیها دو باره در باسمه خانهٔ دیگر بمقام ابراز و بیع نیاید. بهمین وسیله نصف ضرر ارباب کتب سابقه رفع میگردد. این امداد برای ایشان بس است.

معلوم باشد که یك جلد از این الف‌باء جدید بنظر اولیای دولت عثمانیه و پنج جلد دیگر به پنج دولت ممتاز فرنگستان مرسول شده است در اثبات مدعا و انتشار خط جدید که متضمن فواید کثیرهٔ ملّت اسلام است. خودم نیز در ولایات قفقازیه جاهد هستم. بجهت استحضار جناب جلالت ماب شما دیباچهٔ الف باء جدید در ضمن این مکتوب با اشکال حروف و قطعهٔ از خط تازه انفاذ می‌یابد. منظور من محض منفعت عامه است و الا الحمدلله و المنه و سایل آسایش و حسن اوضاع من از راه دیگر آماده است. احتیاج باین چیزها ندارم. غرضم اینست که طوایف اسلامیه مانند سایر ملل کلا بتحصیل سواد امکان داشته در امور معیشت صاحب وقوف باشند. اگر خدا نکرده در باب حصول مرام هیچ گونه دلیل در مزاج اولیای دولت و علمای ملّت موثر نیافتد متوقعم که باری جناب جلالت ماب شما کیفیت را بمن مرقوم فرموده باشید که از نگرانی خلاص شوم.

میرزا حسینخان جنرالقنی قونسول که در میانه محبت و مهربانی واقع است اگر از طرف جناب جلالت ماب شما مکتوب باشد بمن میرساند.

در تفلیس ۲۰ شوال سنه ۱۲۷۴ [۵ ژوئن ۱۸۵۸] از مترجم السنهٔ اسلامیه در حضور سرکار شرافت مدار جانشین قفقاز قاپوتان میرزا فتحعلی آخونزاده تحریر یافت.



عالیجنابا مجدت مابا دام اقباله*

اگر چه من با جناب مجدت ماب شما مشافهتاً آشنایی ندارم نهایت از دور اوصاف جناب شما را مکرر شنیده ام و بفضایل جناب شما کمال اعتراف دارم و از تصنیفات جناب شما پارهٔ را دیده ام. حضوصاً حسن اخلاق و خیرخواهی شما را من از میرزا غفار که چند سال قبل ازاین در قازان از تلمیذان جناب بوده استماع نموده ام و دراین اقرب زمان مقرب الخاقان قونسول دولت علیه ایران مقیم تفلیس میرزا حسین خان بعد از مراجعت از پطربورغ توصیف جناب شما را همیشه میکند. باین سببها غایبانه بجناب شما محبت و ارادت بهم رسانیدم. جناب اقدس الهی وسیلهٔ سازد که فیض ملاقات نیز حاصل آید.

احتمال میرود که جناب مجدت ماب شما هم اسم مرا شنیده باشید. تا حال با چند قطعه تمثیلات که به تقلید مصنفان فرنگستان در اخلاق و اطوار طوایف اسلامیه تألیف یافتهٔ منست ملّت روسیه و فی الجمله بعضی از اهالی فرنگستان مرا می‌شناسند. درین اوقات نقصان الفباء خط اسلام را در کتابت و قرائت السنهٔ عربیه و فارسیه و ترکیه مشاهده نموده برای سهولت تعلم این السنه من لازم دیدم که تغییری برسم خط اسلام داده باشم. لهذا کتابچهٔ در آن باب تألیف کرده بملاحظهٔ اولیای دولت عثمانیه و ایران

---

* احتمالا به میرزا محمد علی میرزا کاظم بیك مرقوم داشتهٔ است ـ ح. م.

فرستاده ام و بهر یکی از پادشاهان فرنگستان یك جلد از آن کتابچه ارسال یافته است. در مدارس علومیهٔ ایشان این الف باء جدید ملاحظه شده برای صوابدید ارباب معرفت دراین خصوص بیان شود. از ان جمله یك جلد بدارالسلطنهٔ پطربورغ فرستاده شده است. چون در پطربورغ بغیر از جناب مجدت ماب شما شخصی پیدا نخواهد شد که کما ینبغی از ما فی الضمیر من آگاه شده از نتایج خیر این تغییر مستحضر باشد لهذا یقینم حاصل است که همان کتابچه را بملاحظهٔ جناب مجدت ماب شما واگذار خواهند داشت. در آن صورت امیدوارم که جناب شما بنا بر انصاف جبلّی و حسن عقیدت ذاتی خودتان که دایما بان مشهورید آنچه حق است در آن باب اظهار خواهید داشت و از کیفیت جواب خودتان باولیای دولت و رأی خودتان در باب این مطلب مرا نیز اعلام خواهید فرمود. دیگر این فرصت را غنیمت شمرده برسم هدیه هفت قطعه تصنیفات خودرا که شش از آنها تمثیل است و یکی حکایت، بجناب مجدت ماب شما ارسال میدارم. حکایت از نتیجهٔ خیالات عنقریب است و تا حال چاپ نشده است.

در ماه ایول سنه ۱۸۵۸ در تفلیس از مترجم السنه اسلامیه در دفتر خانهٔ سرکار شرافت مدار جانشین قفقاز قاپوتان میرزا فتحعلی آخونزاده تحریر یافت.

دستور العمل

عالیجناب حاجی ملا محمد!

وقتیکه اسلامبوله وارد اولورسگز توقع ایدرم که بدون تاخیر منم مکتوبمی دوستمز عبدالرحمن آغا حاجی محمد امین مرحومك اوغلانه تسلیم ایدوب لسانا مکرم الیه‌دن رجا ایلیه‌سگز که هر وجهیله اولسه منم مسئولمی معمول ایده و مکتوبمك جوابنی سزه ویره که مگا یتوره‌سگز. خلاصه گرك جوابسز گلمیه‌سگز. صگره الف‌باء جدیدك خصوصنده همیشه ارباب معرفت وکمال ایله گفتگو ایده‌سگز و علما مجلسنه تردد ایدوب بو الفبانك منفعتی بابنده اولاریله دانشاسگز و باسمه خانه صاحبلرینه دیه‌سگز که اولارك حسن اوضاع و ترقیلری موقوفدر بو الفبانك انتشارینه. اوندن اوتری که هر کتاب تازه خط جدیدیله باسمه خانه‌دن چخدوکده همان ساعت فروشه یتشه‌جکدر. انشاء الله تعالی پادشاهان اسلام بو رسم خط جدیدی تصدیق و مجری ایدوب کل فرق اسلامی نیك‌بخت ایده‌جکلر و اگر الف‌باء جدیدك صورتنی بر کمسنه خواهش ایلسه البته یازوب ویردسگز.

باقی فضایل ماب ابراهیم افندی‌یه مندن سلام یتوره‌سگز.

یازلدی تفلیسده محرم الحرامك آخرنده، سنه ۱۲۷۵ [۹ سپتامبر ۱۸۵۸] قاپوتان میرزا فتحعلی طرفندن.

دستور العمل

عزیز من. عسکر خان بک*!

کتابچهٔ الف باء جدید بدست شما میرسد، بدون تاخیر از روی آن موافق سیاق تعلیمی که مرقومست رسم خط تازه را یاد گرفته از هر صنف مردم خواه نجبا و اشراف خواه فقرا و اصناف شاگردان پیدا میکنید و الف باء جدید را بایشان یاد میدهید و مقید می شوید که کتابچه را نوشته نگاه دارند. اگر از طلاب اطفال مکتبیه شاگردان داشته باشید بسیار خوب خواهد شد. کتابچهٔ الف باء جدید را باید در مجالس ارباب کمال و معرفت بخوانید و دلایل وجوب خط جدید را بیان بکنید و در هر ماه کیفیت و گذارش را،
در مکتوبی باخط تازه مرقوم کرده بحاجی رسول شعرباف تسلیم بنمایید که بدون تاخیر در جوف کاغذ خود به برادرش آقاحسن تاجر که در تفلیس است بفرستند تا مشار الیه بمن برساند. باید در هر کاغذ خود عدد شاگردان خودرا و اسم و لقب ایشانرا

---

* مؤلف مکتوب را اوّل بقرار زیر نوشتة و بعداً خط زده است:

آخوند ملا علی محمدّ

وقتیکه به تبریز وارد می شوی کاغذ مرا بداماد من عسکرخان بک اوردوبادی خلف حسین سلطان که در کوچهٔ مقصودیه ساکن است میرسانی والف باء جدید را باو تعلیم میدهی بعد از آن...

و مراتب جد و شوق هریک را بیان بکنید و هم چنین معلوم سازید که آیا رغبت مردم باین خط جدید هست یا نه. اگر مستمعین بحثی وارد کرده باشند باید جواب آنرا چنانکه میدانید بدهید، بمن نیز بنویسید که فلان بحث را در فلان مجلس فلان کس بفلان مطلب تقریر نمود. باید همیشه بمجلس علما خصوصا بحضور مجتهد العصر جناب حاجی میرزا باقر آقا که باو اخلاص کامل و علی‌الدوام بفضایل در اخلاق حسنه‌اش اعتراف دارم وده سال قبل ازین در حین عبور از تبریز بعزیمت دار الخلافهٔ طهران بزیارت و دست بوسی پدر بزرگوار مرحومش رفته بودم تردد بکنید و از الف باء جدید گفتگو بنمایید و تقریرات ایشان را بمن بنویسید و باید با صاحبان باسمه خانه ها مخالطه داشته باشید و بایشان مدلل سازید که حسن اوضاع و ترقی احوال ایشان موقوف بانتشار این خط جدید است که انشاء الله تعالی پادشاهان اسلام آن را تصدیق و مجری خواهند داشت و بدین وسیله کل فرق اسلام را نیك بخت خواهند فرمود. خلاصه شب و روز باید در کمال جد و شوق در تعلیم و انتشار این خط جدید ساعی باشید و اگر از تجار کسانی پیدا شوند که بی سواد باشند البته این الف با را بایشان بیاموزید که در یک ماه صاحب سواد مطلق خواهند شد و کار های خودشانرا بمعاونت این سواد از پیش خواهند برد و اگر از اهل شهرهای مثل اصفهان و شیراز و خراسان و سایر شاگرد طالب اتفاق افتد البته الف باء جدید را تعلیمش کنید و نسخهٔ کتابچه را باو بدهید که او نیز بعداز مراجعت بولایت خود بدیگران بیاموزد.

در اواخر محرم الحرام سنه ۱۲۷۵ [۹ سپتامبر ۱۸۵۸] در تفلیس از قاپوتان میرزا فتحعلی آخوند زاده داده شد.

عزیز من عسکر خان بک

من دراین جستجو بودم که از اهل تبریز کسی را پیدا کرده الف باء جدید را باو تعلیم کنم که بعد از ورود به تبریز بشما یاد بدهد. لهذا بغیر از آخوند ملا علی محمد روضه خوان کسی‌را درینجا نیافتم. الف باء را باو تعلیم دادم که بعداز ورود خود به تبریز باشما مذاکره کند و پارهٔ چیز ها را بشما نشان بدهد. اگرچه نظر بفطانت شما خاطر جمع هستم که شما بی معاونت او نیز از روی خود کتابچه قادر بدانستن این رسم خط جدید خواهید شد. بهمین اطمینان کتابچهٔ الف باء جدید را باخوند مذکور اگرچه بسیار بدخط بود برسبیل نسخه نویسانده درضمن این مکتوب بشما ارسال میدارم. بعداز وصولش آن را بخوش نویسی از نسخ نویسان داده درکمال خوبی نویسانده در پیش خود نگاه بدارید و اصل نسخه را بخود آخوند ملا علی ردّ بکنید و موافق دستور العملی که بشما می نویسم در تعلیم خط جدید وانتشار آن در تبریز ساعی باشید و گذارش را همیشه مفصلا باخط جدید مرقوم داشته بحاجی رسول شعرباف تسلیم سازید که در جوف کاغذ خود به برادرش آقا حسن تاجر بفرستند تا مشارالیه بمن برساند. بحسن اهتمام شما درین باب کمال اعتماد دارم. یقین داشته باشید که مرا ازخود الی غیرالنهایه راضی وخشنود خواهید کرد و مع هذا دو قطعه درخط تازه وسواد مکتوبی که بیکی از امرای طهران نوشته ام بشما میفرستم و بزرگی بعهدهٔ شما مرجوع میکنم. اگر از لطف جناب باری

پادشاهان اسلام برای نیک‌بختی طوایف اسلامیه در انتشار این رسم خط جدید اهتمام فرمایند. هر آینه در آذربایجان بانی این کار شما خواهید شد و شهرت تام خواهید کرد و مبالغ زیاد منفعت خواهید داشت. چونکه کتب سابقه را بتدریج بخط تازه تحویل کرده به باسمه خانه هاتسلیم خواهید کرد که چاپ زنند زحمتش از نوشتن کتب خط قدیم که گاه گاه بآن اقدام دارید بالمضاعف کم است واگر این امر عظیم صورت پذیر گردد شما انشاءالله تعالی بجهت تعلیم خط جدید و پارهٔ مطالب دیگر باخرج من بدار الخلافهٔ طهران خواهید رفت. البته این نوع سفر بی نتایج وافره نخواهد شد. برای این امر آدم باعرضه لازم است. درین مادّه اولی تر از شما کسی پیدا نمی شود. این‌کار را سهل مشمارید. اگر فی الجمله دقت کرده باشید منفعت عظیمش بشما معلوم خواهد شد. اگر از بعض کسان درباب این مطلب انکار ملاحظه شود از آن دل سرد مشوید. اول هرکار همیشه دشوار می-شود. اگر عوام الناس بفهمد که بواسطهٔ این الف باء همهٔ ایشان در اندک مدت بزمرهٔ صاحب سوادان داخل خواهند شد هرآینه خودشان جواب منکران را خواهند داد. درین کار همت قوی و جرئت عظیم داشته باشید. کتابچه را و دستور العمل خودرا و سواد مکتوبی را که بطهران فرستاده ام باید در مقامهای مناسب و در حضور ارباب معرفت بخوانید و هر کس را ازین مطلب آگاه بکنید. باقی از طرف من روی گوهر سلطان را بوسه بدهید.

در تفلیس در آخر محرم الحرام سنه ۱۲۷۶ [۹ سپتامبر ۱۸۵۸] ازقاپوتان میرزا فتحعلی تحریر یافت.

مخدوم مکرم من میرزا یعقوب دام اقباله

دو دفعه در دارالخلافهٔ طهران باجناب مجدت ماب شما ملاقات کرده و بفضایل کثیره و اوصاف حمیدهٔ شما مطلّع شده، دایما بیاد خیر شما رطب اللّسانم و یقینم حاصل است که شما نیز بحسن فطرت خود تان مرا فراموش نکرده اید. درسال گذشته مقرب الخاقان جنرال قونسول دولت علیه ایران میرزا حسین خان الف باء جدیدی را که در تسهیل خط السنهٔ اسلامیه تألیف یافتهٔ منست باجازت سرکار شرافت مدار جانشین بجناب وزیر امور خارجه انفاذ داشته است که بنظر اولیای دولت علیهٔ ایران معروض دارد. نهایت از آن تاریخ تا حال جوابی در ینخصوص نرسیده است و علاوه خودم نیز درین باب مکتوبی بمقرب الخاقان حسین خان نظام الدّوله نوشتهٔ بواسطهٔ قونسول مکرم الیه فرستاده‌ام. ازین هم خبری نرسیده است. درینصورت از جناب مجدت ماب شما متوقع هستم که از راه دوستی و محبت مرا با مکتوبی خبردار نموده باشید که آیا الف‌باء من بنظر اولیای دولت علیهٔ ایران رسیده است یا نه و آیا درین خصوص رأی اولیای دولت بچه قرار یافته است و هم مقرب الخاقان حسین خان نظام الدّوله را ملاقات فرموده پرسیده باشید که مکتوب من بانجناب واصل شده است یا نه. باقی منتظر جواب دوستانهٔ جناب مجدت ماب شما میباشم.

در اواخر آوغوست سنه ۱۸۵۸ در تفلیس از مترجم السنهٔ اسلامیهٔ در حضور سرکار شرافت مدار جانشین قاپوتان میرزا فتحعلی آخوندزاده تحریر یافت.

[توضیح]

در سنه ۱۸۶۱ در ماه سنطبر بواسطهٔ موسی برژه از تفلیس بطهران باشخاص مفصله یعنی وزیر علوم شاهزاده علی قلی میرزا و نایب الایالت شاهزاده فرهاد میرزا و وزیر عدلیه عباسقلی خان جوان‌شیر و مشیرالدوله میرزا جعفر خان چهار جلد از تمثیلات خود ارسال داشته در ظهر هریک جلداز تمثیلات مرسوله این مضمون را مندرج کردم و هو هذا:

این نوع تصنیف غریب که ظاهرش بامزه و خوش آینده است و باطنش کلا متضمن موعظه و نصیحت در میان ملّت اسلام معروف نبود. من بانی این کار شدم. نباید که بعض اشخاص اعتراضات مرا درین تصنیف که بطریق استهزا نسبت بپارهٔ اطوار و اخلاق ذمیمهٔ اهل اسلام وقوع یافته است حمل برعدم تعصب و عدم حب ملت بکنند. زیرا که ازین اعتراضات غرض تنبیه است بر دیگران که از اخلاق ذمیمه احتراز نمایند. چنانکه حکیم روشن روان شیخ سعدی رحمة الله در گلستان خود از زبان لقمان اشاره باین معنی فرموده است: «لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی ادبان. هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم».

میرزا فتحعلی آخونزاده

بمنة تعالی

به پیشگاه معالی اکتناه حضرت صدارت پناهی ادام‌الله اجلاله

از مترجم السنهٔ اسلامیه در استخدام ایمپراطور زادهٔ والا نژاد جانشین قفقاس مایور میرزا فتحعلی آخونزاده

عریضهٔ عاجزانه است

من اول در مدارس اسلامیهٔ قفقاسیه مشغول تعلّم بوده بقدر امکان زبان ترکی و فارسی و عربی را یاد گرفتم و بعداز آن از وطن خود شهر شکی به تفلیس آمده زبان روسی را آموختم و داخل خدمت دولت بهیهٔ روسیه شده بمنصب مترجمی السنهٔ اسلامیه در حضور سرداران قفقاسیه تعیین یافتم و چون در ایام خدمت از تتبعات غافل نبودم لهذا قصور الف باء سابق اسلام را مشاهده کرده به تجدیدش اقدام نمودم و کتابی خاص درین باب تصنیف کردم و علاوه برین درفن تشبیهات طیاطرنیز که باکثر اهل اسلام معروف نبود شش تمثیل انشا کرده بمقلّدان آینده در خصوص شروط و قواعد این فن رهنما گشتم و هم یک حکایت بر وضع تصنیفات اهل یوروپا برآن تمثیلات اضافه نمو- دم. الان از حضرت ایمپراطورنسب شاهزادهٔ والا نژاد جا- نشین قفقاس بمدت دو ماه رخصت گرفته از مسکن خود تفلیس بدارالخلافهٔ اسلامبول آمده کتاب الفباء جدید را دریک جلد و تمثیلات فن مذکور را باحکایت در جلد دیگر بخاکپای

حضرت صدارت پناهی معروض داشته استدعا میکنم که از راه مرحمت عظما مقرر فرمایند آنها را در مجلس مشورت خانهٔ علوم ملاحظه نموده باشند. اگر دلایل من در خصوص منفعت الف‌ـ باء جدید چنانکه در دیباچهٔ کتابش بیان یافته است و براهین من در خصوص منفعت تمثیلات چنانکه در دیباچهٔ آنها تصریح پذیرفته است و هم خود آنها با حکایت در نظر ارکان مشورت‌ـ خانهٔ علوم معقول افتد و جفای من مستحسن نماید رقمی در آن باب بدست من اعطا فرموده باشند که بمسکن خود مراجعت کرده بوجود همان رقم در برابر هم کیشان خود مباهات نمایم و بجهت انتشار الف‌باء جدید در میان اهالی اسلام قفقاس نیز مستحق معاونت اولیای دولت بهیهٔ روسیه بوده باشم و دایما با جمیع اهل و عیال خود بازدیاد شوکت پادشاه اسلام پناه و دولت حضرت صدارت پناهی دعاگو شوم.

و مع هذا فرض خود شمرده معروض میدارم که ترجمهٔ تمثیلات من در زبان روسی در مملکت روسیه و یوروپا انتشار یافته و تألیفاتی چند در مدح آنها باسمه شده به تفلیس رسیده بود. از آنجمله دو مدح نامه در خصوص آنها که یکی از پطربورغ و دیگری از مملکت پروسیه است بجلد گرفته با خود آورده‌ام. اگر ارکان مشورت خانهٔ علوم خواهش داشته باشند آنهارا ملاحظه توانند فرمود و تحقیقی نیز در بیان ظهور خط اسلام که بمضامین دیباچهٔ الف باء مربوط است درضمن این عریضه پیشنهاد میگردد.

العارض المخلص مایور میرزا فتحعلی
آخونزاده شهر محرم سنه ۱۲۸۰
[۱۸۶۳] دار الخلافهٔ اسلامبول.

[یادداشتهای سفر اسلامبول]

دفتر اشخاصیکه بایشان تمثیلات و نشانهٔ الف باء جدید هدیه شده است کیفت عریضه دادن نیز دراین خصوص دراینجا قید است.

بتاریخ هشتم ایون سنه ۱۸۶۳ در قصبهٔ باطوم بقایمقام سانجاق لازستان عثمان شوقی افندی یک جلد از تمثیلات و یک قطعه از خط جدید هدیه شده است.

روز چهارشنبه بیست و هشتم محرم سنه ۱۲۸۰ پولکوونیک بوغوسلوفسکی بخانهٔ وزیر مختار میرزا حسین خان آمده مرا در قایوق برداشت. اولا رفتیم بخانه وزیر دول خارجه عالی پاشا. کمال احترام بما اظهار نمود. یک جلد از تمثیلات و نشانهٔ الف با را با یک قطعه خط میرزامحمد بوزیر دادم و مکتوب والی طرابزون محمد امین پاشا را رسانیدم. از اولش تا آخر بخواند بعداز آن بمقام سئوال در آمد. مراد سفر خودرا بیان کردم. الف بارانشان دادم خیلی پسند کرده با تبسم فرمود: خوب چیز است در اسلامبول ده سال قبل ازین بدین مطلب ملتفت شده مجلسی برپا کرده بودند. بعد نا تمام ماند. بعداز آن برخاستیم و رفتیم بحضور صدر اعظم فواد پاشا. مارا احضار فرمود باوطاق مخصوص خود. مکتوب والی طرابزون را دادم. بعد از آن قصیده را تقدیم کردم. همه را خواند گفت: بنای شعر بر کذب است، چون اکذب او احسن اوست. این اوصاف که نوشتهٔ در من نیست. من عرض کردم که اوصاف صدر اعظم بمراتب زیاد از اینست که من نوشته ام نهایت قوهٔ نا طقهٔ من از تقریر همهٔ اوصافش عاجز آمد. خنده کرد. بعداز آن الف بارا

نشان دادم، پارهٔ دلایل به حقیقتش تقریر کردم. فرمود: بمجلس معارف عمومیه میدهیم تا ملا خطه کنند، خوب چیز است. واقعا منفعتش پر ظاهراست. بعداز آن به پولکوونیک بوغوسلوفسکی فرمود که رئیس معارف عمومیه ادهم پاشارا می شناسید؟ بوغوسلوفسکی گفت آشنایی ندارم. صدر اعظم گفت آخونزاده را باید پیش او برد. بوغوسلوفسکی گفت: می برم، اوّل خودم را معرفی میکنم بعد از آن آخونزاده را. درین اثنا قهوه آوردند و چوبوق دادند. اتفاقا ناظر تجارت یعنی صفت پاشا وزیر تجارت بمجلس تشریف آورد. به پا خاستیم و تکریمش کردیم. صدر اعظم مرا باو بشناسانید و گفت که الف باء جدید اختراع کرده است. صفت پاشا خواهش دیدن کرد. قطعه را بنزد یکش بردم نشان دادم. تحسین و تصدیق کرد. بعداز آن صدر اعظم با تبسم فرمود شاهین بک را بخوانید. شاهین بک آمد. جوانی نیک سیرت آجودانش هست. باو گفت: آخونزاده هم شهری شماست، اورا می شناسی؟ شاهین بک گفت نمی شناسم. صدر اعظم بمن متوجه شده فرمود که این شیروانی است. من فی‌الفور گفتم خواهر زادهٔ عمربک شاه پلنگ است؟ گفت بلی. من بی اختیار از راه تعجب آه از سینه کشیدم. صدر اعظم بسیار خندید. درین اثنا بوغوسلوفسکی بپا خاسته بود. سر فرود آورده بیرون شدیم، بمنزل آمدیم و چهار جلد از تمثیلات بجهت ملاحظهٔ مشورت خانه بصدر اعظم تقدیم کردم و کتابچهٔ الفبا را تسلیم نمودم باسه قطعه خط میرزا ابوطالب و یک جلد از تمثیلات با نشان الف با و قطعهٔ خط میرزا محمد بخودش دادم.

از تمثیلات داده ام:

دو جلد بشاهین بک خواهر زادهٔ عمربک درزبان ترکی ودو جلد هم در زبان روسی که دو جلدش بعمربک بفرستد و بجناب وزیر مختار دولت علیهٔ ایران میرزا حسین خان و بجناب روح القدس میرزا ملکم خان بهر یک یک جلد بجناب

منیف افندی مباشر نوشتجات دول خارجه در دولت علیهٔ عثمانیه. یک جلد بجناب عارف افندی باش ترجمان نظارت خارجه دول خارجه. یک جلد از تمثیلات بانشان الف باء بجناب یوسف کامل پاشا (این صدر اعظم سابق بود) رئیس عدلیه یک جلد از تمثیلات با نشان الف باء و کاغذ والی طرابزون محمد امین پاشا رسانیدم باو بجناب ادهم پاشا ناظر معارف عمومیه کاغذ قونسول عثمانی در تفلیس پرتوافندی را و یک جلد از تمثیلات بانشان الف باء بجناب ناظر تجارت صفت پاشا. یک جلد از تمثیلات بانشان الف باء جدید از تمثیلات بفراش باشی حاجی عظیم بک دادم و یک جلد هم به پولکونیک بوغوسلوفسکی دادم که بیک نفر نمسه صاحب کتابخانهٔ السنهٔ شرقیه تسلیم کند.

روز چهارشنبه دهم ایول سنه ۱۸۶۳ بفرمایش صدر اعظم مرا باجلاس چند نفر از ارباب معرفت که در مجلس مجموعهٔ فنون که رئیس مجلس آنها مترجم اوّل نظارت خارجه در اسلامبول منیف افندی بود احضار کردند. در آنجا حاضر بود بغیراز منیف افندی اوّلاً جوان بیست ساله مقبول سعدالله افندی نام پسر اسعد پاشا والی سابق ارضروم، ثانیا قدری بک، ثالثا آوانس بک از ارامنه، رابعا الکساندر بک از رومها یعنی از اهل یونان، خامساً یک نفر از اهل فرنگ که نامش را نمی دانم. همه السنهٔ اسلامیه و زبان فرنگی را میدانستند. من آنچه که از قبیل دلایل برحقیت الف باء جدید و لزومیت آن بود بیان کردم. همه متفق القول سخن مرا تصدیق کردند و گفتند که مانیز چند سال قبل ازین تصور الف باء اسلامرا دانسته به تغییر حروف آن براسلوب اهل فرنگستان باحروف مقطعه اقدام کردیم و الف-بائی درست نمودیم. نهایت جرئت نکردیم که آن را بدولت علیه معروض داشته باشیم. من گفتم که حروف مقطعه از حروف الف-باء قدیم اسلام مغایرت کلّی دارد و ملت بی شبهه از حروف مقطعه بوحشت می افتد و قرآن شریف را با حروف مقطعه نمی توان نوشت و علاوه برین کلمات زیاده از حدّ مطوّل

می شدند و کتابت آنها چونکه از راست بچپ است در کمال
بطوع صورت می بست. اما در الف باء جدید من هر تصرفی
که شده است در حروف قدیمه شده است و اصلا شکلی در
آن وقوع نیافته است که از حروف قدیمه مغایرت کلّی داشته
باشد و اسلوب کتابت آن نیز موافق اسلوب کتابت الف باء
قدیمست و باعث وحشت ملّت نمی شود. همه قول مرا قبول
کردند. بعد ازین مذاکره یکی از افراد اهل مجلس الکساندر-
بک نام رومی گفت که زبان ترکی و فارسی فی‌الواقع باعراب
احتیاج دارند لکن زبان عربی که صرف و نحو و اوزان دارد
هرگز بکتابت اعراب محتاج نیست. در جواب این اعتراض من
یک سطر بزبان عربی بی‌اعراب نوشته باو دادم و گفتم که
شما زبان عربی را میدانیدصرف نحو آن کلمات نیز بشما
معلوم است. این یک سطر را که من درزبان عربی بی‌اعراب
نوشته ام بخوان. شروع کرد بخواندن، یک کلمه‌اش نتوانست که
درست بخواند. درآنحال من گفتم که بطلان قول تو ازین ثابت
می شودکه صرف و نحو و اوزان ترا بخواندن این یک سطر
یارا نکردند. جواب دادکه بطلان قول ازین ثابت نمی شود.
نخواندن من دلیل است که من صرف و نحو و اوزان زبان
عربی را خوب نمیدانم. اوقات من تلخ شد اما (خودرا) از حرکت
ناشایسته خود داری کردم و برجهل و نادانی این الکساندر
بک حیرت نموده ساکت شدم. مذاکرهٔ مجلس تمام شد افراد
مجلس مقر شدند که فایدهٔ این الف‌با پرظاهر است و گفتند
ما آنچه که فهمیدیم و دانستیم در آن باب بیان نامهٔ نوشته بصدر
اعظم معروض خواهیم داشت. من گفتم که آیا در خصوص الفباء
جدید حسن ظن حاصل کردید یا سوء ظن؟ گفتند حاشا که
سوء ظن داشته باشیم بلکه حسن ظن حاصل کردیم. گفتم امید-
وارم که وجوب آنرا بجهت زبان عربی نیز تصدیق فرموده
باشید. براین سئوال جواب شافی ندادند. رئیس مجلس منیف
افندی گفت که مهلت دهید بعداز رفتن شما درمیان خودمان

نیز گفتگویی بکنیم. قدری بک گفت که آیا بهتر نمی شود که یکبار دیگر نیز اجلاس نماییم. من ساکت شدم باجلاس دوّم اظهار میل نکردم. حضرات جالسین آنچه که لازمهٔ احترام واکرام بود درحق من بعمل آوردند ویک کتابی نیز بمن هدیه کردند. نمی‌دانم که چه چیزاست. بعداز مراجعت بمنزل نیز حواسم پریشان بود، میل خواندنش نه نمودم و در فکر آن بودم که بچه دلیل قاطع اعتراض بی معنی الکساندر بک نادان را پوچ سازم. آنوقت هاتف غیبی دلیلی بخاطرم الهام کرد. همان ساعت مسوده اش راکرده بمیرزای خودم دادم بیاضش را نوشت سر مهر کرده فردای آن روز برئیس مجلس دیروزی منیف افندی فرستادم و بعد از رسیدن جوابش آرام گرفتم. زیراکه غلبه بر مدعی کماینبغی بعمل آمد.

در چهارم آوغوست سنه ۱۸۶۳ در اسلامبول بنا بر گفتهٔ منیف افندی رفتم بحضرو صدر اعظم فواد پاشا. هنوز از حرم بیرون نیامده بود. در اوطاق کهیابك نشستم. از کهیابك چندان گرمی مشاهده نکردم. سببش ظاهرا نقل غازتهٔ قوریردی‌ریان است. بعداز یك ساعت شاهین‌بك بمن گفت که برو پیش صدر اعظم که در اوطاق بیرون است. بر خاستم رفتم. صدر اعظم مرا دیده بپا خاست و بالاتر از خود جانشان داد. نشستم. آنچه که تواضع رسمی بود معمول داشت. اما همان گرمی راکه در روز اوّل دیدن مشاهده کردم در حالت صدر اعظم نیافتم. باز سببش نقل قوریردی‌ریان است. صدر اعظم اول احوال پرسی کرد اظهار تشکر و ثنا گویی کردم. بعد از دقیقهٔ گفت: سنزك الفبانی مجلس مجموعهٔ علومده باخمشلار. پك تحسین و تصدیق ایتمشلر. انشاء الله دولت طرفندن دخی تقدیر اولنور. یعنی قدرش شناخته می‌شود. پك فایده‌لو آثار و یادگار در. من عرض کردم که جناب اقدس الهی حضرتکزك عمرودولتنی زیاد ایتسون که حضرتکزك صدارتنده بر بیله فایده‌لو یادگار ملّت اسلام ایچون باقی قالاجاقدر بو حالده ملّت اسلامك ترقیسی ایچون الف بادن

اهم و الزم شی یوخدر. الفباء قدیم عاومك قاپوسنی کافه ملته باغلامش فقط اشراف کسب سواده صاحب مکنتدر، اول دخی پك صعوبتله.

صدر اعظم گفت: اوط. اما گرمی روز اول ملاقات در تکلمش و سیمایش ظاهر نبود. بعد من گفتم که از سرکار قران-دوق بوعدهٔ دو ماه رخصت گرفته‌ام وعده‌ام تمام شده است مقراتی که در خصوص الفباء اظهار فرمودید استدعا دارم که التفات کرده مقرر فرمایند درآن باب رقمی و سندی بمن اعطا شود که بعد از مراجعت باعث افتخار من گردد.—پك ای، بر قاچ گوندن صگره شویله بر مکتوب یازیلور و دولت طرفندن منزه دخی بر شی، بر اثر یتشور. من دعا و ثنا کردم. بعد من گفتم که اگر صدر اعظم افندیمز مناسب گوررسه الفبادن حضورنه برکتابچه دخی تقدیم ایدم مصر والیسی اسماعیل پاشایه مکتوبگزیله برابر ارسال بیوره‌سگز. دیدی: پك ای اولور. او حالده الفبادن بر جلد کتاب ایکی جلد تمثیلاتله ویردیم، ایاغه دوروب باش وردم. صدر اعظم دخی ایاغه دوردی. دعا و ثنا ایتدم، مرخص اولدم. دراین مجلس قهوه و چوبوق دادند. آنهارا ذکر نکرده‌ام و در خصوص الف باء باز گفته‌ام که بودن الف باء جدید لازم ندارد که صرف و نحو متروك شود. چنانکه فرنگان الفبا با اعراب دارند و صرف و نحو هم دارند وجود صرف ونحو اگرچه بخواندن لازم نمی‌شود اما بجهت انشاء لازم است چنانکه اگر کسی بنویسد خرجتُ من المسجد و ذهبتُ الی السوق. اگر نحو ندانسته باشد خواهد نوشت: خرجتَ یا خرجتِ

در همان [روز] باسلامبول پیش منیف افندی رفتم. گذارش را خبر دادم. گفت بسیارٌ خوب شده است. بعد از یك دو روز مهر دارش شوقی‌بك را باید دید جواب از او باید گرفت.

*در دوانزدهم ماه صفر روز چهارشنبه باز در خصوص الف باء در مجلس مجموعهٔ فنون اشخاص متعدده جمع شده مجلس داشته اند. کیفیت مذاکره را رئیس مجلس منیف افندی چنان تقریر نمود. کیفیت را بسه مسئله طرح کردیم. اوّل اینکه آیا الفباء قدیم ما قصور دارد یانه؟ همهٔ اعضای مجلس متفق القول گفتند که قصور دارد. دوم اینکه تکمیل قصور بهمان طریق لازم و شایسته است که میرزا فتحعلی آخونزاده درست کرده و نوشته است یا بوجه دیگر؟ بعضی گفتند که آخونزاده طریق خوبی یافته است این را قبول کنیم. بعضی گفتند خیر طریق دیگر بهتر از طریق آخونزاده پیدا می توان کرد. دونفر هم گفتند که تکمیل قصور را ما فقط در زبان ترکی و فارسی جایز می دانیم بجهت زبان عربی تکمیل را لازم نمی شماریم. زیراکه زبان عربی صرف و نحو و اوزان دارد. خطش محتاج به تکمیل نیست. در زبان عربی بمعاونت اوزان عبارت را صحیح می توان خواند. این دو نفر از طایفهٔ روم یعنی یونان الکساندر افندی و دیگری از طایفهٔ نمسه بودند. دراین اثنا یك نفر از اعضای مجلس از صنف علما افندی صاحب ذهن سلیم، حیف که اسمش را نمی دانم، در مقابل ادعای این دو نفر احمق هرگز ردّی نگفته فرموده است: احتمال میرود که قول این حضرات حق باشد. همین ساعت ما این را توانیم دید. یك کتاب عربی از تاخچهٔ اوطاق بمجلس بیارید بحضرات بدهیم تا یك صفحه از عبارت آن بخوانند. اگر صحیح خوانده باشند آنوقت یقین حاصل خواهد شد که ایشان حق میگویند. ارکان

---

* در اول صفحه مطالب زیر مرقوم است:

از تمثیلات دادم یك جلد بقونسول دولت علیهٔ ایران میرزا مهدی خان، یك جلد بفراش باشی حاجی عظیم بك، یك جلد مایلچی یونان، یك جلد بانشان الف باء برضابك ایلچی سابق عثمانی در پطربورغ.

مجلس جمله بخندیدند و دانستند که این نوع اسکات مدعی از طرف همان عالم پاك طینت فهیم موثرتر از جمیع دلایل است. سیم اینکه اگر تکمیل را واجب شمریم یا بطریقی که آخونزاده میگویند، یا بطریقی که مجددا پیدا توانیم کرد، آیا اجرایش در میان ملّت بچه نحو باید شد؟ خط سابق را دفعتاً و فی الفور متروك نمی توان کرد. باید خط جدید تدریجاً در میان ملّت انتشار یابد. مثلا از طرف دولت حکمی صادر میشود که خط جدید را در مدارس یاد بگیرند. در روزنامه ها نیز چاپ میزنیم و دولت حمایت بکند. کسی پیدا بشود یا قامپانیا ظهور کند باحمایت دولت که انتشار خط جدید به عهده بگیرد و باسمه خانه بگشاید و پارهٔ کتب مناسب را در خط جدید چاپ کند و یکی از روزنامهای اسلامبول را نیز همیشه باخط جدید چاپ زند. بعد از مرور چند سال که مردم بخط جدید آشنا شدند خط قدیم خود بخود از میان بدر میرود. همین مذاکره را منیف افندی گفت که من تحریرا بیان خواهم کرد و مسودّه اش را خواهم نوشت و با اعضای مجلس چهارشنبهٔ آینده خواهم خواند و بعد از اصلاح آن بیاضش نوشته خواهد شد و هریك از اعضای مجلس در تحت رأی خود امضا خواهد کشید. بعد از آن همان کیفیت مذاکره را بجناب صدر اعظم تقدیم خواهم کرد*.

---

* در آخر و ظهر ورقه مطالب ذیل را نوشته است:
یك جلد از تمثیلات و نشان الف باء دادم بکمال افندی عضو مجلس که پیش ازین در طهران ایلچی بود و بجناب مشیر ناظر حربیه یعنی نایب وزیر لشگر که باصطلاح عثمانی سرعسکر پاشا میگویند یعنی خلیل پاشا و یك جلد از تمثیلات و نشان الف باء دادم بمشیر عبدی پاشا که در وقت جنگ اخیر بالکساندراپول آمده با ایلیابك اوربلیانی جنگ کرده بود در بیاندور و یك جلد با الف باء بدرویش پاشای مشیر و بحسین پاشا رئیس دارالشورای عسکریه وبمستشار عسکریه مجید افندی.

بقیهٔ پاورقی صفحهٔ ۸۴

یك جلد از تمثیلات با نشان الف‌باء بکامل‌بك برادر زن صدر اعظم فواد پاشا دادم.

یك جلد از تمثیلات با نشان الف باء بمحمود پاشا داماد سلطان پسر رشید پاشای صدراعظم سابق دادم.

یك جلد از تمثیلات بنوری پاشا پسر خوش گل که داماد و مقرب سلطان عبدالمجید است با نشان الف‌باء دادم و از او کمال خوشنودی دارم. گفت که مشتاق دیدار تو بودم. کمال افندی توصیف تورا کرده بود طالب دیدن تو می‌بودم. توقع میکنم که گاه گاه بدیدن من بیایید و مارا از صحبت و مجالست خود محظوظ کنید.

یك جلد از تمثیلات با نشان الف‌باء بمستشار نظارت خارجه سعید افندی دادم.

[به علی خان]

در ظهر ورق اوّل فردوسی متعلق بمیرزا مصطفی آخوندزاده بادست خط خود میرزا فتحعلی بعلی خان قونسول ایران در سنه ۱۸۶۵ نوشته است.

مخدوم مکرم من دام اقبالکم

«اگر من نترسم ز یزدان پاك چه کاوس پیشم چه یك مشت خاك»

اگر من نترسم که اعتضادالسلطنه از ما رنجیده خاطر میشود و یا اگر من بدانم که این شوخی از اعتضادالسلطنه مخفی تواند ماند این افراد را میفرستم بمشهد کاظم که بجناب علی آقا' تسلیم کند. علی الحساب افراد را نگاه خواهم داشت تا ببینم که از الف‌باء چه خبر میرسد. هر وقت که خبر رسید، یا خبر امید و یا خبر یأس، در هر دو صورت فرستادن آنها بمظنهٔ من ممکن است و هم خالی از مزه نیست. مخلص شما میرزا فتحعلی.

آمد از پای تخت ری‌دیروز
پیرافسرده مبتلای عرق.
در نجابت نبیرهٔ علاف
احمق من هبنقه مطلق.
گفت مأمور دولتم بفرنگ
سوختم زین خبر برب خاق.

اسقني جرعة من الماء
علی‌آقا برای دفع قاق.
دختر ماه روی گرجیرا
تاکه برخاست بوسد این احمق
قی گرفتش همان زمان زعرق
از دهن ... تاکه داشت رمق.
... بر روی دختر ترسا
از قضا خورده بود یاغلو مرق.
جست فی‌الفور دخترك گفتا:
بر تو صدبار باد لعنت حق.
پا برهنه برفت از تفلیس
مختصر ترکیجه دیم چپلاق.
گفت‌من می نترسم از سرما
نه برنمه خرم کنون نه وشق.
چه ثوابست ای علی آقا
گر فرستی باو یك ارخالق.
تنگ شد قافیه و الا من
می ستودم ورا بسی الیق.

بنا بر توصیف جوان عالی گوهر بجناب آقا بواسطه موافقت مذاق محبت غایبانه بهم رسانیده این افراد را بجهت تفریح خاطرش با یك جلد مصنفات ترکیه خود میفرستم و مشتاق دیدار عزیزش می مانم.

سواد مکتوبیست که بجناب نایب الوزرا میرزا عبدالواهاب‌خان ازطرف میرزا فتحعلی قلمی شده است.

مطاع معظم جلیل الشان من دام اقبالکم

بعداز مراجعت به تفلیس کیفیت ملاقات خودمرا با جناب جلالت نصاب شما بجناب مقرب الخاقان میرزا یوسف خان نقل نمودم و درود فراوان شمارا باو رسانیدم و مراتب مهربانی و محبت شمارا درحق خودم باو تقریر کردم و غایت وجد و بهجت خودمرا از تبحر شما در علوم عربیه و فارسیه و درفن شعر و تاریخ و از طلاقت لسان و حلاوت گفتار و بلاغت کلام و دلربایی و محبوبی رفتار شما بیان داشتم و هردم که معظم الیه مصدق قول من میشد در توصیف غلو میکردم و تا حال با خیال دیدار شما شبهارا بروز و روزها را بشب می‌آورم و از تخیل ساعات ملاقاتم را با شما لذت روحانی میبرم و دراین لذت مدتی باقی خواهم بود. بمقرب الخاقان میرزا یوسف خان گفتم که جناب جلالت نصاب شما طالب نسخهٔ کمال الدوله است. پرسید که او از کجا دانسته است؟ جواب دادم که روح مجسم فرشتهٔ مشکّل حاجی شیخ محسن خان خبر داده است و اگرچه در دنیا شایق بوسهٔ چشمانش هستم، چونکه مهرش مسخر کشوردلم شده است، اما در آخرت دامنش‌را گرفته شکایت خواهم کرد که اسناد افك عظیم بمن داده، من بیچاره را مصنف آن نسخه نموده است. با وجودیکه شاهزادهٔ هندوستان اقبال الدوله پسراورنگ زیب و شاهزادهٔ ایران شجاع الدوله سر علی

شاه ظل السلطان هر دو در بغداد نشسته اند و بایگدیگر یار موافق و هم جلیس هستند و ایشان مصنف همان نسخه میباشند. من چه تقصیر دارم که ایشان نامهای خودشانرا تبدیل کرده یکی خودرا کمال الدوله و دیگری جلال الدوله نامیده است؟ خود شما انصاف دهید وزیر امورخارجه درشرح لفظ پیشکش و تصریح معنی آن چه تقصیر داشت که وزرا مرورا دراین بیان مقصر شمردند؟ با وجودیکه من حالا میدانم که این بیان نتیجه خیال کدام دانشمند روشن روانست و وزیر ازاین (بی‌خبر بوده است). تقصیرمن نیز درامرآن نسخه همین است که آنرا بجهت ایراد نوشتن از زبان فارسی بترکی ترجمه کرده ام و انشاءالله ایراد خواهم نوشت و از ترجمهٔ ترکیهٔ من نیز نمیدانم که آنرا باز بفارسی اصلی نقل کرده است. بهر صورت میرزا یوسف خان از فرستادن آن نسخه مضایقه ندارد. اما شروطی چند خیال کرده است و خیالش هم بجاست. با همان شروط نسخه را خواهد فرستاد.

دیگر من پدر بزرگوارم الله‌باشیرا* از خود رنجانیده‌ام و خودم به تقصیر خود اقرار میکنم و خودرا فرزند عاق او می شمارم. چه کنم تیر از کمان گذشته است، حالا باشتی و عذر خواهی خیال را بتفحص و سیلهٔ بجولان می آورم. اما وسیلهٔ پیدا نمی توانم کرد. عاجز مانده‌ام. مگر ذهن باریك بین موی شکاف شما درین باب علاجی پیدابکند. باقی اگر میل نوشتن جواب باین نامهٔ خاوصیت طرازمن داشته باشید توقع میکنم که تا خواندن نسخهٔ کمال الدوله موقوفش دارید. بعداز آن یحتمل که جواب هم ننوشته باشید. چونکه مطمئن نیستم که بعد از خواندن شما آن نسخه‌را من بیچاره در حدیقهٔ خاطر محبت مظاهر شما باز گوشهٔ را که تحصیل کرده‌ام نگاه داشته باشم.

دراواخر محرم الحرام سنه ۱۲۸۳ در تفلیس از مخلص جناب جلالت نصاب شما میرزا فتحعلی آخونزاده قلمی گردید.

---

* به رضاقلی خان هدایت و «رسالهٔ ایراد» اشار میگردد.

شرطنامه

غرض از تحریر این شرطنامه آنست که در سنه ۱۲۸۳ [۶۷ـ۱۸۶۶] مایور میرزا فتحعلی آخوندوف کتابی موسوم به نسخه کمال الدوله در زبان ترکی مخلوط با اشعار فارسیه و بعض آیات و احادیث و امثال عربیه تصنیف کرده بمعاونت مقرب الخاقان میرزا یوسف خان سرتیب دوم و خود مصنف آن نسخه بزبان فارسی ترجمه یافته بود. پس بنا بر قوانین ملل یوروپا حق طبع هر تصنیف مخصوص خود مصنف است اما مصنف باکمال رضای خاطر و شعور همین حق خودرا بمقرب الخاقان میرزا یوسف خان که بعدازاین بلقب مستنسخ تعبیر خواهد یافت واگذار میسازد. در ضمن شروط مفصله:

اول ـ مستنسخ مختار است که این نسخه را با خرج خود در هرجاکه میتواند در زبان فارسی بجهت ملت ایران و جمیع فارسی زبانان آسیا و در زبان ترکی بجهت ملت عثمانیه چاپ گرداند.

دوم ـ نصف مداخلی را که از فروش این نسخه در هر دفعه چاپ احتمال و صول دارد بعداز وضع مخارج چاپ و مزد کتاب فروشان تا بیست دفعه چاپ که هر دفعه اش کمتر از ده هزار جلد در هرزبان نباشند مستنسخ باید بمصنف مسام دارد واگر مصنف بمیرد بوارثش برساند. بعداز بیست دفعه چاپ، یعنی بعداز چاپ دویست هزار جلد از نسخهٔ مذکوره در هر زبان حق

طبع این تصنیف بلا مشارکت مخصوص خود مستنسخ یا وارث اوست.

سیم - باید صاحب باسمه خانه که این نسخه در آنجا چاپ خواهد شد از تبعهٔ دولت قادرهٔ فرانسه باشد و با او شرطی در میانه باسم مصنف مایور میرزا فتحعلی آخوندوف و باسم مستنسخ مقرب‌الخاقان میرزا یوسف خان منعقد گردد. اگر کسی در خاک عثمانی یا مصر یا ایران غصباً مباشر طبع این نسخه در هر دو زبان بوده باشد در آنوقت بتوسط قونسولان خودش غاصب را بنا بر قوانین متداوله بمعرض دیوان آورد و در حقش طالب اجرای حکم قوانین بشود.

چهارم - باید سواد آن شرطنامه ممضی و ممهور در یکی از محکمه های پاریژ بخود مصنف فرستاده شود که در دستش سند باشد و علاوه برین هر شرطی و سندیکه در خصوص همین تصنیف موافق همین شرطنامه مستنسخ با اشخاص دیگر بسته باشد باید باز باسم مصنف و اسم خود منعقد سازد و سواد آنرا نیز ممضی و ممهور بمصنف بدهد.

پنجم - صاحب باسمه خانه که از تبعه دولت قادرهٔ فرانسه است باید اسم خودرا هم در زبان فارسی و هم در زبان ترکی و فرانسه در آخریا اوّل نسخه‌ها چاپ کرده اعلان دارد که این نسخه از هندوستان باو رسیده است وکسی غصباً مباشر طبع آن نباشد و الا باو جواب دهنده خواهد شد تا بوسیله این نوع اعلان اهل اسلام که از وجود قانون درباب منع طبع تصنیف غیری بیخبرند از چاپ آن نسخه احتراز داشته باشند.

ششم - باید همان فرنگی که صاحب باسمه خانه است در خاک عثمانی و مصر و ایران کتاب فروشان داشته بوسیلهٔ که خودش میداند نسخه‌ها را پیش ایشان بفرستد که ایشان بعداز فروش مزد خود شانرا از قیمت آنها برداشته ما باقی را بنزد او بفرستند که او نیز نصفش را بر طبق شرطنامهٔ که داده است بمصنف و نصفش را بمستنسخ برساند و هم باید کتاب فروشانرا مراقب غاصبان طبع

این نسخه گمارد که در صورت وقوع غصب اورا مخبر داشته باشند.

هفتم ـ همان فرنگی ازین نسخه‌ها در زبان فارسی باید بهندوستان و افغانستان و بلوچستان و خراسان و بهرجا که فارسی فهمان میباشند و دولت فرانسه را بانجا دسترس هست بجهت فروش فرستاده باشد. بغیراز خاك دولت روسیه که باینجا باید هرگز فرستاده نشود.

هشتم ـ درباب امین بودن خود همان فرنگی نیز مستنسخ باید بهر وسیلهٔ که ممکن است ضمانتی در دست خود داشته باشد و سواد آنرا ممضی و ممهور بمصنف بدهد.

نهم ـ باید همان فرنگی در اوّل کتاب با الفاظ رقم کند که نسخه چاپ کدام دفعه است.

دهم ـ اگر کسی خواهشمند ترجمهٔ این نسخه بزبان عربی ویا بالسنهٔ یوروپا بوده باشد مستنسخ مختار است که باو در آن باب اجازه بدهد بهر قیمتیکه صلاح بداند و هرچه وصول یابد باز نصفش را بمصنف برساند با سواد وثیقهٔ ممضی ممهور که میان او و مترجم مرقوم خواهد شد.

یازدهم ـ باید در اوّل هر نسخه قیمت فروش آن با الفاظ رقم یابد.

دوازدهم ـ باید کمال دقت صرف شود که نسخه‌ها با خط مرغوب و خوانا چاپ شده از غلط و زیاد و نقصان بری باشد.

سیزدهم ـ در هیچ یك از نسخه‌ها نام مصنف و مستنسخ باید چاپ نگردد اما صورت مکتوبیکه مستنسخ بیکی از دوستان خود نوشته است بعد از افکندن دویاسه شرط آن باید در آخر هر نسخه الحاق یابد که سبب تألیف کتاب معلوم گردد و درین مکتوب در بدل لفظ مصنف اسم کمال الدوله باید نوشته شود و در بدل اسم مستنسخ نیز همان فرنگی صاحب باسمه خانه اسم خود را بنویسد. باینمعنی که گویا آن فرنگی این مکتوبرا بیکی از دوستان خود نوشته نیت کمال الدوله را بیان کرده است.

چهاردهم ـ مستنسخ مختار نیست که حق طبع این نسخه را بکسی بفروشد بهر مبلغ بوده باشد.

پانزدهم ـ این شرطنامه باید با خط مصنف و مستنسخ ممضی وبا مهر ایشان ممهور وبا شهادت دونفر شخص معتبر مستشهد شده میان ایشان مبادله یابد.

سرتیپ دویم میرزا یوسف خان*

مایور میرزا فتحعلی آخوندوف**

تتولرنی سوتنیق ملا حسین غائبوف

---

* شامل امضا و مهر میرزا یوسف خان میباشد.

** با مهر میرزا فتحعلی ممهور است.

۱

مسوده کاغذ وزیر علوم با نومرهٔ ۱

بخدمت نواب افخم و اشرف اعتضاد السلطنه وزیر علوم دام اقباله العالی

علی خان جنارال قونسول دولت علیهٔ ایران مقیم تفلیس که جوانیست عالی گوهر و نسبت بمن کمال محبت و مهربانی دارد پیوسته ذکر اوصاف حمیده و اخلاق جمیلهٔ نواب مستطاب شمارا کرده غائبانه مرا از فضائل ذاتیه و کسبیهٔ نواب شما آگاه نموده است.

فلهذا بمناسبت انفاذ معروضنامهٔ خود بوزارت علوم درباب تغییر خط قدیم اسلام و وضع رسم جدید درآن جسارت کردم که بدین عریضهٔ خلوصیت نواب مستطاب شمارا مصدّع آیم.

از مضمون معروضنامهٔ من که بنظر انور نواب اشرف شما خواهد رسید خواهید دید که منظور من چه چیز است و مطلب من چیست. از قراریکه تواریخ شهادت میکنند در عصر هیچ یك ازسلاطین اسلام وزارت علوم موجود نبوده است. الحمدلله تعالی در عصر این پادشاه ذیشوکت اسلام پناه در صفحهٔ ایران وزارت علوم برپاست.

پس این وزارت که در سابق نظیر نداشته است باید بامر بزرگی ممتاز آید که در مستقبل بی نظیر شمرده شود و نواب مستطاب شما نیزکه بحسب نجابت از امثال بالاتر و بحسب قدرت و استطاعت بعد از تاجدار در پایهٔ دویمین بوده صدر نشین

این وزارت آمده اید باید شکر این مرحمت عظمای پروردگار عالم را ادا نمایید.

شکر بعقیدهٔ من بر دوقسم است: یکی بعمل خیراست که در راه خدا بر زیردستان پاشندهٔ خیر و احسان بوده باشید. دیگری بطاعت که هیچ وقت از ثنای جمیل پروردگار عالم غفلت ننمایید. ترجیح قسم اول بر قسم ثانی عقلا از بدیهیاتست. بعلت اینکه پروردگار عالم از ثنای جمیل امثال ما مستغنی است. این نوع شکر گذاریرا بفریبندگان عوام از اصولیه و شیخیه واگذار می‌نماییم.

اما اگر تربیت ملت و در ضمن آن سعادت او و آبادی وطنش و حسن اوضاعش در عهد وزارت نواب اشرف شما بوقوع رسد شکریست که مقبول درگاه حضرت باری و ممدوح بندگان او خواهد شد.

از نواب مستطاب شما مستدعی هستم تخیلا بتواریخ که بهتر از همه کس معلوم سرکار است رجوع فرمایید و ببینید که از هجرت تا امروز سلاطین اسلام نسبت بوطن ما که ایرانست و نسبت بملت ما که اسلام و فرقهٔ اثنی عشریه است چه نیکی و چه احسان کرده اند. از غفلت و بی‌اهتمامی ایشان وطن ما امروز در حالتیست که نواب مستطاب شما بهتر از من میدانید و ملت ما در تنزلست که مستوجب گریه وزاریست و تعزیهٔ که ایشان هر سال برای امامان ما میدارند در حقیقت تعزیهٔ تیره بختی خود ایشانست. سلاطین سلف ما بغیراز اینکه خورده اند، نوشیده اند، پوشیده اند و گذشته اند چیزی نکرده اند. یعنی غرض ایشان از سلطنت بغیراز حظ نفسی چیز دیگر نبوده است. پس چرا سلاطین آینده تقلید گذشتگان بکنند، چرا در مملکتداری و ملت پروری تقلید پطر کبیر و فریدریخ کبیر ننمایند که در ایام حیات محبوب کل ملت و بعد از رحلت ممدوح کل تواریخ و ملل بوده باشند؟ بالاتر ازاین لذت روحانی در ایام حیات چندروزه چه چیز تواند بود؟

من فردی هستم از افراد ملت که بغیراز خیال و دوات و قلم بچیزی دست‌رس ندارم و بدانچه قدرتم میر سید معمول داشتم. نواب مستطاب شما که از بزرگان والانژاد ملت محسوب می شوید دلائل مرا در باب تغییر خط قدیم اسلام بنظر دقت ملاحظه خواهید فرمود و نتیجهٔ تغییر آن را بعین الیقین خواهید دید.
امیدم واثقست که خاطر حزین مرا درین مأیوسی و نا امیدی در عهد فیروز این پادشاه رؤف اسلام پناه که بعلامات متعدده در صدد تربیت ملت و آبادی ممالکت هستند باجرای رسم جدیدی در خط اسلام بر طبق شروطی که من اشاره کرده‌ام قرین انبساط و شادی فرموده باشید و استدعا میکنم که نواب مستطاب شما رأی خاطر مبارك خودتانرا درین باب بتوسط علی خان بمن تبلیغ فرمایید.

ماه سپتامبر سنه ۱۸۶۸ المخلص میرزا
فتحعلی آخوندزاده در شهر تفلیس

مسودهٔ کاغذ وزیر امور خارجه با نومره ۲

بخدمت جناب جلالت نصاب وزیر امور خارجهٔ
اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه

فضائل ذاتیه و کسبیه و علو شان و ملتخواهی و دولتخواهی و زهد و تقوی جناب جلالت نصاب شما از ایام قونسولگری میرزا یوسف خان که پیوسته بمذاکرهٔ آنها مجلس انس و مصاحبت مارا زینت بخش میشد مرا معلوم میبود، درین اوقات علی خان جنارال قونسول دولت علیهٔ ایران که مقیم تفلیس است و جوانیست عالی گوهر و نسبت بمن کمال محبت و مهربانی دارد جناب جلالت نصاب شمارا علاوه بر فضائلی که دارید حامی و مروّج علوم و پدر و مربی جوانان صاحب رشد و قابلیت دانسته همیشه از پاك فطرتی و پاك طینتی جناب شما توصیف می‌نماید. الحق بر همهٔ فرقهٔ اثنی عشریه واجب است که دوام اقبال جناب شمارا در مسند عزت و وزارت برای سعادت خودشان در اوقات خمسه از درگاه خالق منان مسئلت نمایند.

البته معلوم رأی شریف جناب وزیر است که دهسال قبل ازین من در خصوص تغییر خط قدیم اسلام بنا بر قصورات آن کتابچهٔ تألیف کرده اول آنرا بتوسط میرزا حسین خان قونسول سابق دولت علیه ایران در تفلیس بوزارت خارجهٔ طهران فرستادم و بعد یك جلد دیگر از ان کتابچه بر داشته عازم اسلامبول شده آنرا بنظر اولیای دولت عثمانیه رساندم و ایشان

اگرچه دلائل مشروحهٔ مرا در باب تغییر خط قدیم بالکلّیه تصدیق کردند، لکن تغییرش را بنا بر بعض موانع بعقدهٔ تاخیر انداختند و از ان تاریخ تا امروز این مسئله سربسته مانده بود.

درین اقرب زمان آشنای من ملکم خان که در اسلامبول با او اتفاق ملاقاتم افتاده بود تجدید این مسئله کرده یك جلد از الفباء چاپی خود بملاحظهٔ من فرستاد.

هر چندکه از یکطرف صورت چاپی حروفات ملکم خان در حسن و رعنایی بی‌نظیر بود، نهایت از طرف دیگر قصورات و عیوب زیاد داشته محتاج بتکمیل مینمود.

بنا برین کیفیت من رأی خودرا در باب حسن و عیب الفباء ملکم خان بقلم آورده مع بعض بیانات دیگر بتوسط علی خان بوزارت خارجهٔ اعلیحضرت شاهنشاهی مرسول داشتم که بعد از ملاحظه از طرف سرکار عالی وزارت پناهی شما بوزارت علوم تسلیم گردد. امیدوارم در مجلس مشورت که بحضور جناب جلالت نصاب شما یقین است صورت نخواهد بست بتقاضای ذهن سلیم و ملتخواهی و دولتخواهی که ذات شریف شما بان مجبول است تقویت خود تانرا در باب تغییر خط قدیم بمنظور تربیت همکیشان و هم وطنان ما دریغ نفرموده باشید.

در ماه سپتمبر سنه ۱۸۶۸

در شهر تفلیس

المخلص میرزا فتحعلی آخوندزاده

مسودهٔ کاغذ حاجی علی خان با نومرهٔ ۳

بخدمت جناب جلالت نصاب اعتماد الدوله دام اقباله العالی

علی خان جنارال قونسول دولت علیهٔ ایران در تفلیس که جوانیست عالی گوهر و نسبت بمن کمال محبت و مهربانی دارد پیوسته از علوشان و کار دانی و تقرب خاص جناب جلالت نصاب شما در حضرت پادشاه اسلام پناه خلدالله ملکه توصیف میکند و درین روزها که من بجهت تغییر خط قدیم اسلام بوزارت علوم معروضنامه انفاذ میداشتم تلقینم نمود که بدین نمیقهٔ خلوصیت خودرا در خدمت جناب جلالت‌نصاب شما معروف ساخته در باب اسعاف مطلوب متمنی امداد و یاوری جناب شما بوده باشیم.

بیاناتیکه من در خصوص الفباء خط قدیم اسلام در کتابچهٔ جداگانه و در همان معروضنامه برشتهٔ تحریر کشیده‌ام و فوائدی در ضمن تغییر آن مندرج است ارباب ذهن سلیم را بی شك و شبهه بامن متفق‌الرای خواهد کرد.

چون یقین کلی دارم که مجلس مشاوره بجهت ملاحظهٔ و حل مسئله بیحضور جناب جلالت نصاب شما صورت وقوع نخواهد بست. لهذا امیدم واثقست که بتقاضای حب بشریت و حب ملت و دولتخواهی تقویت و یاوری خودتانرا در باب تغییر خط قدیم اسلام و اجرای رسم جدید در ان دریغ نفرموده باشید.

ماه سینطبر سنه ۱۸۶۸ المخلص میرزا فتحعلی آخوندزاده در شهر تفلیس

مسودهٔ کاغذ پاشا خان با نمرهٔ ۴

بخدمت جناب جلالت نصاب امین‌الملک دام اقباله‌العالی

علی خان جنارال قونسول دولت علیه ایران در تفلیس که جوانیست عالی گوهر و نسبت بمن کمال محبت و مهربانی دارد پیوسته از حسن اخلاق و حسن اطوار و علوشان و تقرب خاص جناب جلالت نصاب شما در حضرت پادشاه ذیشوکت اسلام پناه خلدالله ملکه توصیف کرده الان بوسیلهٔ انفاذ معروضنامهٔ از طرف من بوزارت علوم در باب تغییر الفباء قدیم اسلام و اجرای رسم جدید درآن تلقینم نمود که بدین نمیقهٔ خلوصیت از جناب شما نیز در خصوص این مطلب تمنای تقویت و امداد نمایم.

وجوب تغییر خط قدیم اسلام و وضع رسم جدید در آن بروفق دلائلی که در معروضنامهٔ فوق‌الذکر مشروحست ثابت و مبرهنست. اما این مسئله نه بدرجهٔ بزرگ و عمده است که حل آن از قوهٔ عمر و زید بیرون تواند آمد. حصول این مقصود فقط منوط بارادهٔ سنیهٔ فرمان روای ذیشوکت اسلام پناه میباشد.
در اینصورت من از جناب جلالت نصاب شما که مقرب درگاه آن اعلیحضرت هستید توقع مخلصانه میکنم که بتقاضای نجابت فطری بخاطر من درویش قدم رنجه فرموده در مجلس مشاورهٔ که بجهت ملاحظهٔ و حل این مسئله برپا خواهد شد حضور داشته بیانات مرا در باب تغییر خط قدیم و اجرای رسم جدید بشنوید

و آنچه که درین باب خاطر نشان جناب جلالت نصاب شما خواهد شد خواه بموافقت وزیر علوم، خواه در سایر مواقع مناسبه بخاکپای اعلیحضرت شاهنشاهی ادام‌الله دولته معروض نموده باشید.

در ماه سپتامبر سنه ۱۸٦۸ المخلص میرزا فتحعلی آخوندزاده در شهر تفلیس.



سواد کاغذ دوم پاشا خان با نومرهٔ ۵

مطاع مکرم من دام اقبالکم

حسن نیّت و حب بشریت و ملّتخواهی و دولتخواهی و وطن دوستی جناب جلالت انصاب شما کماینبغی معلوم من گشته است واین حالت که از اجلهٔ صفات برگزیدگانست از برکت قرب حضرت پادشاه رؤف عالی درجات و منبع فیض و احسان در ذات قابل و مستعدّ شما بروز کرده است. چنانکه هر یك از اجرام فلکیه به نیر اعظم یعنی آفتاب جهانتاب نزدیکتر است اقتباس نورش بیشتر. فی الحقیقه درینعصر ما حق داریم که این پادشاه مؤید من عندالله را در تربیت ملّت و آبادی مملکت بافتاب تشبیه بکنیم از آنجاکه آفتاب مربی عوالم است که بمنزلهٔ عیال و اولاد او شمرده میشوند. آیا در عصر کدام یك از سلاطین سلف ایران وزارت علوم برپا و مدرسهٔ دارالفنون بنا شده بود؟ آیا در عصر کدام یك از پادشاهان گذشته پدران ما در صفحهٔ ایران باسمه خانهها و تلغراف و راه آهن دیده بودند؟ آیا در عهد کدام شهریار در مملکت هر یك از سلاطین روی زمین وکلا و وزرا و قونسولهای دولت ایران مقیم بوده بامورات آن حوایج تبعه اش فیصل میدادند و اطفال ایرانیان بجهت تحصیل علوم مختلفه بممالك فرنگستان فرستاده میشدند؟ آیا در دور کدام یك از فرمانروایان سابق در مرکز سلطنت روزنامهها در کمال آزادی چاپ یافته باطراف و اکناف عالم

منتشر می گشت؟ همهٔ این علامات و آثار دلالت برین میدارد که در عهد فیروز این پادشاه خجسته‌سیر اطال‌الله عمره ایران باعلا درجهٔ ترقی خواهد رسید و ماها برادران دینی که در مملکت خارجه توطن میداریم از شنیدن این نوع اخبارات بهجت افزا همیشه وجد کرده یکدیگر را تهنیت میدهیم و بدین دعا مترنم میشویم:

«خدایا تو این شاه درویش دوست
که آسایش خلق در ظل اوست
بسی برسر خلق پاینده دار،
بتوفیق و دانش دلش زنده دار!»

شماها معتمدان و مقربان آن اعلیحضرت بمنزلهٔ سمع و بصر او هستید که ارباب غرض هرگونه عمل ممدوح را از نظر او پوشیده نتوانند داشت و هرگونه عمل مذموم را در نظر او مرغوب نتوانند نمود و فی الواقع وجود شماها که عاکفان حضور پر نورید بعد از تاجدار باعث سعادت و ترقیات اخوان دینست.

بنا برین معنی من از جناب جلالت نصاب شما محرمانه وگستاخانه متوقع هستم در مجلسی که گفتگو در مسئلهٔ تغییر خط قدیم خواهد شد اگر بعض ارباب غرض از حق اغماض کرده بر خلاف راستی و صداقت رأی زنند شما مطلب را بر طبق اعتقاد خودتان بخاکپای اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه معروض داشته باشید.

در ماه سینطبر سنه ۱۸۶۸
المخلص میرزا فتحعلی آخوندزاده

مسودة كاغذ شخص اول دولت علیه ایران مستوفی الممالك با نومره ٦

بخدمت جناب جلالت نصاب شخص اوّل دولت علیهٔ ایران مستوفی الممالك دام اقباله العالی

علی خان جنارال قونسول دولت علیهٔ ایران در تفلیس که جوانیست عالی گوهر و نسبت بمن کمال محبت و مهربانی دارد و پیوسته از اوصاف حمیده و اخلاق جمیلهٔ جناب جلالت نصاب شما مجلس انس و مصاحبت مارا زینت بخش است از مراتب فضل و علوّشان و ملتخواهی و وطن دوستی جناب شما مرا آگاه کرده تلقینم نمود که بوسیلهٔ انفاذ معروضنامه جداگانه بوزارت علوم در باب تغییر خط قدیم اسلام که نتیجهٔ خیر آن خارج از اندازهٔ توصیف است با نمیقهٔ خلوصیت خودرا بجناب وزارت پناهی شما معروف نمایم.

معروض جناب جلالت نصاب وزیر میدارم که من فردی هستم از افراد فرقهٔ اثنی عشریه مسقط رأس من در صفحهٔ آذربایجان بوده است و بواسطه و قوع بعض حوادثات اوّل بمحال مشکین و قراداغ افتاده بعد بخاك دولت بهیهٔ روسیه آمده در بلدهٔ شکی سکنی نموده در نزد عموی مادرم آخوند ملا علی اصغر مشغول تعلّم السنهٔ اسلامیه شدم و پس از چندی بخواندن زبان روسی میل کرده آنرا نیز یاد گرفتم و بواسطهٔ دانستن زبان فارسی و عربی بمترجمی سرداران روسیه در قفقاز سرافراز گشتم و الآن در خدمت نواب افخم ایمپراطور زاده

جانشین قافقاز بمنصب ترجمانی السنهٔ شرقیه افتخار دارم و چون در ایام خدمت بنا برشوق فطری از تحصیل و تعلّم غفلت نمیکردم لهذا پارهٔ تصنیفات غریبه از قلمم بیرون آمد. مشهور ترین و نافع ترین آنها درفن شریف دراما یعنی طیاطر است نتیجهٔ آن تهذیب اخلاق میباشد و تا امروز فیمابین اسلامیان این فن معلوم نبود و واجبترین آنها کتابچه‌ایست که بجهت تغییر خط قدیم اسلام نوشته‌ام. اشخاصیکه از خطوط سایر ملل وقوف دارند خواهند دید که الفباء ما در چه مرتبه ناقص و در چه درجه مانع ترقی در علوم است. تفصیل این مطلب با کمال وضوح در کتابچهٔ الفباء و در معروضنامهٔ جداگانه که الان بوزارت علوم انفاذ می‌یابد مرقوم شده است. یقین کلی دارم که مجلس مشاوره بجهت ملاحظه و حل این مسئله در حضور جناب جلالت نصاب شما برپا خواهد شد. لهذا امیدم واثقست آنچه که بمقتضای حب بشریت و ملتخواهی و دولتخواهی است معمول و مجری خواهید فرمود.

ماه سینطبر سنه ۱۸۶۸
المخلص میرزا فتحعلی آخوندزاده

مسودهٔ عریضهٔ قونسول دولت علیهٔ ایران با نومرهٔ ۷

بجناب جلالت نصاب جنارال قونسول دولت علیهٔ ایران مقیم تفلیس سرتیب دوم علی خان دام اقباله

از مترجم السنهٔ شرقیه در خدمت نواب مستطاب ایمپراطور زادهٔ افخم جانشین قافقاز مایور میرزا فتحعلی آخوندزاده عریضه است.

دو هفته قبل ازین پنج قطعه مجلّدات دایره بمسئلهٔ تغییر خط قدیم اسلام بجناب رفعت ماب دریقتور دیپارتامنط ادارهٔ کلّیه جنارال بارانوفسکی در معیت عریضهٔ خود پیشنهاد کرده متوقع گشته بودم که از جناب جلیل الشأن رئیس ادارهٔ کلّیهٔ قافقاز استاتس سقراطار بارون نیقولایی اجازت بطلبد که من همان مجلّدات خودرا بجناب جلالت نصاب شما تسلیم کنم تا بوزارت علوم دارالخلافهٔ طهران انفاذ داشته باشید. لهذا از طرف بارون معظم الیه بتوسط جنارال بارانوفسکی در وجه عریضهٔ من بدین مضمون اجازت صادر شده است:

مایور آخوندوف مأذونست که مجلدات خودرا در خصوص تغییر خط قدیم اسلام بجنارال قونسول دولت ایران تسلیم نماید تا بهرجاکه لازم است انفاذ دارد. الان همان مجلّدات را بجناب جلالت نصاب شما پیشنهاد کرده توقع میکنم که بنا بر وعدهٔ التفاتی خودتان مقرر فرمایید. اوّلا همین مجلّدات را نام بنام با هفت قطعه مکتوب که ببعض امرای دولت علیهٔ ایران در باب مسئلهٔ خط از طرف من مرقومست در دفتر قونسولگری ثبت

کرده بعد آنهارا بطهران بفرستند و در انجا وکیل جناب جلالت نصاب شما نیز آنهارا از روی دفتر بوزات علوم و امرا رسانیده هم از وزارت و هم از امرا قبض الوصول ممهور گرفته بتفلیس بفرستند.

مجلّدات اینهاست:

معروضنامهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده بوزارت علوم اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه با نومرهٔ ۱. معروضنامهٔ میرزا فتحعلی آخوندزاده در خط اسلام با نومرهٔ ۲.

سواد تقریر مطبوع جمعیت علمیهٔ عثمانیه در خصوص الفباء سابق میرزا فتحعلی آخوندزاده و سواد فرمان اعلیحضرت پادشاه عثمانی‌که بواسطهٔ اینمطلب بمؤلف مذکور داده شده است و سواد شرحیکه در باب جواز شرعی بتغییر خط قدیم اسلام از طرف مؤلف بجمعیت علمیهٔ عثمانیه معروض گشته در انجا بملاحظهٔ فضلای انجمن رسیده و آنان بموجب دلایلی که در آن شرح مرقومست تغییر خط قدیم اسلام را مخالف شرع انور نیافته اند با نومرهٔ ۳. رسم سابق میرزا فتحعلی آخوندزاده در خط اسلام با نومرهٔ ۴. رسم جدید ملکم خان در خط اسلام با نومرهٔ ۵

مکتوبات اینهاست:

بنواب مستطاب اعتضادالسلطنه وزیر علوم با نومرهٔ ٦.
بجناب جلالت نصاب وزیر امور خارجه با نومرهٔ ۷.
بجناب جلالت نصاب شخص اوّل مستوفی الممالك با نومرهٔ ۸.
بجناب جلالت نصاب امین الملك پاشا خان با نومرهٔ ۹.
باز باو با نومرهٔ ۱۰.
بجناب جلالت نصاب اعتماد الدوله حاجی علی خان با نومرهٔ ۱۱.
باز نبواب اعتضاد السلطنه وزیر علوم با نومرهٔ ۱۲.

میرزا فتحعلی آخوندزاده
ماه سینطبر سنه ۱۸٦۸
در شهر تفلیس

مسوده کاغذ میرزا حسین خان با نومرهٔ ۸

مطاع معظم من دام اقبالکم

شما تاکی از من رنجیده خواهیدشد؟ چه قصور از من نسبت بشما صادر شده است؟ مگر من نه آنکسم که در ایام توقف شما در تفلیس اگر یك روز شمارا نمیدیدم بی آرام میگشتم. مگر من نه آنکسم که همیشه در تفلیس نیکخواه شما بوده در مقابل بدخواهان شما انواع حسن ارادت نسبت بشما ظاهر میکردم؟ بغیراز صداقت چه چیز از من مشاهده کرده اید؟ سبب رنجش خاطر شما از بابت الفبا که نبود. شما متغیر شدید که چرا من تمثیلات مطبوعهٔ ترکیهٔ خودرا باسلامبول آورده بتوسط صدر اعظم عثمانی فوادپاشا بجمعییت علمهٔ عثمانیه پیشنهادکردم من مگر میدانستم که ان کار خلاف رضای شما خواهدشد. من هیچ خیال آمدن هم باسلامبول نمیداشتم. شما بمن مکتوب نوشتید و با الحاح و تأکید خواهش کردید که من الفباء خود را برداشته باسلامبول بیایم و در خانهٔ شما مهمان بشوم. من نیز بنا بخواهش شما عزیمت اسلامبول کرده پنجاه روز در منزل شما نان و نمك شما را خوردم. مکتوب شمارا تا امروز نگاهداشته‌ام و گم نخواهم کرد. در مکتوب خودتان مرا برادر مهربان می‌نامید، اما خودتان نسبت بمن نا مهربان تر از برادران یوسف رفتار میکنید. چرا شما در مکتوب خودتان ننوشتید که میرزا فتحعلی، تمثیلات خودرا باسلامبول میاور. من مقصر نیستم قبل از آمدن با سلامبول من مجلّدات عدیده از تمثیلاتم بطرف

ایران فرستاده بودم که همکیشان من در فن شریف دراما یعنی طیاطر معرفتی حاصل بکنند. من باعتقاد خود این نوع تصنیف را عین ملتخواهی می پنداشتم. چونکه جمیع ملل یوروپا این گونه تصنیفات درحق احوال و اطوار مردم نوشته اند و این فن را باعث تهذیب اخلاق می‌شمارند و آشکار است که در هر ملت متقلبان و اشرار و حمقا هستند. احوال واطوار چنین کسان را برسبیل تمسخر در فن دراما بیان میکنند که بسایرین عبرت گردد این نوع انشا هرگز دخل بدولت و سلطنت و پولیتیکه و عموم ملت ندارد. بلکه اسنادیست ببعض افراد مردم و تنبیه است بکافهٔ ملت. نهایت در نظر شما این تمثیلات مخالف ملتخواهی نموده شد. من با شما جدل نمیکنم. فقط من انیقدر میتوانم بگویم که این تمثیلاترا من قبل از مأموریت شما بتفلیس تألیف کرده بودم و در تفلیس همهٔ آنهارا خودم بشما خواندم و از شما تحسینها و آفرینها شنیدم و هیچ نگفتید که اینها مخالف رضای شماست و مرا خبردار نکردید که آنهارا با سلامبول نیاورم بهر صورت الان قریب هفت سال است که میان مابرودت باقی است. اینمدت بس است. حالا وقت است که باز برسر مهرو محبت بیایید و گذشته هارا فراموش بکنید و رقعهٔ التفاتی باسم من بجنارال قونسول دولت علیهٔ ایران مقیم تفلیس علی خان بفرستید که بمن تسلیم کند. من نیز برای تفریح خاطر شما پارهٔ چیزها از تألیفاتم برسم تحفه بشما میفرستم و پارهٔ دیگرش را نیز اگر در وقت مراجعت از راه تفلیس آمده باشید خودم بشما میخوانم و علی الحساب پارهٔ مجلداتمرا که بوزارت علوم فرستاده‌ام بخوانید و مترسید هرگز باعث کسالت نخواهد شد، بی شبهه محظوظ خواهید گشت. مطلب اینست که امروز مسئلهٔ الفبا مسئلهٔ بزرگ شده است. از هر طرف و از هرگوشه رساله‌ها درین خصوص مینویسند و روزنامه‌ها چاپ میکنند. آتش افسردهٔ من نیز بواسطهٔ تجدید این مسئله شعله‌ور گردید. ایندفعه دولت علیهٔ ایرانرا سزاوار این کار بزرگ انگاشته مجلدات عدیده در باب اینمطلب

بوزارت علوم پیشنهاد میکنم و میخواهم که نه اختراع من قبول شود و نه اختراع و تصرفات دیگران. بلکه خود وزارت درباب این مسئله قراری بگذارد که این کار بااهتمام اولیای دولت علیهٔ ایران اختتام یافته این بنای خیر باسم آن دولت تمام شود والسلام.

ماه سپتامبر ۱۸٦۸ در شهر تفلیس
المخلص میرزا فتحعلی آخوندزاده

عنوان

در دارالخلافهٔ طهران

جناب جلالت نصاب مطاع معظم مشیرالدوله میرزا حسین‌خان وزیر مختار دولت علیهٔ ایران درمحروسهٔ قسطنطنیهٔ دام اقباله العالی مطالعه خواهد فرمود.

مسوده کاغذ حسنعلیخان با نومرهٔ ۹

مطاع معظم من دام اقبالکم العالی

البته در خاطر شریف دارید که درتفلیس هنگام مراجعت اولی از یوروپا بایران وقت وداع از فرط التفات و شفقت مرا باغوش کشیده و بوسیده فرمودید: میرزا فتحعلی من قلباً ترا دوست میدارم و خواهشمندم که هر چه از قلمت بیرون آید همیشه بمن بفرستی که با مسرت تمام بخواندن تألیفات و نوشتجات تو مشوقمندم.

بنا برین فرمایش جناب جلالت نصاب شما فرض خود دانسته شمارا اطلاع میدهم که درین روزها پارهٔ مجلدات و نوشتجات بوزارت علوم فرستاده‌ام و یقینم حاصل است که شما بانواب مستطاب اعتضادالسلطنه خصوصیت دارید. التفات فرموده آنهارا بخوانید و ازمن نیز که مخلص حقیقی شما هستم و بجناب شما معروفم بطوریکه شایسته دانسته باشید معرفی فرمایید.

مطلب درخصوص تغییر خط قدیم اسلامست. این مسئلهٔ خط امروز مسئلهٔ بزرك شده است و از هر طرف و از هر گوشه در آن باب رساله‌ها مینویسند و روزنامه‌ها چاپ میکنند. آتش افسردهٔ من نیز بواسطهٔ تجدید این مسئله شعله‌ور گردیده مافی الضمیر خودرا بقلم آورده بوزارت علوم فرستاده‌ام و میخواهم که این کار باهتمام اولیای دولت علیهٔ ایران اختتام یابد و شهرت اینعمل خیر باسم ایندولت باشد. من در ابتدای حال میخواستم که افتخار اینعمل منحصر بمن شود چونکه دیگران نیز مداخله کردند بگذار نه بامن باشد و نه با دیگران.

از جناب جلالت نصاب شما مستدعی هستم که بعداز ملاحظهٔ همان نوشتجاب رقعهٔ التفاتی باسم من بجنارال قونسول دولت علیهٔ ایران علی‌خان بفرستید که بمن تسلیم کند و رأی خودتانرا درباب اینمطلب اشعار فرمایید.

کمال افسوس دارم که در هنگام مراجعت ثانیه از یوروپا بایران کسی از ورود شما به تفلیس به ییلاق قوجور اطراف نزدکه من بشهر آمده شمارا زیارت بکنم.

درماه سینطبر سنه ۱۸۶۸ در تفلیس

المخلص میرزا فتحعلی آخوند زاده.

عنوان

در دارالخلافهٔ طهران

جناب جلالت نصاب مطاع معظم و مشفق مکرم حسنعلیخان ادام الله اقباله العالی مطالعه خواهد فرمود

مسوده کاغذ ناصرالملك محمود خان با نومرهٔ ۱۰

مطاع معظم من دام اقبالکم العالی

شفقت و التفات جناب جلالت نصاب شمارا من درحق خود بی شبهه میدانم. مکرر از دوستان و آشنایان خود شنیده‌ام که جناب شما از من و از تألیفات من اظهار خوشنودی و سرور خاطر فرموده‌اید. لهذا با میدواری التفات شما بتحریر این نمیقهٔ خلوصیت مصدّع میگردم که پارهٔ مجلّدات و نوشتجات بوزارت علوم اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه درباب مسئلهٔ تغییر خط قدیم اسلام فرستاده‌ام. فرصتی از اوقات شریفهٔ خودتان بمطالعهٔ آنها صرف نموده از لطف شاملهٔ خودتان درحضور نوّاب مستطاب اعتضادالسطنه بطرزیکه شایسته دانسته باشید از من معرفی فرمایید.

این مسئلهٔ تغییر خط مسئلهٔ بزرگ شده است. امروز از هر طرف و از هرگوشه دران باب رساله‌ها مینویسند و روزنامه‌ها چاپ میکنند. امید کلّی دارم که جناب جلالت نصاب شما مسئول مرا بدرجهٔ اجابت رسانیده جواب این نمیقهٔ خلوصیت‌را با اشعار رأی خودتان درین مسئله بجنارال قونسول دولت علیهٔ ایران مقیم تفلیس علیخان فرستاده باشید بمن تسلیم کند.

متوقع هستم که به برادر نیك اختر خودتان امان‌الله از من درود فراوان تبلیغ فرمایید.

درماه سینطبر سنه ۱۸۶۸ در تفلیس
المخلص میرزا فتحعلی آخوند زاده.

عنوان

در دارالخلافهٔ طهران

جناب جلالت نصاب مطاع معظم مشفق مکرم ناصرالملک محمودخان ادام‌الله اقباله العالی مطالعه خواهد فرمود.

مسوده کاغذ ملکم خان با نومرهٔ ۱۱

جناب روح القدس

شیخ محمدآقای سرهنگ الف باء شمارا رسانید. آنرا من اوّله الی آخره ملاحظه کردم. الحق خدمت بزرگی بجهت سهولت عمل چاپ ظاهر کرده‌اید. یعنی اشکال چهار گونهٔ حروفرا بیك شکل منحصر داشته‌اید وانگهی اشکال بسیار مستحسن و خوشنما و انفصال حروفرا نیز لازم دانسته‌اید. نهایت از ابقای نقطه‌ها و عدم ادخال کل اعراب و از عدم ایجاد اشکال مخصوصه بهمهٔ آنهاکه نه عددند و از باقی گذاشتن اشکال سابقهٔ رکیکهٔ آنها باز شاکی و گله مندم. شما میگویید که بتدریج نقطه‌ها ساقط خواهدشد و بتدریج اعراب داخل خواهد بود. اما تا آخر الف‌باء شما نقطه ها باقیست و اعراب بغیر از دوسه علامت رکیك سابقی داخل نیست. پس کی نقطه ها ساقط خواهد شد، پس کی اعراب داخل خواهد بود؟ یحتمل مراد شما اینست که بعداز مرور ایام نقطه ها خود بخود بواسطهٔ اختلاف اشکال ساقط خواهدشد و اعراب داخل خواهد بود. اگر فی‌الواقع مراد شما اینست من این را مناسب‌نمی‌بینم این بطول و بدور و دراز خواهد کشید. اگر بنای تجدید است باید همین ساعت بیکبارگی تجدید کامل بشود. چرا تجدید ناقص بکنیم که بعداز چندی باز محتاج بتغییر مجدد بشویم و هم حروف منفصلهٔ شما درعمل تحریرباعث اشد صعوبت‌است. اتصال حروفرا یعنی فقط اتصال هر حرف صامت‌رابا حرف مصوّت بجهت سهولت و سرعت تحریر من لازم می شمارم. زیراکه ما

چون ازطرف راست بطرف چپ مینویسیم اگر بیك گردش قلم کلمه را یا نصف آنرا تمام نکینم عمل کتابت ما در غایت بطوء خواهدشد. بسیاق رسم جدید شماکه حروف بیکدیگر چسبیده نمی شوند. اگر ما درکتابت بجهت ترکیب کلمات هر حرف‌را جدا جدا بنویسیم قلم پی در پی .بایداز روی کاغذ برداشته شود. در اینصورت تحریر یك صفحۀ کاغذ زیاده از یکساعت طول خواهد کشید. خلاصه ازین قبیل ایرادات برالف‌باء شما گرفته آنرا در معیت رسم جدید دیگر خودم بوزارت علوم دولت علیۀ ایران فرستاده مستدعی شده‌ام که اینمطلب را بعداز عرض بخاکپای شاهنشاهی بفرمان همایون آن اعلیحضرت درمجمع فضلای دارالخلافه ملاحظه فرمایند.

من نیز انحصار اشکال چهارگانۀ حروف‌را بیك شکل‌صلاح دیده‌ام، چنانکه شما کرده‌اید. اما اتصال جزویرا یعنی اتصال هر حرف صامت‌را با حرف مصوّت درعمل کتابت بجهت سهولت و سرعت آن موجب صعوبت نمی پندارم و متوقع گشته‌ام که خط قدیم‌راتغییر بدهند. بعد اگر بخواهند رسم جدید مرا در عمل کتابت معمول بدارند و رسم جدید شما را در عمل چاپ قبول بکنند بشرط اسقاط کل نقاط و ادخال کل اعراب بحروف صامته که عبارت از نه حرف مصوت است، بعداز اختراع اشکال مخصوصه بانها و افنای اشکال قدیمۀ آنها و اگر نه رسم مرا در عمل کتابت پسند نماید و نه رسم شمارا درعمل چاپ آنوقت خودشان رسم جدید دیگر متضمن جمیع شروط که مطلوب منست خیال بکنند و معمول بسازند.

گمان زیاد دارم که بالحاجت من و تو خودشان رسم جدید دیگر خیال کرده بتغییر خط قدیم اقدام نمایند. در هر صورت مراد من و شما حاصل خواهدشد. اما اگر بجهت عمل چاپ رسم شمارا اختیار بکنند زیان نخواهدکرد. زیرا یقینم حاصل است که خودشان بدین مرغوبی و بدین حسن بجهت عمل چاپ اشکال پیدا نتوانند نمود و از روی انصاف اشکال حروف شما درحسن

و رعنایی بی‌نظیر است و حسنش و سهولت قرائتش درعمل چاپ بعداز بعض تکمیلات باعلا درجهٔ کمال خواهد رسید.

جناب روح‌القدس!

شما طوری بکنید که خواب آلودگان عثمانی را نیز بیدار بسازید. اگر ایشان رسم شمارا بگزینند مراد حاصل است.

از مکتوب پراز لطف و التفات شما کمال تشکر مینمایم.

سلام شمارا بجناب شیخ‌الاسلام رسانیدم. مکرم الیه نیز باظهار کمال ارادت و اخلاص شمارا درود فراوان می رساند.

دیگر بعداز آنکه من معروضنامهٔ خودرا درخصوص تغییرخط قدیم اسلام بوزارت علوم دولت علیهٔ ایران حاضر نموده مستعد انفاذ آن میبودم از پاریس یك نمرهٔ روزنامهٔ سعاوی افندی را در مسئله اصلاح خط بمن فرستادند. درینصورت لابد شده فرستادن معروضنامه‌را چند روز بتأخیر انداخته بنوشتن قریتکا درمقابل عقیدهٔ این سعاوی افندی اقدام نمودم و بعداز اتمام‌آنرا نیز لفاً بمعروضنامهٔ خود بطهران فرستادم. حالا برای اطلاع شما سواد روزنامهٔ سعاوی افندی را درزبان ترکی و ترجمهٔ آنرا در زبان فارسی و سواد قریتکای خودراکه در مقابل عقیدهٔ او بطهران فرستاده‌ام بجناب شما میفرستم. اگر صلاح دانسته باشید این قریتکارا بعینه و اگر مناسب نباشد بعداز بعض تغییرات و تصرفات بروفق سلیقهٔ خودتان بزبان ترکی اسلامبولی ترجمه‌کرده بجمعیت علمیهٔ عثمانیه تسلیم فرمایید که بچاپ رسانیده منتشر سازد.

جناب روح‌القدس!

درحسن صورت چاپی حروفات شما هرگز حرفی نیست. اما کتابت با این حروف منفصله و مقطعه ازطرف راست بطرف چپ درغایت اشکال خواهدشد. چه میدانیم، شاید شما خیال دارید که کتابت‌را با همین حروف بعدازین از طرف چپ بطرف راست مانند اهل یوروپا تکلیف نموده باشید. آنوقت بی شبهه جمیع اشکالات رفع خواهد بود. آنکه منم من این سیاق‌را نیز منکر

نیستم و اگر اکثریت قبول کند من هم یکی از جملهٔ ایشانم. اما گمان ندارم که ملّت اسلام بدین درجه تغییر و اصلاح خط رضا بدهند.

جناب روح‌القدس!

چنانکه میرزا آقاخان بشما گفته بود: توجن بچهٔ، من از تو میترسم. گرو نمی بندم، رموز را بده‌بمن. مانیز راه خیال شمارا نمیدانیم و از شما میترسیم. شما هر چیز میتوانید کرد و اگر فی‌الواقع کتابت از طرف چپ بطرف راست بشود آنوقت نقطه‌ها هم خود بخود خواهند افتاد و اعراب نیز داخل حروف میشوند و هر گونه تصرف دیگر نیز ممکن و آسان خواهدشد و عمل تحریر نیز سهولت کامله پیدا خواهد کرد.

ماه جمادی‌الآخر سنه ۱۲۸۵ مطابق ماه سینطبر

سنه ۱۸٦۸ در شهر تفلیس

مرید شما میرزا فتحعلی آخوند اوف

عنوان

بجناب رفعت ماب فضائل و کمالات اکتساب دوست معظم و مکرم ملکم خان اطال الله عمره خواهد رسید

در محروسهٔ اسلامبول

مسودهٔ کاغذ میرزا یوسف خان با نومرهٔ ۱۲

مطاع معظم من دام اقبالکم

از جناب جلالت نصاب شما کمال تشکر دارم که روزنامهٔ سعاوی افندیرا بمن فرستاده بودید.

درهنگامیکه من بعض تصورات خودرا درباب حسن و عیب الفباء روح‌القدس بقلم آورده مستعد آن میبودم که همان الفبارا با یك جلد دیگر رسم جدید خود درخط اسلام بطهران بفرستم روزنامهٔ سعاوی افندی رسید.

فرستادن تصوراتم را چند روز بتأخیر انداخته بنوشتن قریتکا بروزنامهٔ سعاوی افندی اقدام نمودم و همین قریتکا را نیز با اصل روزنامه و ترجمهٔ فارسی درمعیت تصورات خودم بوزارت علوم دارالخلافه طهران انفاذ داشتم و بعدازان سواد همان قریتکارا با سواد روزنامهٔ سعاوی افندی بجناب روح‌القدس فرستادم و الآن سواد آنچه که بروح القدس فرستاده‌ام بجناب جلالت نصاب شما ارسال میدارم. محض بجهت تفریح خاطرشما نه بجهت انتشارآن. چونکه بملکم خان نوشته‌ام که اگر انتشار آن لازم آید و مناسب باشد منتشر سازد والا فلا. اما چون قریتکای مذکور خالی ازمزه نبود لهذا خواندن آن در ساعت کسالت از مشاغل خدمت هر آینه برای جناب جلالت نصاب شما موجب انبساط خاطر خواهد گشت.

دیگر هر وقتکه بعدازین از طهران درباب مسئلهٔ تغییر خط

جوابی برسد و یا امری صدور یابد چگونگی را بجهت اطلاع بجناب شما مرقوم خواهم داشت.

در ماه سپتمبر سنه ۱۸۶۸ المخلص میرزه فتحعلی آخوندزاده درشهر تفلیس

عنوان

درمحروسهٔ پاریس

جناب جلالت نصاب مطاع معظم و مکرم میرزا یوسف‌خان وزیر مختار دولت علیهٔ ایران ادام الله اقباله العالی مطالعه خواهد فرمود.

مسودهٔ کاغذ دیگر بمیرزا یوسف‌خان با نومرهٔ ۱۳

مطاع معظم من دام اقبالکم

مکتوب جناب جلالت نصاب شما که باخط مخصوص خودتان نوشته بودید رسید. حقیقتش اینست که من کلام شما را نمی فهمم. بعلّت اینکه بعداز رفتن شما ذهن من بسیار کند شده است.

در مکتوب مقدم خودتان این عبارترا مرقوم داشته بودید: «من بکار بزرگی که منافع دولتی و ملّتی‌آن زیاد تراز وضع الفبااست مشغول هستم. اگر سعادت یاری کرد، اهتمامات من و همکاران من که با من یکرأی هستند مؤثر افتاد، بهترین نعمات قسمت ما و هم وطنان ما خواهد شد. این یك فقره را محرمانه بشما نوشتم امانت بدارید تا ببینم چه اثر خواهد داد».

خودتان خیال بکنید که از این عبارت چه مضمون بذهن من تبادر میتوانست کرد؟

من خودم بگویم: ازین عبارت من چنان فهمیدم که شما بچاپ کردن تصنیف معلوم که آنرا بجان دانش[1] معبر میفرمایید، مشغول هستید. از فرط وجد و فرح نزدیك بود که برقصم. چه نتیجه‌های خیر درمال این کار بخیال میگذرانیدم. چه قبه‌های هوایی باصطلاح فرنگستانیان، درضمن اینعمل تعمیر میکردم. حالتم بدان میماند که گویا خواب خوشی دیده‌ام و تعبیرش را بدولت و سعادت میکنم و این افراد خواجه مکرر بزبان میراندم:

---

۱) به مکتوبات کمال‌الدوله اشاره میشود ـ م. ح.

دیدم بخواب خوش که بدستم پیاله بود
تعبیر رفت کار بدولت حواله بود.
چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت
تدبیر ما بدست شراب دوساله بود.

یعنی از هجرت تا امروز رنج و غصه کشیده و درحسرت آزادی خیال روزگار بسر بردیم. عاقبت تدبیر ما بدست یوسف منشی بود که بواسطهٔ اهتمام او دیدهٔ ما یعقوب‌وشان روشن گشت و بواسطهٔ همت او ما از قعر ظلمت نجات یافتیم و بارزوی خودمان رسیدیم.

خلاصه، از لذت این نوع خیالات شیرین مدهوش میبودم. چرا از این مدهوشی مرا بهوش آوردید، چرا ازینخواب خوش بیدارم کردید. چرا از عالم امید مرا باز بعالم حرمان افکندید؟ یعنی چرا در مکتوب مؤخر خودتان نوشتید که شما نسخهٔ چاپ خواهید کرد که دردنیا برای شما بهتر از حسین خواهد بود، هم اثنی عشری‌هم اهل سنت و هم فرنگی و هم بت پرست و هم یهود بمضامین آن در نهایت احترام اعتراف خواهند نمود.

پس کار بزرگی که بان مشغول میبودید چه شد؟ معلوم میشود که این‌نسخهٔ جدیده ناسخ جان‌دانش شده فاسخ نیت شما از کار بزرگ آمده است.

محتمل که مراد شما از کار بزرگ همین نسخه بوده باشد و من سهو کرده بسبب کندی ذهن‌آنرا حمل بجان دانش نموده‌ام. درینصورت چرا نوشته‌اید: این یك فقره را محرمانه بشما مینویسم امانت بدارید؟ نسخهٔ که مقبول طبع جمیع فرق باشد پوشیده داشتن آن چه معنی دارد؟

نه، چنین نیست. اگرچه ذهنم کند شده است باز حدسی میتوانم زد. مراد شما از کار بزرگ نیت دیگر بود. الان بنا بر بعض سببها که معلوم من نیست از ان نیت صرف نظر کرده بچاپ نسخه دیگر مثل تصنیف نگارنده ویا نظیر آن اقدام خواهید کرد ویا اینکه هیچ اقدام نخواهید کرد. اما چنین وا می نمایید. اگر بگویید که

کار بزرگ سوای ازین نسخه است، یعنی چاپ این نسخه علاوه بر کار بزرگست که بان مشغول هستید این نیز بقلم راست نمی آید. وجود این نسخه دردنیا برای شما بهتر از حسین است. درینصورت همین نسخه باید کار بزرگ حساب شود، نه آنعمل که آنرا در کاغذ مقدم خودتان کار بزرگ نامیده‌اید. خلاصه من منظور شمارا نمی فهمم. چنانکه درصدر مکتوب نوشته‌ام گیرم که کار بزرگ سواست، این نسخه هم سواست، بمن چه که شما این نسخه‌را چاپ خواهید کرد. هر وقت که نسخه ازچاپ بیرون میشد یك جلد از ان بمن میفرستادید. دیگر پیش از وقت ارادهٔ خودتانرا بمن نوشتن چه معنی دارد؟

نه، این نیز بیمعنی نیست. معنیش‌را من خودم میدانم. اما بشما نمینویسم.

دیگر من درین نیت هستم که جوان معلوم‌را آهسته آهسته باستحقاق و فضیات و معرفت و نجابت شما عارف و معتقد بکنم. او شمارا خوب نمیشناسد و سهو میکند. شمارا نیز از قبیل اشخاصی می پندارد که تا امروز درمیان ایشان تربیت یافته است. امید وارم که اورا باینمقام بیاورم که خودش بشما کاغذ بنویسد.

نورچشم حسین‌خان را می‌بوسم. رشید باو درود فراوان می‌رساند.

این کاغذ را از قوجور بشما مینویسم. شیخ‌الاسلام را و ملا علی‌را هنوز ندیده‌ام. در وقت ملاقات سلام شمارا بشیخ‌الاسلام خواهم رساند و از ملا علی کیفیت قباله را خواهم پرسید.

در ۳ ماه سینطبر سنه ۱۸۶۸ در قوجور

از مخلص شما میرزا فتحعلی قلمی گردید.

جناب شما چندی قبل ازین بمن نوشته بودید که مرا در نظر مصنفان و صاحب قلمان فرانسه معروف و مشهور خواهید کرد. من چنان گمان کردم که ایشان بنا بر گفتهٔ شما شرحی در تعریف من در یکی از روزنامه‌های پاریس خواهند نوشت و شما یك نومره از ان روزنامه بمن خواهید فرستاد که من هم درینجا بدوستان و آشنایان خود نشان بدهم هیچ اثری ازین وعده ظاهرنشد.

سواد کریتکا درمقابل عقیدهٔ سعاوی افندی

بخدمت نوّاب مستطاب اشرف ارفع والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم دولت علیهٔ ایران شاهزاده علیقلی میرزا ادام الله تعالی. اقباله العالی

شخصی از نجبای* اسلامبول علی سعاوی افندی نام از وکلای دولت عثمانیه روگردان شده بلندن هجرت کرده درآنجا برضدّ وکلای دولت عثمانیه و در اثبات سوء تدبیرات ایشان در امر اداره و پولیتیکه (من غیرحق) روزنامه مینویسد در زبان ترکی مسمی بمخبر.

و قتیکه من معروضنامهٔ خودرا بوزارت علوم دولت علیهٔ ایران درخصوص تغییر خط قدیم اسلام نوشته و مجلّد کرده و عریضهٔ خلوصیت خودرا نیز در باب اینمطلب بنوّاب مستطاب اشرف شما حاضر نموده مستعدّ انفاذ آنها میبودم در همان روز یکی از دوستان من از پاریس یک نومرهٔ روزنامهٔ این سعاوی افندی راکه پارسال چاپ یافته است بمن فرستاد.

اوقاتم تلخ شد، استراحتم باز مبدّل بزحمت گشت. لابدّ شدم که بازقلم را بدست گرفته درمقابل عقیده و رأی این عثمانی خانه خراب نیز قریتکا بنویسم ولفاً درضمن عریضهٔ دوّم خودم بنوّاب مستطاب اشرف شما ارسال دارم. اگرچه فرستادن روزنامهٔ سعاوی افندی بعد از دلائلی که من در معروضنامهٔ خودم بجهت تغییر

---

* بامداد درفوق این کلمه «جوانان» نوشته شده است.

و اصلاح خط قدیم اسلام بقلم آورده‌ام هرگز لزوم نداشت، امّا محض برای اثبات اینمعنی که این مسئلهٔ تغییر خط مسئلهٔ خرد حساب نشود و معلوم گردد که امروز درهرجا و در هر گوشه همین مسئله در گردش است وچشم ملّت و ملّتخواهان و دوستان وطن درین ماده از بزرگان ملّت بقراری و تدبیری منتظر است، واجب آمد که این روزنامه نیز فرستاده شود.

از انجاکه نواب مستطاب اشرف شما از سلسلهٔ جلیلهٔقاجاریه بوده درفضل و معرفت ممتاز اماثل و اقران هستید، یقینم حاصل است که زبان ترکی کماینبغی معروف نوّاب مستطاب شماست.. اما باحتمال اینکه شاید بعض فضلای طهران که بالذات فارسی زبان بوده از فهمیدن روزنامهٔ ترکی عاجز آیند همان روزنامه را بزبان فارسی ترجمه کرده ضماً باصل میفرستم.

سعاوی افندی طریق اصلاح خط اسلام را در اقسام اربعه میشمارد.

قسم اوّل اشاره برسم سابق منست که در نزد اوموجود است.

قسسم ثانی اشاره برسم جدید ملکم خانست که آنرا نیز دردست دارد.

قسم ثالث باز اشاره برسم جدید ملکم خانست، اگر بان اعراب داخل شود.

قسم رابع عقیدهٔ خود سعاوی افندیست که بیان میکند و آنرا مرجح می پندارد.

قریتکای من در مقابل همین قسم رابع خواهد شد که بنظر ارباب فضل و معرفت معروض میگردد.

جناب سعاوی افندی در فقرهٔ دوّم تنبیه خود اقرار میکند که اصلاح خط ما از واجباتست و این مسئله نباید که کوچک شمرده شود، زیراکه اصلاح خط موجب ترقی ملّت ما در علوم و صنایع خواهد شد ودر جای دیگر روزنامهٔ خود ذکر میکند

که اهل یوروپا بسبب صلاحیت خطوط خودشان در تحصیل علوم ترقی کلی کرده همیشه برما تقدّم و تفوّق میدارند و ما بسبب نقصان الف. باء خودمان بغیراز ان علوم که الآن در دست داریم چیزی بمعرفت و تربیت خودمان نیفزوده ایم و در پس مانده ایم و همچنین بسد که اطفال مسلمین سه چهار سال بمکتب تردد میکنند باز بخواندن روزنامهٔ درزبان خودشان قدرت ندارند. اما اطفال اهل یوروپا بواسطهٔ صلاحیت خط ایشان بعداز چند هفته تعلّم روزنامه‌های زبان مخصوص خودشانرا میتوانند بخوانند.

پس ظاهرشد که قصور خط ما موجب حرمان ما از علوم و صنایع گشته است.

وظاهرشد که اهل یوروپا بسبب صلاحیت خطوط خودشان در تحصیل علوم ترقی کلّی کرده همیشه برما تقدّم و تفوّق دارند.

وظاهرشد که اطفال ایشان بعداز چند هفته تعلّم در خطوط خودشان بخواندن روزنامه ها درزبان مخصوص قادر میشوند اما اطفال ما بعداز سه چهار سال تعلّم در خط ما این قدرت را ندارند.

شما همین اقرار سعاوی افندیرا فراموش مکنید تا اینکه من به بیانات دیگر شروع نمایم و ببینم که این عثمانی را چگونه ملزم توانم کرد.

نگاه بکنیم که ما علاوه برقصور خط بجهت ترقی درعلوم موانع دیگر نیز داریم یانه.

بلی، موانع دیگر نیز داریم. اوّل این موانع را ذکر بکنم:

ما بیچارگان از فرقهٔ اسلام که متوطنان صفحهٔ ایران وروم هستیم فارسی زبان و ترکی‌زبانیم و عربها که بما غلبه کرده دین خودشانرا بما داده زبان خودشانرا بزبانهای ما مخلوط کرده‌اند مارا مجبور ساخته اند که بجهت فهمیدن کتبی که دراصل زبان خود ما تصنیف می یابد زبان عربی و قواعد آنرا نیز لامحاله دانسته باشیم. پس ما لابدّیم که بجهت فهمیدن تصنیفات فارسیه دو زبان و بجهت فهمیدن تصنیفات ترکیه سه زبان خوانده‌باشیم. اما فرنگیان

و انگلیسان و یونانیان تنها بخواندن زبان مخصوصی بفهم جمیع تصنیفات خودشان قدرت بهم میرسانند.
دیگر تعلّم زبان عربی نسبت بما که اهل لسان نیستیم قطع نظر از قصورات خط ما صعوبت علیحدهٔ نیز دارد که تاروز قیامت از دولت عربها ما ازین صعوبت نجات نخواهیم یافت واز نجات یافتن هم ناچارچشم پوشیده‌ایم. همین صعوبت عبارت از املای حروف عربیه است. مثلا صوت ثا سین صاد و صوت ذال زا ظا ضاد و صوت همزه و عین و صوت حا هاو صوت تا و طا در لهجهٔ ما بیکدیگر ملتبس است اطفال ما چقدر باید زحمت بکشند که املای این حروف‌را درياد داشته باشند.
رفع این دو صعوبت مذکوره برای ما از ممکنات نیست، اما رفع صعوبت خط ممکنست.
نگاه بکنیم که صعوبت خط ما از چه رهگذراست. اوّلا خط ما از طرف راست بطرف چپ نوشته میشود و اینگونه حالت تحریر دشوار تر ازآنست که خط از طرف چپ بطرف راست نوشته شود.
ثانیا اکثر حروف ما نقطه دار است و این کیفیت باعث بطوء تحریر و اشد اشکال در قرائتست.
ثالثا حروف مصوته یعنی اعراب درخط ما بحروف صامته داخل نمیشوند، بغیرآ او ای و اکثرآنها که مقتضی تلفظ است از قبیل فتحه و ضمه و کسره و صوتی میان فتحه و کسره و دوقسم دیگر (او) در لفظ «اولدی» یعنی مردو «اولدی» یعنی شد مقدّر میشوند.
رابعا علاوه برین اعراب مقدره سه حرف دیگرنیز که عبارت از اُنْ و اَنْ و اِنْ یعنی تنوین بارفع و تنوین بانصب و تنوین با جراست در اواخر اسماء عربیه مقدّر میباشند
خامسا بغیرازین اعراب ما باید علامات مدّ و تشدید و جزم و وقف نیز داشته باشیم.
سادسا حروف ما هریک چهار گونه شکل دارد و آناً فاناً باعتبار محلّی که مقتضی آنست بشکلی ازین اشکال چهار

گونه می افتد اما حروف فرانسه و انگلیس هریک منحصر بشکل واحد است.

سابعا نون ضمیر در زبان ترکی بکاف عربی و کاف عجمی و این هر دو کاف نیز در زبان فارسی و ترکی بیکدیگر التباس دارد.

پس بنابرین صعوبت خط که ذکرشد ما بجهت صحت تلاوت قرآن ناچاریم که فتحه و ضمه و مدّ و تشدید و جزم و علامت وقف را در بالای حروف بنویسیم و کسره را درزیر حروف بگذاریم و بجهت اشعار تنوین با رفع و با نصب و باجر در بالای حروف دوضمه و دوفتحه بنویسیم ودرزیر حروف دوکسره بگذاریم معهذا درمدت یکسال واکثر اوقات درمدت دوسال اطفال ما قرآن را نمیتوانند خواند و تمام نمیتوانندکرد. الآن سعاوی افندی میخواهد که ما بجهت تعلیم اطفال خودمان گلستان و بوستان وحافظ و سایر کتب درس رانیز مانند قرآن بافتحه و کسره وضمه و تنوینات علاوه برمدّ وتشدید وجزم و علامت وقف بنویسیم و بجهت اشعار بعض اعراب نیزکه درالف باء ما وجودندارد اشارات از ارقام هندسیه مثل ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ در بالای حروف بگذاریم چنانکه یهودیان اطفال خودشانرا بدین سیاق تعلیم میدهند. مانیز اطفال خودمانرا بتقلید یهودیان بدین سیاق تربیت بکنیم. وقتیکه طفل از پایهٔ مبتدی بپایهٔ منتهی برسد آنوقت فتحه وضمه و کسره و تنوین و سایر اشاراترا مثل یهودیان از نظر او برداریم و اورا باز بخواندن خط بی اعراب و حرکه وبی اشارات مبتلا بسازیم.

خیلی خوب، ما این نوع تکلیف و صلاحدید سعاوی افندی را درکمال ممنونیت قبول میکنیم بشرطیکه او ضامن بشودکه اطفال مانیز بعداز چند هفته تعلّم در خط ما بدین سیاق که او نشان میدهد مثل اطفال اهل یوروپا بخواندن روزنامه های ما قادر بشوند، چونکه مقصودما بجز این نبودکه وسیلهٔ پیدا بکنیم تا از اهل یوروپا درتحصیل علوم پس نمانده باشیم. الحمدللّه که

چاره یافته شد. از سعاوی افندی کمال تشکر داریم که اینوسیله را بما نشان داد دیگر بهتر ازین چه خواهد بود؟ چونکه اطفال اهل یوروپا بواسطه سهولت خط ایشان بعداز چند هفته تعلّم روزنامه های خودشانرا میتوانند خواند مانیز میخواهیم که اطفال ما بعداز چند هفته تعلّم در خط ما روز نامه های مارا بخوانند.

خا خا خا سعاوی افندی میگریزد، این شرط را نمیکند، این ضمانت را نمیدهد. من هم ازو دست‌بردار نخواهم شد، خیر، میرزا فتحعلی، چرا بدین مرتبه بسعاوی افندی می چسبی، او مردکاملست، خودش بسیار خوب می فهمد که این کار از ممکنات نیست، چه طور این شرط را بکند و این ضمانت‌را بدهد؟ هیهات، هیهات که اطفال ما بعداز چند هفته تعلّم در خط ما جمیع اعراب و علامات وحرکات واشارات که سعاوی افندی صلاح می بیند بخواندن روزنامه های ما قادر بشوند. خود سعاوی افندی مگر نمیداند که اطفال ما بعداز چند هفته تعلّم درخط ما بلکه بعداز پنج سال و قتیکه اعرابرا از نظر ایشان برداریم ستن‌آونده را بتلفظ نمیتوانند آورد و این بیت عربی را صحیح نمیتوانند خواند: تروح عنه الطیر وحشیة والاسد من خیفته تفزع و این چهار کلمه‌را بصحت تلفظ نمیتوانند کرد: هذا الفتی ولد من سلالة احمد. بیچاره اطفال ما تقصیر ندارند. ایشان چه بکنند که تو میرزا فتحعلی هذا مینویسی هاذا میخوانی، فتی مینویسی فتا میخوانی، اعراب احمد که مصیبت عظمی است. °خانهٔ عربها خراب شود[1] . °تعلّم زبان عربی برای ما که اهل لسان نیستیم بلای عظیم است[2] . نه سبب را اطفال باید در یاد داشته باشند وهر اسمی که در زبان عربی دوچار میگردد باید درحال قرائت از خیال بگذرانند و ببینند که آیا از ان نه سبب دوتا دران اسم جمع است یا نه. اگر جمع است آنرا غیر منصرف بدانند

° ۱ــ بامدادسیاه دورش خط کشیده اند.

° ۲ــ مولف بامدادسیاه درحاشیه و وسط سطور بعداً علاوه کرده است.

اگرجمع نیست آنرا منصرف شمارند. اگر غفلت بکنند لامحاله در اعراب و قرائت آن اسم بغلط خواهند افتاد. حالا کدام مبتدیست ازماکه در مدّت چند هفته تعلّم بدرجهٔ منتهی رسیده میان منصرف و غیر منصرف فرق و تمیز تواند داد. مگردرد یک است که درمان آن توان یافت. این کیفیت بخود سعاوی افندی پرواضح است. درین ماده اومجادله نمیتواند کرد. فقیر حرفی بودبلا تأمل زد دیگر اینقدر سختگیری لزوم ندارد.

خوب من میرزافتحعلی ازین تکلیف شرط و ضمانت گذشتم. از جناب سعاوی افندی می‌پرسم که حدّ و پایهٔ منتهیانرا معین بکند که طفل در چه حال و در چه مقام بپایهٔ منتهیان تواند رسید. تا اینکه مادرآن پایه اعراب و اشاراترا از نظر او برداریم.

من این پایه را باعتقاد خودم در هیچ یک ازخودمان نمی بینم. صعوبت خط ما بدرجه ایست که اگر ما بنوعی در زبان اصلی خودمان ازپایهٔ مبتدیان بپایهٔ منتهیان برسیم باز در زبان عربی خودمانرا منتهی نمیتوانیم شمرد، مگر بعض علمای متبحرین که ایشان هم درین زبان از سهو و خطا امین نیستند. درزبان عربی منتهی‌تر از جوهری نمیتوان شد. مصنف قاموس محمد فیروز آبادی همیشه در کتاب خود مینویسد: غلط الجوهری. و غلط الجوهری از دو حال خالی نیست، یا جوهری در اعراب کلمه بغلط افتاده است یا فیروزآبادی سهو میکند. مترجم فارسی قاموس نیز بفیروزآبادی ایرادات میگیرد. من نمیدانم که حق بطرف کدام یک ازیشانست. بهر صورت این چندان نقلی نیست. جوهری نیز و فیروز آبادی نیز هر دو منتهیانند. ثلث بلکه ربع علم ایشان در زبان عربی برای ما کافیست. اما غرض اینست که اطفال ما در مدّت پانزده سال، بلکه بیست سال، بسیاقیکه سعاوی افندی مینماید بپایهٔ منتهیان نخواهندرسید. هر وقت که اعراب و اشاراترا از نظر ایشان برداشته بخواندن خطوط بی اعراب و اشارات مجبور بکنیم باز همان کورانند که

سابق بودند، باز باید مدّت طویل بخواندن این خطوط عریان زحمت بکشند تا اینکه بانها نیز معتاد شوند. غرض ما از اصلاح خط آن بود که این مدّت طویل بمدّت قصیر بدل گردد، عمرما بواسطهٔ صعوبت خط قبل از تحصیل علوم نفیسه درسرالفاظ و جزویات ضایع نشود. سیاقیکه سعاوی افندی منیماید اصلاح نیست، بلکه صعوبت دیگر برصعوبت دیگر افزوده میشود. حالا قیاس فرمایید، من درکتابی در زبان فارسی یا ترکی یا عربی بنویسم یا چاپ بکنم و در تحت و فوق حروف لاتعدّ ولا تحصی نقطه ها بگذارم و فتحه و ضمه و کسره فرو چینم و علامات مدّوتشدید وجزم و وقف بنهم و سه قسم تنوین نیز مرقوم بدارم و علاوه براینها ارقام هندسیه هم از قبیل ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ نوشته باشم. این کتاب من بنظر شما چه طور خواهد آمد؟ کوه کندن آسانتر از خواندن یا نوشتن و یا چاپ کردن اینچنین کتابست. این مگر اصلاح شد؟ این مگر و سیاهٔ سهولتست. از رمضان خیلی راضی میبودیم از شوال نیز شش روز روزه میگیریم. از نقطه‌ها وفتحه و ضمه وکسره و تنوین و سایر علامات خیلی راضی میبودیم، اشارات دیگر نیز از ارقام هندسیه برآنها می افزاییم، وانگهی بتقلید یهودیان!

ما دیگر از تقلید بیزار شده‌ایم. تقلید خانهٔ مارا خراب کرده است. حالا درین صدد هستیم که قلادهٔ تقلیدرا از گردن خودمان دور انداخته از ظلمانیت بنورانیت برسیم و آزاد و آزاده خیال بشویم. در یک ماده به یهودیان تقلید کرده کل فرق روی زمین‌را مثل ایشان بخلاف مضمون آیهٔ شریفه: «ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا» نجس وناپاک شمرده، از ایشان اجتناب را واجب دانسته، نتیجه اش را دیده‌ایم و بسبب عدم اختلاط و آمیزش با سایر ملل تا امروز از کسب علوم وصنایع بی بهره مانده ایم، دیگر بعدازین هرگز به یهودیان تقلید نخواهیم کرد.

علم را تقلید شان برباد داد
ای دوصد لعنت برین تقلیدباد!
جهل مارا اجتهاد آمد پدر
الحذر از اجتهاد ای باخبر.

خطاب باخبارین است:

این همه غوغا و شورش در جهان
اختلافات همه تبریزیان[1]
هم ز تقلید است هم از اجتهاد
سینه چاک از هر دو میخواهیم داد.
باد از تقلید مارا سرزنش
خاصه از تقلید هود خرمنش.

اگر سیاق تعلّم و تعلیم یهودیان واسطهٔ ترقی میبود چرا ایشان تا امروز در اشدّ جهالت و کوری باقی هستند؟

ما امروز بجهت تحصیل انواع علوم لابدیم که از اهل یوروپا الفاظ بی حدّ و حصر که دلالت برمعانی مقصوده دارند اخذ کرده در السنهٔ خودمان مستعمل بکنیم، چونکه بدل این نوع الفاظ در هیچ یک از السنهٔ ثلاثه ما موجود نیست و بغیرازین نیز بعض اعلام واسماء اماکن و اقالیم و بلدان نیز باحروف حالیهٔ ما قابل تلفظ نیستند. اگر همهٔ این الفاظ را بجمیع کتب و تصنیفات خودمان بافتحه و ضمه و کسره و سایر علامات و اشارات درج بکنیم باز قابل قرائت نخواهد شد. اگر بی آنها بنویسیم باز بدتر خواهد گشت.

جمعیت علمیهٔ عثمانیه از صعوبت چاپ خط حاضر ما که سببش اشکال متعددهٔ حروف و اتصال آنها در ترکیب کلمات و فتحه وضمه و کسره و تنوینات و سایر علاماتست متصل شکایت میکند

۱ــدر بالای این کلمه بامداد نوشته است: اسلامیان بدل ایرانیان.

و اگر پارهٔ علامات و اشارات دیگر نیز بخط خودمان بصلاحدید سعاوی افندی اضافه بکنیم گوز بالای گوز خواهد شد و داد فریاد جمعیت علمیهٔ عثمانیه باسمان خواهد رسید.

اصلاح خط بدون تغییر جزوی ممکن نیست. آنکه منم، من در هر دو رسم خود هیأت حروف سابقهٔ خودمانرا ازدست نداده‌ام، فقط نقطه‌ها را افکنده ام و پارهٔ اشکال هم بجهت اشعار اعراب علاوه کرده ام که آنها نیز در نظر ما غرابت ندارند. مثلا این شکل را: ـ فتحه قرار داده‌م، که در شیوهٔ خط شکسته عوض را شمرده میشود. چنانکه منیویسم: ما

بجهان خوشتر ازین یکدم نیست. و این شکل را: لا کسره قرار داده‌ام، که خودلام و الف است. چنانکه مینویسیم: لا اله الا الله. واین شکل را: ـ یا، این شکل را:ـ ضمه، قرار داده‌ام، که این نیز شباهت بالف، یا میم دارد. عدم غرابت شکل ـ مد نیز واضح است. کو درینجا تغییر کلّی، که معتادان رسم جدید را ازخواندن کتب قدیمهٔ ما مانع آید؟ با وجودیکه ما درینعصر خط کوفیرا میخوانیم، چونکه الف باء خط کوفیرا در دست داریم. چگونه میشود که ما بعداز عادت برسم جدید از خواندن کتب قدیمهٔ خودمان عاجز بوده باشیم؟ اینقدر هست که آنهارا بمرور ایام آهسته آهسته بخط رسم جدید نقل خواهیم کرد و تحویل آنها پاکیزه شغلی بر بیکاران فضلا خواهد شد و جنبش عظیمی در عرصهٔ علوم پیدا خواهد بود که و صفش بقلم نمیکنجد و باسمه خانه های متعدّد برپا خواهد گشت و بی نوایان و فقرای ملّت بنان و نمک خواهند رسید و تصنیفات جدیده بروز خواهد نمود و عالم دیگر رو خواهدداد.

اما ملکم خان تغییر کلّی را صلاح دیده است. او نیز به تبعیت جمعیت علمیهٔ عثمانیه، بمنظور سهولت عمل چاپ. بعقیدهٔ من حتی رأی ملکم خان نیز درین کار بزرگ خالی از قوت نیست. بهتر است که در خط سابق ما تغییر کلّی صورت یابد، نه اینکه کل ملّت بخاطر کتب قدیمهٔ ما در جهالت و کوری بماند. سعاوی افندی میگوید که من ناخوشی تب و ارز دارم، مرامعالجه بکنید، یعنی خط مرا اصلاح بکنید. من میگویم که تقلیل غذا کن و گنه‌کنه بخور (یعنی نقطه هارا بینداز و اعرابر داخل حروف کن). ملکم خان میگوید که تغییر هوا کن، از گرمسیر بسردسیر هجرت بنما (یعنی از اشکال حروف سابقهٔ خود دست بکش و حروف خط خودرا مثل حروف فرنگیان ظریف و مقطع بنویس). سعاوی افندی میگوید که من نه تقلیل غذا میکنم، نه گنه‌کنه میخورم و نه تغییر هوا می نمایم. کل ملل دنیا مثل من ناخوشی تب ولرز دارند (یعنی خطوط ایشان نیز بیقصور نیست)، بگذار ایشان نیز تقلیل غذا بکنند و گنه‌کنه بخورند و تغییر هوا بنمایند (یعنی باید ایشان نیز بخطوط خود-شان تغییر بدهند) آنوقت من هم بحرف شما گوش میدهم والا فلا. اگرشما خیرخواه منید مرا بدعا نویسی معالجه بکنید (یعنی بدون تغییر خط سابق ما اصلاحی در آن بعمل بیاورید).

سعاوی افندی، دیگر من درا ینمقام خود داری نمی‌توانم کرد و بگذشت نیز هرگز مایل نیستم. تو در روزنامهٔ خود اقرار کردی که اهل یوروپا بواسطهٔ صلاحیت خطوط خودشان درعلوم وصنایع ترقی کلی کرده برما تقدّم و تفوق ورزیده اند. حالا چه طور میتوانی گفت که ایشان نیز باید که بخطوط خودشان تغییر بدهند. وقتیکه خطوط ایشان مانع ترقی نیست چرا تغییر بدهند؟ پس معلوم میشود که قصور خطوط ایشان نه بدان درجه است که خط ما دارد. والا اطفال ایشان نیز بعداز چند هفته تعلّم در خط ایشان بخواندن روزنامه های خودشان قادر نمی شدند. آشکار است که قصور خطوط ایشان جزویست، اما قصور

خط ما کلی است. اگر بگوئی که خطوط ایشان بواسطهٔ علامات و اشارات اصلاح و تکمیل یافته است، پس چرا ضمانت مطلوبه را نمیدهی که ما نیز بگفتهٔ تو علامات و اشاراترا بخط خودمان راه بدهیم و بمثل ایشان بشویم. جوابم رابده! واضحست که جواب نمی یابی. خوب، من هم این را میخواستم°. بعدازین پیش و پس خودرا ملاحظه کن که چه گفتهٔ و چه خواهی گفت[1].

دیگر تو میخواهیکه من یا ملکم خان بدعا نویسی بناخوشی تو معالجه بکنیم. من مستجاب الدعوة نیستم ملکم خان نیز بطریق اولی° خصوصاً که کافر هم هست[2] من آنطور معالجه‌را نمیتوانم کرد. عصر معجزه و کشف، کرامات گذشته است. امروز خداوند عالم از ما کم التفاتست،° جبرئیل خودرا دیگر پیش هیچ کدام از ما نمیفرستد که بدامن وتسط او چنگ بزنیم و درد خودمانرا با و حالی بکنیم[3] و دعای هیچ کدام از ابنای مارا باجابت نمی رساند.

° درین چند روز از نوادر اتفاقات دو سه نفر فرشته خودرا نزد حکیم الممالك فرستاده بود. آمدن ایشان هم از عدم قابلیت حکیم الممالك بی مآل شد. یعنی جسمش بی استعداد بود تاب نیاورد از بینی و گوشهایش خون آمد نفسش تنك شد نتوانست بمقصد برسد ازنیمهٔراه باز گردید[4] . امروز ما همه بحال خودمان گذاشته شده‌ایم نیك و بدماهمه بعهدهٔ کفایت خودمانست. امروز هر ناخوشی بر وفق قوانین طبیعت معالجه می پذیرد و هر گونه اصلاح باید بروضع طبیعی صورت بندد. از خطوط فرانسه و انگلیس مانیز کم و بیش اطلاع داریم. قصور خطوط ایشان بمقدار قصورات خط مانیست. یقین بدانکه اگر خطوط ایشان بدین درجه قصور

°۱، °۲ـ دور این کلمات را با مداد خط کشیده اند. شایدمؤلف قصد اختصار داشته است.

°۳، °۴ـ بامداد سیاه بمنظور اختصار دورش خط کشیده شده است.

میداشت ایشان نیز مثل ما بتحصیل علوم عاجز میشدند و اطفال ایشان نیز بعداز سه چهار سال تعلّم در خط ایشان بخواندن روزنامه‌های خودشان قادر نمی گشتند و ایشان نیز لامحاله بتغییر خطوط خودشان اقدام می نمودند و ایشان نیز درمعالجهٔ ناخوشی خودشان اگر بدان شدت بودند که تو داری بی شبهه تقلیل غذا میکردند، کنه کنه میخوردند، تغییر هوا می نمودند. پس تکلیف مالا یطاق مکن. اصلاح خط بدون بعض تغییرات محالست والسلام.

تمام شد قریتکای میرزا فتحعلی درمقابل عقیدهٔ سعاوی افندی که طالب اصلاح خط اسلام است بدون تغییر درآن.

• از نوّاب مستطاب اشرف والا [1] استدعا دارم که بنویسندهٔ روزنامهٔ طهران مقرر فرمایند که این مسئله تغییر خط را دربعض نومره‌های روزنامهٔ خود بر طبق عقیدهٔ ارکان مشورت بقلم‌آورده در ممالك محروسه منتشر سازد که بلکه از اطراف و جوانب ارباب خیال نیز بعض تصوّرات خودشانرا درین باب نوشته بطهران بفرستند.

ارباب علم و فضل از همکیشان ما هرچه تا امروز درمنافع اخرویهٔ ملّت نوشته اند بس است. یکچند نیز خیال خودشانرا در منافع دینویهٔ ملّت صرف کنند. بمصداق فرد خواجه حافظ:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
یکچند نیز خدمت معشوق و می کنیم.

ماه سینطبر سنه ۱۸۶۸ المخلص میرزا فتحعلی آخوند زاده

در تفلیس

• [1] ــ در بالای کلمه بامدادسیاه نوشته‌است: ازجناب وزیر علوم.

مشفق و معظم من حاجی شیخ محسن خان
دام اقبالکم.[1]

جناب جلالت نصاب شما اوّل شخصید از هم ملتان من که مرا شناختید و مرا وجود محترم شمردید و درین اواخر عمر من باعث تسلیهٔ خاطر حزین من گردیدید. خداوند عالم پیوسته شمارا سرافراز و نامدار فرماید که وجود عزیز القدر و محبوب القلوب هستید. خدا شاهد است روزی نمیگذرد که شمارا بیاد نیاورم و از دلنوازی و مهربانی شما که درحق من اظهار میفرمودید خرسند نباشم. امروز بواسطهٔ حسن تقریرات و توصیفات شما من درطهران معروف وزرا و ارباب ذوق شده‌ام، شهرت بهم رسانیده‌ام. هرکس که از آنجا بایئولا وارد میگردد طالب ملاقات من می شود. بالاتر ازین لذت روحانی دردنیای بی‌اعتبار برای من مصیبت کشیده لذتی نیست. مادام که زنده‌ام شکر گذاراین نوع محبت و مهربانی شما هستم.

نسخهٔ کمال الدوله را چنانکه وعده کرده بودم بتوسط برادر مهربان محمدآقای سرهنگ برای شما میفرستم و اینچند خواهش‌را از جناب جلالت نصاب شما میکنم.

اوّلا نسخه را بکسی نشان ندهید و نخوانید مگر بکسانیکه بمعرفت و امانت و انسانیت ایشان وثوق کامل داشته باشید.

ثانیا ازین نسخه نسخهٔ دیگر بکسی ندهید مگر بکسانیکه در هر خصوص شایستهٔ اعتماد شما بوده باشند.

---

[1] درفوق عنوان این جملهٔ نوشته شده است: بر کتاب فارسی باید نوشت.

ثالثا نام مصنف نسخه را بهیچکس اظهار نفرمایید مگر بکسانیکه ایشانرا محرم راز شمرده باشید.

رابعا بکسانیکه محرم رازند و باعتقاد شما را سخون فی‌العلم شمرده میشوند تکلیف فرمایید که اگر بتوانند بکل مطالب کمال الدوله قریتکا بنویسند که مقصود خود کمال‌الدوله است.

اما در قریتکا دلایل نقلیه و نصیه هرگز مقبول نخواهد شد و شایستهٔ التفات نخواهد گشت.

مصنف نسخه که معروف جناب شما است شخصی است صاحب تصنیفات عدیده. از تألیف نسخهٔ کمال الدوله مر ورا هرگز غرض شخصی نیست. بعلت اینکه نسبت بایران و ملت اسلام معاذالله بغضی ندارد. چون الان در کل فرنگستان و ینگی‌دنیا این مسئله دائر است که آیا عقاید باطله موجب سعادت ملك و ملت است یا اینکه موجب ذلت ملك و ملت است؟ کل فیلسوفان آن اقلیم ها متفقند درینکه عقاید باطله موجب ذلت ملك و ملت است. در هر خصوص حتی اشهر ایشان از متأخرین حکیم انگلیسی بوقل نام که تصنیفش جهانگیر و مسلم کل شده است درین عقیده زیاده بر دیگران غور کرده است و یکی از دلایلش اینست که ملت اسپانیا یعنی اندلس و ملت شویتسیا و ملت ریم تابع پاپا که مقید در عقاید باطله و پیرو اقاویل کشیشان و افسانه گویان هستند در علوم و صنایع آناً فاناً رو در تنزل میباشند. اما سایر ملل یوروپا خصوصا انگلیس و فرانسه و ینگی دنیا که از قید عقاید باطله وارسته پیرو عقل و حکمت شده‌اند در علوم و صنایع روز بروز و ساعت بساعت درترقی هستند. چه اختراعات غریبه و چه ایجادات عجیبه از نتیجهٔ علم ایشان درعالم ظهور کرده موجب سعادت و آسایش بنی نوع بشر گردیده‌است و چه ترقیات با هالی یوروپا بواسطهٔ علم و معرفت رو داده است. مصنف نسخهٔ کمال‌الدوله نیز در عقیدهٔ حکمای فرنگستانست. یعنی لیبرال و از سالکان مسلك پروقره و طالبان سیویلزه است. منظورش اینست که فیمابین ملت او نیز در کل اصناف مردم انتشار علوم و صنایع

صورت یابد و برای کامیابی ازین آرزو بقدر استطاعت خود بوسائلی چند چنگ زده‌است که تغییر خط نیز یکی از آن وسا-ئلست و میخواهد که در مزرع ضمیر ملّت او نیز تخم غیرت و ناموس و ملّت دوستی و وطن‌پرستی و عدالت و مساوات کاشته شود و نفاق مبدل باتفاق گردد و ذلت و فقر و فاقه رفع شده عزت و قدرت و مکنت پیدا گردد و این منظور وآرزو هرگز تیسیر نخواهد پذیرفت مگر بهدم اساس عقائد دینیه که پردهٔ بصیرت مردم شده، ایشانرا از ترقیات در امور دنیویه مانع می‌آید. لهذا باقتضای عقیدهٔ خود معلومات خودرا بقلم درآورده است. سبب تصنیف کمال‌الدوّله همین است و الا منظور دیگر اصلا متصور نیست و اگر مطالب این نسخه در نظر بعض اشخاص موجب ضرر ملك و ملّت نموده شود آنرا کان لم‌یکن توانند انگاشت. زیرا که نسخه چاپ نشده و منتشر نگشته است و بعدازین نیز خیال چاپ کردنش‌را کسی ندارد.

بواسطهٔ عدم بصیرت و معرفت مردم از هجرت تا امروز فریبندگان عوام چه فتنه‌ها و چه‌شورشها درخاك ایران افکنده باعث‌خانه خرابی متوطنان این اقلیم شده‌اند. تا کی ما بیچارگان آلت ملعبهٔ این نوع صاحب غرضان نفس‌پرست خواهیم شد؟! ما هنوز ازخواب غفلت بیدار نشده‌ایم و بهر قسم کلمات واهیهٔ ارباب غرض بجنبش می آییم. مثلا بکلمات واهیهٔ بابیان و امثال ایشان. بخلاف اهالی یوروپا که امروز شخصی درمیان ایشان برسم نبوّت یا امامت ظاهر شده بسیاق پیغمبران و امامان اعصار قدیمه بنای دعوت بگذارد و برخود اسناد معجزات و خوارق عادت و کرامات بدهد همان ساعت اورا یا از مجانین انگاشته برای معالجه بخانهٔ دیوانگان میفرستند و یا اینکه اگر از سلك فریبندگان و شارلاتانان باشند مورد مؤاخذه میسازند [1].

---

[1] سطور ذیل‌را مؤلف نوشته و سپس ازرویش خط کشیده‌است:
این مطالب‌را جناب جلالت نصاب شما بهتر از من میدانید و بحقیقت آنها معترف هستید. ازطرف من افاده نا مناسب‌بود، اما چون قلم را بدست گرفته بودم این مذکورات بی‌اختیار ا [illegible]م صادرشد.

عربها علاوه برآنکه سلطنت هزار سالهٔ مارا بزوال آوردندو شان و شوکت مارا برباد دادند و وطن مارا خراب اندر خراب نمودند خطی را نیز بگردن مابسته اندکه بواسطهٔ آن تحصیل سواد متعارف هم برای ما دشوارترین اعمال شده‌است. چه مصائب ازین قوم بمارسیده است. مرد با بصیرت از تصور آنها بگریه می افتد. وقتیکه پیشوایان این قوم درحال حیات می بودند ما از ترس شمشیر ایشان فرمان برداری ایشانرا قبول کردیم حالاکه مرده‌اند و خاك شده‌اند باز بعبودیت مردگان ایشان افتخار میکنیم. نگاه بکنید که حماقت و کودنی ما درچه درجه‌است. الآن منتهای تلاش و آرزوی من درینست که ملّت خودمرا باری ازدست این خط مردود و ناپاك که از ان قوم بما یادگار مانده‌است خلاص کرده ملتمرا از ظلمت جهالت بنورانیت معرفت برسانم. اگر باین آرزو برسم زهی سعادت است و از دنیا کامیاب رحلت خواهم کرد.

بعداز عبور شما ازینولا چیزهای غریب و بامزه از قلمم بیرون آمده است. انشاء الله اگر حیات باقی باشد وگذار شما باز ازینولا بیفتد از دیدار بهجت افزای شما مستفیض شده آنهارا خودم درحضور شما خواهم خواند. کاغذرا بی‌امضا و تاریخ میفرستم.

مخلص شما....

درسال تازهٔ مسیحی ازطرف اعلیحضرت ایمپراطور افخم نشان قولونیلی بمن مرحمت شده‌است. متوقعم که از وصول این کاغذ و نسخه مرا مطلّع فرموده باشید.

عنوان

جناب جلالت نصاب مشفق معظم حاجی شیخ محسن‌خان وزیر مختار دولت علیهٔ ایران مقیم دارالقرال لندن ادام الله اقباله مطالعه خواهد فرمود. چهارم فورال سنه ۱۸۶۹.

مطاع معظم من دام اقبالکم

[به میرزا یوسف خان]

قریب شش ماه می شود که من ازطرف جناب شما مکتوب نگرفته‌ام و دوطغرا مکتوب من تا حال بی‌جواب می‌ماند. باوجودیکه مقتضی جواب بودند. نمیدانم که ازمن کم التفات شده‌اید یا نه؟ اگر کم التفات شده‌اید سببش‌را معلوم فرمایید ببینیم که چه قصور ازمن صادر شده است. در هر صورت اگر شما هزار بار از من کم‌التفات بشوید من بارادت و محبت خود نسبت بشما بقدر ذرهٔ نقصان نخواهم رساند. چونکه شمارا شناخته‌ام که شخص نجیب الخلق و فرزانه و دوست وفادار و مستوجب محبت و تعظیم هستید. میدانم که مشغلهٔ شما بسیار است. اما باز متوقعم که باین کاغذ من جواب مختصری بنویسید و هم رسیدن دوطغرا مکتوبات سابقه‌ام‌را که در یکی قریتکای عقیدهٔ سعاوی افندی درخصوص الف‌باء ملفوف بوده معلوم فرمایید.

احوالات تازهٔ که قابل تحریر باشد نبود مگر اینکه دو سه ماه قبل ازین مردی ازطهران وارد تفلیس شد عبدالرسول‌خان نام چونکه درآن اوقات من بطهران درخصوص الف‌با پارهٔ نوشتجاب فرستاده بودم لهذا بمحض شنیدن ورود او بدیدنش رفتم منزلش درخانهٔ قونسول ایران سرتیب علی خان بود از هر طرف سخن بمیان آمد آخر منجر شد بتحریراتیکه من درباب الف‌با بطهران فرستاده بودم. مرد مذکور باکمال الحاح ازمن التماس کرد که سواد همان تحریرات را فردا شب بیاورم و در نزد

او بخوانم. من التماس اورا قبول کرده فرداشب سواد تحریراترا آوردم و شروع کردم بخواندن آنها. مرد مذکور همان ساعت یك شیشه عرق پیش‌خود گذاشته و نقل و مزه هم درخواست کرده پی‌در پی مشغول شد بعرق خوردن بمرتبهٔ که درعرض یك دو دقیقه هوش ازسرش پرید. من باطناً بسیار رنجیدم اما بروز نکردم و متحمل میشدم تا اینکه یکی از نوکرهای قونسول داخل اوطاق شده گفت که عبدالرسول خان را شخصی در اطاق دیگر میخواهد. عبدالرسول خان بمجرد شنیدن این خبر فی‌الفور برجسته رفت. من دانستم که فاحشه برایش آورده‌اند. با وجودیکه قونسولگری محکمهٔ عدالتست و بنوعی مقام مقدس شمرده میشود برای‌هر آینده و رونده باین مقام جنده آوردن باعتقاد من درنظر ملل اجنبیه بسیار مذموم می نماید. بهرصورت من‌خواندن تحریراترا موقوف کرده متغیر نشستم. بعداز لمحهٔ عبدالرسول خان مبهوت و پریشان برگشته گفت که فلانی تحریرات خودرا بخوان و تمام کن. گفتم که من تحریراتم را بکسی باید بخوانم که درسر هوش داشته باشد و در دل آرام. شما درین حالت ازخوردن عرق نه درسر هوش دارید و ازآمدن فاحشه نه در دل‌آرام. قونسول علی‌خان گفت که فلانی حق داری. خواندن تحریرات بماند بوقت فراغت. عبدالرسول خانرا مرخص کنید برود پیش دختر ماه روی گرجی. من همان ساعت رضا دادم. عبدالرسول خان برجست از اوطاق بیرون شد رفت پیش دخترك ترسا، بعداز چند دقیقه در اوطاقی که بودند قیل و قال برپا گشت. معلوم شد که خان عظیم الشان برروی دخترك قی کرده ملبوسات اورا ملوث نموده دخترك برخاسته آغاز شکوه کرده باهزار گونه دشنام ولاطایل ازکنارش برجسته گریخته‌است و خان نه از خود خبر دارد و نه از دخترك، مست لایعقل رو بفرش اوطاق مثل مرده افتاده است.

چون من این گذارش‌را بچشم خودمشاهده کردم بخانه باز گشتم و در همان شب این افراد را در وصف عبدالرسول خان انشا نمودم.

مطاع معظم من

شما میدانید که من آدم شریر نیستم، اما کسی که احترام مرا نگاه ندارد و خودرا مثل عبدالرسول خان درنظر من جلوه بدهد از و متنفر میشوم و از بدگوئی او خود داری نمیتوانم کرد.

چون علی آقا سرهنگ فوج کرمان برادر محمود آغا سرهنگ فوج خلج هم درطهران این مرد را در زبان ترکی هجوکرده است ازآنجهت در بعض افراد بعلی آغا خطاب میشود. بمناسبت مضمون بعض افراد هجویهٔ او این افراد در تبریز وطهران باشرح مرقوم دست بدست خواهد گردید.

مطاع معظم

شما در خصوص قولونیل شدن من تبریکم ننوشته‌اید. بیچاره سروش مرحوم شده است. الان قرینتکای اورا بطهران میتوان فرستاد.

از احوالات خودتان فصلی مرقوم فرمایید ببینیم که درچه کار هستید. شنیدم که تصنیف نگارنده را چاپ کرده‌اید. خیلی خوبست و قدم اوّلست بدائره سیویلزه و هم ظاهراً قانون ناپالیونی را نیز بزبان فارسی ترجمه میکنید. والله بی ریا و تملّق میگویم که ازین حالت شما قلباً مسرور و بهمت بزرگ بی‌نظیر شما بی‌اختیار ستایش گر هستم. کاش من نصف کارسازی شمارا داشتمی. چه فایده، خیالات زیاد و متموّج درسر دارم اما بقلم آوردن آنها تنبلم و از تنبلی خود خودم نیز شاکی هستم. یحتمل که سبب تنبلی من عدم تشویق است ازطرف هم ملّتان. من زیاده از شش ماه است که بطهران درخصوص الف‌با شرح جدید مفصل و حکیمانه فرستاده‌ام که باعتقاد من در مزاج وحشیان آفریقا و آمریقا نیز موثر می‌افتاد اما درطبیعت اولیای طهران اثر نمی بخشد و تا امروز جوابم‌را نمی دهند من بیچاره چه کنم. علاج منحصر شده است باین که شما بطهران بروید یا وزیر علوم یا وزیر تجارت یا وزیر تنظیمات بشوید آنوقت بلکه برای خیالات من پیشرفتی حاصل شود.

درین روزها درطهران ازتجمع بابیان غوغای دیگر برپاست. ببینیم که آخرش بکجا منجر خواهد شد. از احوالات نور چشمی. حسین خان مرقوم فرمایید به ببینیم که درچه کاراست و شغلش چیست رشید من قلاس پنجم را تمام کرده بقلاس ششم داخل شده است. درین سال ترقیش درزبان فرانسه هویداست.

در ماه آوغوست ۱۸۶۹ در ییلاق قوجور.

مخلص شما میرزا فتحعلی

عنوان

جناب جلالت نصاب مطاع معظم میرزا یوسف خان وزیر
مختار دولت علیه ایران مطالعه خواهد فرمود
در دارالسلطنهٔ پاریس



برادر مکرم منیف افندی

محبت و مهربانی که در ایام توقف من در اسلامبول از شما و از برادر مکرم عارفی بك درحق من اظهار میشد هرگز از خاطر من فراموش نشده است و روزی نمیگذرد که ذکر خیر شمارا نکنم. افسوس که بعد مسافت باعث حرمان از دیدارعزیز شما شده است.

درسال گذشته برادر مکرم من میرزا ملکم خان که الان در اسلامبول مقیم است اشکال موضوعهٔ خودرا بجهت تغییر الفباء اسلام رسانیده بنا بردوستی که فیمابین ما ثابت است آنهارا بملاحظه من فرستاده بود. لهذا من محسنات این اشکال جدیده را مشاهده کرده و بعض قصورات آن را نیز دیده درخصوص این دو فقره شرح مفصلی نوشتم و بانضمام آن اشکال بملاحظهٔ وزرای دولت ایران فرستادم و متوقع شدم که بدین ملتفت شده تدبیری بکنند که بواسطهٔ تغییر الفباء سابق اطفال مسلمین در تعلم السنهٔ شرقیه از صعوبت و مشقت خلاص شوند.

الان وزرای دولت ایران درمقابل همان شرح مفصل من این جوابرا دادهاند که بعینه ذکر میشود:

الیق و انسب آنست که میرزا فتحعلی آخوند زاده درباب تغییر الفباء اسلام خیالات خودرا باولیای دولت عثمانیه معروض دارد چونکه درابتدا ملاحظهٔ این خیال درآن سلطنت شدهاست.

ما ملّت ایران اصلا به تغییر الفباء خودمان محتاج نیستیم بعلت اینکه ما سه قسم خط داریم: نستعلیق شکسته و نسخ که

درحسن و رعنایی بالاتر از خطوط جمیع ملل روی زمین‌است و ما هرگز این خطوط خودمانرا متروك و خط جدید میرزا فتحعلی آخوندزاده‌را و یا ملکم خانرا معمول نمیکنیم و نخواهیم کرد.

درینصورت من میرزا فتحعلی آخوندزاده لازم می بینم که سواد آن شرح مفصل‌را درباب تغییر الف‌باء بنظر اولیای دولت عثمانیه معروض دارم نه‌بان تمناکه آنرا مجری بدارند لیکن بان آرزوکه مقرر فرمانید بازاین تصور جدید مرا درجمعیت علمیهٔ عثمانیه ملاحظه فرموده بچاپ برسانند که بجهت طبقهٔ آیندهٔ ملت اسلام دلیل باشدکه ما وجوب تغییر الف‌باء اسلام را فهمیدیم اما معاصرین ما موافقت نکردند و حقیقت این مسئله روشن تر از آفتاب را بنا بر بعض دلایل غیر مقبوله انکار نمودند و ما باهزار افسوس درین حسرت از دنیا رفتیم. بلکه اخلاف ما که بدائره سیویلزاسیون قدم خواهند گذاشت این نیت مارا از قوه بفعل‌آورند.

از شما برادر مکرم من منیف افندی در عالم دوستی واخوت متوقعم که عرض‌حال مارا باسواد شرح مذکور بنظر سرکار شرافت مدار صدراعظم رسانیده از آنجناب بجهت ملاحظهٔ و چاپ‌خیالات من درجمعیت علمیه عثمانیه اذن و فرمان حاصل نمایید و درخصوص فرمایشی‌که درباب اینمطلب ازسرکار شرافت مدار صدراعظم صدور خواهد یافت مرا نیز بتوسط قونسول دولت عثمانیه مقیم تفلیس بزودی اطلاع بدهید و هم وقتیکه اینمطلب بملاحظهٔ و چاپ جمعیت‌علمیهٔ‌عثمانیه برسد دو جلد ازشرح مطبوع برای من بفرستید. درین ضمن بجهت یادآوری از خود لازم دیدم که عکس خودرا برای شما بفرستم و برسم یادگاری یك قطعه قلمدان منقش با تصویر هفت‌گنبد بهرام با دوات طلا و مینا برای شما ارسال میدارم.

و پنج قطعهٔ دیگر ازعکس خود میفرستم که یکی را به برادر مکرم عارفی بك تسلیم فرمرده سلام مرا با و تبلیغ نموده باشید و یکی را نیز بان جوان که درجمعیت علمیه عثمانیه هنگام حضور من درآنجا جالس بوده واسمش‌را فراموش کرده‌ام شما اورا معرفی

کرده گفتید که فرزند ارجمند والی ارضروم است تسلیم بکنید و سه قطعهٔ دیگر عکس مرا بان امرای دولت عثمانیه که بحقیقت مسئلهٔ تغییر الف‌باء معترفند تسلیم فرموده باشید. علاوه برین در معیت این مکتوبات قریتکایی درمقابل عقیدهٔ سعاوی افندی نوشته میفرستم متوقعم که آنرا نیز درجمعیت علمیه بچاپ رسانیده منتشر سازید تا ارباب فضل بدانند که عقیده وصلاحدید او درباب اصلاح خط قدیم نا معقول وبی معنی است.

برادر مکرم من منیف افندی!

باز التماس خودرا تکرار میکنم که درباب تغییر الف‌باء قدیم و تحصیل این مراد صرف اهتمام فرمایید. شما درمرکز اسلام نشسته‌اید و شمارا هر روز ممکن است که درخصوص اینمطلب گفتگو و تلاش بکنید. یقین بدانید که اگر صد سال نیز بعدازین در دنیا عمر داشته باشید برای ملّت بهتر ازین کاری نخواهید کرد.

و اگر درخصوص این مادّه یعنی تغییر الف‌با در یکی از روزنامه های زبان فرنگ که دراسلامبول چاپ می یابد فصلی نوشته شود که یوروپائیان نیز ازینمطلب خبردار شوند بدان منظور که بلکه ازطرف ایشان هم دراجرای این مقصود تقویتی معمول گردد هر آینه خالی ازحسن و مصلحت نیست.

مدّعی که من دراسلامبول دارم و در وقت وداع باجناب شما مشافهة ازاو شکایتها کردم بجناب شما معروف است. الآن نیز درباب این مطلب از فساد و بدخواهی او ایمن نیستم.

دیگر جناب شما وعده فرموده بودید که تمثیلات ترکیه مرا باصطلاح لسان عثمانی تحویل کرده منتشر سازید. هیچ اثری ظاهر نشد. این اوقات مسموع میگردد که دراسلامبول بنای طیاطر گذاشته شده است. اگر فی‌الواقع چنین باشد آوردن تشبیه تمثیلات من دران طیاطر خالی ازمناسبت نخواهد شد. متوقعم که ازین فقره نیز اخباری برای من فرستاده باشید.

قولونیل میرزا فتحعلی آخوند زاده.

۱۵ ینوار سنه ۱۸۷۰ تفلیس.

بخدمت سرکار شرافت مدار صدراعظم دولت علیه عثمانیه عالی پاشا ادام الله اجلاله

از مترجم السنهٔ شرقیه درخدمت حضرت افخم جانشین قوقاس غراندوق میشل قولونیل میرزا فتحعلی آخوند زاده

عرض‌حال است

پارسال برادر مکرم من ملکم‌خان که الآن در اسلامبول مقیم است اشکال موضوعهٔ خودرا بجهت تغییر الف‌باء اسلام بچاپ رسانیده بنا بر دوستی که فیمابین ماثابت است آنهارا بملاحظهٔ من فرستاده بود. لهذامن نیز محسنات این اشکال جدیده ملکم خان‌را مشاهده کرده و بعض قصورات آنهارا هم دیده درخصوص این دو فقره شرح مفصلی نوشتم و بانضمام آن بملاحظهٔ وزرای دولت ایران‌فرستادم و متوقع گشتم که بدین مطلب ملتفت شده تدبیری بکنند که بواسطهٔ تغییر الف‌باء سابق اسلام اطفال مسلمین درتعلّم السنهٔ شرقیه ازصعوبت و مشقت خلاص شوند.

الآن معلوم شد که وزرای دولت ایران درمقابل همان شرح مفصل من این جواب را داده اند که بعینه ذکر می‌شود،

الیق وانسب آنست که میرزا فتحعلی آخوندزاده در باب تغییر الف‌باء اسلام خیالات خودرا باولیای دولت عثمانیه معروض دارد، چونکه در ابتدا ملاحظهٔ این خیال در آن سلطنت شده است. ما ملّت ایران اصلا به تغییر الف‌باء خودمان محتاج نیستیم. بعلّت اینکه ما سه‌قسم خط داریم نستعلیق و شکسته و نسخ، که در حسن

و رعنایی بالاتر از خطوط جمیع ملل روی زمین است. و ما هرگز این خطوط خودمانرا متروك و خط جدید میرزا فتحعلی آخوندزاده و یا ملکم‌خانرا معمول نمیکنیم و نخواهیم کرد.

در اینصورت من میرزا فتحعلی لازم دیده سواد همان شرح مفصل را در باب تغییر الفبا بنظر سرکار شرافت مدار وکالت پناهی معروض میدارم و مستدعی میشوم که مقرر فرمایند این مطلب را مجدداً در جمعیت علمیه عثمانیه ملاحظه نموده بچاپ برسانند، تا اینکه این خیال تغییر الفباء فیمابین کافهٔ ملت منتشر گردد. بمنظور اینکه باکه در وقت مناسب اولیای دولت بنا بر اقتضای شروط سیویلیزاسیون که الان جمیع طوایف بنی نوع بشر در صدد تحصیل آن هستند تغییر الفباء سابق را واجب شمرده باشند.

قولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده. ماه ینوار سنه ۱۸۷۰ تفلیس.

سواد شرحیست که قولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده پارسال در باب تغییر الفباء سابق اسلام بوزارت علوم اعلیحضرت شاهنشاه ایران فرستاده است

بنا بر قصورات الفباء سابق اسلام من الفباء جدیدی بر وضع خط قدیم اختراع و نقطه هارا کلا ساقط و اعراب را درپهلوی حروف صامته مرقوم نموده، در سنه ۱۲۸۰ [۱۸۶۳] عازم دارالسعادهٔ اسلامبول شدم و آنرا بنظر اولیای دولت سنیهٔ عثمانیه پیشنهاد و منافع تغییر خط قدیم اسلام را بایشان عرض و تقریر کردم.

اجزای مجلس جمعیت علمیه عثمانیه الفباء جدید مرا ملاحظه و بیانات مرا از روی انصاف تصدیق و بمنافع تغییر خط قدیم اعتراف نموده شرعاً نیز بتغییرش مانعی نیافتند، فقط درین ماده اشکال مشاهده کردند که اتصال حروف بجهت ترکیب کلمات، بسیاقیکه در الفباء من نیز جواز یافته بود، صعوبت عمل چاپ را رفع نمیکندو گفتند که عمل چاپ درین روزگار از جمله اهم ضروریات ملّت است اگر بنای تغییر بشود باید تغییر بطوری صورت گیرد که سهولت عمل چاپ نیز در ضمن آن حاصل آید.

بنا براین ملاحظه تغییر خط قدیم بهمان وضع که من خیال کرده بودم مختار اجزای مجلس جمعیت علمیهٔ عثمانیه نشد و ایشان خواهش نمودند که کلمات مانیز بمنظور سهولت عمل چاپ با حروف مقطعه ترکیب یافته شوند، بشرط اسقاط نقطه ها و ادخال کل اعراب بحروف صامته.

الحق دقت فضلای جمعیت علمیهٔ عثمانیه معقول و با معنی بود بدلایل اینکه هریك از سی و دو حرف صامت الفباء ما درسه زبان یعنی عربی و فارسی و ترکی بجهت اتصال بیکدیگر باید چهار شکل داشته باشد: شکل اوّلی، شکل وسطی، شکل آخری، شکل جداگانه. چنانکه از ترقیم این الفاظ مبین میگردد، مثلا وقتیکه عبد مینویسیم حرف عین در اوّل کلمه واقع شده،

این شکل را قبول میکند ء. وقتیکه بعد مینویسیم. همان حرف عین در وسط کلمه واقع شده، بدین شکل می‌افتد ـعـ. وقتیکه جمع مینویسیم باز همان حرف عین در آخر کلمه واقع شده، این شکل را دارد ـع. وقتیکه اجماع مینویسیم عین جداگانه مرقوم شده، بدین شکل می‌باشد ع. پس سی و دو حرف صامت الف‌با وقتیکه بچهار ضرب میشود صد و بیست و هشت میگردد. نه شکل حرف مصوته را یعنی اعرابرا نیز بانها الحاق میکنیم میشود صدو سی و هفت شکل. درینصورت ما باید در قوطیهای باسمه خانه‌ها صدو سی و هفت شکل حروف را در عدد وافر داشته باشیم تا اینکه بچاپ کردن کلمات السنهٔ خودمان قادر بشویم. علاوه برآنکه از جهت اتصال حروف بیکدیگر در عمل چاپ صعوبت خاصهٔ نیز ملحوظ است.

تعذر این کار از بدیهیاتست. اما اگر بعوض صدو سی هفت شکل حروف چهل دو شکل داشته باشیم سهولت این نیز واضح‌تر تراست. بنا برین تعذر مارا لازم است که خطی اختراع بکنیم که سه‌گونه مقصود ازآن حاصل آید: یعنی اوّل سهولت قرائت، دوّم سهولت تحریر، سیم سهولت عمل چاپ. فقط درآنصورت تغییر خط قدیم از واجبات شمرده می‌شود.

درآن تاریخ من از اسلامبول برگشته بسبب فوت فرزند دوّم خود بسیار پریشان حال و افسرده خاطر شدم و جمیع خیالاتم پراکنده گشته دیگر باصلاح خط اسلام ملتفت نبوده ساکت ماندم. تا اینکه درین اقرب زمان برادر مکرم من میرزا ملکم خان که در اسلامبول با اواتفاق ملاقاتم افتاده بود و اورا نیز در تغییر خط قدیم اسلام شریك نیت خودم یافته بودم، مدتی درین خیال بسر برده عاقبت به تغییر خط قدیم اقدام کرده رسم جدید خودرا در پاریس بچاپ رسانیده بملاحظه من فرستاد.

حروف مقطعهٔ ملکم خان در حسن و رعنایی بی نظیر است. فی‌الواقع بجهت سهولت عمل چاپ زیباتر ازاین اشکال خیال نمیتوان کرد. نهایت او تقطیع حروف را بجهت سهولت عمل

چاپ مقصود اصلی شمرده از دو مقصود دیگر که سهولت قرائت و سهولت تحریر است صرف نظر کرده است. یعنی اوّلاً در الف‌باء جدید خود نقطه هارا باقی میگذارد، ثانیا بجهت اعراب اشکال مخصوصه وضع نکرده است، ثالثا در عمل تحریر نیز انفصال مطلق حروف را اولی می‌انگارد.

در ابقای نقطه‌ها بطوء تحریر از بدیهیاتست. زیرا که بجهت وضع نقطه‌ها هر دفعه قلم باید از روی کاغذ بر داشته شود و این کیفیت سبب بطوء است در کتابت.

در عدم ادخال کل اعراب بحروف صامته اشد صعوبت قرائت پرواضح است. یحتمل ملکم خان خیال میکند که صعوبت خط قدیم ما از بابت اتصال حروفست بیکدیگر در ترکیب کلمات. و با همین اعتقاد تنها تقطیع و انفصال حروف را در ترکیب کلمات باعث سهولت می‌شمارد.

اما چنین نیست. صعوبت خط قدیم ما از بابت تقدیر اعراب است. یعنی از بابت عدم ادخال حروف مصوته بحروف صامته است. مثال میگیریم لفظ نصر. نَصَرَ ـ اگر بحسب معنی فعل ماضی مفرد مذکر غایب معلوم است. دوّم نُصِرَ ـ اگر مجهولست. سیم نَصْرٌ ـ اگر در صیغهٔ مصدر بی‌الف و لام فاعل واقع میشود، کجاء نصْرٌ من الله. چهارم نصْرٍ ـ اگر درین صیغه بی‌الف و لام مضاف الیهٔ است کمررت بذی نصْرٍ. پنجم نصراً ـ اگر درصیغهٔ مصدر بی‌الف و لام مفعول واقع میشود، کسئلت نصرا من‌الله. علاوه برآنکه درین شکل بسبب الفی که در آخر دارد به تثنیهٔ فعل ماضی مذکر غائب معلوم نیز التباس میرساند. ششم نصرـ اگر در صیغه مصدر فاعل مضاف است، کاذاجاء نَصْرُالله. هفتم نصْرِـ اگر در صیغه مصدر مدخول حرف جر و مضاف است

کفرت من نصرِالله. هشتم نصْرَ ـ اگر در صیغه مصدر اسم انّ است، کانّ نصرالله لقریب. نهم نُصَرْ ـ اگر جمع مکسر اسم فاعل است. دهم نُصَّرْ ـ اگر دراین صیغه صاد مشدّد است.

جمیع کلمات عربیه اینچنین است*. عمر انسانی بدرك و احاطهٔ جمیع این شقوقات، بی وجود قرینهٔ داله که اعراب است، کفایت نمیکند. بلکه اکثر طبایع بدرك واحاطهٔ آنها بواسطهٔ قلّت ذهن یا بواسطه قلّت حوصله طاقت و قدرت ندارد. ازاین جهت اغلب اطفال ما از خواندن بیزار-شده از مکتب میگریزند. و ازاین جهت که اعراب در ترکیب کلمات ظاهر نمیشوند ما ناچاریم که زیبا ترین سنوات عمر خود مانرا، یعنی جوانی‌را در تحصیل و تکمیل صرف و نحو ضایع بکنیم.

با وجودیکه این امر جزوی در مدّت ششماه، یا یکسال میسر شدنی است و ازاین سبب، یعنی بسبب اتلاف زیباترین سنوات عمر خودمان که عبارت از جوانیست، از تحصیل علوم عالیه و واجبه عاجز میشویم و از انها بی بهره می‌مانیم.

مکرر اتفاق افتاده است که من برای امتحان مشهورترین فضلا را از اهل اسلام، خواه در قافقاز خواه در سایر امکنه، بقرائت کتب عربیه تکلیف کرده‌ام، باز در هر صفحهٔ کتابت پنج بار یا شش بار وگاهی ده‌بار در خواندن عبارت سهو

---

* قید: مثلاً کیست از طلاب که حکم انّ را بالتمام در یاد داشته وقت خواندن عبارت در تلفظ اعراب آن بخطا نرود.

انّ مکسور است درده جای اصلا نیست شك
گر نگهداری بگویم ای‌برادر یك بیك
بعد قول است اوّلا هم ثانیا بعدالندا
ثالثاً بعدالقسم دان رابعا عند ابتدا
هم در انجاکه خبر خالی نمیگردد ز لام
بعد امر و نهی و دعا و ثمّ و کلّا در کلام.

کرده‌اند. تا حال ملایی ندیدم که عبارت این مسئلهٔ فقهیه را در اول نظر صحیح بخواند: کل من له الغنم فعلیه الغرم. یعنی هر کس که از مال شخص متوفی غنیمت یعنی ارث می‌برد غرامت نیز یعنی ادای قرض متوفی نیز بر ذمه اش وارد می‌آید. حتی دانستن قواعد صرفیه و نحویه چنانکه شاید و باید کافی بصحت قرائت عبارت نمیشود. ازاین جهت ما مجبوریم که برای صحت تلاوت قرآن مجید در بالای و زیر حروف فتحه و کسره وضمه بگذاریم. کافهٔ مردم بغیراز بعض اشراف و ارباب استطاعت بواسطهٔ صعوبت خط از تحصیل سواد در زبان مخصوص خودشان بی بهره می ماند. تنها خواندن قرآن مجید، اگر الف‌باء آسان می‌بود و اعراب باحروف صامته نوشته می‌شد، یکماه کفایت میکرد. یعنی وقتیکه اطفال یك جزوش را میخواندند بخواندن همهٔ قرآن مجید قادر میشدند.

در مدت دو سال اطفال فرنگیان در علم حساب که باصطلاح ایشان ماتیماتیقاست حل مسائل مشکله میکنند، اما اطفال ما هنوز مشغول خواندن هجهٔ والفجر هستند. طایفهٔ اناث بیچاره بالکلیه از سواد محرومند. اگر الف‌باء آسان می‌بود اکثر نسوان کسب سواد میکردند و بعداز آن بهم جنسان خودشان معلم واقع میشدند. در اکثر مدارس فرنگیان بجهت تعلیم و تربیت دختران معلمان از طایفهٔ نسوانند. پس سبب عمدهٔ صعوبت خط ما عدم ادخال اعراب است بحروف صامته در حال ترکیب کلمات و مقصود اصلی ادخال آنهاست. تقطیع و انفصال حروف بجهت سهولت عمل چاپ مقصود فرعیست. و از طرف دیگر در انفصال مطلق حروف بجهت ترکیب کلمات نسبت بعمل کتابت عیب بزرگ حاصل است. مثلاً باید دانست که کشیدن هر گونه خط از طرف چپ بطرف راست آسانتر از آنست که از طرف راست بطرف چپ کشیده میشود. کسانیکه بر روی کاغذ سطاره گذاشته جدول میکشند صدق این کیفیت را قبول خواهند کرد. پس ما طایفهٔ اسلام که خط را از طرف راست بطرف چپ میکشیم خودمان

خودمانرا مبتلای صعوبت کرده‌ایم. اما چه کنیم، تقصیر از مانیست. تقصیر از آبا و اجداد ماست، که کتابت خط مارا از راست بچپ ایجاد کرده اند و ما امروز تغییر این رسم را در قوهٔ خودمان نمی‌بینیم و از جهت اینکه ما از طرف راست بطرف چپ می نویسیم لابدیم که مرکب مامثل مرکب فرنگیان جاری و آب مانند نشود، بلکه غلیظ تر و آلوده بتارهای ابریشیمی باشد. و لابدیم که درحال تحریر پی در پی از کتابت باز ایستاده بکشیدن مویهای ابریشیمی از شکاف قلم مشغول و معطل بشویم. و هم با پر مرغ نوشتن نمی توانیم، ناچاریم که با قلم‌نی بنویسیم. و تراشیدن قلم‌نی درحال تحریر بیشتر تکرار می یابد و کاتب را بیشتر معطل میکند نه اینکه پرمرغ. و هم مثل فرنگیان با سرعت نمیتوانیم نوشت، مجبوریم که با تأخیر بنویسیم. و هم نمیتوانیم که بالای کرسی نشسته در سرمیز بنویسیم، بلکه ناچاریم که بر زمین نشسته و میان خودمان را خم کرده برسر زانو کتابت بکنیم. مشقت جلسهٔ ثانیه نسبت براحت جلسهٔ اولی آشکار است. درینصورت اگر ما نیز مثل فرنگیان خط خودمانرا در کتابت با حروف مقطعه و منفصله بنویسیم کتابت یك صفحهٔ کاغذ با شرکت قصورات دیگر دو برابر آن بطوع را خواهد داشت که پیش ازاین میداشت. ازینجا معلوم می‌شود که پدران ما اتصال حروف را بجهت رفع بطوء در کتابت وضع کرده اند که قلم درحال کتابت پی در پی از روی کاغذ برداشته نشود و ظاهراً همین منظور در خط کوفی نقطه نبوده است. و اگر انفصال مطلق حروف را در کتابت خط لازم بشماریم، ناچار باید ما نیز مثل فرنگیان از طرف چپ بطرف راست بنویسیم. آنوقت کل اشکالات رفع می‌شود. و در آنصورت اشکال موضوعهٔ ماکم خان بعداز الحاق اعراب بانها و اسقاط نقطه‌ها از آنها، خواه در عمل کتابت و خواه در عمل چاپ، باعث منتهای سهولت است و زیباتر ازاین اشکال باعتقاد من هیچکس اشکالی خیال نمیتواند کرد. اما علی‌الظاهر این نوع تغییر در قوهٔ ما نیست. یعنی اختیار

کتابت از طرف چپ بطرف راست مثل فرنگیان. پس ما باید خطی ایجاد بکنیم که حروف آن زیاده از یك شکل نداشته باشد، که سهولت عمل چاپ میسر گردد. و اگر آن اشکال مختلفه بخاطر سرعت تحریر، بدون تغییر هیئات اصلیه، فی‌الجمله بیکدیگر اتصال بیابند و علامت وصل جزو و هیئات حرف شمرده نشود، بلکه وسیلهٔ سرعت کتابت گردد، بمطلب خلل نخواهد رساند.

درینصورت بجهت عمل چاپ حروف ملکم خان را اختیار میکنیم و نقطه هارا بالمره از آنها ساقط می نماییم و هم بعض التباسات این اشکال را بیکدیگر رفع می‌سازیم و برای اشعار اعراب اشکال مخصوصه وضع کرده بانها الحاق میکنیم و بدین وسیله از صعوبت عمل چاپ بالکلیه خلاص می‌شویم. بعداز آن رجوع میکنیم بعمل کتابت بشباهت همان حروف چاپی ملکم خان. باز اشکالی خیال کرده با علامت وصل وضع می نماییم، که در حین کتابت حروف صامته تنها با حروف مصوته یعنی اعراب اتصال یابند. درینصورت بجهت هفت حروف نیز که عبارت از ا د ذ ر ز ژ و است باید اشکالی خیال بکنیم که قابل بر داشتن علامت وصل و قابل اتصال بما بعد خودشان توانند شد. بهمین وسیله از مشقت کتابت نیز خلاص میشویم و هرسه مقصود یعنی سهولت قرائت و سهولت عمل چاپ و سهولت عمل کتابت میسر میشود و حروف الف‌باء ما بچهل یك حرف انحصار می‌یابد. از آنجمله سی و دو حرف حروف صامته حساب میشوند و نه حرف حروف مصوته، یعنی اعراب نامیده می‌باشند. و اگر تشدید را نیز بجهت خفت تحریر باقی بگذاریم مناسبت دارد.

اینست سواد شرحیکه من میرزا فتحعلی آخوندزاده در باب تغییر الف‌باء قدیم خودمان بوزارت علوم دولت علیهٔ ایران فرستاده بودم.

الآن این خیال خود را بسرکار شرافت مدار و کالت پناهی

صدر اعظم دولت سنیهٔ عثمانیه معروض داشته استدعا میکنم که

اوّلا مقرر فرمایند این خیال مرا در جمعیت علمیهٔ عثمانیه ملاحظه نموده درباب آن با دلایل قبول یا ردّ گفتگو نمایند و بعدآن را بچاپ رسانیده منتشر سازند و اگر بعدازین ملاحظات اولیای دولت سنیه عثمانیه در وجوب تغییر خط قدیم اسلام برای انتشار علوم و معارف فیمابین کافه ملّت متفق‌الرای شوند آنوقت مجلسی منعقد کرده خود ملکم خانرا نیز بدانجا دعوت بکنند و باتفاق آراء رسم جدیدی بر طبق مشروط محتاج الیها برای تعلّم السنهٔ شرقیه وضع نمایند.

بعض قواعد صرفیه و نحویه و املائیه که از لوازمات رسم جدید خواهد بود کلاً در کتابچهٔ اول من که در سنه ۱۲۸۰ بملاحظه اولیای دولت سنیه عثمانیه پیشنهاد کرده‌ام مرقومست و پارهٔ بیانات دیگر هم اگر لزوم داشته باشد اضافه خواهند فرمود. باز جسارت بتکرار میکنم که در رسم جدید اگر صورت گیرد اسقاط کل نقاط و ادخال کل اعراب از واجبات است و بدون این دو شرط هیچگونه تغییر جدید ثمرهٔ نخواهد بخشید. و تنوینات نیز، که عبارت ازنون ساکنست، باید در کتابت و در چاپ ظاهر شوند. یعنی اگر تنوین با رفع است بماقبلش ضمه گذاشته ما بعدش نون ساکن باشد، اگر با نصب است بماقبلش فتحه و اگر باجر است بماقبلش کسره باید گذاشت و هم حرف هی در آخر بعضی کلمات فارسیه و ترکیه عوض همزهٔ مفتوحه نباشد. مثلاً گفته، بنده، دیدوکده. بلکه شکل مخصوصی باشد عوض همزهٔ مفتوحه خواه در اوّل کلمه خواه در وسط و آخر آن.

اگر اجزای مجلس درباب تغییر خط قدیم متفق‌الرای شوند آنوقت در کمال آسانی مطلب را از قوه بفعل میتوان آورد. مثلاً مقرر فرمایند علی‌العجاله رسم جدید را بچاپ رسانیده بهمهٔ اطراف ممالك محروسه فرستاده بقیمت ارزانتر بهریك از افراد تبعهٔ دولت، خواهد یا نخواهد، تسلیم کنند. و فرمان رود که

معلّمان و مکتب داران این رسم جدید را با طفال تعلیم دهند.
و بعد مانند پطر کبیر قدغن فرمایند که اطفال رعایا و نجبا این
رسم جدید را یاد بگیرند. چونکه پطر کبیر نیز خط قدیم روس را
بخلاف رضای روحانیان تغییر داده بود. وقتیکه روحانیان از
خواندن و یادگرفتن رسم جدیدش اباکردند پطر کبیر ازیشان
دست بر داشته فرمود که شما بمانید با خط قدیم خودتان، من
رسم جدید خودم را باهتمام رعایای و نجبای مملکت خودم
مجری خواهم داشت. و تا امروز کتب روحانیان روس در کلیساها
در خط قدیم روسی باقیست و در اشکال و نقصان برادر خط
ماست. و مانند فریدریخ کبیر قدغن فرمایند که هیچ کس ازافراد
ملّت، خواه درشهرها و خواه در دهات وایلات، فرزند خود را از نه
سالگی تا پانزده سالگی بغیراز خواندن و نوشتن موافق رسم
جدید بکار و صنعت دیگر مشغول نسازد و بعهدهٔ جماعت هر قریه
و ایل مقرر گردد که بجهت تربیت اطفال یك نفر معلّم نگاه
داشته باشند.

بنا بر قانون فریدریخ کبیر پادشاه، که حارس مملکت و
و حامی ملّت است، در حق هر طفلی که از افراد تبعهٔ دولتش
بوجود می آید آن اختیار را دارد که پدرش را هست. پس
اگر پادشاه این طفل‌را برای سعادت خود او از نه سالگی تا پانزده
سالگی محض بخواندن و نوشتن مجبور سازد آشکار است
که اینگونه اجبار را ظلم نمیتوان نامید بلکه نشانهٔ رافت و
مهربانیست که باصطلاح ما آنرا توفیق اجباری میگویند.

تحصیل علم و معرفت تنها برای کسب معیشت و روزی
لزومیت ندارد، بلکه بجهت تهذیب اخلاق و حسن رفتار و کردار
نیزوسائل مجربه است. تا ظهور فیلسوفان در یوروپا پاپایان
ریم خلق را از تحصیل علوم و معارف منع میکردند، اما بتوسط
کشیشان و واعظان پیوسته مردم را به نیکوکاری و حسن
اطوار و اخلاق دعوت می نمودند اصلاً نتیجه نداشت. در هرجا
شرارت و فساد آناً فاناً تزاید می پذیرفت. وقتیکه عمل چاپ

در آن اقلیم اختراع یافت و خلق برهنمایی فیلسوفان یوغ اطاعت پاپایانرا از گردن خودشان بر انداختند و بتحصیل علم و معرفت شروع کردند، علاوه بر ترقیاتیکه نموده اند شرارت و فساد در یوروپا نسبت بممالك آزیا باعلا درجهٔ تخفیف رسیده است. ما طایفهٔ اسلام از هجرت تا امروز پیوسته در منابر و مساجد و مجامع و مجالس بتوسط علما جهال را به نیکوکاری و حسن اخلاق دعوت میکنیم و بایشان درین باب انواع و اقسام وعظ و نصیحت میدهیم. آیا وعظ و نصیحت ما در طبیعت ایشان چه تاثیر بخشیده است و نیتجه زحمت ما در مدت هزار دویست و هشتاد شس سال چه شده است؟ از طایفهٔ جهال همیشه دزدان و راهزنان و قاتلان بوده اند و هستند و زحمت ما بجهت تهذیب اخلاق ایشان بواسطهٔ موعظه و نصایح بیهوده بوده است. پس ثابت میگردد که وعظ و نصیحت با نوید بهشت و تهدید بدوزخ برای تهذیب اخلاق و ترک معاصی سبب کافی نیست. همهٔ جهال بهشت و دوزخ را شنیده‌اند و بانها اعتقاد دارند، لکن با وجود همین اعتقاد باز از معاصی متقاعد نمیشوند.

کسانیکه از طایفهٔ اسلام در افریقیه اطفال خرده سال و معصوم ذکور را گرفته از عین قساوت قلب خواجه کرده در ممالك اسلامیه میفروشند و کسانیکه آنهارا بقیمت گزاف خریده بایعان را بدین عمل شنیع حریص‌تر میکنند همه از معتقدان بهشت و دوزخ هستند. اگر ایشان صاحب علم و معرفت می‌بودند آیا این نوع بی رحمی را درحق همجنسان خود روا میدیدند؟ سبب کافی بترک معاصی و جرایم علم است. آیا کسی در دنیا از علما و عرفا و حکما دزد یا راهزن یا قاتل دیده است و شنیده است؟ علتش پرواضح است. وقتیکه انسان بخواندن کتب شریعت و تصنیفات فیلسوفان قادرشد آیینهٔ عقل او صیقل می‌پذیرد و قباحت هر گونه عمل مذموم در نظرش مجسم میگردد و او درچنین حالت صاحب ناموس و ننگ میشود و از ارتکاب باعمال ذمیمه حیامیکند.

بعداز انتشار رسم جدید در ممالك محروسه مجمعی در تحت صدارت فاضل ممتاز برپا میتوان ساخت وده دوازده نفر از فضلا در آنجا میتوان نشاند که کتب ضروریهٔ مارا از خط قدیم بخط رسم جدید تحویل کنند و در اتمام هر یك از کتب آنرا بچاپ رسانیده بجهت فروش بقیمت مناسب باطراف ممالك محروسه میتوان فرستاد و از وجه فروش آن کتب وظیفهٔ اجزای بجمع را و سایر مخارج را مجری میتوان داشت.

شك نیست که در ضمن این تدبیر بعداز دوسه سال مداخل بالمضاعف بمخارج غلبه خواهد کرد. در آنصورت زیادتی مداخل‌را بگشادن باسمه خانه‌های حروفی و مدارس صرف میتوان نمود.

بعداز انتشار رسم جدید فضلای مجمع قواعد صرفیه و نحویهٔ قدیمه را نیز کلا برهم زده برطبق رسم جدید سه جلد کتاب مختصر شامل بقواعد صرفیه و نحویه برای زبان عربی و فارسی و ترکی تصنیف کرده بتصریح اختلافات فاءالفعل و عین‌الفعل کلمات ملتفت نشده درکل مدارس معمول میتوانند کرد.

تشخیص اعراب فاءالفعل و عین‌الفعل کلمات بعد از رسم جدید بیکبارگی کار اهل لغت است، بدون تفسیر و دلیل، بلکه محض بترقیم فتحه و ضمه وکسره در آنها بخلاف رسمی که الآن در میان ایشان متداول است. یعنی امروز اهل لغت هر لغتی‌را که تفسیر میکنند بسبب قصورات الفباء مجبورند که به تکلفات بیرون از حوصله مقید بشوند تاکه طالبان در تلفظ لغت مطلوب خطا نکنند. مثلا در تفسیر لغت ستن‌آونده می‌نویسند ستن‌آونده بضم اول و ثانی و سکون نون و همزهٔ ممدوده و فتح واو و دال ابجد و سکون نون. دوم صفهٔ ایوان خانه‌را گویند که بیکستون برپای باشد. اما بعد از اجرای رسم جدید این نوع تکلفات نامرضیه برای اهل لغت بالمره رفع خواهد شد. و هم اسماء اقالیم و اماکن وقرا وبلاد و همچنین الفاظ نامعدودهٔ السنهٔ خارجه که آنهارا باید بعینها بزبانهای خودمان نقل بکنیم

بعد ازاین با حروف رسم جدید در کمال وضوح تصریح خواهند پذیرفت. تا امروز با حروف حالیهٔ ما تصریح این نوع اسماء و الفاظ از ممتنعاتست.

فقط بیان احوال اواخر کلمات و پارهٔ اطلاعات دیگر در قاعدهٔ جدیدهٔ صرف و نحو لزوم خواهد داشت. بدین وسیله اطفال مسلمین و جمیع کسان که طالب تعلّم السنهٔ شرقیه خواهندشد از تعلّم قواعد قدیمه مستغنی خواهند گشت و از عذاب الیم نجات یافته ایام جوانیرا بتحصیل علوم شریفه صرف خواهند کرد.

امیدوار میشوم که اولیای دولت سنیهٔ عثمانیه باین مطلب بزرگ که سعادت دینویه و اخرویه کافه ملّت درآن مندرج است ملتفت بشوند و نگذارند که زیاده بر سیصد ملیان گروه اسلام در کوری و جهالت که رفع آن موقوف بعلم و سواد است بمانند. من گمان ندارم که علما مانع این کار بشوند. اگر بشوند ایشان دشمن ملّت سنیهٔ عثمانیه که الان بانواع و سائل، چنانکه مشاهده میگردد، درصدد ترقی ملّت هستند. آیا بچه کار اقدام خواهند کرد که فوائد آن نسبت به ملّت بالاتر از فوائد تغییر الف‌باء قدیم باشد؟ راه آهن واجب است، اما تغییر خط قدیم واجب ازآنست، تلغراف واجب است، اما تغییر خط قدیم واجب ازآنست، که پای بست جمیع کارها علم است و علم نیز موقوف بسهولت خط است.

ما بواسطهٔ صعوبت خط از علم بی‌بهره می‌مانیم. از کسب سواد و علم عاجز هستیم. باید علاجی بکنیم که ما همه بدون استثنا مثل ملّت پروس باندك اهتمام بکسب سواد وخواندن کتب قادر بشویم. در هرمملکت که خوانندگان بیشترند صاحبان خیالات بیشترند و درهرجا که صاحبان خیالات بیشترند آناً فاناً درهر مواق برای ملّت ترقیات روخواهد داد. چرا افسوس نمی خوریم که از سیصد ملیان گروه اسلام زیاده بر دو سه ملیان صاحب سواد و صاحب علم نیستند. و این درد ما علاج پذیرنیست مگر درصورت تغییر خط قدیم. و از هجرت تا امروز بدین درد مبتلا بوده‌ایم.

حالا که درد خودمان‌را فهمیده و درمانش‌را یافته‌ایم چرا بمعالجه‌اش اقدام نکنیم؟

ضرر تغییر درجنب فائدهٔ که از آن حاصل است بمقدار قطره ایست درجنب دریای قلزم. بحرف کوته نظران، که میگویند اینقدر کتب ما بعداز تغییر خط قدیم ضایع و بی‌مصرف خواهد شد، اصلا اعتنا نباید کرد. ایشان غافلند. ما امروز چه کتب داریم. یعنی کتب عالی مضمون و رفیع‌القدر و مشتمل برعلوم نفیسه نداریم. بعد ازاین انشاءالله کتب خواهیم داشت. اغلب کتب و مصنفات حالیهٔ ما در جنب کتب علمیه اهل یوروپا و ینگی دنیا از قبیل طب و حکمت و علم حساب و جغرافیا و علم نظام و علم دریا و علم مهندسی و تاریخ نویسی و علم انشا و علم اداره وعلم معاش و زراعت و مساحت و معادن و علم طبیعت و علم نجوم و هیات و علم شیمی و امثال آنها از علوم انواع و اقسام صنایع و فنون که ایشان دارند مانند کتاب چهل طوطیست. آیا افسوس مصائب الا-برار را خواهیم خورد، یا اینکه افسوس ابواب الجنانرا. بهل گم شود اینچنین تصنیفات که تا روز قیامت دلیل جهالت ملت ماست و گواه خفت عقل ما درنظر اهل یوروپاست. و هم پارهٔ کتب داریم که باید خودمان آنهارا بادست خودمان در آتش بسوزانیم یا برودخانه بیندازیم. مثلا کتب قدیمهٔ ما در فن طبابت که بوجود این کتب کرور کرور مردم دردست ناطبیبان بی مروت قبل از اجل طبیعی بهلاکت میرسند. ما امروز بغیر از کتب فقهیه و تفاسیر و کتب لغت و بعض تصانیف در علم حساب و نجوم و جغرافیا و بعض وقایع تاریخیه و امثال آنها کتاب نداریم. تحویل این کتب از خط قدیم بخط جدید هرگز اشکال ندارد.

میرزا فتحعلی آخوند زاده

ماه ینوار سنه ۱۸۷۰، تفلیس.

برادر مکرم من روح‌القدس

از مکتوب سابق من شمارا معلوم است که من رسم جدید شمارا با تصور و صلاحدید خود بملاحظهٔ وزرای دولت علیهٔ ایران فرستاده بودم. الان جوابیکه درمقابل این رسیاله از طرف وزیر امورخارجه بمن رسیده است اینست که بعینه بی کم و زیاد و بی تغییر و تبدیل بشما مینویسم.

جواب وزیر: الیق و انسب آنست که میرزا فتحعلی آخوند زاده درباب تغییر الفباء اسلام خیالات خودرا باولیای دولت عثمانیه معروض دارد. چونکه درابتدا ملاحظهٔ این خیال درآن سلطنت شده است.

ما ملّت ایران به تغییرالفباء خودمان محتاج نیستیم. علّت اینکه ما سه قسم خط داریم ــ نستعلیق و شکسته و نسخ که درحسن و زیبایی بالاتر از خطوط جمیع ملل روی زمین است. و ما هرگز این خطوط خودمانرا متروك و خط جدید میرزا فتحعلی آخوند زاده را و یا خط جدید ملکم خانرا معمول نمیکینم و نخواهیم کرد.

آنچه که از بابت سهولت خط جدید درشرح میرزا فتحعلی آخوند زاده اشاره شده است هرگز دخل بما ملت ایران ندارد. چونکه اطفال ما ایرانیان از لطف حضرت باری بطوری استعداد جبلّی فوق‌العاده و زکاوت فطری فوق‌العاده دارند که هیچگونه صعوبت خطوط حالیه ما ایشانرا در تعلّم السنه شرقیه مانع ترقی نمیتواندشد.

حاشیه نشینان نیز از چپ و راست جواب حکیمانهٔ وزیر را

با بلی و بلی تصدیق کرده‌اند. درینصورت من بیچاره باز تصوّرات و خیالات خودرا درباب مسئلهٔ تغییر الفبا بتوسط برادر مکرم منیف افندی بنظر سرکار شرافت مدار وکالت پناهی صدراعظم دولت سنیهٔ عثمانیه عالی پاشا پیشنهاد میکنم و شمارا نیز ازین مطلب خبردار می نمایم و متوقعم که برای تحصیل این مراد. اگرچه نا امیدم، صرف اهتمام فرموده گاه گاه از چگونگی مرا نیز اطلاع بدهید. باقی مشتاق دیدار عزیز شما هستم.

قولونیل میرزا فتحعلی آخوند زاده

ماه ینوار سنه ۱۸۷۰، تفلیس.

روح روانم روح القدس

مکتوب شما که از ۲۵ ماه آپریل نوشته بودید کالوحی المنزل من السماء برای من فرح و شادی افزود. جناب دوست صمیمی ما میرزا یوسف خان کتابچهٔ مکالمهٔ شمارا درشب اوّل ورود خود بمن و قونسول تفلیس علیخان و شیخ الاسلام قافقاز خواند. در همان شب کتابچه‌را چون مجلّد نشده بود بسه حصه قسمت کردیم و بمحرران دادیم، در دو روز نوشته تمام کردند. الآن هر یك از ما یك نسخه ازآن کتابچه در دست داریم. من الفاظ پیدا نمیتوانم کرد بیان نمایم که درچه مرتبه این کتابچه مقبول خاطر من شده مقوی خیال من آمده است. خداوند عالم شمارا اجر جزیل کرامت فرماید که مرا در این نا امیدی بدین درجه خرسند نموده بکل مدّعیان و بدخواهان من ثابت کرده اید که خیال من درباب تغییر الفباء اسلام بیهوده نبوده است. قونسول علی خان مکرر این کتابچه را میخواند و پی در پی آفرین و تحسین میفرستد. شیخ‌الاسلام شب و روز کتابچه‌را در سرمیز خود نگاهداشته بهر کس که فی‌الجمله شعور و ذوق دارد میخواند و مضامین آن را در کمال فصاحت و بلاغت که فطری اوست تفسیر میکند و وجدش نهایت ندارد. و از من خواهش کرده‌است که دراین مکتوب سلام اورا بشما و محبت اورا نسبت بوجود گرانمایهٔ شما بقلم بیاورم. خوشا بحال شما که درهرجا اسم شما ورد زبانها شده عددآرزو-مندان دیدار شما بهزار هزار رسیده است. نیك بخت حقیقی دردنیا شمارا میتوان شمرد، نه آن مدّعی مرا که چند هزار لیره

جمع کرده است، خودرا نیك بخت می‌پندارد، نه عیال دارد، نه نیکیخواهان، زنش در کنار دیگرانست و خودش از شدت بخل و حسد دایماً ارزان.

«بمیرتا برهی ای حسود کین رنجیست
که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست».

درنظر من بدبخت ترین مردمان دنیا این مرد است. خدا آنقدر مرا عمر دهد نابببینم که دیسپوت چگونه ابره هایش‌را ازدستش خواهد گرفت و اورا قرین حسرت و ندامت خواهد کرد.

بعداز خواندن کتابچهٔ شما بخیال من چنین میرسد که شما اراده دارید خط مارا ازطرف چپ بطرف راست تغییر داده باشید و همان سه گونه عیب که در کتابچه کشف آنهارا بشیخ لازم ندیده‌اید ظاهراً بدین مراد شما دلالت دارد. اگر فی‌الواقع حدس من راست است و فی‌الواقع این نیت‌را دارید سعی بکنید، هرچه باداباد، من که منکر نیستم. چنانکه از مضمون کتابچهٔ من، که بجناب برادر مکرم منیف افندی فرستاده‌ام، خواهیددید که صلاحیت کتابت‌را ازطرف چپ بطرف راست چگونه بیان کرده‌ام. اگر خط ازطرف چپ بطرف راست تغییر یابد آنوقت حروف مقطعهٔ شما دیگر هیچ عیب نخواهد داشت. نقطه ها نیز کلا افکنده خواهدشد، اعراب نیز کلا داخل خواهد بود، بعض التباسات حروف نیز باسانی رفع شده هرسه مقصود، یعنی سهولت قرائت و سهولت کتابت و سهولت عمل چاپ بعمل خواهد آمد. اما اگر خط درصورت تغییر بقرار سابق ازطرف راست بطرف چپ بماندآنوقت حروف مقطعهٔ شما پارهٔ عیبهارا دارد. چنانکه در کتابچهٔ مرسول خودم اشاره کرده‌ام. راستی مطلب اینست که بعداز خواندن کتابچهٔ مکالمهٔ شما من بالکلیه از سیاق قدیم متنفر شده‌ام، یعنی از راست بچپ نوشتن. و اگر شما بتجویز خط از چپ براست جسارت ننموده باشید من خودم جسارت خواهم کرد و از اینجا باز بجمعیت علمیهٔ عثمانیه عقیدهٔ خودرا و اولویت این سیاق جدیدرا خواهم نوشت. هرچه باشد باشد، هرچه خواهند گفت بگویند. غایتش اینست که

مرا تکفیر خواهند کرد. بهل بکنند، باك ندارم. و اگر الف‌باء جدید ازطرف چپ بطرف راست وضع شود آنوقت الف‌باء ما سرآمد الف‌باهای کل ملل خواهد شد. چونکه الف‌باء هر یك از ملل کم و بیش خالی از قصور نیست اما الف‌باء ما هرگز قصور نخواهد داشت. بعلت اینکه ماآنرا دانسته و فهمیده باشعور وضع میکنیم.

از برادر مکرم منیف افندی هنوز بمن جواب نرسیده است. جواب مرا ازاو خواهش نمائید.

خداوند عالم بجناب وکالت پناهی صدراعظم عمر طبیعی کرامت فرماید که درین ناامیدی تقویت و التفات او مایهٔ تسلی خاطرمن شده است. هزار شکر به پروردگار عالم که فیما بین ملت مانیز درین عصر درپایهٔ بلند صدارت وجودی هست ذی علم و فضل، صاحب قدرت و استطاعت، باذهن سلیم و رأی صائب، بدین وجود عدیم‌المثل اکسیرآسا ما همیشه خواهیم نازید.

عکس مرا خواسته بودید، الان مقدور نشد، چونکه من الان باعیال درییلاق قوجور می باشم و عکسها همه درشهر تفلیس مانده-است در صندوق مقفل. انشاء الله در آخر ماه آوغوست که بشهر بر میگردیم میفرستم.

جناب روح القدس! آیا ممکن است که مسئلهٔ تغییر الف‌با درزبان فرانسه در روزنامهٔ قونستانتینوپول چاپ شود؟ اگر ممکن است سنی الله مضایقه مکیند و شرحی نوشته درآنجا بچاپ برسانید و اسم مرا و اسم خودتان را و اسمهای جمیع متفقان و طرفداران مارا و تصدیق و تقویت جناب وکالت پناهی صدراعظم را درآنجا ذکر نمایید و صراحتاً بقلم بیاورید که مسئله الان درچه قراراست و آیا امید فیروزمندی از انجام این کار هست یانه. و بعداز چاپ این شرح چند نمره ازآن روزنامه برای من بفرستید که درتفلیس به بزرگان خودم نشان بدهم. چونکه همیشه وقتی که بمقتضای رسوم خدمت درباب فرستادن نوشتهٔ بجهت پیشرفت این خیال اجازت می‌طلبم ایشان چگونگی مراتب‌را و نتیجهٔ زحمات

مرا از من می پرسند. درینصورت مرا لازم است که ایشانرا مطلع بسازم که این خیال بی‌اثر و بی‌ثمرنمانده است وبی نتیجه نخواهد شد. و باید دردست خود به تقویت قوام دلیلی داشته باشم. اگر شرح مطلوب درزبان فرانسه بچاپ برسد مراد من حاصل خواهد شد. اما حرف پولیتیکه مولیتیکه‌را دراین شرح بکنار بگذارید.

دیگر نوشته اید که تصنیفات مرا چاپ خواهید کرد، حتی کمال‌الدوله راهم. دراینخصوص زیاده ازحد شکر گزارم. واقعا کمال الدوله راهم چاپ خواهید کرد؟ پس بگذارید نسخهٔ کاملهٔ آنرا برای شما بفرستم تاکه از روی آن نسخه چاپ نموده باشید. چونکه آن نسخه که شما دیده‌اید ناقص است. نسخهٔ کاملهٔ کمال‌الدوله پیش خود منست. اگر بنای چاپ باشد باید ازروی این نسخه‌که پیش منست چاپ شود. نمی دانم که بصحابت کدام شخص معتمد و بکدام وسیله نسخهٔ کاملهٔ کمال الدوله را بنزد شما بفرستم. شما خودتان راهنمائی بکنید. اما دروقت چاپ کردن کمال‌الدوله مبادا اسم مرا ذکر نموده باشید. اگر نسخهٔ قریتکای سروشیه‌را درپیش خود ندارید معلوم کنید که این نسخه‌را نیز بفرستم.

بعداز رسیدن جواب برادر مکرم منیف افندی و بعداز رسیدن روزنامهٔ که اشاره کردم باز بروفق خواهش شما چیزی خیال کرده درخصوص مسئله الفبا باسلامبول خواهم فرستاد که بتوسط جناب منیف افندی بنظر جناب وکالت پناهی صدراعظم برسد و درجمعیت علمیهٔ عثمانیه چاپ یابد.

عجب سفیه بوده‌است حسنعلیخان شما که پیش ازین درپاریس وزیر مختار بود. وقتیکه آدم قونسول تفلیس علی‌خان درطهران بوزارت رفته متوقع جواب نوشتجات من درباب تغییر الفبا شده است حسنعلی خان بان آدم ازروی عتاب گفته است: مردکه، دیوانه شدهٔ. تغییر الفبا یعنی چه؟ آقای تو علی‌خان مگر کار دیگر ندارد که بحرف دیوانگان گوش داده درباب تغییر الفبا نوشتجات ایشان‌را بطهران می فرستد، وانگهی طلب جواب هم

میشود. مگر نمیداند که جواب دیوانگان بجز خاموشی چیز دیگر نیست.

جناب روح القدس! حالا شما بگویید که کدام یك از ما دیوانه است، حسنعلیخان یا من؟ بلی، از یك جهت دیوانگی بمن نیز شامل می‌آید که بوزارت طهران پروژه فرستادم.

عجب‌تر اینست که خانیقوف نیز منکر تغییر الفباست. افسوس، من اورا از فضلا می پنداشتم. اما کاظم‌بك مصدق است. این شخص‌را فاضل حقیقی و صاحب ذهن و مستحق تکریم میتوان شمرد.

وقتیکه روانهٔ ییلاق قوجور می شدم بجهت وداع بحضور شیخ‌الاسلام قافقاز رفتم. فرمود بروح القدس بنویس که من هم اگرچه شیخ‌الاسلامم اما مثل شیخ‌الاسلام اسلامبول نیستم که منکر عقائد روح القدس است. چنانکه از مکالمهٔ او با وزیر مشاهده می شود. بلکه من بجمیع عقائد روح القدس درهرباب مصدق و معترفم، بلااستثنا. باقی منتظر جواب فرح افزای شما هستم.

درشرح مطلوب که امیدوارم بزبان فرانسه خواهید نوشت سبب مخالفت کهنه پرستان و قونسرواتورانرا و دلائل ایشان‌را نیز ذکر بکنید.

درماه ایون سنه ۱۸۷۰ درییلاق قوجور از برادر شما قولونئیل میرزافتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.

نواب اشرف ارفع والا شاهزادهٔ عالی نژاد جلال‌الدین میرزا اطال‌الله عمره‌را معروض میدارم

درماه صفرالمظفر امسال درحالتیکه خاطرم از ناسازگاری روزگار مشوش بود و از عدم موافقت معاصرین هم ملّت و هم وطنان صاحب قدرت در پذیرفتن بعضی تدبیراتم بجهت ترقی همکیشان درعلوم و صنایع سر در جیب تفکر و ملال نشسته این افرادرا از خیالات خودم میخواندم:

باندوه حسرت مرا روزگار
سرآمد درین دیر نا پایدار

به بسیار تدبیر ها چنگ زن
همی بودم از فرط حب وطن

نه بخشید سعیم ولی حاصلی
ندیدم درینعصر صاحبدلی

بزرگان ترکان و ایران زمین
همه خفته بودند چون خلق‌چین

جوانیم رفت و زبون گشت زور
جوانی ندیدم ابا ذوق و شور

سفر کردم ازراه دریا بروم
الفباء نورا دران مرزوبوم

نمودم بارکان دولت تمام
خیالم بسی پخته بود و نه‌خام

یکا یك بگفتند صد آفرین
جهان شد بچشمم چوخلد برین

مرا پایگه بیشتر ساختند
با نعام شاهانه بنواختند

زمانه بکامم فلك رام بود
بفیروزی آندم یکی گام بود

که ناگه یکی مردك زردچهر
بجام مرادم بیامیخت زهر

به‌پیش وزیران ورا راه بود
مرا دشمن دین و دولت‌نمود

بوحشت درافکند ترکان‌را
بزرگان شورای و ارکان‌را

بناچار برگشتم ازخاك روم
که ماندن درآنجا مرا بودشوم

فرستادم آنگه بطهران خبر | ازین رفتن و آمدن بی‌ثمر
نوشتم یکی نامهٔ دلپذیر | بنام وزیر علوم از عبیر
الف باء نورانشان دادمش | دری.نو بفردوس بگشادمش
دریغا جوابم ندادا این وزیر | نشد بر مرادم مرا دستگیر
نشد چون برویم در بخت باز | گذشتم ازین آرزوی دراز
سپردم باخلاف این کاررا | سرانجام این رنج و تیماررا

ناگاه ملازم جوان عالی‌گوهر علی‌خان ابن رضوان مکان نظام الدوله این رقعه‌را ازطرفش بمن آورد:

نوّاب اشرف شاهزادهٔ والا نژاد جلال‌الدّین میرزا که فاضل ممتاز و از سیویلیزاسیون عالم باخبراست شمارا یاد و سرافراز فرموده کتابی برسم هدیه برای شما فرستاده است. لهذا برای زیارت این کتاب مستطاب باید زحمت کشیده بمنزل من بیایید.

تعجب کردم و خود بخود گفتم: سبحان‌الله، این چه خبر است؟ مگر در زمرهٔ ملّت من نیز وجودی پیدا میشود که از سیویلیزاسیون عالم بااطلاع و صاحب غیرت و تعصب بوده نشاهٔ وطن دوستی و ملت پرستی‌را داشته باشد؟ پس من چرا ازین ملّت نا امیدم؟ بعداز تلفظ این کلمات وجد کردم، خاطر پژمرده‌ام شگفتگی حاصل نمود، برخاستم بمنزل علی خان رفتم، کتاب مستطاب را زیارت کردم، تعلیقهٔ نوّاب شمارا خواندم، بهزار زبان شکر گزاری میکنم. بهزار زبان ازحرمان دیدار نوّاب شما افسوس میخورم و خودرا درین حرمان دیدار ازتذکار نوّاب شما تسلیه بخش خواهم شد و کتاب مستطاب شمارا همیشه در پیش نظر نگاه داشته شمارا یاد خواهم نمود.

نوّاب اشرف شمارا معروض میدارم که تارسیدن کتاب و تعلیقهٔ شما من ازحقایق حالات و فضائل و کمالات شما مستخصر نبودم. جوان عالی گوهر علی‌خان درین باب بطوری مرا اطلاع داده که شب و روز در اشتیاق شما بسر میبرم و نمیدانم که آیا عمر و فا خواهد کرد و آیا وسیلهٔ روخواهد داد که شرف و بهجت دیدار

عزیز شمارا دریابم. درخصوص مقبولیت کتاب مستطاب شما بغیراز توصیف و تحسین حرفی ندارم. خصوصاً این کتاب ازین بابتی شایستهٔ تحسین است که نواب شما کلمات غربیه‌را ازمیان زبان فارسی بالکلیه برافکنده‌اید. کاش دیگران نیز متابعت شمارا کردندی و زبان مارا که شیرین ترین زبانهای دنیاست، از اختلاط زبان کلفت و ناهموار عربی آزاد نمودندی نواب اشرف شما زبان مارا از تسلط زبان عربی آزاد میفرمایید من نیز درین تلاش هستم که بملت خودمان از دست خط عربها نجات دهم. کاش ثالثی پیدا شدی و ملت مارا از قید اکثر رسوم ذمیمهٔ این عربها که سلطنت هزار سالهٔ عدالت آئین ممدوحهٔ بلند آوای مارا بزوال آوردند و وطن مارا که گلستان روی زمین است خراب اندر خراب کردند و مارا بدین ذلت و سرافکندگی و عبودیت و رذالت رسانیدند آزاد نمودی. امانه برسم نبوت یا امامت، که خلاف مشرب من است، بلکه برسم حکمت و فیلسوفیت.

آرزو دارم از انجاکه نواب شما با آن عظم شان که دارید از فرط غیرت بدین زحمت یعنی عمل تصنیف تن داده اید، کاش اگر ممکن شدی پارهٔ اخبارات تاریخیهٔ از کتب و تواریخ و تقریرات خود گبرهای یزد که بازماندگان نیاگان مایند تحصیل کرده آنرا نیز داخل تصنیف خود نموده نامهٔ پنجمین نامیده باشید. ما با تفصیل نمیدانیم که از تسلط عربها چه مصائب برسراین بیچارگان آمده است، اطلاعات ما درخصوص حالات قدیمهٔ این طایفه و درخصوص جهانداری وقوانین سلاطین ایشان همه اجمالیست اخبارات تاریخییه از کتب خود گبران برای خوانندگان غایت طرفگی و تازگی خواهد داشت. نمیدانم گبرهای یزد درزبان و خط خودشان کتب دارند یا نه. گروهی ازینطایفه، از قراریکه شنیده‌ام، درهندوستان می باشند و درزبان گجراتی کتب دارند. یحتمل که کتب گبرهای یزد نیز درزبان و خط گجراتی باشد. بهرصورت چونکه فرموده بودید هرچه بخیالم برسد بنویسم از آنجهت اینمطلب‌را نوشتم. زیاده براین چیز دیگر بخیالم نرسید.

دیگر من پارهٔ تصنیفات دارم که فی‌الحقیقه شایستهٔ ملاحظهٔ نوّاب شما تواند شد. چه فایده اکثر آنها بنا بر بعض سببها هنوز بچاپ نرسیده است. از جملهٔ آنها تمثیلات ترکیهٔ منست که چاپ شده است. مرادم از تصنیف این تمثیلات آن بود که ملّت‌خودم را از فن دراما و طیاطر که دریوروپا معمول است باخبر کنم که بلکه دیگران نیز ازهمکیشان و هم زبانان من از شروط این فن شریف، که متضمن فوائد لا تحصی است، مستحضر گشته بتصنیف این قسم حکایات اقدام نمایند. لهذا یکجلدازین تمثیلات برای ملاحظهٔ نواب اشرف شما میفرستم و ممکنست که مجلس تشبیه بعض‌حکایات آنهارا گاه گاه درانجمن احبا مانند طیاطرهای یوروپا باالبسه و تشکلات هر یك از افراد مجالس برپا نموده محظوظ شده باشید. علاوه براین یکجلد قریتکای سروشیه نیز که خالی از مزه نیست فرستاده میشود.

باقی من خودرا از نیکبختان محسوب خواهم کرد که اگر نواب اشرف شما بعداز این از روی التفات و مخلص نوازی راه مکاتبت با من گشاده داشته گاه گاه از نیات و خیالات خودتان مرا مستحضر فرموده باشید و من نیز بجواب هر یك از تعلیقه جات شما مبادرت نموده غائبانه از تذکار نواب شما تسلیه بخش خاطر حزین بوده باشم.

در ۱۵ ماه ایون سنه ۱۸۷۰ در تفلیس ازطرف مخلص قولونیل میرزا فتحعلی‌آخوند زاده قلمی گردید. والسلام.

سواد کاغذ دوم که از اواخر سنطبر سنه ۱۸۷۰ بنواب شاهزاده جلال‌الدین میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار مرقوم شده است بطهران

نواب اشرف ارفع والا شاهزادهٔ عالی نژاد جلال‌الدین میرزا معروض میدارم:

نامهٔ گرامی نواب شما در ماه ایول و اصل شده موجب امتنان بی‌غایت گردید. افسوس می خورم که من مثل شما نمی‌توانم که نوشتجات خودرا درزبان فارسی بی‌اختلاط الفاظ عربیه نوشته باشم. چونکه از طفوایت زبان فارسی‌را بدین طور یاد گرفته‌ام. حالا ترك این عادت برای من غایت دشواری دارد. خانهٔ تازیان‌خراب شود، تقصیر ندارم. باید درینخصوص مرا معذور داشته باشید.

نامهٔ شمارامن اوله الی آخره مکرر خواندمو از حالات شما کمال استحضاری بهم رسانیدم و بهمت و ذوق و نکته دانی و کار آگاهی شما آفرینها فرستادم. اخبارات زردشتیانرا چنانکه صلاح دیده‌اید البته بهمان طور بقلم خواهید آورد. دیگر اگر چه املای بعض کلمات فرانسویه در نوشتجات من موافق واقع مرقوم نمی شود، نهایت سببش آنست که من خودم زبان فرانسه‌را نمی دانم و هم خط ما بواسطهٔ قصورات کثیره کلمات السنهٔ خارجه‌را بدرستی افاده نمی تواند کرد. امید وارم که درین ماده نیز مرا معذور فرموده باشید. اما من زبان روسی‌را خوب میدانم. دراین عصر زبان روسی هم درفن انشا و در سایر جهات روز بروز ترقی میکند و برای افادهٔ مطالب با ریك زبان بی عدیل است.

حالا بیایم بر سر مطلب. پارسال بجهت تغییر الف‌باء اسلام که
برای دین و دولت و ملک و ملّت متضمن فواید لاتحصی است
و دراین نوشته بتفصیل آنها مصدّع نوّاب شما نمی‌شوم، بتوسط
قونسولگری ایران که در تفلیس است، من کتابچهٔ بوزارت علوم
طهران فرستاده ام. تا امروز مرا جواب نداده اند. نمی دانم که
این کتابچه بوزارت علوم رسیده است مرا بی جواب گذاشته اند،
یا نرسیده است. استدعا دارم که نوّاب شما التفات فرموده ازطرف
خود بوسیلهٔ چگونگی این کیفیت را گویا نه با شارهٔ من، بلکه
ازطرف خود معلوم فرموده درآن باب مرا مطلّع نموده باشید
تا بدانم که در صورت وصول کتابچه سبب عدم جواب چه
گذارش و چه خیال شده است.

نوشته اید که دام از دست تازیان پرخونست، راست است،
من هم شریک قول شما هستم. پس چرا این عقیدهٔ خودرا درحق
تازیان بحاجی کریم خان قاجار مقیم کرمان، که ایشانرا شریک
مسند الوهیت می شمارد، اظهار نمی کنید؟ اما خطا کردم که
این‌را نوشتم. فرموده اید که یارای لب جنباندن ندارید. پس
بجهت تسلّی خاطر شماشخصی‌را بشما نشان بدهم که گاه گاه از
صحبت او رفع اندوه نموده باشید. درین اوقات وزیر مقیم پاریس
میرزایوسف خان بطهران احضار شده است و الآن درآنجا-
ست. این شخص در نظر من از جملهٔ مؤبدان و فرزانگان، بلکه
فیلسوف‌منشان بی عدیل جهانست. باعتقاد من درین روزگار
پادشاه ایران چاکری بدین فهم و فراست و بدین اخلاص و ارادت
و بدین نیت دولت خواهی و ملّت پرستی و وطن دوستی که
میرزا یوسف خانراست ندارد. نوّاب شما با این میرزا یوسف خان
آشنایی بکنید ورساله هایی راکه او برای منفعت سلطنت ایران
و ترقی ملّت اسلام نوشته است، ملاحظه فرمایید و رسالهٔ وزیر
و رفیق را هم درنزد اوخواهید دید. من خودم این نسخه را
ندارم و گفتگوی با هدایت و یحتمل پارهٔ چیزهای دیگر را نیز،
اگر خصوصیت بمیان آید، در نزد میرزا یوسف خان خواهید یافت.

حضرت روح القدس عبارت از میرزا ملکم خان ابن میرزا یعقوب خانست. این لقب را من باو داده ام، ازفرط ووجد و شعف که از خواندن رساله های او بمن رو آورده است. کتابچهٔ وزیر و رفیق تصنیف اوست. علاوه براین درین روزها روح القدس کتابچهٔ نوشته است درباب تغییر الف باء اسلام و بیان حقیت این مسئله که از خواندنش لذت روحانی می توان برد. البته شاهزاده این کتابچهٔ روح القدس را بخواند و فکر و خیال خودرا درباب این مسئله بمن بنویسد. این کتابچه نیز در دست میرزا یوسف خانست.

بکارهای میرزا یوسف خان در دیوان دولت فی الجمله پریشانی رو آورده است. ازین بابت نهایت نگرانی دارم. اگر کارهایش بخوبی صورت انجام یافته باشد امیدوارم که مژدهٔ آنرا نوشته مرا از تشویش آزاد و مرهون منت کلّی خواهید فرمود. منتظر وصول داستان شماهستم که وعده فرموده اید.

درین تاریخ در شهر تفلیس ناخوشی و با شدّت دارد. من هم تا امروز در ییلاق قوجور مانده ام. تنها و بی مونس و از ترس ناخوشی بشهر مراجعت نمی توا نیم کرد. و در ییلاق هم سرما مارا افسرده دل و پژمرده خاطر کرده است. می خواستم که بکاغذ طول بدهم نتوانستم، مطلب تازه و طرفه بخاطرم نرسید.

در اواخر سنطبر سنهٔ ۱۸۷۰ در ییلاق قوجور از مخلص حقیقی شما کولونیل میرزافتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.

سواد کاغذیست که در هنگام عزیمت علی خان قونسول
سابق ایران از تفلیس بطهران مرقوم شده است

مطاع معظم من علی خان دام اقبالکم

رسول دیروز نوشته است که قونسول تازه آمده است وجناب شما در صدد عزیمت هستید. چون از بیم ناخوشی و با جسارت ندارم که بشهر بیایم و جناب شمارا وداع بکنم لهذا از فرایضات می شمارم که دربنخصوص بدین نوشته بمقام عذر خواهی آمده باشم. مدّت سه یا چهارسال از مجالست و مصاحبت شما لذتها بردم و نان و نمک شمارا خوردم و چشیدم و از شما احتراماتی دیدم که از سابقین شما ندیده بودم. اگرچه نسبت بایشان نیز در رعایت رسوم دوستی و هواخواهی دقیقهٔ فرو نمی گذاشتم و در ضیافتهای و جشنهای بزرگ شما همیشه حضور داشتم، باوجود یکه سابقین شما این نوع مهربانی را همیشه ازمن دریغ میدا شتند. قطع نظر از آنکه بابعضی از ایشان کمال خصوّصیت هم در میان بود. درمقابل همهٔ این نوع جوانمردی و پاک طینتی و خوش الفتی و یگانگی شما از درون دل شکر گذاری میکنم و شمارا بدرود می نمایم و یاد خیر شمارا مادام که زنده ام خواهم کرد. خداوند عالم شمارا از عمر و اقبال کامران فرماید. مرا حلال بکنید و صحیحاً و سالماً بروید بمقصد برسید. عذرخواهی بی پایان میکنیم که من بنا برپارهٔ توهمات، که مقتضای سرشت منست، نتوانستم که

نسخهٔ معلومه را بشما بنمایم و خودرا بشما نشان بدهم و بشناسانم. توهمات ازجهت شما نبود، بخاطر شریف خیال دیگر را راه مدهید، بلکه از جانب دیگر بود. انشاء الله تعالی اگر مأموریت شما بشهر لندن ویا بیکی از ممالک خارجه صورت گیرد نسخه را نویسانیده بی شک و شبهه از پوچت روسی بخدمت شما خواهم فرستاد.

از بابت جواب الفبا که بطهران فرستاده ام جناب شمارا مصدّع نمیگردم. چونکه ازین آرزو دیگر صرف نظر کرده‌ام. اما التماس دارم که کتابچه میرزا ملکم خانرا درباب تغییر الفباء در طهران بوزیر علوم و وزیر خارجه و سایر اولیای دولت خوانده باشید و جواب صدراعظم دولت عثمانی را نیز درباب این مسئله، که درکاغذ میرزاملکم خان باسم من خودتان مطالعه فرمودید، بایشان اعلام بدارید تابدانند که ایشان در خصوص این مسئله مخطی هستند و معاند من، یعنی شخص معلوم که میدانید، بناحق، محض بواسطهٔ خباثت باطن و اغراض نفسانیهٔ خود مرا دشمن دین و دولت می شمارد. من دشمن دین و دولت نیستم. من جان‌نثار و دوستدار ملّت و دولتم. یحتمل که ازاین نوع وطن پرستی من خصومت دینی مستفاد میگردد، اما نه بدان درجه که معاندان می پندارند. شما میدانید که من در اسلامیت چه قدر راسخ القدم و هرگز دینی را در دنیا بر دین اسلام ترجیح نمیدهم. سورهٔ کهیعص راکه درحضور حاجی ابوالفضل برای شما تفسیر کردم ازمن شنیدید و درین اعتقاد اولاد و اخلاف من نیز پی رو من خواهند بود. منظور رفع اسلامیت ینست، معاذالله

ازاین نیت نکوهیده، بلکه منظور در اسلامیت رفع جهالت است و ارتفاع اعلام ترقی در علوم و فنون و سایر جهات، از قبیل عدالت و رفاهیت و ثروت و آزادیت برای ملّت و معموریت وطن و باالجمله احیای شأن و شوکت نیاگان خودمان که قبل از اسلام بوده‌اند. نخستین قدمی که دراین راه باید گذاشت تغییر الفباء اسلام است. افسوس که معاصرین من، چنان که میرزا ملکم خان

نوشته بود و خود تان خواندید. معنی حرفهای مرا نمی توانند فهمید.

این کاغذ مرا که با خط خود نوشته ام پاره و تلف مکنید، در جعبهٔ خودتان نگاه بدارید، بعداز وفات من دردست شما یادگار و آنتیق است از عمرمن چندان نمانده است. از عدم موافقت معاصرین به تنگ آمده ام و فرسوده شده‌ام. خدا حافظ شما باد.

دررشت بجناب میرزا عبد الوهاب خان از طرف من درود فراوان برسانید. حظی و لذتی که از دیدار او برده ام هرگز فراموش نشده است نخواهد شد.

در بیست دوم سنطبر سنهٔ ۱۸۷۰ در ییلاق قوجور از مخلص و دوست حقیقی شما میرزا فتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.



کاغذ دوّم.

روح روان من روح القدس

جواب کاغذ شمارا که از ۲۵ آپریل امسال نوشته بودید درماه ایون امسال در جوف کاغذ استپان افندی که سابقاً بتوسط او بجناب منیف افندی مراسله فرستاده بودم فرستاده‌ام. نمیدانم رسیده است یا نه؟ اگر رسیده است منتظرم که جواب آنرا برای من بفرستید. اگر نرسیده است آنرا از استپان افندی مطالبه بکنید. در هرصورت منتظر اعلام شما هستم که مرا از تشویش برهانید. دیگر من در غایت تشویش و حیرتم که آیا بچه سبب و بعلت کدام گذارش و خیال جناب منیف افندی، که باو نهایت اعتماد و وثوق دارم و قلباً محبت می ورزم، بنوشتجات من جواب نمی فرستد. حتی باو درین باب تلغرام نیز فرستادم ومزد جواب تلغرام را خودم در تفلیس داده فقط ملتمس جواب شدم باز جوابم نداد. اینمعنی الحق مرا بحیرت زیاد انداخته است که آیا سبب این گونه نا مهربانی ازطرف جناب منیف افندی نسبت بمن چه گزارش بوده است. از جناب شما باکمال الحاح ملتمس هستم که از سبب این نوع حالت منیف افندی بزودی مرا اطلاع داده از تشویشم خلاص فرموده باشید. من در خصوص مسئله الفبا آناًفاناً تشویق و تقویت خودرا از شما دریغ نخواهم داشت و متصل درین باب هرچه که بخیالم برسد در نظر ارباب بصیرت آنولا و طرفداران این مسئله جلوه خواهم داد. شما خودتان میدانید که من در دنیا آرزوی دیگر ندارم بغیر از انجام خیال الفبا و فیروز مندی ازین مراد. اما وقتیکه از دوستان

من جواب نمیرسد افسرده دل میشوم. من که خیر خواه دو ستانم. اگر خیر خواه نیستم پس چرا بجهت ترقی شما در علوم و بجهت سیویلیزه شدن شما در عالم زیاده ازده سالست هی فریاد میکنم که برادران من، الف باء خودتانرا تغییر بدهید. در ینصورت آیا رواست که مرا بی جواب گذاشته باشید. درماه ایون در باب مسئلهٔ الف با بجناب شما کاغذ فرستاده در ضمن آن خواهشمند مطلب جزوی؛ یعنی خواهشمند نوشتن شرحی بزبان فرانسه در غازیتهٔ قونستانتینوپول برای حقیقت مسئلهٔ الف با ولزوم تغییر آن شده‌ام. تا امروز حتی از وصول این کاغذ خود آگاهی ندارم. این کاغذ ایونی من بسیار واجب بود، چون از وصولش خبر ندارم در شدت اضطرابم که بلکه کاغذ گم شده است. اگر فی الواقع این کاغذ بدست شما نرسیده است مرا آگاه فرمایید که سواد آنرا برای شما بفرستم. خلاصه، جناب روح القدس، شمارا قسم میدهم بمحبتی که نسبت بشما دردل دارم، مرا بزودی از سبب عدم جواب منیف افندی و از رسیدن یا نرسیدن کاغذ ایونی من بشما استحضار بدهید که ازاین جهت بسیار مشوش خاطرم. دیگر چون در کاغذ ایونی عکس خودرا بشما و عده کرده بودم لهذا در جوف این مکتوب مرسول میگردد.

در بیست پنجم اوقتیابر سنهٔ ۱۸۷۰ در تفلیس از طرف برادر شما کولونیل میرزا فتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.

سواد مطلبی است که میرزا فتحعلی آخوندزاده دریک تمثیلات ترکیه که بشاهزاده جلال الدین میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار در سنهٔ ۱۸۷۰ فرستاده است مرقوم نموده است.

مراداصلی ازین قبیل تصنیفات تهذیب اخلاق است. چونکه حکمای و فیلسوفان یوروپا فهمیدند که عیوب و قبایح را از طینت و طبیعت بشریه هیچ چیز رفع نمیکنند مگر تمسخر و استهزا. لهذ بدین نوع تصنیفات که باصطلاح ایشان فن دراما می نامند، شروع نمودند و بعداز آن انجمنها و مجمعها باسم طیاطر بنا کردند که تشبیه ارباب عیوب و قبایح را در نظر مردم بیاورند و اخلاق ذمیمهٔ بدکردارانرا مجسم بکنند تا اینکه مردم عبرت بگیرند و از عیوب و قبایح احتراز نمایند.

اگر شخصی از فضلای طهران که بالاصاله فارسی زبان باشد اما زبان ترکیرا کماینبغی بفهمد، این تمثیلاترا بهمان قواعد و شروط و رسوم که درکتاب اشاره شده است از زبان ترکی بزبان فارسی ساده بی کم و زیاد و بدون سخن پردازی و قافیه چینی، مطابق اصطلاح خود فارسی زبانان، در دایرهٔ سیاق تکلم، نه در دایرهٔ سیاق انشا ترجمه کند و بچاپ رسانیده منتشر سازد هرآینه نسبت بملت خدمتی بزرگ خواهدکرد وهم خودش از فروش این تصنیف بمنافع وافره خواهدرسید.

مطاع معظم من میرزا یوسف خان ادام الله اقبالکم

مکتوب شما از ششم رمضان واصل شد ومایهٔ هزارگونه بهجت و مسرت گردید. اوّلا در خصوص علی‌خان بشما می نویسم که دراین سعی و تلاش بشوید که او بزودی دریکی از ممالک خارجه سفیر بشود. اگر این نوع مأموریت بدستش آید من ضامن می شوم که وجه کرایهٔ خانهٔ شما بهمه سنوات ثلاثه بلا کسر و قصور برسد. و اگر مأموریت خارجه نباشد، باری در ولایات داخلهٔ ایران حاکم بشود. آنوقت نیز پول شما وصول خواهد شد و شما بحق خودتان خواهید رسید. دراین فقره شکی نیست. اما خود علی خان دروقت بیرون آمدن از هریک ازاین دو نوع مأموریت، هرکدام که میسر شود، باز مبتلای قروض فراوان خواهد بود و دراین فقره نیز شکی نیست. تفاوتش اینست که آنوقت طلبدارش شما نخواهید شد، کسان دیگر خواهند شد.

ثانیاً از دوست جلیل الشأن خودمان کمال خوشنودی دارم و بسرکارش اظهار شکر گذاری میکنم که بترجمهٔ قومیدیهای من فرمایش داده است!

انشاءالله تعالی بعد از بیرون آمدن از چاپ سه چهارنسخه برای من هم تحفه خواهید فرستاد و بمترجم عزیز بگوييد که حکایت خان سراب را در هرجا حکایت خان لنکران بنویسد. چونکه درباسمه خانه بدون اطلاع من لنکران را سهواً سراب

چاپ کرده اند. سراب غلط است. لنکرانست، در جنب سراب دریانیست.

ثالثاً کاغذ شمارا بحاجی مهدی رسانیدم و خودم بدان تدبیر که شما اشاره فرموده اید شروع کردم و منفعت خرید خانهٔ شمارا یا بر سبیل معاوضه با دهات خالصه، یا بر سبیل بیع متعارف بمیرزا اسدالله خان مدلل نمودم. درکمال میل و شوق متعهد شد که بعداز یک ماه یعنی بعداز معاودت موکب همایون و وزیر خارجه بطهران در آن باب برطبق همان دلایل ازومیت خرید آن خانه که فیما بین ما مذاکره شده است از طرف خود و ساطت نامه بفرستد.

رابعاً از خبری که اشاره فرموده بودید، یعنی یکی از دوستان و فارسیان که محرم راز است تعهد چاپ ۱۷۱۴، ۷۳۰۱ در بمبی میگردد بسیار فرحناک شدم. با آن جناب بگویید که اگر من نیز نرم و ملایم و باپرده می نوشتم آنوقت تصنیف من نیز مثل تصنیف ملای رومی و شیخ محمود شبستری و عبدالرحمان جامی و سایر عرفای متقدمین ما می شد. از تصنیفات این اشخاص آیا تا امروز ثمره حاصل شده است؟ پس حقیقت نه در آن وضع و روش تصنیف است که این حضرات عالی درجات اختیار کرده اند. ایشان فیلوسوفیت را خودشان فهمیده اند، اما دربیانش بعامهٔ ملّت و بعامهٔ نوع بشر بر مقتضای جبونی وکم جرئتی رفتار کرده اند. ازین جهت مراد ایشان تا امروز غیر منکشف مانده است واز تصنیفات ایشان هیچ کس بهرهٔ ندیده است. اما همین فیلوسوفیت را وولتر فرنگی و بوقل انگلیسی و سایر حکمای یوروپا مانند آن حضرات فهمیده اند و بعامهٔ مردم نیز برطبق ادراک خودشان درکمال صراحت بدون جبن و هراس و بدون پرده کشی وسرپوشی فهمانیده اند و بدین واسطه کوس بلند نامی را در عالم زده اند و باعث سیویلزاسیون امروزی یوروپا شده اند. اگر نسخهٔ ۱۷۱۴ و ۷۳۰۱ را بهمان وضع و ترکیب، بدون کم وزیاد وبدون تغییر و تبدیل وبدون

پرده‌کشی و سرپوشی چاپ کردن ممکن است بچاپ برسد واگر ممکن نیست نسخه را بواسطهٔ تغییر و تبدیل خشک و بی آتش و بی تأثیر وبی طراوت نمودن جایز نیست. بگذارید بهمان طور که هست بماند، یحتمل بعداز چندی کسی از فرزندان واخلاف ما صاحب معرفت و قدرت گردد ونسخه را بهمان سبک که نوشته شده است بچاپ برساند و درکل آسیا موجب سعادت ونیک بختی بنی نوع بشر که امروز غرق دریای ظلمت و جهالت است بشود. از هجرت تا امروز نسخهٔ بدین سختی نوشته نشده است. اما و قتیکه این نسخه بچاپ برسد نسخه جات متعدده سخت تر ازین از هرگوشهٔ عالم پی در پی ظهور خواهدکرد. غرض من ازین نسخه تنها سیویلیزه شدن ملت من نیست. من می خواهم راه ارباب خیال رابگشایم و بخیال فیلسوفان و حکمای خودمان که هزار و دویست و هشتا دوهفت سال است در قید و حبس است آزادی ببخشم و بنی نوع بشررا ازکوری نجات بدهم. چه لذت از آن زندگانی حاصل است که انسان شصت یاهفتاد سال چون حیوان درکوری عمر براند و بکوری هم از دنیا برود. امیدوارم که بحرف من اعتبار خواهید کرد و بذوق من و سلامت ذهن من اعتماد خواهید فرمود و رضا نخواهید دادکه نسخه بنا برپارهٔ توهمات از لطافت و اهمیت بیفتد. در آن نسخه‌که چاپ خواهد شد باید قیدی را نیزکه در وقت عبور شما از تفلیس دریکی از نسخه های شما در نقل علی ذکره السلام الحاق کرده‌ام مرقوم نموده باشید.

خاصاً دوست جلیل الشأن ما شخصی را بمن نشان داده است مانکجی صاحب نام، پیرجهان دیده و سیویلیزه شده، پیشوای زرد- شتیان. البته اورا در طهران دیده با و بگوییدکه میرزافتحعلی بشما سلام میرساند و از دور شمارا دوست میدارد واگر این شخص سواد فارسی دارد نسخهٔ ۱۷۱۴ و ۷۳۰۱ را باو نشان بدهید، اگر او نیز طالب چاپ کردنش درکجرات بشود مأذونش فرمایید.

سادساً، البته کتابچه جناب روح القدس را درخصوص ازومیت تغییر الف باء بهرکس که مقدور شود و مناسبت داشته باشد بدهید بخواند واز حالت و عقیدهٔ هریک از مستمعین را، اگر موجب زحمت نباشد، مراخبردار فرمایید که فیمابین من و جناب شیخ الاسلام برای تفریح دماغ مطلب مذاکره خواهد شد. اما معلوم بشود که من بعد از خواندن کتابچهٔ روح القدس رجحانیت حروف مقطعه و منفصله را برحروف متصله در ترکیب کلمات قبول کردهام. بشرط قرائت و کتابت از طرف چپ بطرف راست مثل مسیحیان. بدوست جلیل الشأن خود نوشته ام که همین کتابچهٔ روح القدس را بخواند و فکر و خیال خودرا درباب تغییر الف‌با بمن بنویسد.

سابعاً بهریک از دوستان طهرانی من که از دور مرا یاد میکنند و بمن محبت می ورزند فرداً فرداً سلام مرابرسانید و بگویید که میرزافتحعلی متوقع است که هریک از شما اسم و لقب و شان و شغل خودرا بانضمام یک دو فرد مناسب از خیالات شعرا باخط خود بورقهٔ نوشته بمن تسلیم کند که بمیرزا بفرستم تا در دفتر اسماء احباب خود برای یادگاری ثبت نماید.

ثامناً سلام شمارا بجناب شیخ الاسلام رسانیدم شیخ الاسلام بمرتبهٔ بشما محبت می ورزد که بمجرد شنیدن اسم شما نزدیک بود که از فرح پرواز کند و بسیار طالب است که شما قدری نزدیک تر بیائید، یعنی به تبریز در منصب نایب الوزارگی.

تاسعاً رشید پاشا بشما عرض سلام میرساند و دست شمارا می بوسد. امسال نیز بقلاس هفتم داخل شد، الان شاگرد قلاس هفتم است. بعداز یک سال مراتب درس غمنازیه برای او تمام است. انشاءالله تعالی بعداز آن بتکمیل تعلم السنهٔ اسلامیه شروع خواهدکرد. در کاغذ های خودتان بنورچشمی حسین خان از طرف من ورشید پاشا دعا بنویسید. خداوند عالم این دو برادر را بعداز من و شما مقبل وسعادتمند فرماید و بعمر طبیعی برساند.

رشید پاشا با وجودیکه کتاب بوقل را و رینان را خوانده و فیلسوفیت را کمتر از من نمی فهمد و علم فزیقا و یستستوارا بهتر از من میداند و همیشه درین مطالب دلایل و براهین بمن می شمارد باز امسال ماه رمضان را سرا سر باجمیع شروط واعمال روزه گرفت و میگفت که من میخواهم همه کس مرا مسلمان پاک و شیعهٔ خالص بداند. من هم مانع نمی شدم. این روش هم چیزکیست. در هر شب ماه مبارک نماز میگذارد و دعاها میخواند، اما تارهم می زد. درکمال رعنایی. بعلم موسقی کمال شوق دارد. این اوقات تاررا بسیار خوب می زند. متوقعم که از وصول این کاغذ من مرا آگاه فرمایید.

از دوست صمیمی شما میرزا فتحعلی آخوندزاده قلمی گردید. در ۱۷ دیقابر سنهٔ ۱۸۷۰، از تفلیس.

جناب روح القدس

می خواهم که نسخهٔ کاملهٔ کمال الدوله را برای شما بفرستم، اما بهیچ کس آنرا نمی توانم سپرد که بیاورد، مگر بکسی خود شما اورا بمن نشان داده باشید.

دیگر از مضمون کاغذ دوم شما شیخ الاسلام و من حالت حالیهٔ شمارا در اسلامبول فهمیدیم و استنباط کردیم که درین اوقات قدری دلتنگی دارید، نه از بابت دیگر، بلکه از بابت اینکه معاصران اقوال و مطالب شمارا نمی فهمند و همت کافی ندارند. همین نوع دل‌تنگی را من زیاده از ده سال است که میدارم. من که باسلامبول آمدم آیا کسی مرا بغیر از شما بشناخت که کیستم و برای چه آمده‌ام و چه میگویم؟ حتی در بعض محل‌ها، خاصه در سفارت ایران بخیال من می خندیدند. عاقبت سفیر ایران مرا متهم هم کرد. با هزارافسوس از اسلامبول برگشتم. مع هذا باز از خیال خود مهجور نمی توانم شد. من وشما بدین طبیعت آفریده شده‌ایم. ما باید تا آخر عمر خودمان دراین طریق سیر و سلوک بنماییم. طرق مسلک دیگر برای من و شما، بنا براقتضای طبیعت، مسدود است. کاش از مادر نمی‌زا دیم و اگر زادیم کاش مثل دیگران زاده بودیم که از خوردن و آشامیدن و پوشیدن لذت می برند و ازپی خیالات بی مال و آرزو های بی فرجام نمی روند. والله از عدم موافقت معاصرین زندگی برمن حرام شده است. عمری میرانم تلخ تراز حنظل. چه نوع تحریک و ترغیب و بالاتر و بهتر از کتابچهٔ شما تواند شد. مضایقه

نیست، و قتیکه مسئلهٔ الف با در روزنامهٔ قونستانتینوپول، چنانکه ملتمس شده‌ام، بچاپ برسد باز پارهٔ چیز ها بشما خواهم نوشت که در محل خود ذکر بکنید. علی الحساب باید بهرقسم متروکات صابر و متحمل بشویم و رضا بقضا بدهیم تا اینکه این جهان فانی را بدرود نمائیم و مردن و تمام شدن ملّت‌بدبخت خودمانرا باچشم خودمان نه بینیم.

در سفارت ایران معلوم نفرمایید که این مکتوب من بچه و سیله بشما رسیده میشود. چونکه ازاین سفارت من بدگمانم. شاید از آنجا باستپان افندی تهدید و تخویف رفته است که کاغذ مرا بشما نرساند. در هرصورت شما کاغذ های سابق مراجسنجو بکنید چونکه در کاغذ دومین عکس خودرا نیز بشما فرستاده بودم.

در ۲۷ دیقابر سنهٔ ۱۸۷۰ در تفلیس از برادر شما کولونیل میرزافتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.

مطاع معظم نتیجة الامراء العظام مقرب الخاقان مؤتمن
السلطان میرزا مصطفی خان فرزند ارجمند جناب جلالت نصاب
وزیر اجل و اکرم میرزا سعید خان و نائب اوّل وزارت جلیلهٔ
امورات خارجه ادام اللّه اقباله ملاحظه خواهد فرمود

مطاع معظم من میرزا مصطفی خان، ادام الله اجلالکم.

افسوس بی‌نهایت می‌خورم که بواسطهٔ بعد مسافت و عدم وقوع
وسائل و اتفاقات مرا محرومی از دیدار شریف سرکار شما
حاصل است. اما جناب شما بمقتضای نجابت فطریه و حسن‌اخلاق
جبلّیهٔ خودتان مرا ندیده و نشناخته از دور یادکرده‌اید و هوا
خواه من شده‌اید و معاون خیالات من گشته‌اید. درمقابل این‌نوع
شیمهٔ نجیبانهٔ شما اظهار شکرگذاری میکنم و تنها بشکرگذاری
اکتفا نخواهم کرد. اسم شریف شمارا درسلك یاوران و مجاهدان
خیال الفبا ثبت خواهم نمود و درحال حیات خود منتشر خواهم
ساخت بجهت اطلاع معاصرین و تذکار فرزندان و اخلاف‌خودمان
درقرون آینده. زیراکه اهتمام امثال شما درمادهٔ تغییر خط اسلام
موجب حیات تازهٔ ملّت مردهٔ ما خواهد شد و حمدوثنای شما بر
عموم ملّت واجب خواهدگشت. از مراتب اهتمام سرکار شما
درباب این مطلب جوان عالی گوهر و جمیل‌الشیم علی‌خان مرا
دراین روزها تفصیلا اطلاع داده‌است. از این تاریخ من درانتظار
نتایج مطلوبهٔ اهتمام شما قرین هزار گونه بهجت و مسرت‌خواهم

زیست. ازسرکار شما متوقع هستم درمجلس فضلای دارالخلافه که درمنزل سرکار منعقد خواهد شد قبل از شروع بمشاوره کتابچهٔ میرزا ملکم خان‌را درخصوص لزومیت تغییر الف‌باء اسلام خوانده باشید. این کتابچه الآن درنزد مقرب الخاقان میرزا یوسف خان موجود است و بعداز آن هرچه‌که صلاحدید اعضای مجلس بوده باشد از قوه بفعل خواهید آورد.

ازسرکار مطاع معظم علی‌خان کمال ممنونیت دارم‌که مرا باسرکار شما آشنا کرد، چنانکه با اکثری از بزرگان و نجبای ایران آشنا کرده است. افسوس‌که تفلیس ازوجود این جوان بی‌نظیر خالی ماند. غیبت او بهمه‌کس مؤثر است. معظم الیه در منصب قونسولی از حیثیت شأن و عظمت خودرا درنظر اولیای دولت بهیهٔ روسیه بالاتر از وزرا و سفرا جلوه میداد و نام نیك درمملکت روسیه گذاشت و معنی آریستاقراطی حقیقی‌را بهمهٔ بزرگان اینولا کماینبغی مفهوم داشت. اگرچه این نوع حالت موجب خسارت و زیان کیسهٔ او میشد، اما خداکریم است. او طالب اسم و رسم دولت خود می‌بود، نه مقید درهم و دینار. کاش دولت علیهٔ ایران درجمیع ممالك خارجه همیشه بدین اوصاف یعنی باذهن سلیم وکارآگاهی و اطلاعات وافره از امورات. دنیا و پولتیکه و با علو همتی و نیك خصلتی‌که علی خانراست مأمورین داشته باشد.

خدا حافظ و یاور سرکار شما باد.

در ماه شوال سنه ۱۲۸۷ [ژانویهٔ ۱۸۷۱] ازطرف
کولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده قلمی گردید.

روح روان من روح القدس

آخر مرا معلوم شد که کاغذهای مرا نمی‌گذارند که بشما برسد. آیا بدخواه کیست و سبب چیست نمیدانم. شما خودتان درآنجا جستجو و مشخص فرمایید. همین قدر هست که من چگونکی‌را بشما تفصیلا مرقوم میدارم. کاغذی که بعداز ملاقات با آقا میرزا حسن از ۲۵ پنجم رمضان سنه ۱۲۸۷ نوشته بودید رسید معلوم بوده باشد که بعداز عبور میرزا یوسف خان ازتفلیس کاغذی ازشما بتاریخ ۲۵ آپریل رسیده است. جواب آنرا درماه ایون سنه ۱۲۸۷ بتوسط نایب قونسول عثمانی زری افندی ازتفلیس به استپان افندی که سابقا کاغذ برادر مهربان منیف افندی‌را نیز بنزداو فرستاده بودم فرستاده‌ام. اما بشما نرسانده است. الحال سواد همان کاغذ ایونی خودرا بشما میفرستم. دیگر کاغذی باز بتوسط همان‌زری‌افندی از تفلیس بتاریخ ۲۵ اوقتیابر سنه ۱۸۷۰ باسم خود شما فرستاده‌ام این کاغذ هم بشما نرسیده‌است. باوجودیکه هر دو کاغذ را استراخووی، یعنی بضمانت پوچت‌خانه کرده بودم. سواد این کاغذ اوقتابری‌را نیز بشما میفرستم. و اگر این دفعه کاغذهای من بشما برسد متوقعم که بمضمون آنها عمل فرموده باشید. و اگر این کاغذها بتوسط شخصی که باسم او فرستاده می‌شود بشما برسد شما نیز جواب خودتانرا با و بدهید که بجوف مکتوب خود باسم برادر خود بفرستد که برادرش بمن خواهد رساند. التماس‌عمدهٔ که من ازشما میکنم اینست که مسئله الف‌بارا بهمان قرار که در کاغذ

ایونی من اشاره شده است درزبان فرانسه در روزنامهٔ قونستانتینوپول بچاپ برسانید.

کاغذ سیم شما بمن نرسیده است، سواد آنرا نیز بفرستید و هم مرا تصریحا آگاه بسازید که بجناب برادر مهربان منیف افندی نوشتجات من و تصویرات من و قلمدان و دوات از پوچت خانهٔ روس رسیده است یا اینکه اینهارا نیز تسلیم نکرده اند؟ تعجب میکنم که آیا بچه سبب درپوچت روسی این نوع بی نظمی‌وقوع می‌یابد. بهرصورت ازطرف برادر مهربان منیف افندی منتظر جوابم و هم می‌خواهم بدانم که آیا منیف افندی تصویرات مرا باشخاصیکه نام برده‌بودم‌رسانده است یانه؟

دیگر، روح روان من روح القدس، شما در کاغذ آپریلی خود و هم در کاغذ رمضانی خود از من خواهش میکنید که درباب تغییر الفبا مجددا بجناب وکالت پناهی صدراعظم عریضه بفرستم. دراین باب بنا بر اقتضای شروط خدمت ازبزرگان خودم، یعنی از اولیای دولت بهیه روسیه اذن و اجازت خواستم. بعد از این درهر دفعه تکرار این گونه استیذان از بزرگان‌خودم تعذر دارد. پس بعدازین من بجناب وکالت پناهی صدر اعظم عریضهٔ مخصوصه نمی‌توانم فرستاد. مطالبی که درباب الفبا بخیالم خواهد رسید بشما خواهم نوشت. شما نوشتجات مرا برده درحضور وکالت پناهی صدراعظم بخوانید و ازجواب ایشان مرا مطلع بدارید. علی‌الحساب خواهشمندم که سواد هر دو کاغذ مرا و هرچه که الان فرستاده می‌شود بحضورش برده بخوانید.

جمیع دلایل و براهین درخصوص ازومیت تغییر خط اسلام در کتابچهٔ شما بیان و ختم شده. است بعدازین باعتقاد من هرگونه دلیل درین باب زاید است. شما طوری بکنید که جناب وکالت پناهی صدراعظم این کتابچهٔ شمارا من اوله الی آخره سماع کند، یاخودش بخواند.

دیگر درخصوص تغییر الفبا بامعاونت دوستان هنگامه درطهران برپا کرده‌ام. اگر جناب مشیرالدوله که از بغداد در مرافقت موکب

همایون بطهران می‌آید بازخلل نرساند و تدبیرات مارا ضایع نکند. الان برای اطلاع شما سواد نوشتجاتیکه فیمابین من و بعض اشخاص درمادهٔ مسئلهٔ الفبا واقع شده است درین مکتوب مرقوم میدارم. اولاً آنچه که بمقرب الخاقان میرزا یوسف خان نوشته‌ام بیان میکنم.[1]

[1]-از مکتوب نامبرده فقط قسمتی را دراینجا نقل میکنند. رك. صفحه ۱۹۰ از سادساً_الی_سابعاً. همچنین قسمتی از مکتوبیکه برای علی‌خان نوشته است، رك. صفحه ۱۹۵_۱۹۳ دراینجا عیناً نقل میشود که برای جلوگیری از تکرار مطلب از چاپش خودداری شد_م. ح.

سواد کاغذیست که از هشتم مارت سنه ۱۸۷۱ بجناب میرزا ملکم خان ابن میرزا یعقوب خان مرقوم شده است

روح روان من روح‌القدس!

من نمیدانم که چه چاره بکنم که کاغذ های من بشما برسد. بعداز رسیدن کاغذیکه بگفتهٔ آقا میرزا حسن برای من فرستاده بودید سواد جمیع نوشتجات خودرا که سابقا بنام شما فرستاده بودم و بشما نرسیده بوده‌است درتوی پاکت محکم در اول ماه ینوار امسال درتفلیس بقانطور جماعت نگاهداران کشتیهای آتشی روسیه تسلیم‌کردم که دراسلامبول بقانطور آن جماعت ارسال یابد و ازآنجا بشما تسلیم‌گردد. تا امروز جواب این پاکت هم ازشما بمن نرسیده است. معلوم میشودکه این پاکت هم بدست شما نیامده‌است. لهذا توقع میکنم‌که بمجرد رسیدن این کاغذ بارئیس همان قانطور اسلامبولی‌که بارون ایدوعاردرودلفوویچ الشتیغر است ملاقات کرده همان پاکت‌را ازواستفسار واگر گم نشده است جواب‌آنرا بزودی برای من ارسال نموده باشید. دراینخصوص من خودم نیز ازهشتم مارت امسال بباورن الشتیغر کاغذ نوشته‌ام و اگر این پاکت هم گم شده است معلوم فرماییدکه باز سواد نوشتجات آنرا دوباره برای شما بفرستم. باین کاغذ زیاده اطناب نمیدهم. چونکه جمیع تفصیلات درهمان پاکت مرقوم شده‌است. اگر بدست شما برسد همهٔ گذارشات مسئلهٔ الفبارا درآنجا خواهیدرید. درخصوص فرستادن آن پاکت اعلامی نیز درزبان فرانسه از پانزدهم ینوار امسال بتوسط شیخ محمد طهرانی که عازم

زیارت مکه می‌بود بشما فرستاده‌ام نمیدانم رسانده است یا نه. و از او قبض هم گرفته‌ام. و تعهد کرده است که بی‌شبهه برساند. دیگر عقیدهٔ من اینست که سبب نرسیدن مکتوبات من بشما پوچت روسی نیست. بلکه افساد سفیر ایرانست، یعنی میشرالدوله، که الآن الحمدلله تعالی اسلامبول از لوث وجود کثیف و خبیث او پاك شده است. این مرد که دشمن بنی‌نوع بشراست و عبد ارذل دیسپوت و سدراه سیویلزاسیون و بندهٔ اغراض شخصانیهٔ و نفسانیهٔ خود و حریص جاه و درجات عالیه بدون استحقاق و فضیلت و بدون علم و سواد بلکه بمحض عقل کاذب و مکر و حیله و جبون ارزنده و روباه صفت در مقابل اقویا و شجیع درنده و گرگ صفت درمقابل ضعفا، خودرا از جملهٔ نیك خواهان ملّت اسلام می‌شمارد و مرا بدخواه ایرانیان و عثمانیان. مرا با ایرانی و عثمانی چه کار، مردی هستم درویش مسلك ،محب بشریت، هر کس که محب بنی‌نوع بشراست و رواج دهندهٔ سیویلیزاسیون من مرید و مخلص اوهستم و هر کس که دشمن بنی‌نوع بشراست و مانع سیویلیزاسیون من از و بری و دورم. بهرصورت باید تدبیری بکنید که نوشتجات من بعدازاین همیشه بدست شما برسد، بدون تخلف، تا اینکه مسئلهٔ تغییر الفبا بلکه بواسطهٔ تدابیر و اهتمامات متفقهٔ ما انجام پذیر گردد و زحمات ما بهدر نرود والسلام.

مخلص شما میرزا فتحعلی آخوند زاده درماه مارت سنه ۱۸۷۱ از تفلیس قلمی گردید.

پارسال کاغذی باستپان افندی، که مکتوبات منیف افندی‌را تبلیغ کرده بود بشما فرستاده‌ام. آنرا از او مطالبه بکنید و کاغذ دیگر با عکس خود بتوسط زری افندی مقیم تفلیس باسم خود شما فرستاده‌ام، این‌را نیز جستجو نمایید. مرد موصوف الاخلاق امروز درطهران وزیر عدلیه شده‌است و بدیسپوت نزدیك. تلوّن مزاج دیسپوت و حالت او درمادهٔ وزراء سالفه معلوم شماست. درینصورت نکبت و هلاکت این مرد را درزمان قریب بعین‌الیقین مشاهده میکنم.

من وتو بواسطهٔ خیال تغییر الف‌با تکالیف خودمانرا نسبت به بنی‌نوع بشر و نسبت بترویج سیویلیزاسیون بعمل آورده‌ایم و نام‌ما همیشه درتواریخ و درالسنهٔ اخلاف ما مذکور و ممدوح خواهد شد. ما میخواهیم که معاصران صاحب قدرت و استطاعت ما بواسطهٔ اجرای این خیال درنظر اخلاف ماحق افتخار داشته باشند. اگر ایشان خواه درایران، خواه درمملکت عثمانیه سایر امورات و خیالات‌را برخیال تغییر الف‌با مقدم و مرجح شمارند و دراجرای این خیال سست‌رای و کم همت باشند خودشانرا درنظر اخلاف ما خوار و حق افتخار انجام این مسئله‌را برایشان واگذار خواهند داشت. زیراکه اخلاف ما بی شبهه اجرای این خیال‌را بر هر گونه تدبیرات و تنظیمات ملکیه مقدم و مرجح خواهند دانست و بر قلت فطانت و کیاست معاصرین ماکه واجبیت و اهمیت این خیال‌را برهمه چیز نفهمیده‌اند افسوس خواهند خورد.

میگویند که پسر میرزانبی‌خان درطهران بنای وضع قوانین گذاشته است. دیوانه است. نمیدانیم که این قوانین‌راکه خواهد خواند. وقتی که ملت کلا و عموماً بی‌سواد است، گذشته ازین که بی‌علم و بی‌معرفت است. مگر سواد چند نفر خواص بجهت قوانین و تنظیمات کفایت میکند. کل ایرانرا چهارده ملیون یا کم و بیش فرض بکنیم. درمیان این چهارده ملیون نصف ملیون صاحب سواد بهم نمیرسد و بعدازین نیز بامداد الف‌باء قدیم بهم نخواهد رسید، اگر صد هزار مدرسه و مکتب هم برپا سازند. دراین عصر واجب است که حتی نفرات لشگر نیز صاحب سواد و صاحب علم باشند، مثل نفرات لشگرپروس. اما اکثر حکام وایل بکیان و کدخدایان و خدام درایران سواد هم ندارند، کجا مانده که علم داشته باشند. بکوران قوانین وضع کن یا نکن، چه تفاوت خواهد داشت. دراین ماده مملکت عثمانیه بمراتب بدتر از ایرانست. کل رعایای این دولت از اعراب و اتراك و اکراد، که بادیه نشینند، بی‌سوادند. در شهرها اگر چه صاحب سواد هست اما بالاکثریت صاحب سواد بسیار ناقص. اگر جملهٔ صاحب

سوادان این دولت‌را درمقابل بی‌سوادان تخیل بکنیم اوّلین درمقابل دوّیمین مانند بیاض پیشانی‌ اسب سیاه رنگ بنظر خواهد آمد نسبت برنگ همهٔ بدنش. سبب این نوع بی‌سوادی طوایف عثمانیه اولا صعوبت خط و قصور الف‌باست، ثانیاً مع شرکت این‌صعوبت، ایشان باید سه زبان دانسته باشند تا اینکه درزبان ترکی‌خودشان صاحب سواد بشوند. اگر الف‌با سهولت پیدا کند یادگرفتن سه‌زبان چندان امر مشکل نیست. صعوبت عمده ازبابت قصور الف‌باء ماست.

بجناب میرزا یوسف خان قونسول سابق دولت ایران در تفلیس

مطاع معظم، ادام الله اقبالکم!

مکتوب شریف شما رسید. از احوالات شما خبردار گشته خوشحال و فرحناك شدم. منصب جدید شما مبارك باد که فی‌الحقیقه منصب مبارك است. شما بارزوی خودتان رسیدید. کاریکه طالب آن می بودید برای شما میسر شد، یعنی وضع قوانین. و زحمت شما در تصنیف رسالهٔ که در تفلیس من و جناب شیخ‌الاسلام از مطالعه‌اش محظوظ شدیم و نسخه‌اش برداشتیم بهدر نرفت. حالا موقع است که جمیع خیالات خودتانرا از قوه بفعل آورده باشید. نهایت جناب شیخ‌الاسلام و من چنان صلاح می بینیم که امر مرافعه‌را در هر صفحهٔ از صفحات ایران بالکلّیه ازدست علمای روحانیه باز گرفته جمیع محکمه های امور مرافعه را وابسته بوزارت عدلیه نموده باشید که بعد ازین علمای روحانیه هرگز بامور مرافعه مداخله نکنند. تنها امور دینیه از قبیل نماز و روزه و وعظ و پیش نمازی و نکاح و طلاق و دفن اموات و امثال ذالك در دست علمای روحانیه بماند، مثل علمای روحانیه دول یوروپا. درابتدای کار ازعلمای و فقهای ملّت با وظیفه و مواجب در محکمه‌ها و مجالس امور مرافعه که وابسته بوزارت عدلیه خواهد شد می‌توان نشاند. بشرطیکه ایشان بعدازآن بامورد ینیه اصلا مباشر نشوند و کتابی هم که بجهت امور مرافعه و حدودات از روی احکام شرعیهٔ نبویه

وضع خواهد شد باید از اختلافات اقوال عاری بوده درهرطرف بیک نسق و بیک فتوی معمول به عموم ملّت باشد. و درحین ترتیب این کتاب واضعان قوانین بنا برتقاضای زمانه اجتهاد هم می توانند کرد، موافق شرع انور. چنانکه رسالهٔ شما باکثر ادلهٔ شرعیه این نوع اجتهاد جامع است. متوقعم که بعداز این نیز از وقایع صادره وزارت عدلیه هرچه که مناسبت داشته باشد برای من فرستاده باشید. کار خوبیست که بان اقدام کرده اید. خداوند عالم مبارکش کند و عاقبتش را بخیر و خوبی انجامد. آشکار است که منفعت عامه درضمن این کار مندرج است. اوّل قدمیست که در ایران براه سیویلیزه گذاشته می شود. از امروز من امیدوار توانم شد که بعدازاین شما درفکر تربیت ملّت هم خواهید شد. آیا رواست که ازچهارده میلیون اهل ایران، یاکم یا بیش، بقدر نصف میلیون صاحب سواد بهم نرسد. اگر ملّت تربیت نیابد وکافهٔ مردم صاحب سواد نشود بعداز رحلت شما و سایر ارکان وزارت عدلیه ازدار دنیاجمیع زحمات شما دروضع قوانین و دربنای دستگاه جدید بهدر خواهد رفت و جمیع تنظیمات و تجدیدات شما نسیاً منسی خواهد شد و مردم باز بسیاق کهنه عود خواهند کرد.

مطاع معظم!

شما درطهران متفکر خواهید شد که آیا بچه سبب جناب شیخ الاسلام و میرزا فتحعلی صلاح می بینند که امر مرافعه ازدست علمای اثنی عشریه بالمره گرفته شود؟ سببش را بشما بگویم: البته شمارا معلوم است که ملّت ماکل ارباب خدمت را وکل ارباب مناصب سلطنت را اهل ظلمه می شمارند. مادامکه این اعتقاد درنیت ملّت باقیست مغایرت باطنی فیمابین ملّت و سلطنت جاوید است. اگرچه موافقت ظاهری مشاهده می شود و این مغایرت باعث مفاسد عظیمه است که به تعداد نمی گنجد و رفعش از واجباتست. سبب این مغایرت فیمابین ملّت و سلطنت علماست. آیا بچه سبب علما در امزجهٔ و طبایع مردم آنقدر تصرف دارند که مردم بلا بحث و ایراد بحرف ایشان گوش میدهند و از سلطنت باطناً تنفر

می ورزند؟ ـ بسبب آنکه علما مرجع ناسند. و آیا بچه سبب علما مرجع ناس شده‌اند؟ ـ بسبب آنکه امر مرافعه که اعظم شروط سلطنت است دردست ایشانست و حوایج مردم از علما رفع می شود و سلطنت امر عارضی است. درحقیقت عمال سلطنت نسبت بعلماء بمنزلهٔ چاکرانند که باید احکام ایشانرا مجری بدارند. نهایت منافع ملّت و آبادی مملکت و وطن مقتضی آنست که درمیان ملّت و سلطنت اتحاد و الفت پیدا شود و سلطنت استقلال باطنی و ظاهری حاصل کند و خودش تنها مرجع ملّت گردد و علمارا در امور اداره شریك خود نسازد. بهمین تدبیر که اشاره شد بنا بر اعتقادما بمرور ایام مغایرت ازمیان ملّت و سلطنت رفع تواند شد. اما این کیفیت مشروط برآنست که سلطنت بنوعی دقت و اهتمام داشته باشد که از عمال آن درامور مرافعه غایت عدالت و راستی و حقانیت معمول گردد. دراینکه رفع مغایرت ازمیان ملّت و سلطنت از واجباتست، اصلا حرفی‌نیست. آیا بچه تدبیر این مغایرت‌را رفع باید کرد؟ علی‌الحساب‌بخیال‌ما بتدبیر فوق‌الذکر باید تبادر کرد. اگر شما خودتان تدبیر دیگر بهتر ازاین واسهل ازاین خیال توانید کرد معمول بدارید.

دیگر برادر مکرم میرزا محمدجعفر حکایت ملا ابراهیم خلیل را بسیار مطابق و مرغوب ترجمه کرده بود. نوشتم که بچاپ برساند و کاغذش‌را سر گشاده میفرستم که اول شما بخوانید، بعداز آن بخود او تسلیم بکنید. چونکه بحثی بر نسخهٔ معلومه ایراد نموده تمنا کرده بود که مطالب آن نه بر سمت کریتکا بلکه برسمت نصیحت پدرانه نوشته شود. لهذا لازم آمد که باوجواب این بحث را بنویسم. بهتر است که شما بمحرر خودتان فرمایش بکنید که نسخهٔ این جواب‌را بردارد که درنزد شما بماند. یحتمل که باز باحثی دراین مسئله پیدا بشود، آنوقت همین جوابرا باو می‌خوانید و ساکتش میکنید.

ازاحوال مطاع معظم علی‌خان خبری ندارم. باونیز چندی قبل‌ازاین کاغذ فرستاده‌ام، نمیدانم رسیده‌است یا نه. جناب شیخ-

الاسلام بشما سلام فراوان میرساند، منصب جدید شمارا تبریک میکند. سلام شمارا بهمیرزا اسدالله خان رسانیدم، از او نیز بشما سلام بی‌پایان می‌نویسم.

ازمخلص شما میرزا فتحعلی آخوند زاده، ۲۵ مارت سنهٔ ۱۸۷۱ در تفلیس قلمی گردید.

کاغذ دوّم علیحده

مطاع معظم!

معلوم بوده باشد که عاقبت باهتمام جناب شیخ‌الاسلام تاریخ ابن خلدون‌را در زبان عربی از اسلامبول تحصیل کردیم. دومطلب از جزء اوّل آن برای مطالب نسخهٔ معاومه باید برسم قید منضم شود. آنهارا نوشته میفرستم. علاوه براین دو قید، قید ثالثی نیز میفرستم، باید در نسخهٔ معلومه نوشته شود. اشارهٔ قید اوّل در آخر این فرد فردوسی:

زبان کسان ازپی سودخویش
بجویند و دین اندر آرند پیش.

اشاره قید ثانی درآخراین فرد:

زشیر شتر خوردن و سوسمار
عربرا بجایی رسیده است کار.

اشارهٔ قید ثالث درآخر عقیدهٔ اولی باید گذاشته شود. ۲۵ مارت سنهٔ ۱۸۷۱.

مخلص شما میرزا فتحعلی‌آخوند زاده

بمیرزا محمد جعفر مترجم تمثیلات ترکیه ساکن طهران

برادر مکرم و مهربان من میرزا محمد جعفر، اطال الله عمرکم!

کاغذ شیرین شما رسید، موجب نهایت خشنودی و بهجت قلبی گردید. اولا از شما یك خواهشی دارم: جناب مطاع معظم میرزا یوسف خان در کاغذ سابق خود مختصر نوشته بود که دراین اوقات نواب اشرف و امجد کامگار شاهزادهٔ آزاده جلال‌الدین میرزا ناخوش است. ازاین خبر بسیار پریشان حال شده‌ام. متوقعم که از کیفیت ناخوشی نواب والایش مرا بزودی اعلام داده باشید که رفع تشویش و نگرانی گردد. از کم طالعی منست که در کل صفحهٔ ایران برای خود همرازی پیدا کردم، او نیز در اول مرحلهٔ آشنایی ناخوش شد. ثانیاً آفرین، آفرین، صد آفرین بقلم مشکین رقم شما. ملا ابراهیم خلیل را بسیار بسیار مطابق و مرغوب ترجمه کرده اید و از اصل نسخهٔ ترکیه عدول نه نموده اید. شرط عمده اینست که در ترجمه بعبارات اصل نسخه نه چیزی زاید شود، نه چیزی از آنها ناقص گردد. بهتر ازاینٔ ترجمه نمیتوان کرد. البته بچاپش اقدام بکنید. عکس خودرا در جوف این مکتوب برای شما میفرستم و اگر ممکن شود که در هر کتاب تصویرات افراد مجالس را هم چاپ نموده باشید فی‌الواقع تحفهٔ بی‌مثل خواهد شد و کتابها حسن دیگر پیدا خواهند کرد. ترجمهٔ سایر کتابهارا به تفلیس فرستادن لزوم ندارد، همه را بچاپ برسانید، وقت خودتانرا فوت مکنید. من

بقام شما بالکلیه اعتبار و اعتماد دارم. بعداز بیرون آمدن از چاپ سه‌چهار نسخه برای من هم تحفه بفرستید. دیگر غورغ قلیفورد که پرسیده اید، هردو اسم یك نفر امیر است. اسم یك شخص است. یعنی غورغ ابن قلیفورد. چنانکه عربها می‌نویسند: سعدوقاص، عمروعاص، عمرسعد. یعنی سعد ابن‌وقاص، عمر ابن‌سعد، عمرو ابن‌عاص. معنی اش اینست که اسم و رسم من ازاین جهت از اسم و رسم غورغ ابن‌قلیفورد حامی جناب ایشان ارفع و اجل خواهد شد. دیگر برادر من، قغلجم بترکی شراره‌های کوچك آتش را میگویند. بفارسی ابیزه و خدره و ستاره‌چه می‌نامند. شما چطور قراجه داغی هستید که این لفظ را نمیدانید؟ من این لفظ را در قراداغ یاد گرفته‌ام. چونکه من از هفت سالگی تا دوانزده سالگی در قراداغ در قریهٔ هوراند و بعداز آن در میان ایل انکوت دراوبهٔ ولی بکلو پرورش یافته‌ام و یك سال قبل از جنگ پاسکوویچ با نایب‌السلطنه رضوان آرامگاه باین طرف ارس بخاك روس هجرت کرده‌ایم.

دیگر حکیم چوللو بیابانی نیست. چول در زبان ترکی جل اسب را میگویند. حکیمی نود سال قبل ازاین درزی درویشی بعزم سیاحت از ایران به نخو آمده مدتی دراین شهر اقامت نموده است، در طبابت و در بعض فنون غریبه مهارت کامله داشته است. اسم این حکیم دراین شهر و در حوالی آن مشهور است. چونکه عادتش همیشه جل پوشیدن بوده. بدین سبب چوللو حکیم شهرت یافته است. یعنی حکیم جل پوش یا کپنك پوش. مردم نخو تاامروزاین حکیم را واقف اسرار کیمیا می‌پندارند.

ثالثاً برادر مکرم من، در خصوص مکتوبات کمال‌الدوله اشاره نموده ایدکه هنوز نخوانده اید. پس ازکجا میدانید که بطور کج خلقی نوشته شده است؟ کج خلقی و قوع ندارد. اما عیب گیری و سرزنش وقوع دارد. این مسئله مسئلهٔ بسیار بزرگست، بیانش محتاج بشرح مطوّل است، بدین مکتوب نمی گنجد. مختصر می‌نویسم که شما باید از شروط کریتکا خبردار

بوده باشید تااینکه به این مسئله واقف بشوید. کریتکا بی‌عیب گیری و بی سرزنش و بی استهزا و بی تمسخر نوشته نمی‌شود. مکتوبات کمال‌الدوله کریتکاست، مواعظ و نصایح نیست. حقی که نه برسم کریتکا، بلکه برسم موعظه و نصیحت و مشفقانه و پدرانه نوشته شود در طبایع بشریه بعداز عادت انسان به بدکاری هرگز تأثیر نخواهد داشت. بلکه طبیعت بشریه همیشه ازخواندن و شنیدن مواعظ و نصایح تنفر دارد. اما طبایع بخواندن کریتکا حریص است. بتجارب حکمای یوروپا و براهین قطعیه بثبوت رسیده است که قبایح و ذمایم را از طبیعت بشریه هیچ چیز قلع نمیکند، مگر کریتکا و استهزا و تمسخر. اگر نصایح ومواعظ مؤثر می‌شد گلستان و بوستان شیخ سعدی رحمةالله من اوله الی آخره وعظ و نصیحت است. پس چرا اهل ایران درمدت شش صد سال هرگز ملتفت مواعظ و نصایح او نمی‌باشند؟ ظلم وجور آناً فآناً در تزاید است نه در تناقص. خلاصه، درین مسئله ما نباید که بمقام مباحثه در آییم. اگر در آییم بی‌شك و شبهه شما مغلوب خواهید شد. فن کریتکا در منشات اسلامیه تا امروز متداول نیست. ازاینجهت شما ازاین قبیل چیزها وحشت می‌کنید. نهایت برای تربیت ملّت و اصلاح و تهذیب اخلاق هم کیشان و برای نظم دولت و انفاذ اوامر و نواهی‌آن نافع‌تر از کریتکا وسیلهٔ نیست. کمال‌الدوله کرتیکا نویس است، نه واعظ و نه ناصح. اگر او واعظ و ناصح می‌شد او نیز مثل ملا محمد رفیع واعظ قزوینی به نظر می‌آمد و تصنیفش چون تصنیف او ابواب الجنان بی‌شور و بی نمك و بی لذت می‌گشت. آیا کسی پیدا می‌شود که بامیل قلبی، بدون کسالت ابواب الجنان را بخواند؟ از نام کتابش هم باصطلاح ترکی آدمك زهله‌سی گیدیر. اما اگر مکتوبات کمال‌الدوله بدست کسی بیفتد خورد و خواب را برخود حرام خواهد کرد تا اینکه آنهارا مثل تشنهٔ برآب خوانده مطالب آنهارا بفهمد و از آنها پندبگیرد و معرفت حاصل کند و بعداز خواندن بلا اختیار درآن صدد خواهد بود که

هرچه کریتکا نویس قبیح شمرده است بقدر امکان ازآن احتراز نماید و هرچه که ممدوح شمرده است برآن عامل باشد. نگاه بکنید که تفاوت نصیحت و کریتکا و تفاوت ناصح و کریتکا نویس از کجا تا بکجاست. آیا سبب این نوع فضیلت کریتکا بر نصیحت و موعظه چیست؟ وآیا حرص تشنگی مانند بخواندن کریتکا ازچه رهگذر است؟ سبب فضیلت اینست که کریتکا برسمت استهزا و تمسخرو سرزنش نوشته شده‌است و حرص بخراندن کریتکا ازین رهگذر است. این سریست خفی که حکمای یوروپا این را در یافت کرده‌اند. ملّت من هنوز ازاین سر غافل است. انشاء الله تعالی اگر مکتوبات کمال‌الدوله منتشر گردد ملّت من نیز قدم بدایرهٔ تربیت و معرفت خواهد گذاشت. استعداد جبلّی ملّت من از استعداد جبلّی امم یوروپا بمراتب بیشتر است. مثال فضیلت کریتکا بر وعظ و نصیحت در پیش نظر خود شماست چرا دورتر میرویم، مثلا واعظی و ناصحی کتابی نوشته مشفقانه و پدرانه عدم وجود کیمیا را در عالم بمردم حالی میکند. از طرف دیگر شخصی پیدا شده نمیگوید که کیمیا وجود ندارد و نمیگوید که بوجود کیمیا اعتبار نباید کرد، فقط حکایت ملا ابراهیم خلیل را برسمت کریتکا و استهزا نوشته بین‌الناس منتشر میسازد. کدام یك ازاین دو نوع تصنیف در طبایع بشریه مؤثر تراست؟ آشکار است که حکایت ملا ابراهیم خلیل، چونکه برسمت کریتکا و استهزا نوشته شده است. دیگر فرق کریتکا و نصیحت اینست که نصیحت درمادّهٔ اصلاح و تربیت و تهذیب اخلاق معاصرین و اخلاف اصلا تأثیر ندارد. اما کریتکا در مادّهٔ اصلاح و تربیت و تهذیب اخلاق معاصرین هم بی تأثیر نیست و در مادّهٔ اصلاح و تربیت و تهذیب اخلاق اخلاف تأثیر کامل دارد و نتیجهٔ مطلوبه میبخشد. این مطلب نیز محتاج بشرح و بیانات مطوله است. در حقیقت این مطلب حکمای یوروپا تفصیلات نوشته اند و تصنیفات منتشر کرده‌اند و دول یوروپا کرورها خرج کرده در هر شهر بزرگ عمارتهای رفیع‌البنا

باسم تیاتر احداث کرده اند که در آنها مردان و زنان حکایات کریتکا و استهزا را درحق هم وطنان خودشان استماع کنند و مجالس تشبیهات استهزا شدگانرا مشاهده نمایند و از آنها عبرت اندوز شوند. چونکه فهمیده‌اند از وعظ و نصیحت بغیراز تضییع اوقات و کسالت طبایع حاصل نیست. شما از کمال‌الدوله تمنای نصایح پدرانه مکنید. این قدر بدانید که نصیحت و وعظ خواه مشفقانه و پدرانه باشد، خواه تهدیدانه، از قبیل خوف جهنم و امثال ذالك، اصلا در مزاج انسانی تأثیر و فایده ندارد. جمیع دزدان و راهزنان و قاتلان وظالمان و ستمکاران و مردم فریبان مکرر اوصاف جهنم را شنیده اند و مواعظ و نصایح کم و بیش استماع کرده اند، مع هذا از عمل بد و خاصیت خودشان دست بردار نمی‌شوند. اما کریتکا و استهزا و تمسخر که متضمن رسوایی در برابر امثال و اقرانست مردم‌را از اعمال ناشایسته باز میدارد. هرکس که بخلاف ذالك باشما بمقام مجادله درآید دلایلش را بمن اعلام بکنید. من جوابش را با براهینی که مستندش تصنیفات اشهر فیلسوفان یوروپاست میدهم و دلایلش را باطل میکنم. چرا از کریتکای کمال‌الدوله باید رنجیده بشویم؟ کمال‌الدوله که بیگانه نیست، بلکه هم‌کیش و هم وطن و هم ملّت خودمانست. گویا برادریست که باخلاق و اطوار برادران خود طعنه و سرزنش میکند.

رابعاً الفباء نورا خواسته اید. معلوم بوده باشد که من در ابتدا الف‌باء نورا بدین سیاق وضع کرده بودم که نقاط کلا ساقط باشد و حروف مصوته، یعنی اعراب، در پهلوی حروف صامته متصل نوشته شود. بعد جناب روح‌القدس وضع دیگر پیدا کرده است که اتصال حروف نیز در ترکیب کلمات موقوف شده است و کلمات با حروف منفصله و منقطعه نوشته می‌شود، باسقاط کل نقاط و ادخال کل اعراب بحروف صامته، مثل الف‌باهای یوروپا. الحق سهولت الف‌باء روح‌القدس زیادەتر از سهولت الف‌باء من بود. از آنجهت من نیز، برأی و صلاحدید

او، بشرط بعض تصرفات و تغییرات، عدول کرده نمونهٔ حروفاتش ر
بوزارت علوم فرستاده‌ام که یا این الف‌باء روح‌القدس را قبول
بکنند، یا اینکه خودشان الف‌باء نو با همین شروط با هراشکالی که
پسند طبع ایشان باشد وضع نمایند. در اینصورت، من در نزد
خود از الف‌باء روح‌القدس نسخه دیگر ندارم که از روی آن
برای شما نسخهٔ بفرستم. نسخهٔ الف‌باء سابق من هم موقوفست.
شما اگر خواسته باشید در وزارت علوم هر دو نسخهٔ را، یعنی
الف‌باء سابق مرا و الف‌باء جدید روح‌القدس را ملاحظه
توانید کرد. از شما خواهشمندم که کتابچهٔ جناب روح‌القدس‌را که
در نزد مطاع معظم میرزا یوسف‌خان در خصوص الف‌باء
جدید و لزومیت آن موجود است خوانده باشید. آنوقت خواهید دید که
بچه سبب از چهارده ملیون اهل ایران بقدر نصف ملیون صاحب
سواد بهم نمیرسد. اما در دول یوروپا جمیع ملّت صاحب سواد
است. باقی متوقعم که گاه گاه بمن مراسله فرستاده باشید. من
نیز هرچه که مناسبت داشته باشد بشما خواهم نوشت.

دیگر در کاغذ خود از جناب روح‌القدس نیز بشدت
رنجیده شده اید که چرا نوشتجات و رساله‌جات خودرا با تعرض
و تمسخر نوشته است. می‌بایست واعظانه، ناصحانه در کمال ملایمت
بنویسد. بلی، راست است، جمیع نوشتجاب و رساله‌جات جناب
روح‌القدس نیز مانند مکتوبات کمال‌الدوله برسمت کرتیکا نوشته
شده است. سبب اینست که جمیع افراد ناس که صاحب سوادند
بخواندن آنها حرصی و شوقی دارند که به تقریر نمی‌گنجد.
شما می‌خواهید که روح‌القدس برای شما مواعظ مشفقانه و نصایح
پدرانه بنویسد، بدون تعرض و تمسخر، که هر وقت بر سبیل
اتفاق بدست شما برسد شایسته التفات هم نشمرده بکنج اوطاق
اندازید که کاغذش پوسیده شود و مطالبش هم ناشنیده و برهمه
کس پوشیده بماند. په په، عجب شوق وسلیقه دارید...نه خیر...
من گمان ندارم که شما صاحب چنان شوق وسلیقه بوده باشید
که مواعظ و نصایح را بر کریتکا ترجیح داده باشید جناب

روح‌القدس در جایی می‌نویسد: دولت انگلیس می‌خواهد که سیستانرا جزء افغانستان بکند. وزرای ایران در مجلس مشورت میگویند که چارهٔ این کار منحصراست براینکه با میرزا آقای خویی مترجم سفارت انگلیس گرم باید ساخت. بسلیقهٔ شما این مطلب را چطور ادا باید کرد که ناصحانه و مشفقانه باشد و هم حالت وزرای ایرانرا بدین صراحت و لذت بیان کند؟ این اسناد بر وزرای ایران البته بهتان و افتراست. لکن پارهٔ اعمال از ایشان صادر میگردد که باعتقاد روح‌القدس گویا ایشان دراین عقل و شعور هستند و قابلیت ایشان ازاین کلمات بهر خواننده مفهوم میگردد[1]. باری روح‌القدس و کمال‌الدوله هردو میدانند که انشا را چطور باید نوشت. زمان سعدی و ملا محمد رفیع واعظ قزوینی گذشته است. این عصر عصر دیگر است. میگویید که مواعظ و نصایح استماع خواهید کرد و برآنها عامل خواهید شد، چنانکه در کاغذ خود نوشته اید. کمال‌الدوله و روح‌القدس هر دو میدانند که این ادّعا مخالف طبیعت بشریه است، بعداز آنکه انسان از مراحل طفولیت بمراحل رجولیت رسیده باشد.

در ۱۵ محرم سنهٔ ۱۲۸۷ [۲۵ مارت ۱۸۷۱] در تفلیس از میرزا فتحعلی آخوندزاده قلمی گردید.

---

[1] این جملات را در حاشیه نوشته و بعداً خط زده است.

کاغذ سیم بمیرزا یوسف خان

(از ۲۹ مارت سنه ۱۸۷۱)

مطاع معظم، ادام الله اقبالکم!

در کاغذ بیست پنجم مارت می‌بایست که این مطلب را نیز در فقرهٔ بیان کریتیکا داخل مکتوب برادر عزیز میرزا محمد جعفر نموده باشم. نهایت، اوّلا در آن مکتوب مناسب ندیدم، ثانیاً همان کاغذ طولانی شده بود. پوچت هم میرفت، فرصت نوشتن نداشتم. الآن این مطلبرا که فی‌الجمله خالی از مزه نیست و کم و بیش برمانحن فیه مدخلیت دارد محرمانه بشما می‌نویسم که به برادر مهربان میرزا محمد جعفر بخوانید، بعد کاغذ را در نزد خودتان نگاه بدارید.

جناب روح‌القدس در جایی می‌نویسد:

مجلس مشاوره در طهران

مستشار مجلس

دولت انگلیس می‌خواهد، که سیستانرا جزء افغانستان بکند، چه باید کرد؟

ارکان مشورت

باید با میرزا آقای خویی مترجم سفارت انگلیس گرم گرفت.

مستشار مجلس

دول یوروپا در حق دولت ایران چنان و چنان خیال را دارند، چه باید کرد؟

ارکان مشورت

ما هم سفرای ایشانرا بمجالس تعزیه راه نخواهیم داد.

حالا، میرزا محمد جعفر، بسابقهٔ شما این مطلب را چه طور باید کرد که هم ناصحانه و مشفقانه باشد و هم حالت ارکان مشورت بدین صراحت و بدین لذت و تاثیر بیان گردد؟

این اسناد برارکان مشورت شاید افتراست. من ایشانرا ندیده‌ام و نمی‌شناسم. لکن بنا بر اعتقاد روح‌القدس پارهٔ اعمال از ایشان صادر می‌شود که گویا ایشان فی‌الواقع بدین عقل و شعور هستند. چنانکه نقل میکنند یکی از ارکان مشورت در مجلس مشاوره برای تعمیر طرق آهن ظاهراً گفته است: در صورت تعمیر طرق آهن همهٔ شتران ما از مصرفیت خواهند افتاد. چگونه تعمیراین چنین طرق را تجویز می‌توان کرد؟

برادر من میرزا محمد جعفر! درجهٔ عقل و شعور وزرای شاه عباس اوّل در حکایت یوسف شاه برشما پوشیده نیست. نمی‌بینید که وزرای دولت و بزرگان قوم برای نجات دادن شاه‌عباس از تأثیر نحوست بی‌معنی کواکب چه تدبیر طفلانه بکار برده‌اند؟ اینهم که افترا نیست. تاریخ عالم‌آرا در برابر چشم شماست. نگاه توانید کرد. از دور شاه‌عباس تا این عصر برای ملّت ایران در عالم تربیت. از تأثیر عقاید باطله ترقیات زیاد رونداده است. شاید تفاوتی بوده باشد، اما خیلی جزوی. در سیاست مفسدین بابیان چه حرکتهای خنک از اولیای سلطنت ناشی شده است که آدم از بی تربیتی و وحشی خصلتی ایشان انگشت تحیر بدندان میگزد. اگر این حرکتها را خاطر نشان نکنی آگاه و متنبه نمی‌گردند و در غفلت می‌مانند. اگر

خاطرنشان میکنی تعرض شمرده می‌شود. پس چه باید کرد؟ اما صلاح ملك و ملّت مقتضی آنست که خاطرنشان شود. فن کریتکا همین است. این گونه مطالب را با مواعظ و نصایح بیان کردن ممکن نیست. وقتی که بیان کردی کریتکا خواهد شد، و عظش و نصیحتش نمی‌توانی نامید. امروز در هر یك از دول یوروپا روزنامه‌های ساطریق یعنی روزنامه‌های کریتکا و هجو در حق اعمال شنیعه هم وطنان در هر هفته مرقوم و منتشر میگردد. دول یوروپا بدین نظم و ترقی از دولت کریتکا رسیده‌اند، نه از دولت مواعظ و نصایح. امم یوروپا بدین درجهٔ معرفت و کمال از دولت کریتکا رسیده‌اند، نه از دولت مواعظ و نصایح. شما باید از رومانهای یعنی تصنیفات وولتر و یوغنی سود، الکساندردوما و بولدیقوق و از تألیفات سایر حکمای آن اقالیم، مثل بوقل وریننان و غیره اطلاع داشته باشید تاا ینکه حقیقت این قول برشما ثابت گردد. و برشما یقین حاصل شود که مواعظ و نصایح در امزجهٔ بشریه بعداز انقضای دور طفولیت و اوایل جوانی هرگز تأثیر و فایده ندارد. برسیه دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنین برسنگ.* ازاین جهت روح‌القدس در کتابچهٔ وزیر و رفیق برسم کریتکا فریاد می‌زند: ای برادران من، ای هم وطنان من، بدانش خودتان مغرور مباشید، در حق خودتان مشتبه مشوید، علم تحصیل بکنید، بدایرهٔ سیولزاسیون قدم بگذارید، این دانش که حالا شما دارید اصلا برای شما ثمرهٔ ندارد و شمارا در تشخیص حق از باطل و راست از کج مستغنی نمی‌سازد.[1] انشاءالله* تعالی اگر در دولت ایران ازیمن اهتمام وزارت عدلیه آزادی مطلق بر عمل چاپ داده شود مکتوبات کمال‌الدوله و نوشتجات روح‌القدس کلّاً بچاپ رسیده فیمابین ملّت منتشر گردد، بعداز پنجاه سال مملکت ایران نظیر ممالك منظمهٔ یوروپا خواهد شد. بشرط صاحب سواد بودن

---

*[1]ـدرفوق صحیفه بعداً نوشته است.

عموم ملّت و مغایرت و نفاق باطنی از میان ملّت سلطنت برداشته شده برای اهل ایران روزگار سعادت و فرخندگی رو خواهد آورد و اخلاف ما نام کمال‌الدوله را و نام روح‌القدس را همیشه با تعظیم و تکریم یاد خواهند کرد. و اگر گفتهٔ ایشان برسمت کریتکا نبوده برسمت مواعظ و نصایح باشد هزار سال خواهد گذشت، هیچ‌کس بحرف ایشان گوش نخواهد داد. غرض اینکه، مطاع معظم، من نمیدانم که برادر عزیز میرزا محمد جعفر کدام الفاظ و عبارات را در کمال‌الدوله شایستهٔ تغییر می‌شمارد؟ بهر چیز که دست بزنی تصنیف از سمت کریتکا می‌افتد. ملایمت و پرده‌کشی مخالف شروط کریتکاست.* در کریتکا ملایمت و پرده‌کشی امر مشکل است. مثلا بوقل و رینان تصنیفات خودشانرا چطور بنویسند که ملایم و با پرده و بی تعرض وواعظانه و ناصحانه و مشفقانه و پدرانه باشد؟ آنوقت کریتکا نخواهد شد و نام ایشانرا در دنیا کسی نخواهد شنید و تصنیفات ایشانرا کسی نخواهد خواند[1].

*باین می‌ماند که شخصی بر بوقل و رینان بگوید که: ای حکما، شما باید تصنیفات خودتانرا با ملایمت و پرده‌کشی و واعظانه و ناصحانه و مشفقانه و پدرانه نوشته باشید[2]... اگر مراد برادر عزیز میرزا محمدجعفر بعض الفاظ است که از قلم کمال‌الدوله لاعن بغض، معاذالله ازاین نیت، بلکه در حالت شور بلا اختیار سرزده است، مثل ایرانیان نادان و ایرانیان خانه خراب و امثال ذلك، این قبیل الفاظ راکه صفتند، در وقت چاپ حذف می‌توان کرد. بغیر ازاین گونه تغییر جزوی هرنوع سایر تغییر و تحریف در کلمات و عبارات نسخه را از جودت می‌افکند.

محررم مدتیست ناخوش است. لابداً کاغذ را خودم می‌نویسم و از خطم و بی سلیقه‌گی‌ام خودم نیزگله مندم. باید مرا عفو فرمایید.

---

*[1]ـ در حاشیه نوشته است.

*[2]ـ بعداً خط زده است.

بمیرزا یوسف خان

مطاع معظم، ادام الله اقبالکم!

چند اضافه و قید بود که الحاق آنها به نسخهٔ معلومه[1] از واجباتست لهذا بنوشتن و فرستادن آنها اقدام کردم.

این کاغذ سیم است بهرسه تصریحاً منتظر جوابم.

۲ آپریل سنه ۱۸۷۱

دراین کاغذ سیم اضافه‌ها و قیدها اینست: اوّل نقل چوبکاری امرا در ایران و چوب وسیلی زدن اطفال در وقت تعلیم و تربیت. دوّم تفسیر کلام: من عرف نفسه فقد عرف ربه. سیم تصریح امام غزالی. چهارم شعر شاعر عمارةالیمنی.

در اثبات آنکه وعظ و نصیحت در امزجهٔ بشریه بعد از انقضای دورهٔ طفولیت اصلا فایده و ثمرهٔ ندارد این مطلب را نیز بجهت اطلاع شما نوشته میفرستم که به برادر عزیز میرزا محمد جعفر خوانده باشید.

بمیرزا یوسف خان باید نوشت:

---

[1]ـ به مکتوبات کمال‌الدوله اشاره میشود.

بیان مطلب عالیست که در سال ۱۲۸۰ (۱۸۶۳) از تقریر خود جناب روح در اسلامبول شنیده مرقوم نموده‌ام.

ظلم مصدر است. اسم فاعل آن ظالم و اسم مفعول آن مظلوم است. رفع ظلم، که مصدر است، بسته براینست که یا ظالم ترک ظلم کند ویا مظلوم متحمل ظلم نشود، بتصدیق عقلی در دفع ظلم بغیراز دو طریق راه دیگر متصور نیست.

...تا اوایل قرن حال، بالفرض در مدت ده‌هزار سال جمیع انبیا و حکما و شعرا طالب رفع ظلم شده چنان اعتقاد میکردند که بجهت رفع آن بظالم وعظ و نصیحت گفتن لازم است. لهذا نتیجهٔ اعتقاد خودشانرا دراین مدت مدید هر یك بطوری از قوه بفعل آورده‌اند. مثلا انبیا در ترك ظلم بهشت وعده کرده در اصرارش از دوزخ تهدید داده‌اند و حکما ظلم را باعث زوال دولت دانسته عدل را موجب دوامش گفته‌اند. و دراین باب انبیا کتب و صحف، حکما تصانیف عدیده منتشر کرده‌اند و شعرا جمیعاً در آسیا و یوروپا، از آنجمله سعدی بخصوصه در مألفات خودشان ظلم را مذمت کرده عدل را ستوده‌اند. بخاطر اینکه ظالم تارك ظلم شود و اختیار عدالت کند. لکن عاقبت با تجارب کثیره مبرهن گردیده است که جمیع زحمات این صنف اشرف بشری در اعدام ظلم در مرور دهور بی فایده و بی ثمر بوده است و ظلم از جهان اصلا مرفوع نمیگردد و وعظ و نصیحت برای ترك آن در طبیعت ظالم هرگز مؤثر

نمی‌افتد. پس قریب باوایل قرن حال حکما و فیلسوفان و شعرا و فصحا و بلغا و خطبای سحبان منش در فرنگستان مثل وواتر و روسو و مونتسکیو و میرابو وغیرهم فهمیدند که بجهت رفع ظلم از جهان اصلا بظالم نباید پرداخت، بلکه بمظلوم باید گفت که ای خر، توکه در قوت و عدد و مکنت از ظالم بمراتب بیشتری، توچرا متحمل ظلم می‌شوی، از خواب غفلت بیدار شو، گور پدر ظالم را بسوزا! بعداز این اعتقاد ثانوی فیلسوفان فرنگستان تصورات جدیدهٔ خودشانرا بمردم فهمانیدند. وقتیکه مظلومان ازاین گونه افکار عقلا واقف گشتند بیکبار همت کرده اظهار حمیت نمودند و ظالم را از میان برداشته برای آسایش و حسن احوال و اوضاع خودشان قوانین وضع کردند که هر کس از افراد ناس مباشر اجرای همان قوانین بشود اصلا بزیردستان یارای ظلم کردن نخواهد داشت...

الان اداره و سلطنت قونسی توتسی که دراکثر ممالک یوروپا موجود و معمول است نتیجهٔ همین افکار حکماست... ازاین مطلب برارباب شعور و ذهن سلیم واضح و آشکار می شود که مواعظ و نصایح امر بی معنی است و در امزجه وطبایع بشریه اصلاتاثیر ندارد.

متوقعم که این مطلب را نیز به برادر عزیز میرزا محمد جعفر خوانده باشید.

سبب اکمایت تأثیر کریتکا در مزاج اخلاف اینست که مصنف کریتکا در زمان اخلاف گذشته است وایشانرا سببی نیست که نسبت بمصنف کریتکا بغض ورزیده ازراه عناد و لجاجت بگفته های او عامل نشوند. بعلت اینکه عیب گیری و استهزای مصنف راجع بمعاصرین بوده است، نه باخلاف. و ایشان افسوس خواهند خورد که معاصران مصنف بواسطهٔ اعمال شنیعه و حرکتهای نا شایسته خودشانرا مستحق ایراد او کرده اند. بدین نیت اصلا در اعمال شنیعه و حرکتهای ناشایسته تقلید معاصرین مصنف را جایز نخواهند دید. بلکه گفته های مصنف

را در هرخصوص حق دانسته آنهارا از جان ودل قبول خواهند کرد.

اضافهٔ این قید را نیز بمیرزا یوسف خان باید نوشت. اشارهٔ اضافهٔ این قید در آخر قیدیست که نقل خضر در آنجا ذکرمی‌شود.

و اگر باعتقاد علمای ما این خضر همانست که خدای ما ازاو در قرآن خبرمیدهد و آنکه با حضرت موسی رفاقت کرده است و در اثنای رفاقت یک نفر طفل معصوم را بلاجرم کشته است، بدین فتوی که پدر و ما در او از صلحا بودند و این طفل بیچاره گویا دربزرگی می بایست مصدر طغیان و کفر شود و روح والدین خودرا برنجاند، از آن سبب مستوجب قتل شده است. این خضررا نه از سفها بلکه از دیوانگان باید شمرد. زیرا باکدام دلیل عقلی و نقلی آدم با شعور و ذی رحم طفل معصوم را با همان فتوای بی معنی میکشد که این ظالم کشته است. تعجب میکنم که خدای ما از غرابت این گذارش صرف نظر کرده آنرا در مدح این قاتل خبرمیدهد. معلوم می شود که خداوند عالم در مغزما که بندگان اوئیم هرگز قوهٔ دراکهٔ فرض نمیکند... حق دارد... چه‌بگویم...

این مطلب را نیز بمیرزا یوسف خان باید نوشت:

برادر عزیز میرزا محمدجعفر ازکمال‌الدوله مکدر می‌شود که مطالب خودرا بزبان سخت اداکرده است. پس چراکمال الدوله از جلال الدوله مکدر نمی‌شود که جواب عتاب آمیز با و نوشته، دماغ اورا مخبط شمرده است. و چرا از مستنسخ تصنیفش رنجیده نمی شود که در مکتوب خود بیکی از متشرعین اسناد زندقه والحاد بکمال الدوله داده اورا پسر نا خلف اورنگ زیب نامیده است وگفته های اورا از قبیل هذیانات انگاشته است. شنیدن این نوع طعن و سرزنش و تعرض از بیگانگان دشوار و گرانست واز نزدیکان نباید موجب کدورت ورنجش گردد و نباید حمل بربغض وکج خلقی نموده شود. رسم کریتکا چنین است. این رسم در منشات اسلامیه رسم تازه است.

بهل فاضلی از راسخون فی العلم برد جمیع مطالب کمال الدوله. خواه درامور پولیتکه و اوضاع مملکت ایران، خواه درامور دینیه جواب و کر یتکا بنویسد بهمین سختی و تعرض. جزای کمال الدوله اینست. نه آنکه به تصنیف او تغییر داده شود و آنرا خشگ و بی لذت کرد. خصوصاً که تغییر بعدازاین بالمره بی فایده است. چونکه نسخه‌جات متعدده باهمان وضع که هست منتشر شده است.

این مطلب را نیز بمیرزا یوسف خان بایدنوشت:

مطاع معظم!

درماه و سال فلان من بتوسط جنارال قونسول دولت علیهٔ ایران و اجازت بزرگان خودم بنواب اشرف امجد شاهزادهٔ والا تبار علی قلی میرزا وزیر علوم نسخهٔ الف باء سابق خودرا و نسخهٔ الف باء جناب روح القدس را فرستاده مستدعی شده بودم که در وزارت علوم بدین مطلب ملا خطه شود و نتیجهٔ رأی وافکار خودشانرا درینخصوص بمن اعلام فرمایند. چونکه ازآن تاریخ تاامروز جوابی از وزارت علوم درباب این مطلب بمن نرسیده است لهذا خواهشمندم که همان نوشتجات خودم را ازوزارت علوم پس بطلبم. نهایت قبل ازاین مطالبه مصلحت نمائی شمارا می پرسم که این کیفیت را بچه و ضع بوزارت علوم بنویسم که موجب انزجار خاطر وزیر نگردد؟

بمیرزا یوسف خان باید نوشت:

مطاع معظم!

چارهٔ سد راه مذهب بابی در ایران انتشار مطالب کمال الدوله است فیما بین عموم ملت. والا عنقریب کل ایران بابی مذهب خواهد شد و سلسلهٔ قاجاریه منقرض خواهد گشت.

سواد مکتوبیست که بشاهزاده جلالالدین میرزا مرقوم شده است. در ۲۰ ماه مای سنه ۱۸۷۱

نواب اشرف امجد شاهزادهٔ عالی نژاد جلالالدّین میرزا اطالالله عمره را معروض میدارم:

اوّلا سپاس مرپاک یزدانرا که رنج چشمان شما رفع شده سرور بیاندازه بمخلص رو آورد. خداوند عالم بعدازاین بنوّاب شما درد ندهد که وجود پاک طینت و ذات نادر الوقوع هستید. روزگار بسالهای فراوان مانند شما دانشمندی را با همت بلند و غیرت دلپسند بعرصهٔ وجود نمی آورد، بویژه دردودمان سلطنت.

ثانیاً نامهٔ دوّمین ازنامهٔ خسروان که بسرافرازی من ارسال فرموده بودید رسید، مایهٔ کمال ممنونیت گردید. داستان زر-دشتیانرا دریکجا با دوست جلیل الشأن که ذکرش را در انجام مکتوب خواهم کرد خواندیم و لذت بردیم. حضوصاً نقل رفتار طاهر بازردشتیان مطلوب من بود. از دانستن این گذارش الی غیرالنهایه خرسند گشتم و آنرا کماکان دریکی از تصنیفات خود در محلّی که مناسبت زیاد داشت الحاق نمودم. چونکه گذارش غریب است. در هیچ یک از تواریخ اسلامیه بنظر من نرسیده بود. ماتا امروز چنان میدانستیم که تازیان تنها کتب خانهٔ مصررا سوخته علوم و فنون قد مارا از عالم معدوم کرده اند. الآن معلوم شد که این ظالمان کتب و نامه های پارسیان را نیز سوخته اند. چه مصائب و خرابی ازین قوم بوطن ما رسیده است! مرد با بصیرت از تصوّر آنها بگریه می افتد. بهر صورت آنچه شده

است گذشته است. بعدازین برد مصایب آینده که نتیجهٔ کردار و آئین این قوم است باید کوشید و هم وطنان خود مانرا از بلیّات آینده نجات باید داد. این نامهٔ دو مین را بصحاف دادم جلد بست. دو مجلّد از تألیف شاهزاده دردست من موجود است. منتظر نامه‌های دیگر هستم که باز التفات فرموده خواهید فرستاد. فرزندم رشید زبان فارسی را از روی این دونامه و شاهنامهٔ فردوسی یاد میگیرد. درخصوص چهرهٔ پادشاهان از چنگیزخان تاصفویّه در جستجو هستم، اگرپیدا شود در فرستادن مضایقه نخواهدشد. اما مشکل که پیدا شود. با عتقاد من این پادشاهان لیاقت هم ندارند که چهرهٔ ایشان در تألیف شما نگا شته آید.

شاهزاده!

دریک روز بانامهٔ دوّمین در پاکت جداگانه رسالهٔ سیاحت مانکجی صاحب کیانی، ملقّب بدرویش فانی، بدون مکتوب بمن واصل شد. گمانم اینست که این رساله نیز از طرف نواب امجد شما ارسال شده است. در هرصورت بسیار خوشنود گشتم وآنرا من اوّله الی آخره دریکجا با دوست جلیل الشان خواندیم و از حالت زردشتیان بیچاره خبردار شدیم و سؤالات مانکجی صاحب را از شیخ مرتضی تعقل کردیم و جوابهای این شیخ را نیز دیدیم و افسوس خوردیم. الآن از نوّاب اشرف وامجد شاهزاده استدعا میکنم که مانکجی صاحب را بحضور مبارک احضار و باوازطرف من تبلیغ سلام و از قول من این مطلب را بیان فرموده باشند:

ای مانکجی صاحب!

شیخ مرتضی و امثال او دادرس شما و هم کیشان شما نمی توانند شد. یزدان پاک بایشان آن بصیرت را نداده است که بفهمند شما کیستید و ایران چیست و چه بود و چگونه شده است وذلت شما و ویرانی ایران و ذات ایرانیان ازچه رهگذر است. یزدان پاک بخشنده بعداز هزار و دویست و هشتاد سال

بحال شما نظر ترحم و التفات افکنده جلال الدین پور فتحعلی شاه قاجار را و کمال الدوله پور اورنگ زیب برلاس را ملهم ساخت تا اسرار حقیقت راکه دراین مدت تاریخ هجری در پردهٔ خفا مستور مانده بود بعرصهٔ کشف در آورند و باتصنیفات خودشان هم وطنان خودشانرا از حال شما و حالت ایران خبردار کنند و ایشانرا از خواب غفلت بیدار سازند واز ظلمت جهالت بنورانیت معرفت برسانند. ای مانکجی صاحب، راه تصنیف جلال الدین گشاده است و برای انتشار آن فیما بین ملت دراین حال ممانعت نیست. اما راه کمال الدوله هنوز مسدود است. چونکه خود کمال‌الدوله پوشیده و گوشه گزین است. خودش بچاپ کردن و منتشر نمودن تصنیف خود امکان ندارد. لکن دوستان وهم رازان زیاد دارد. نسخه های تصنیفش دردست هریک از دو ستانش دراطراف عالم موجود است. عنقریب دو ستانش تصنیفش را در طرفی بچاپ خواهند رساند و درعالم منتشر خواهند کرد.

ای مانکجی صاحب، بهم کیشان خود مژده بده وچشم روشنی بگو که بعداز انتشار تصنیف کمال‌الدوله بروی! ایشان نسیم سعادت و فرخندگی خواهد وزید و ایشان در هرجاکه باشند عزیز و محترم خواهند شد. سلاطین اسلام، که امروز ازایشان جزیه میگیرند و ایشانرا به تیول و زرای خودشان نامزد میکنند، ایشانرا مثل اولاد گرامی خواهند داشت. نه اینکه از ایشان جزیه نخواهند گرفت و ایشانرا تیول نخواهند داد، بلکه بهریک از ایشان و سیلهٔ خوش گذرانی و حسن اوضاع و آسایش مهیا خواهند کرد که یادگار نیاگانند. تاتخم ایشان از عالم برکنده نشود و آن اشرار والواط از طایفهٔ اسلام که از بیداد ایشان در رسالهٔ خود، ای مانکجی صاحب، فریاد می زنی بعداز انتشار تصنیف کمال الدوله نسبت بهم کیشان تو مهربانتر از برادر و پدر خواهند شد و آن اشرار و الواط، بلکه جمیع اهل ایران افسوس خواهند خورد که چرا تا امروز شمارا نشناخته و در مدت تاریخ هجری بهواخواهی و ارادت تازیان، یعنی بهواخواهی و

ارادت دشمنان جان و مال خودشان که وطن ایشانرا خراب اندر خراب کرده اند و ایشانرا بدین ذلت و خاکساری افکنده اند، از فرط جهالت درحق شما، که برادران و هم زبانان و هم وطنان و یادگار نیاگان نامدار فرشته کردار ایشانند، بیداد و ستم را روا دیده اند.

ای مانکجی صاحب!

هزار و دو یست و هشتاد سال صبر کرده اید، چند سال نیز صابر باشید که نتیجهٔ اخبار مرا باچشم خودتان مشاهده خواهید کرد. هرچه که تا امروز درحق شما بوده است ناشی ازجهالت و از عدم دانستن اسرار حقیقت بوده است. از تاریخ هجری تا امروز بخیال کسی نرسیده بود که از روی این جهالت پرده بردارد و اسرار حقیقت را منکشف سازد. عاقبت بدین کار برگزیده جلال الدّین وکمال الدّوله از یزدان بخشنده موفق شدند.

ای مانکجی صاحب!

احیای پیمان فرهنگ و قوانین مهبادیان و احیای دین زردشت و قوانین زردشتیان و احیای دولت کیانیان بعدازین در ایران از ممکنات نیست. چونکه دول و ادیانرانیز اعمار هست، چنانکه اشخاص را. شما ازبابت دین و دولت خودتان عمر خودتانرا باخر رسانیده اید. ازاین فقره وازاین تمنا باید شما خودتان نیز، که از اوضاع عالم و سیویلیزاسیون دنیا باخبرید، درگذرید. در ایران دین اسلام پایدار و برقرار خواهد بود. چونکه عمر دین اسلام هنوز باخر نرسیده است. اما نه بدان روش وحالت که سابق بود. و شما در نزد اسلامیان که اهل ایرانند از همه کس محترم تر و معزز تر خواهید بود. بطوریکه مهاجران شما از هرطرف باز بوطن نیاگان خودشان، که ایران مینونشانست، معاودت خواهند کرد.

از نواب اشرف امجد شاهزاده دوباره مستدعی هستم که جواب مانکجی صاحب را، که بعداز شنیدن این اخبار خواهد داد، بمن اعلام فرموده باشند. دوست جلیل الشان که دربالای مکتوب

اشاره کردم عبارت از جناب شیخ الاسلام قفقاز آخوند ملا احمد حسین زاده است که از دانشمندی و همت و غیرت نواب اشرف شما وجد میکند و شمارا مداح و ثنا خوانست. الآن در تفلیس و در جمیع صفحات قفقازیه در علوم و فنون مختلفه از قبیل نجوم و جغرافیا و علم حساب وریاضی و هیئات و تاریخ و حکمت، خصوصاً علم فقه شیخ الاسلام نظیر ندارد. مع هذا مشرب فیلسوفیت و لیبر الیزم هم دارد. تفصیل فضایل اورا از مطاع معظم میرزا یوسف خان توانید پرسید. با جناب شیخ الاسلام هرشب دریکجا مصاحبت داریم. مجلس ما همیشه بذکر اوصاف نواب اشرف شما و میرزا یوسف و جناب روح القدس مزین است. شیخ الاسلام بنواب امجد شما غایبانه محبت می ورزد و عرض سلام میرسانَد. ازبابت منصب خود مقید است والا بمکتوب فرستادن هم اقبال میکرد.

۲۰ مای سنهٔ ۱۸۷۱ از تفلیس. مخلص نواب اشرف شما میرزا فتحعلی آخوند زاده.

عنوان مکتوب جلال الدّین میرزا:

نواب اشرف امجد والا شاهزادهٔ عالی نژاد جلال الدّین میرزا پور علّیین آرامگاه فتحعلی شاه قاجار ادام الله اقباله ملاحظه خواهند فرمود.

سواد ورقهٔ جداگانه

شاهزاده! باصطلاح اهل یوروپا اسم پادشاه حقیقی بکسی اطلاق می شود که تابع قانون بوده در فکر آبادی و آسایش وطن و در فکر تربیت و ترقی ملت باشد. در مملکت ایران بعداز غلبهٔ تاز یان و زوال دولت پارسیان وفانی شدن پیمان فرهنگ و قوانین مهبادیان سلطنت حقیقی نبوده است. درمدت تاریخ هجری فرمانروایان این مملکت کلا دیسپوت و شبیه حرامی باشیان بوده اند. بهمین سبب من می نویسم که این پادشاهان لیاقت هم ندارند که چهرهٔ ایشان درتألیف شما نگاشته آید.

۱۵--۲۵۰

سواد مکتوب جداگانه

شاهزاده! از درون دل شکر گذارم که نامهٔ مرا در مقدمهٔ داستان زردشتیان بچاپ رسانیده اید. افرادیکه در آنجا مرقوم است منتخب از منظومهٔ مفصله است که فرستادن همهٔ آنها مناسبت نداشت. این قدرهم کفایت میکند. نمی دانم شاهزاده معلوم فرمودند که مراد از مردک زردچهر کیست یانه. بخداقسم وقتیکه حالت هم وطنان و هم کیشان خودمانرا وجهالت ایشانرا بخیال آورم دود آتش افسوس ازدل بدماغم صعود میکند سبب این حالت و جهالت عدم علم و بی سوادیست و عدم علم و بی سوادی از صعوبت خط اسلام است و چارهٔ این درد سهل ترین چاره هاست، یعنی تغییر الف باء اسلام است. همین چاره را باولیای دولت عثمانیه نشان دادم نفهمیدند . . . نه زکاوت دارند نه آتش. بعد با ولیای دولت ایران خاطرنشان کردم. ایرانیانرا بی زکاوت و بی آتش نمی توان گفت. نهایت ایشان نیز از راه لجاجت و نخوت وعناد و خود بینی و خود پسندی حرف حق وحسابی را از دیگران عمداً گوش نمی کنند و بدان عامل نمی شوند. این حالت نیز درمزاج ایرانیان رسوخ دارد که بدانش خودشان اعتماد میکنند و هیچ گونه مصلحت نمایی را از دیگران قبول نمی نمایند وبدین سبب تا امروز از امم سیویلیزه شده درعقب مانده اند. بابا اوّل آدم باید مقلّد و مقتبس شود و بعداز تکمیل یافتن در علوم و فنون بدیگران مجتهد و رهنما گردد. امم یوروپا؛ اختراعات

وایجادات را از یکدیگر اقتباس کرده اند که بدین درجهٔ معرفت و کمال رسیده اند. خلاصه زیاده از یک سال است بوزارت علوم طهران در خصوص تغییر الف باء اسلام نوشتجات فرستاده‌ام تا امروز وزیر جوابم را نداده است. نمی‌دانم که این وزیر علوم شما پس بچه کارها مشغول است. اگر وزارتش برای تربیت ملّت احداث شده است، پس چرا درفکر تربیت ملّت نیست. پس چرا نمی بیند که از چهارده ملیون خلق ایران زیاده برنصف ملیون صاحب سواد بهم نمی رسد و سواد اکثر آن نصف ملیون هم در کمال قصور و نقصانست. و چرانمی داند که ملّت بی سواد از حیوانات چندان امتیاز ندارد و ازبی سوادان ارباب خیال و دانشمندان و فیلسوفان که بتدبیرات ایشان ملّت آنا فاناً ترقیات خواهد کرد بظهور نمی آید. و از بی سوادان صنایع و فنون مختلفه بروز نمی کند و مملکت و وطن معمور و منظم نمی‌گردد و صاحبان مکنت و ثروت پیدا نمی شود. بهر صورت از نوّاب اشرف شاهزاده مستدعی هستم که اگر نقاهت رفع شده است کتابچهٔ جناب روح القدس را در خصوص یغییر خط اسلام از مطاع معظم میرزایوسف خان طلبیده بشخصی فرمایش کنند که آنرا در حضور مبارک شما بخواند تامضامینش را بشنوید و ببینید که لزومیت تغییر الف باء اسلام درچه درجه است.

اجل ظالم هم نمی رسد که فزت برب الکعبة بگویم، چنانکه علی بن ابی طالب علیه السلام از دست معاویه بتنگ آمده هنگام ضربت ابن ملجم فرمود و از غم و غصه که سببش عدم موافقت معاصرین بی همت و بی مروّت است خلاص بشوم. خصوصاً که مصایب دیگر هم عمرم را تلخ تر از زهر هلاهل کرده است. دختر کوچک دوسالهٔ داشتم که الی غیرالنهایه بمهرش دل بسته بودم، از قضا دراین روز ها فوت شد. الآن در فراقش می نالم و می سوزم.

درکاغذیکه از بیستم شهر مای سنه ۱۸۷۱ بصحابت حسنعلی خان وزیر مختار دولت ایران در اسلامبول بجناب روح القدس فرستاده ام این مطالب مرقوم است:

اولا، اگرچه از طهران بمن نوشته بودند که گویا مطاع معظم حسنعلی خان. نیز مخالف مسئلهٔ تغییر الف باست. امابعد از ملاقات معلوم شد که این خبر اصلا وقوع ندارد و افترا بوده است.

ثانیاً، جناب روح القدس!

بعداز خواندن سئوال و جواب وزیر و شیخ در باب تغییر الف‌باء من نوشتن خط جدیدرا از طرف چپ بطرف راست بر مثال مسیحیان لازم و واجب شمرده ام و درین خصوص دلایل‌را بشما نوشته در کاغذهای سابق خود فرستاده ام.

ثالثاً معلوم بوده باشد در ضمن نوشتجاتیکه بطهران فرستاده ام این کلمات را مرقوم داشته بودم:

راه آهن واجب است، اما تغییر الفباء واجب از آنست. تلغراف واجب است، اما تغییر الف‌باء واجب از آنست. وضع قوانین دولتیه واجب است، اما تغییر الف باء واجب از آنست. ازاین کلمات هویداست که من مخالف وضع قوانین دولتیه نیستم، نهایت تغییر الفبارا ازآن مقدم شمرده ام. بعلت اینکه بدون تربیت ملت قوانین فایده نخواهد بخشید. امروز پسر میرزانبی خان در طهران به تغییر الف با ملتفت نشده بنای وضع قوانین گذاشته است. شمارا خبردار میکنم که از پیش نخواهد رفت.

رابعاً، از شما ملتمسم که مرا آگاه فرموده باشید آیا بچه سبب جناب برادر مکرم منیف افندی که قلباً اورا دوست میدارم بمن جواب نمیفرستند.

خامساً، جناب شیخ الاسلام قفقاز سلام فراوان میرساند و میگوید که اورا مثل شیخ‌الاسلام اسلامبول مخالف پروقره نشمرده باشید.

سواد مکتوب ملکم‌خان (از دوم ایون سنه ۱۸۷۱)

جناب روح القدس!

معلوم بوده باشد که اولیای دولت روسیه بعد از تسخیر داغستان و گرفتن شامل، یعنی دو سه سال قبل ازاین، باهتمام چند نفر فضلای ممتاز بجهت زبان آوار وچچن و چرکس الف‌باء جداگانه برشبه حروفات لاطین ازطرف چپ بطرف راست درست کرده اند. حالا دو سه سال است‌که در جمیع گوشه‌های جبال داغستان بمخارج دولت مکاتب و مدارس گشاده این خط جدیدرا باطفال مسلمین در معیت خط روسی تعلیم میدهند. امروز اطفال داغستان کلا صاحب سواد شده اند و باهمین خط جدید درزبان آوار و چچن و چرکس بیکدیگر کاغذ می نویسند و می خوانند و می فهمند و پارهٔ کتب اسلام‌را باین خط تحویل میکنند. حتی اطفال داغستان قرآن راو زبان ترکی را نیز گاه‌گاه باهمین خط جدید می نویسند و میخوانند. با وجودیکه پیش ازاین از اهل جبال بغیر از چند نفر ملا و افندی هیچکس خواندن و نوشتن نمیدانست. عنقریب کل اهالی داغستان و کل اهل جبال که سابقاً وحشی خصال بودند صاحب سواد و صاحب علم خواهند شد. اما اهل بسایط قفقاز قریب بدو ملیون از نکبت خط قدیم اسلام مثل حیوان هنوز کور و بی سواد مانده اند، بدین حالت الی مرورود هور خواهند ماند، اگر اولیای دول اسلامیه در فکر نجات‌ایشان از جهالت نباشند.

جناب روح القدس! توقع میکنم که این کیفیت را نیز بجناب وکالت پناهی صدراعظم معروض نموده باشید و بوزرای اسلامبول حالی بکنید.

برادر شما میرزافتحعلی



سواد ورقهٔ جداگانه از دوّم ایون سنه ۱۸۷۱

روح روانم روح القدس!

توقع میکنم که بعد از رسیدن این مکتوب بحضور وکالت پناهی صدر اعظم، ادام‌الله اجلاله، مشرف شده این مطلب را از قول من بآنجناب معروض داشته باشید:

در سال هزار دویست هشتاد که من بجهت تغییر الفباء اسلام بدارالسعادهٔ اسلامبول وارد شده اوّلا بحضور وکالت پناهی و ثانیاً بحضور فواد پاشای مرحوم شرفیاب گشته استدعا نمودم که الفباء جدید مرا در مجمع فضلای اسلامبول ملاحظه فرمایند. آنوقت بنا برفرمایش این دو بزرگوار الفباء مرا در مجالس متعدده جمعیت علمیهٔ عثمانیه ملاحظه کرده تصدیق نمودند و تغییر الفباء را از واجبات شمرده تغییرش را مخالف شرع شریف ندیدند. نهایت گفتند که کلمات با حروف متصله در عمل چاپ باعث اشد دشواریست. باید حروف متصله را نیز بحروف منفصله مبدّل کرد که سهولت عمل چاپ نیز میسر گردد، چنانکه سهولت قرائت میسر است. همین گذارش را جمعیت علمیه در کتابچهٔ مخصوص بچاپ رسانیده در کل صفحات مملکت عثمانیه منتشر ساخت. پس بر جمیع عقلا و فضلاء و وزراء و وکلاء دولت عثمانیه از مآل ملاحظهٔ جمعیت علمیه واضح و مبرهن شد که تغییر الفباء قدیم اسلام مخالف شرع شریف نیست و تغییر لازم است. بشرطیکه حروف متصله بحروف منفصله تبدیل یابد. لهذا برطبق صوابدید جمعیت علمیه برادر من میرزا ملکم خان

زحمت بسیار و مخارج زیاد کشیده حروف متصلهٔ الفباء قدیم‌را بحروف منفصله مبدّل کرده است ومن نیز دراینخصوص مصدّق شده‌ام و اولویّت حروف منفصله را بر حروف متصله مفصلا بجناب وکالت پناهی نوشته‌ام. ما این کاررا محض بصواب دید جمعیت علمیهٔ عثمانیه کرده‌ایم. الان وزرای اسلامبول بچه دلیل و بچه سند میگویند که تغییر خط اسلام مخالف شرع شریف است و خط قدیم جزء دین اسلام است؟ و بچه حق میگویند که حروف منفصله بد است و شبیه حروف فرنگیانست؟ اگر تغییر خط قدیم مخالف شرع شریف بوده چرا جمعیت علمیه درکتابچهٔ خود در همان تاریخ صراحةً و مطبوعاً بقلم آورده است که تغییر خط قدیم اصلا وقطعاً مخالف شرع شریف نیست. و اگر حروف منفصله بسبب اینکه شبیه حروف فرنگیانست، مخالف شرع می‌بود چرا جمعیت علمیه درآن تاریخ صراحةً حروف منفصله را مرجح شمرده برآن تجویز داده است؟ ما خود بخود در مسئلهٔ تغییر الفباء بهیچ کار مرتکب نشده‌ایم، مگر به تجویز و صلاحدید جمعیت علمیه. دراین صورت از جناب وکالت پناهی مستدعی هستم که میان ما و وزرای اسلامبول حکم باشد و مقرر فرماید که این کار مجدداً در مجمع فضلای عثمانیه ملاحظه شود. بشرطیکه جمیع آن فضلا از اشخاصی باشند که یکی از السنهٔ یوروپا عالمند و بعد ازاین اجلاس بحکم آن فضلاء عمل گردد و بمیرزا ملکم خان اجازت داد شود که باسمه‌خانهٔ خود را دراین خط جدید بکار اندازد. بدون اینکه خط قدیم متروك شود، بلکه خط قدیم بسیاق سابق بماند. وقتیکه خط جدید اشتهار بهم رساند و ملّت از سهولت و منفعت آن مطلع گردید خط قدیم خودبخود متروك خواهد شد، بدون اینکه کسی طالب ترك آن بشود.

آشکار است که خط قدیم اسلام سدّ راه علوم و مانع ترقی ملّت است در هر مواد. اگر این خط تغییر نیابد تا انقراض عالم

ملّت اسلام در ظلمت جهالت خواهد ماند. وزرای اسلامبول بمسائل شرعیه و فقهیه واقف نیستند. تغییر خط قدیم هرگز مخالف شرع نیست. خلفای عباسیه خط کوفی را بخط نسخ تبدیل کردند و علما نیز تجویز نمودند. نوشتن خط از طرف چپ بطرف راست هم مخالف شرع نیست. بعلّت اینکه ما امروز ارقام هندسیه را، یعنی صفرهارا مثل فرنگیان از طرف چپ بطرف راست مینویسیم، شرع شریف هرگز مانع نمی‌شود. نوشتن حروف منفصله، که موجب ترقی ملّت در علوم خواهد شد، اگر از طرف راست بطرف چپ صلاحیت ندارد نوشتن آنهارا نیز از طرف چپ بطرف راست بسیاق خط مسیحیان تجویز می‌توان کرد، مانند ارقام هندسیه. تغییر خطوط قدیمه فیما بین ملل امر نادرالوقوع نیست و هرگز باعث زوال دولت نمی‌شود. پطرکبیر دیدکه خط قدیم روسها مانع ترقی ملّت است آنرا بحروف لاطین تبدیل داد و دولتش نه اینکه بزوال نرسید بلکه آناً فاناً رو بترقی نهاد، با وجودیکه از هر طرف خواه عوام و خواه کشیشان و روحانیان دراین باب بمخالفتش برخاسته بودند.

جناب روح‌القدس، توقع میکنم که جواب وکالت پناهی صدر اعظم را بمن مرقوم نموده باشید.

برادر شما میرزا فتحعلی

سواد ورقه جداگانه از دوم ایون سنه ۱۸۷۱

روح‌روانم روح‌القدس!

من نه از آن حریفانم که در برابر خصم سپر انداخته تن برضای او داده باشم. مادام که زنده‌ام با وزرای اسلامبول با قلم خواهم جنگید، تا اینکه بمیرم. بعد از مردن من و شما که یاور منید، آیندگان و اخلاف ما خواهند دید که معاصران ما در چه درجه بی‌شعور بوده‌اند و هزار هزار افسوس خواهند خورد و خیال مارا مجری خواهند کرد و درسر قبرما نشانگاه تعمیر خواهند نمود.

یك وقتی مردم غزنین در مقابل سلطان علاءالدین حسین جهان سوزغوری علم مخالفت برافراشته بودند. سلطان این فردرا بایشان نوشت:

«غزنین اگر زبیخ وبن برنکنم
من خود نه حسین بن‌حسین حسنم».
این دین اسلام که سد راه الفبا می‌شود:
این دین اگر زبیخ وبن برنکنم
من خود نه علی بن تقی حسنم.

نسخه‌جات متعددهٔ کمال‌الدوله در دست دوستان و هم رازان من در اطراف عالم موجود است. عنقریب دوستانم نسخه‌را در طرفی بچاپ خواهندرساند و درکل آسیا و آفریقیه منتشر خواهند کرد. آنوقت ببینیم که وزرای اسلامبول چگونه دین خود-

شانرا نگاه خواهند داشت. آنوقت دین ایشان از دست خواهد رفت، لابداً بقبول الف باء ما رضا خواهند داد و ایام سعادت و فرخندگی برای ایشان رو خواهد آورد و آنوقت ازاین رفتار خودشان که الآن نسبت بما روا می‌دارند پشیمان خواهند گشت و بمقام عذر خواهی خواهند آمد. بعلّت اینکه هدم اساس عقاید باطلهٔ ایشان باعث نجات ایشان از ظلمت جهالت و باعث ترقی ایشان بمدارج عالیه خواهد شد.

جناب روح‌القدس!

از قول خود و از قول جناب شیخ‌الاسلام قفقاز بشما می‌نویسم که از حالت وزرای اسلامبول افسرده دل و بسرددل مشوید، درکار خود مردانه باشید. مخالفت وزرا بی معنی و بی دلیل است. با ایشان درکمال ملایمت بمقام احتجاج درآیید و بهر یك از ایشان در موقع مناسب کتابچهٔ خودرا در خصوص لزومیت تغییر الف‌باء، یعنی سؤال و جواب وزیر و شیخ را بخوانید و طوری بکنید که جناب وکالت پناهی صدر اعظم هم این کتابچه را یا بخواند یا سماع بکند تا بلکه آتش افسردهٔ همت او نیز از تأثیر قلم شما شعله‌ور گردد. اگر شما این کتابچه را نمی‌نوشتید من از غصه میمردم، زیرا که هیچکس حقیت خیال مرا نمی‌فهمید. الآن تسلی یافته‌ام. در تفلیس سه‌چهار نسخه داریم، بطهران نیز چند نسخه پراکنده کرده‌ام. هرکس که بدستم می‌افتد کتابچه را نخوانده از گریبانش دست برنمیدارم. مطاع معظم حسنعلی‌خان را، که درشب ورود از راه آمده خسته شده بود، باز مجبور کردم که بکتابچه گوش بدهد. جناب شیخ‌الاسلام هم از یکطرف در خواندن این کتابچه بارباب هوش وادراك اهتمام زیاد دارد. اما چه فایده، ارباب هوش و ادراك کم است.

جناب روح‌القدس!

مادام که من زنده‌ام از خیال الف‌با، از آرزوی اجرای آن مهجور نمی‌توانم شد. چنانکه شما سالهاست دراین راه

زحمات زیاد داشته‌اید و مبالغ زیاد صرف کرده اید، من نیز زیاده از ده سال است دراین راه متحمل زحمات بسیار و مخارج بسیار هستم. در اوایل کار از روی دفتر خودم قریب هشتاد اشرفی بطلاب از فرط شوق بصیغه انعام بهر یك از قرار یك اشرفی بخشیده‌ام تاکه الف‌باء جدید را یاد بگیرند. قریب این مبلغ بخوش نویسان نسخ داده‌ام که نسخه‌جات متعدده از الف‌باء جدید نوشته‌اند. مبلغ پانصد منات خرج سفر اسلامبولم شده است. و حتی امروز هم از تحریرات این مسئله و از مخارج پوسته و مزد محرران مکتوباتم فارغ و آسوده نیستم. بعد ازاین نیز هر قسم زحمات و مخارج را دراین راه با طیب خاطر قبول خواهم کرد. تا اینکه همکیشان خودمرا از ظلمانیت بنورانیت برسانم و لذت روحانی بیابم. اگرچه همکیشان من به تشخیص خیر و شر خودشان قابل نیستند و از نشأهٔ ترقی و بلندنامی محرومند، بهر صورت از شما اشد التماس میکنم، چنانکه از مطاع معظم حسنعلی خان نیز نوشته‌ام، شرحی درباب مسئلهٔ تغییر الف‌باء اسلام درزبان فرانسه انشاء نموده در روزنامهٔ قونستانتینوپول، یا در روزنامهٔ دیگر بچاپ رسانیده باشید و در آنشرح اسم مرا و آمدن مرا برای این مطلب باسلامبول نیز و اسم خودتانرا و اسمهای جمیع متفقان و طرفداران این مسئله را و تصدیق و تقویت جناب وکالت پناهی‌صدر اعظم‌را ذکر نمائید و صراحةً بقلم بیاورید که مسئله الآن درچه قرار است و بعد از چاپ این شرح چند نومره از همان روزنامه برای من بفرستید. دراینجا آن شرح را بزبان روسی ترجمه کرده در روزنامهٔ قفقاز و روزنامه‌های پطربورغ بچاپ خواهم رساند، اما باید دراین شرح حرف پولیتکه موایتکه را بکنار بگذارید. در همین شرح فرانسه سبب مخالفت کهنه پرستان و قونسورواتوران را نیز درباب تغییر الف‌باء و دلایل ایشانرا باید ذکر بکنید. بعد ازاین کاغذهای خودتانرا باسم خود من پپوسته تسلیم نمایید که دیگر گم نخواهد شد. اگر میخواهید استراخاووی یعنی باصطلاح فرانسه آسوره

بکنید. من هم کاغذهای خودمرا باسم خود شما خواهم فرستاد آسوره کرده.

دیگر، جناب روح‌القدس، صراحةً مرا مطلع بسازید که آیا بچه سبب و بچه احتیاط برادر مکرم منیف افندی که باو وثوق تمام دارم بمن جواب نمی‌نویسد. آیا جناب وکالت پناهی صدر اعظم در انجام عرض‌حال من چه فرمایش داده‌اند؟ منیف افندی تصویرات مرا بکدام اشخاص تسلیم کرد؟ دیگر این فقره‌را نیز بمن از طرف خود مرقوم سازید که آیا مسئلهٔ تغییر الف‌باء اسلام هیچ گوش زد اعلیحضرت سلطان شده است یانه؟ و همچنین مسئله تغییر الف‌باء گوش زد خدیو مصر اسماعیل‌پاشا شده است یانه؟ چون وزرای اسلامبول منکر حقیت الف‌با اند لهذا می‌خواهم آنرا باسماعیل پاشا هم معروض بداریم.

خلاصه، موقوف بصلاحدید شماست. این هم چیزه کیست. اگر اسماعیل پاشا قبول و مجری هم بدارد باز من از گریبان وزرای اسلامبول دست برنخواهم کشید، تا اینکه ایشانرا ملزم بکنم و بمراد خودمان برسیم.

جناب شیخ الاسلام از وزرای اسلامبول بسیار گله‌مند است. ازاین روز در جستجوست که در کتب خود سنّیان فتوی بیابد که تغییر خط قدیم اسلام هرگز مخالف شرع شریف نیست. هر وقت که حاضر شد برای شما خواهم فرستاد.

برادر شما میرزا فتحعلی آخوندزاده

***

سواد ورقهٔ که بمیرزا یوسف‌خان مرقوم شده است
(از هشتم ایون سنه ۱۸۷۱).

مطاع معظم، ادام الله اقبالکم!

در این روزها از جناب روح‌القدس کاغذ ملال افزا رسید. روح القدس می‌نویسد وزرای اسلامبول در اجلاس آخرین، که بجهت تغییر خط اسلام و الف‌باء قدیم برپا شده بود، بیك بار فریاد زدند: ای وای، ملکم میخواهد زبان مارا ضایع بکند، دین مارا خراب بکند، دولت مارا از میان بردارد، خطی بما نشان میدهد که شبیه خط فرنگیست و نمیداند که خط ما جزء دین ماست. ما نمی‌خواهیم دین خودمانرا از دست بدهیم. واویلا، و امصیبتا، این چه تکلیف است که بما میکنند؟... واسلام.

مطاع معظم! روح‌القدس می‌نویسد زحمات چندین ساله‌ام و مخارج بسیارم کلاً بهدر رفت. الف‌بارا بطوری کامل و بی تصور درست کرده بودم که اگر میدیدید قطعاً صدهزار آفرین میخواندید. و آلات و اسباب باسمه خانهٔ مخصوص مهیا کرده بودم. با وجودیکه باین احمقان هرگز تکلیف نمیکردم که از خط قدیم بالمره دست بردارید و خط مرا قبول بکنید. فقط این تمنارا از ایشان میداشتم که بمن اجازت دهند در زبان عثمانی با همین خط جدید اختراعی خود روزنامه چاپ بکنم و منتشر سازم، چنانکه ارمنیان و یونانیان و فرنگیان امروز ده روزنامه در زبان ترکی عثمانی با خط خودشان چاپ میزنند.

خلاصه، حضرات وزرا با من چنین رفتار کردند و مرا در مسئلهٔ تغییر الفباء بکلی مأیوس نمودند. خداوند عالم میان ما و ایشان حاکم باشد. ما طالب ترقی و سعادت این حمقا هستیم، ایشان بکفر ما حکم میکنند و بما لعنت میکنند. یك وقتی بر قبر ما بزیارت خواهند آمد.

مطاع معظم! توقع میکنم که این گذارش‌را اگر مناسبت داشته باشد بجناب وزیر علوم اعتضاد السلطنه نقل نموده‌باشید که لذت ببرد و بداند که درنگاه داشتن ملت در کوری و جهالت و وحشیت اوتنها نیست. وزرای اسلامبول نیز، که عقلا و فیلسوفان جهانند، دراین عقیده و عمل با او شریك هستند.

مطاع معظم رفتار وزرای اسلامبول از تازگی مرا بزحمت انداخت. قلم از دستم، نمی‌افتد. چیزها باسلامبول می‌نویسم که اگر بصخرهٔ صما برخورد شکافته خواهد شد. از خیال الف‌باء مهجور شدن برای من محال است. مادام که زنده‌ام با وزرای اسلامبول با قلم خواهم جنگید.

می‌بینید که دین سنیّان سدراه الف‌باء می‌شود. پس بعد ازاین هیچکس نگوید که دین مانع علم و معرفت نیست. مع هذا بشما اطمینان میدهم که الف‌با سر خواهد گرفت. اگر امروز نه، فردا، اگر نه پس فردا. پطر کبیر دید که خط قدیم روسها مانع ترقی ملت است در عاوم آنرا ترك نموده با حروفات لاطین خطی‌نو ایجاد کرد، عوام و کشیشان و اشراف مملکتش درمخالفتش برخاسته فریاد زدند که دین ما از دست خواهد رفت و دولت ما بزوال خواهد رسید. پطر کبیر بحرف حمقا اصلا اعتناء نکرده در عزم خود مردانه بود. نه اینکه دین شان از دست نرفت و دولت‌شان بزوال نرسید، بلکه بسبب همین خط جدید آناً فاناً رو بترقی نهاد.

میرزا فتحعلی آخوندزاده

سواد ورقهٔ جداگانه (از هشتم ایون سنه ۱۸۷۱)

مطاع معظم، ادام الله اقبالکم!

حسنعلی خان گروس وزیر مختار دولت علیهٔ ایران در اسلامبول از تفلیس عازم مقصد شد. درشب ورودش بزیارتش رفتم. بعد از کمال مهربانی داجویی از هر دری سخن بمیان آمد و حکایت رفت. از جملهٔ آنها معظم الیه فرمود که درایام خلافت مأمون که هنوز پای‌تختش درخراسان بود امیرعلی نامی در حوالی همدان بمنصب حکومت سربلندی داشت و این امیرعلی جدّ بزرگ حسنعلی خان است. و امیرعلی فرزند یکنفر سردار عرب صعصعه بن قعقاع بوده است. اتفاقاً حضرت امام رضا علیه السلام که بنا بردعوت مأمون با کوکبه و احتشام از مدینه‌عازم خراسان می‌شد از محل حکومت امیرعلی عبور کرده درخانهٔ او مهمان شده است. امیرعلی بشکرانهٔ این سعادت عظما، که امام عصر درخانهٔ او نزول فرموده است، خواسته است که یکنفر را از دو نفر فرزند خود درخاك پای امام برسم قربانی بکشد. حضرت قبول نفرموده بامیرعلی دعای خیر گفته بر اوجاق او برکت و سعادت از جناب رب‌العزه در خواست کرده است.

مطاع معظم ازاین حکایت معلوم شدکه حسنعلی خان نسب خودرا بتازیان می‌چسباند و خودرا عرب و از اولاد صعصعه بن قعقاع میشمارد. و افسوس که ما تا امروز اورا کرد وکرد بچه پنداشته‌ایم. حالا مشخص شدکه بچه سبب نسخهٔ معلومه مرغوب طبع

او نیامده است و بچه سبب آنرا در پاریس گذاشته بوده است. نمیدانم که اقدامات شما نیز، یعنی اقدامات وزارت عدلیه نیز پسند طبع اوست یا نه. از نوشتن این مطلب چیز دیگر بجناب شما تبادر نکند. کمال خصوصیت فیمابین ما حاصل است، یعنی فیمابین من و حسنعلی خان.

دیگر مطاع معظم! کاغذ شما و تاریخ شاهزادهٔ آزاده جلال الدین میرزا رسید. کاغذ شما بسیار مختصر بوده. میدانم که شما خودتان شغل زیاد دارید، مگر میرزایان آسوده در دستگاه شما نیستند؟ اگر هستند بگوئید کاغذ مفصلی از احوالات شما وگذارشات طهران برای ما بنویسند. من و جناب شیخ الاسلام دائما شوقمند دانستن گذارشات شما هستیم و طالب پیشرف اقدامات شما میباشیم. به برادر مهربان میرزا جعفر دعا میرسانم. این دفعه برای او مطلبی نه بود که کاغذ جداگانه بنویسیم. من هم بسیار خوشحال شدم که باو بنوعی هم ایلیم، یعنی انکوتلوئیم و هر دو آب دره ورت را نوشیده‌ایم. درحق وزارت عدلیه خبرهای نالایم در تفلیس منتشر میشود. حقیقت را شما خودتان بنویسید که چگونگی معلوم گردد. جناب شیخ الاسلام سلام وافر میرساند و احوال پرسان است.

مخلص شما میرزا فتحعلی

سواد مکتوب دیگر میرزا یوسف خان
(از هشتم ایون سنه ۱۸۷۱)

مطاع معظم! بوسیلهٔ نوشتن لفظ انکوت در کاغذ دیگر مطلبی بخاطرم رسید.

وقتیکه ما درمیان ایل انکوت می‌بودیم هر سال در وقت فصل تابستان بجهت ییلامشی بعلی پنجه‌سی میرفتیم. زن عمویم آخوند ملا علی اصغر در میان طایفهٔ شاهسون خویشاوندان داشت. ییلاق ایشان در دامنهٔ کوه ساوالان می بود. سالی خواستیم که بدیدن خویشاوندان برویم. از ییلاق علی پنجه‌سی با کوچ و عیال از راه مشکین عازم دامنهٔ کوه ساوالان شدیم. انواع و اقسام آبهای گرم در آنجا دیدیم که بوصف نمی‌گنجد. از آنجمله یك حوضی بود که قوتور سویی می‌نامیدند. آبش تخمینا برای گردش یك باب آسیاب کفایت میکرد. چون شما امروز در ایران بکارهای بدیع‌الوقوع اقدام کرده‌اید چه می‌شود که بدولت علیه پروژه بدهید که دو سه نفر طبیب فرنگی مأمور سازد تا بروند کلّ میاه حارّهٔ کوه ساوالانرا ملاحظه و خاصیت آنها را مشخص بکنند. بعد در سرآن میاه کبریتیه تعمیرات بکنید و با آنها بنای معالجه امراض بگذارید و برای تردّد برآن محل‌ها- راه هارا هموار و آسان نمایید. می‌توان گفت که سالی مبالغ خطیره ازاین میاه‌مداخل می‌توان برداشت که بخیال نگنجد. حتی از یوروپا برای معالجه بکوه ساوالان سیاحان و مریضان تردّد

خواهند کرد. در اندك مدت آن صفحات بخاطر همان میاه بنوعی معمور و آبادان خواهدشد که بوصف نمی‌آید. یحتمل قامپانیهٔ نیز پیدا بشود و میاه را باجاره بردارد.

ای وای، مطاع معظم! دراین مقام باز یك کلام روح‌القدس بخیالم رسید:

مستشار مجلس ـ دول خارجه می‌خواهند که بخاك ایران دست تعرض برسانند چه باید کرد؟

ارکان مشورت ـ راه آذربایجانرا نباید ساخت!

میترسم که باز ارکان مشورت بگویند که راه ساوالانرا چه طور بسازیم و برای مدعیان بادست خودمان راه بگشاییم. این چه خیال است؟

والله، بالله، تالله، دول خارجه بهزار سبب هنوز در ملك ایران طمع ندارند. هرگاه طمع داشته باشند شما خواه راه بسازید، خواه نسازید، خواهند گرفت. چرا بتوهمات بیهوده میاه و معادن خودتانرا بکار نمی‌اندازید؟

سواد ورقه که بملکم خان نوشته شده است
(از هشتم ایون سنه ۱۸۷۱)

روح روانم روح‌القدس!

در کاغذیکه از دوم ماه ایون فرستاده‌ام نوشته بودم که اولیای دولت بهیهٔ روسیه برای السنهٔ آوار و چچن الفبا درست کرده در هر گوشهٔ از اطراف داغستان با مخارج دولت مکاتب و مدارس گشاده باطفال مسلمین از اهل جبال تعلیم زبان ایشان میکنند و عنقریب اطفال اهل داغستان که سابقاً کلا وحشی خصال بودند صاحب سواد و صاحب علم خواهند شد و ما ساکنین بسایط قفقاز از نکبت خط عربها الی انقراض عالم در کوری وجهالت خواهیم ماند.

الآن یك نسخه از همان الفباء زبان چچن در تفلیس پیدا کرده‌ام و برای شما میفرستم و بداغستان هم نوشته‌ام که یك نسخه نیز از الفباء زبان آوار بفرستند، هر وقت که برسد آنرا نیز خواهم فرستاد.

حالا از شما توقع میکنم که از قول من بجناب وکالتپناهی صدرعظم معروض داشته باشید که اهل داغستان و چچن هزارو دویست و هشتاد سال است که دین اسلام را قبول کرده‌اند و تا امروز بسبب عدم صلاحیت خط اسلام بی سواد و بی معرفت و وحشی خصال مانده‌اند. دولت بهیه روسیه چند روز است که این خاك‌را مسخر کرده است و بدون تامل و تأخیر به تربیت و تعلیم طوایف آن شروع نموده است. تکالیف دولتها به تبعه اینست.

یعنی باید بافراد تبعهٔ خودشان تربیت بدهند و ایشانرا ازظلمانیت بنورانیت برسانند. در اینصورت چگونه روا خواهید دید که سیصد ملیون خلق اسلام بواسطهٔ عدم صلاحیت خط سابق ما در کوری و جهالت پایدار بماند. هزار و دویست و هشتاد سال ما در جهالت مانده‌ایم بس است. بعد ازاین که علاج درد خود مانرا یافته‌ایم چرا باب علم و معرفت را بروی ما می‌بندید و چرا نمی گذارید که بخط قدیم اسلام و بالف‌باء آن تغییر بدهیم؟ بعد از پنجاه سال کل اهالی جبال ازیمن اهتمام دولت بهیه روسیهٔ صاحب علم و معرفت خواهند شد و جوانان نورس ایشان اکثر کتب عربیه را خواه دینیه و فقهیه باشد و خواه تاریخیه و امثال آن باشد باین خط جدید تحویل خواهند کرد و دین خودشانرا بهتر از سابق نگاه خواهند داشت و مسائل فقهیهٔ خودشانرا بهتر از سابق خواهند دانست. اما ما بیچارگان، اگر خط ما تغییر نیابد، در جهالت قدیم باقی خواهیم ماند. بعض حکایتها که دراین الف‌با چاپ یافته است از زبان عربی ترجمه شده در زبان چچن مرقوم گشته است و اکثر کتب عربیه را نیز اهل چچن بعد از چندی بی‌شك و شبهه دراین خط جدید خواهند نوشت و خواهند خواند و ازاین عمل هرگز دین ایشان خلل پذیر نخواهد شد.

جناب روح‌القدس! توقع میکنم که این کیفیت را بوزرای کج فهم اسلامبول نیز حالی بکنید و این سئوالرا از ایشان بنمائید:

سئوال: ای حضرات وزرا، طایفهٔ چچن که مسلمانان خالصند، شافعی المذهب و اهل قبله، امروز در زبان خودشان، نه بخط قدیم اسلام، یعنی نه بخط حروفات عربیه کتابت میکنند و تعلم علوم مینمایند، بلکه بخطی که شبیه خطوط فرنگیانست. و ازچپ از طرف چپ بطرف راست، مثلا بهمین خط که دراین الف‌با بشما نشان میدهم. آیا بعقیدهٔ شما، ای وزراء، این طایفهٔ چچن کافرند یا خیر و از اسلامیت خارج گشته مرتد و ملعون شده‌اند یا خیر؟

اگر بگویند که بلی، کافرند و ملعونند، آنوقت این کلام را

بایشان بخوان: لایجوز تکفیر من قال‌لااله الاالله محمد رسول‌الله و صلّی الی‌القبلة لقول‌النبی علیه السلام: لایجوز اللّعن علی احد من اهل القبلة ای لایجوز تکفیرهم.

و اگر بگویند که خیر کافر و ملعون نیستند، آنوقت ازایشان بپرس: پس، ای وزراء، شما بچه دلیل و حجت درکتابت استعمال حروفات منفصله را مشابه خط فرنگی و ترك خط قدیم اسلام و حروفات عربیه را باعث کفر می‌پندارید و بچه سند خط عرب را جزء دین میشمارید؟ باوجودیکه جمیع حروفات جدیده موضوعهٔ ما باز اشکال حروفات سابقهٔ خط خودمانست، با تغییر جزئی در هیئات آنها. مثلا حرف ب در خط جدید باز حرف ب سابق است با تغییر جزئی و حرف ج باز حرف ج سابق است و هرف ع باز حرف ع سابق است الی آخر الف‌باء و هرگز حرفی و شکلی از حروفات ملل خارجه ماخوذ نشده است و نمی‌توان گفت که این حروفات جدیده حروف فرنگیانست. اگر کسی این تهمت را بزند آشکارا مرتکب افترا و بهتان می‌شود.

جناب روح‌القدس! توقع میکنم که کیفیت این احتجاج را بمن مرقوم داشته باشید. و اگر حضرات وزراء بنارا بر زور وتحکم بگذارند این امر دیگر است. در هر صورت شما شرحی در زبان فرانسه درباب مسئلهٔ الف‌باء که خواهش کرده‌ام بچاپ رساینده چند نومره از آن برای من بفرستید. من هم و جناب شیخ‌الاسلام هم خواهشمندیم که اشکال حروفات صامته و مصوته جدیدهٔ خودراکه کاملا درست کرده‌اید دریك یا دو صفحه که زیاده طول و تفصیل نداشته باعث زحمت نشود برای ما بفرستید که ملاحظه بکنیم. اگر چاپی باشد خیلی خوب، اگر چاپی نباشد با قلم نوشته بفرستید.

جمیع مکاتبات مرا من اوّله الی آخره در دفتر مخصوص ضبط کرده نگاه بدارید که بعد از وفات ما برای آیندگان تاریخ و آنتیق خواهد شد.

برادر شما میرزا فتحعلی

سواد مکتوبیست که بشاهزاده جلال الدین میرزا پور فتحعلیشاه قاجار فرستاده شده است

نواب اشرف ارفع والا شاهزادهٔ آزادهٔ عالی نژاد جلال الدین میرزا اطال الله عمره را معروض میدارم.

نامهٔ مبارک شمارسید، کمال سربلندی وخوشنودی روداد. از رفع شدن ناخوشی شاهزاده بهجت بی اندازه حاصلم شد. مژده داده اید که ارادهٔ زیارت بیت الله را دارید، مستدعی هستم که هنگام ذهاب هم هنگام ایاب هم ازراه تفلیس آمده دربنده خانه منزل فرموده باشید تاچند روز که اتفاق مکث خواهد افتاد لوازم مهمانداری بجا آوریم واز دیدار مبارک نواب شما خرسند وسعادتمند بشویم. از دولت شاهزاده اطاقهای متعدد ومرغوب دارم که شایستهٔ نزول نواب شما تواند شد. یزدان بخشنده یک پارچه نان عطافرموده است که از مثل شما مهمان عزیزالقدر و جلیل الشان خجالت و شرمندگی نخواهیم کشید. متوقعم که هنگام عزیمت خودتانرا پیش از وقت مرقوم فرموده باشید. نامهٔ نواب شمارا بادو جلد نامهٔ خسروان بجناب شیخ الاسلام رسانیدم. این روز ها من در ییلاقم، شیخ الاسلام در شهرمانده است. بعداز ملاقات جوابش را بنواب شما خواهم نوشت. الفبا هنوز بچاپ نرسیده است، تفصیلات زیاد و موانع بسیار ظهور کرده است. کیفیت را بجناب مطاع معظم میرزا یوسف خان نوشته ام، البته بنواب شما خواهد گفت. بیچاره روح القدس کاغذ سوزناک بمن نوشته از اجاجت و عدم موافقت معاصرین داد و فریادمی زند.

باری، ببینیم که کار بکجا منجرخواهدشد. مردک زرد چهر همانست که دریافت فرموده‌اید. بعدازرسیدن نامهٔ دومین خسروان شخصی ازرجال دولت ایران از راه تفلیس عبور میکرد. بنابر آشنایی که سابقاً داشتیم بدیدنش رفتم. در اثنای صحبت همان افراد را با و می‌خواندم. وقتی که باین فرد رسیدم:

که ناگه یکی مردک زردچهر
بجام مرادم بر آمیخت زهر.

بدون آنکه من اظهار بکنم که مراد از مردک زردچهر کیست بداهتاً گفت:

که ناگه یکی مردک زرد مو
که اکنون بایران نهاده است رو
زشر همین مرد ناپاک زاد
خدا بندگانرا نگهٔ دار باد.

بفراستش تحسین کردم.

در ییلاق قوجور من توابع تفلیس از مخلص نواب شما میرزا فتحعلی‌آخوند زاده قلمی گردید. ۲۹ ایول سنه ۱۸۷۱.

کاغذ دوست مکرم مانکجی صاحب را سرگشاده میگذارم که نواب شمانیز بخوانید.

سواد مکتوب دوست عزیز مانکجی صاحب پیشوای طایفهٔ زردشتیان ساکن طهران

(از ۲۹ ایول سنه ۱۸۷۱)

دوست عزیز و مهربان من، مانکجی صاحب، ازادالله عمرکم!

نامهٔ فرح افزای جناب شمارسید، موجب بهجت و سرور بی اندازه گردید. اوّلاً از نواب شاهزادهٔ آزاده جلال‌الدّین میرزا نهایت رضامندی و ممنونیت دارم که مرا با شما آشنا کرده است. ثانیاً ازاین اتفاق که با شما دوستی پیدا کرده ام کمال خوشنودی حاصلم شده است. شما یادگار نیاگان مائید و ما قرونیست که بواسطهٔ دشمنان وطن خودمان بدرجهٔ ازشما دور شده‌ایم که اکنون شما مارا درملّت دیگر و در مذهب دیگر می شمارید. آرزوی من اینست که این مغایرت از میان ما رفع شود وایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایرانست و غیرت و ناموس و بلند همتی و عالی طابعی تقاضا میکند که تعصب ما درحق هم جنسان و هم زبانان و هم وطنان باشد، نه درحق بیگانگان وراه زنان و خونخواران. و مارا شایسته آنست که اسناد شرافت برخاک وطن مینونشان خودمان بدهیم، نه برخاک دوزخ صفت و ذات اللهب اجنبیان. نیاگان ما عدالت پیشه و فرشته کردار بودند، ما فرزندان ایشان نیز دراین شیمهٔ حمیده باید پیروان ایشان بشویم، نه پیروان ظالمان و اهرمنان. من خودم اگر چه علی الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیانست. جدم حاجی احمد از رشت آمده در آذربایجان

توطن اختیار کرده است. پدرم میرزا محمد تقی و من خودم در آذربایجان تولد و پرورش یافته ام. من در گمان و نمشتهٔ شما که الواط و اشرار عقلا و صلحا نخواهند شد و اهرمن فرشته نخواهد گشت شریک نیستم. همین الواط و اشرار هزار دویست چند سال قبل ازاین عقلا و صلحا بودند که امروز الواط و اشرار شده اند، یعنی فرشته بودند اهرمن شده اند. پس در صورتیکه فرشته اهرمن تواند شد، اهرمن نیز فرشته می تواند شد. باید سبب‌را منظور نمائیم. آیا بچه سبب فرشته اهرمن شده است. و قتیکه همان سبب رفع شد از اهرمن فرشته خواهد گشت. مراد کمال الدوله از تصنیفش اینست که همان سبب را رفع کند. شما میگوئید که اردشیر بابک و کیخسرو با فرهنگ میخواهد که اهرمن فرشته گردد. من میگویم که خیر، سبب معلوم باید رفع شود که اردشیر بابک و کیخسرو با فرهنگ ظهور کند، تا اینکه اهرمن را فرشته گرداند. مادام که همان سبب باقیست الی انقراض عالم نه اردشیر بابک ظهور خواهد کرد، نه کیخسرو با فرهنگ. ظهور این چنین پادشاهان و فریدون و انوشیروان از دولت پیمان فرهنگ بود و الا خاک ایران خاصیت خودرا گم نکرده است. ایران باز همان ایران مینو نشانست که سابق بوده، نهایت سبب معلوم طبیعت سکانش را خراب کرده است و میکند و همیشه خواهد کرد، مادام که باقیست.

دیگر در دفعهٔ اولی که رسالهٔ سیاحت شمارسید مکتوبی از طرف شما نبود حالا معلوم شد که مکتوب بوده است، اما هنگام فرستادن رساله فراموش شده در طهران مانده است. الان سوادش را خواندم، بسیار بسیار فرحناک شدم و از مراتب محبت و مهربانی شما اظهار کمال رضامندی میکنم. دیگر متوقعم که معلوم داشته باشید آیا در کجا و در کدام بلد چاپ کردن مکتوبات کمال الدوله ممکن است؟ آیا در بامبی و یا در خود ایران؟ در هر صورت بسیار خواهشمندم که نسخهٔ کاملهٔ آن که در نزد خود منست بچاپ رسیده باشد نه دیگر نسخه ها که قصور دارند. نمیدانم که بتوسط

کدام شخص معتمد نسخهٔ کاملهٔ کمال الدوله را برای شما بفر-
ستم. می نویسید که بلحاظ چند کمال الدوله را اقبال الدوله نوشته
اید. تفاوت نمیکند، من مانع نیستم، این قدر هست می خواهم
بدانم که منظور شما از تغییر این اسم چیست. در هرصورت باید
بمطالب نسخه و الفاظش و سبکش هرگز تغییر و تبدیل داده
نشود. وسیلهٔ فرستادن مکتوبات شما همانست که شاهزادهٔ آزاده
جلال‌الدین میرزا مکتوبات خودرا بدان وسیله میفرستد. من نیز
جواب شمارا در هردفعه بنواب اشرفش خواهم فرستاد که بدست
خود شما برسد. باقی حالت زردشتیا نرا تفصیلا چنانکه وعده
کرده اید امیدوارم که بفرستید با کتاب انجمن آرای هوشنگ. من
الآن در ییلاقم، جناب شیخ الاسلام در شهر مانده است. بعداز
ملاقات سلام شمارا رسانیده جوابش را بشما خواهم نوشت.

در ییلاق قوجور من توابع تفلیس از دوست شما میرزا فتحعلی
آخوند زاده قلمی گردید. ۲۹ ایول سنه ۱۸۷۱.

سواد مکتوبیست که بنواب اشرف شاهزاده جلال‌الدین میرزا نوشته شده است

(درماه سنطبر سنه ۱۸۷۱)

نواب اشرف وامجد والا شاهزادهٔ عالی نژاد جلال الدین میرزا اطال الله عمره را معروض میدارم.

اوّلا اینکه جواب نامهٔ مبارک سابق شمارا از بیست نهم ایول امسال دریکجا با جواب دوست عزیز مانکجی صاحب فرستاده ام. نمیدانم که سبب تأخیر و صولش از چه رهگذر است. ثانیاً نامهٔ که از وجود عزیز میرزا تقی طبیب بسرافرازی مخلص فرستاده بودید مطالعه کرده از سلامتی نواب مستطاب شما و از بهبودی رمد چشم فرح افزودم و از اخبار میرزاتقی که اجازت سفرمکه معظمه بسرکار شماداده شده است آتش شوق دیدار شما تیز تر و شعله ور گردید. دراین هنگام دقیقهٔ آسودگی و فرصت ندارم که عریضهٔ مفصله بنویسم. انشاء الله تعالی بعدازاین درفراغبالی از گذار-شات اینولا و از خیالات و مکنونات ضمیر خودمان و از آنکه روح القدس الان درچه حالت است و در اسلامبول در مقابل الف با و در مخالفت روح القدس چه هنگامه ها برپا شده است شرح مفصل نوشته خواهم فرستاد. و دراین مختصر همین قدر بسرکار شاهزاده اظهار امتنان و تشکر میکنم که میرزا تقی را بمن نشان داده اند. بسنیار بسیار موافق طبعم افتاد، هم رازش یا فتم و بخیالاتم محرمش کردم. عاقبت دراین شهر خراب شده آدمی دو چارم شد که چند

ساعت با او آزاده حرف زده باشم. مشاراليه درحين شرفيابى خدمت عرض و تقرير خواهد كرد. پارهٔ ملحقات بتوسط و خط او انفاذ ميگردد. مستدعى هستم كه آنهارا با دقت تمام، مطابق اشاراتيكه مرقوم شده است، به نسخهٔ معلومه ضم و الحاق فرموده باشيد كه باعث تكميل نسخه است و بدون اين ملحقات همان نسخهٔ ناقص است. و مستدعى هستم كه بدوست عزيز مانكجى صاحب سلام مرا رسانيده اظهار فرماييد كه باز رسالهٔ سياحت خودرا براى من فرستاده است. اين رساله را سابقا فرستاده بود. كتاب انجمن آراى هوشنگ را در يكجا با لغت فرس قديم كه تصنيف پدر مغفور ما رضاقلى خان الله باشى هدايت تخلص است بفرستند، چنانكه وعده كرده است. ديگر ملحقاتى را كه ميرزاتقى مى آورد او نيز داخل نسخهٔ كه در دستش است بكند و خيال خودرا در باب چاپ كردن اين نسخه و جواب كاغذ مراكه پيش ازاين نوشته ام بزودى مرقوم سازد و اگر كاغذ سابقم نرسيده است اخبار دهد كه سواد ش را بفرستم كه منتظر جواب او هستم. اين دفعه هم مانكجى صاحب رسالهٔ سياحت خودرا بى مكتوب فرستاده است.

روح روانم روح القدس!

کاغذ یکه از ماه سنتبر فرنگی فرستاده بودید واصل شد. نسخهٔ خط جدید عبارت ازالف باء زبان چچن بود. همین الف با را با مکتوب مخصوص از دفترخانهٔ سفارت روسیه بشما فرستاده بودم و علاوه براین پاکت دیگر از پوسته‌خانه بشما فرستاده‌ام. آیا هردو، یعنی مکتوب از دفتر خانهٔ سفارت و پاکت دیگر از پوسته خانه رسیده است یانه؟ قدری واضح تر و باصراحت بنویسید. پاکتی که از پوسته خانه فرستاده بودم جواب آنکاغذ شما بود که از ۲۸ مایس فرنگی نوشته خبر میدهید حضرات وزرا این روز ها در باب خط مرا بکلّی مایوس کردند و فریاد زدند: ای وای، ملکم میخواهد زبان مارا ضایع بکند، دین مارا خراب بکند، دولت مارا از میان بردارد، الی آخر. آیا همین جواب مرا از پوسته خانه گرفته اید یانه؟ حالا بیا بیم برسرمطلب. می نویسید که عالی پاشا مرحوم شد و صدر اعظم جدید از خیالات ما خیلی بعید است و کم کسی قابل ادراک مقصود ماست و دو نفر از وزرای معتبر اسلامبول مدّعی بزرگ ما شده فریاد می زنند که تغییر خط قدیم اسلام باعث انقراض دولت اسلام است.

جناب روح القدس! می بینم که هنگامهٔ بزرگ برپا شده است، حتی بمرتبهٔ که در Energie [انرژی] شمانیز سستی مشاهده میکنم و در پیش رفت مسئله الف با نا امیدی می نگرم. دراین صورت ما با مجادله و مخالفت کاررا ازپیش نمی توانیم برد. باید با مخالفان بمقام آشتی و موافقت در آئیم و بطور دیگر در مزاج

ایشان تصرف نمائیم. لهذا مکتوبی از طرف خود بان دونفر مدّعی بزرگ نوشته بنزد شما میفرستم. اگر صلاح دیده باشید بایشان تسلیم بکنید و از نتیجهٔ تدبیر مرا اطلاع بدهید.

جناب روح القدس! روزی که در اسلامبول جناب منیف افندی مرا بجمعیت علمیه عثمانیه دعوت کرده بود در حضور بعض اجزای مجلس ازمن این سئوالرا نمود:

میرزافتحعلی، شما در رسم جدید خود نقطه هارا کلا انداخته اید و اعرابرا کلا داخل حروف کرده اید اما اتصال حروفرا در ترکیب کلمات بقرار سابق باقی گذاشته اید. اگر مراد شما از تغییر الفباء سهولت قرائت است پس چرا دراین امر حروف مقطعه و منفصله را بر حروف مرکبه و متصله ترجیح نداده اید؟

من این جوابرا دادم:

حروف مقطعه و منفصله در هرصورت بر حروف مرکبه و متصله ترجیح دارند و این کیفیت از نظر من مستور نبود و لکن من ترسیدم که اگر در رسم جدید حروف مقطعه و منفصله را اختیار بکنم مغایرت کلی میان رسم جدید و رسم قدیم واقع خواهد شد و موجب وحشت ملّت خواهد گشت.

جناب روح القدس! بخیالم چنین میرسد که در اسلامبول یکبار بسئوال شما نیز دراینخصوص چنین جوابرا داده ام. حتی یکبار بورقهٔ کوچکی با قلم مداد نوشته بشما دادم که من هرگز شکلی در رسم جدید اختیار نکرده ام که مغایر اشکال حروف قدیمهٔ اسلام بوده باشد و دلیلش را در چند کلمه بشما ثابت نمودم. سببش وحشت اسلامیان بوده. الآن نتیجهٔ همین گمان وظن من بظهور میرسد.

جناب روح القدس! مینویسید که در روزنامه های اینجا شروح مفصله بزبان فرانسه بجهت مطلب ما نوشته شده است و بحثهای سخت بمیان آمده است. توقع میکنم که همهٔ نومره های این شروح را برای من بفرستید. خواهشی که من از شما کرده بودم

همین است. لزوم ندارد که اسم من و یا اسم شما در آنها مذ-
کور باشد یانباشد، مطلب که هست البته بفرستید.

و هم نسخهٔ که منشی خاص صدر مرحوم بزبان فرانسه در باب مسئلهٔ الف باء نوشته باسم صدر مرحوم چاپ کرده است برای من بفرستید.

ای روح القدس! برضای خدا مرا از لذت مطالعهٔ جمیع نوشته جات همان انگلیس که در بمبی حاکم بوده است و از لذت جمیع نوشته جات حکیم ایطالیائی در باب مسئلهٔ الف باء محروم مسازید، همهٔ آنهارا برای من بفرستید، خصوصاً رسالهٔ راکه مشارالیه باسم شما هدیه کرده است. فرزندم رشید زبان فرنگی میداند، همه را خواهد خواند و بمن بیان خواهد نمود.

جناب روح القدس! کمال الدوله در میان عرفای طهران شوری افکنده است که به تقریر نمی گنجد. جمیع عرفای طهران نسخه را دیده است. افسوس که نسخهٔ کاملهٔ کمال الدوله را شما ندیده اید و محرمی پیدا نمیتوانم کرد که آنرا برای شما بفرستم.

بجناب حسنعلی خان از من درود فراوان برسانید و بگوئید که:

ناگه یکی مردک زردمو
که اکنون با یران نهادست رو
زشر همین مرد ناپاک زاد
خدا بندگانرا نگه دار باد.

امروز سپهسالار اعظم ایران شده است. چشم حسنعلی خان روشن! دراین روز ها حمزه میرزا برسم سفارت در تفلیس بود. او نیز از همان مرد داغ بردل است. مترجم حمزه میرزا در مجلس بار اعلیحضرت ایمپراطور اعظم من بودم. درکمال بلاغت خطبه اش‌را و تقریراتش را بزبان روسی ترجمه کردم. مترجم سفیر عثمانی نیز در محفل بار ایمپراطور اعظم من بودم. سفیر عثمانی شخصی بسیار مقبول وکاردان و صاحب سواد و نجیب الخلق و سخی الطبع بود. اما از جملهٔ کهنه پرستان و قونسور-

وا تورا نست. حقیت مسئله الف با را نتوانستم که با و اثبات بکنم. بشدت منکر تغییرش گردید. دیگر رفیق تازهٔ شما مخدوم بزرگ ماست. هنگامیکه در اسلامبول بودم حسرت دیدارش را کشیدم و بدین حسرت از اسلامبول باز گشتم و کاغذی باغا علی‌اکبر تاجر همشهری خودمان سپرده بودم که برای او بفرستد، نمیدانم فرستاد یانه. بهر صورت اکنون هرشب که با شیخ الاسلام در یکجا مصاحبت داریم ذکر او ورد زبان ماست. با حسرت دیدارش از دنیا خواهیم رفت. باری، مراتب اشتیاق مارا بحضرتش برسانید.

جناب شیخ الاسلام بدیدارشما حسرت کش است. دوست ما منیف افندی از مدعیان می ترسد و نمی‌تواند که بمن کاغذ بنویسد. باری، سلام مرا با و برسانید.

جناب روح القدس! تکلیف ما از دو شق خالی نیست ـ یا باید ازیا خیال الف باء جدید بالمره صرف نظر بکنیم و نا امید بشویم و اینکه با تدابیر دیگر درباب اجرای آن و رفع موانعش صرف اهتمام نمائیم. از خیال الف باء جدید صرف نظر کردن در قوهٔ من نیست. من بدین خیال بطوری بسته شده‌ام که رهایی برای من بسیار مشکل است. آرزومندم که شمانیز دراین باب سست رای نشده باشید. علی الحساب از ناچاری بدین تدبیر اقدام میکنم و بر سر قلعهٔ سخت موانع بوضع دیگر یورش می برم. ببنییم که فتح و تسخیر میسر خواهد شد یا نه. اگر این تدبیر نیز کار گر نیفتد واین یورش نیز رد شود باز بتدابیر دیگر متمسک خواهیم شد. مگر شما نمیدانید که این یک مشت مغز کلهٔ انسان معدن چه قسم خیالات متنوعه است. درجنب و سمت خیال تدبیر تازه پیدا کردن چه امر مشکل است. یحتمل هیچ یک از تدابیر ما مؤثر نیفتد، اما پیدا کردنش دشوارنیست. باری، تا آخر عمرخودمان شغلی والذتی و آرزویی خواهیم داشت. چه ضرر دارد، غایتش انیست که مردم خواهند گفت میرزا فتحعلی و ملکم عجب سفیه‌اند که میخواهند این ملّت مرده را دوباره بزندگی در آرند.

کاغذیکه بمدعیان نوشته ام اگر در نظر شما جفنگ و بی

معنی نموده شود مدهید، اشاره بکنید که بطوردیگر کاغذ بنو-
یسم. در هر خصوص من بانجام منظورات و اشارات شما حاضر
و آماده ام.

جناب روح القدس! کاغذیکه بمدعیان نوشته ام اگر پسند
طبع شما بوده باشد و مصلحت دیده باشید بطهران میفرستم که
در روزنامهٔ آنجا بعینه بی کم و زیاد چاپ کنند. چونکه پسر
میرزانبی خان نیز در طهران گفته است که تغییر خط قدیم اسلام
در ایران موجب اعتراض دولت قاجار خواهدشد و آن الدنگیها
که امروز خودشانرا اولیای دولت ایران می نامند بحرفش گوش
داده بالمره اب از داستان الف با فرو بسته اند.

بعداز شنیدن این گذارش از سوز درون منظومهٔ برشتهٔ نظم
کشیده ام که آغازش انیست.

باندوه و حسرت مرا روزگار
سرآمد درین دیر ناپایدار الی آخره.

۱۴ اوقتابر سنه ۱۸۷۱ در تفلیس از برادر شماکواونیل
میرزافتحعلی آخوندزاده قلمی گردید.

کاغذ جداگانه

جناب روح القدس! مبادا شما خیال نموده باشید که فی‌الواقع عقیدهٔ من هم چنانست که ملّت شورش خواهد کرد و غوغا خواهد نمود. خاك برسر ملت! دراین عصر ملّت آن حالت‌را ندارد که از بابت تغییر خط بجنگ برخیزد عقیدهٔ خود من هم دراین باب همانست که شما درجواب این ایراد شیخ بیان کرده‌اید:

شیخ

یعنی چه، شما چه طورمی توانید که دایرهٔ را منسوخ بسازید. مگر شوخیست، ملّت پوست مارا خواهد کند.

وزیر

عجب اعتقادی از شعور ملّت دارید. تا بحال چندین الی آخره. مدّعیان یا نمی فهمند یا اینکه میفهمند، اما نسبت بشما درمقام لجاجت و حسادت هستند. من آنچه‌را که بایشان نوشته‌ام از بابت لاعلاجی و اضطرار است. اگر کاغذ مدعیان‌را دادنی باشید درعنوان کاغذ اسم ایشانرا با القاب بنویسید و مهر را بچسبانید بدهید.

میرزا فتحعلی

سواد مکتوبیست که بدو نفر از وزرای عثمانیه نوشته شده است

(ازطرف میرزا فتحعلی در ۱۴ اوقتیابر سنه ۱۸۷۱)

مخدومان بزرگ من، اطال‌الله عمرکم!

من درحضرت شما شرف آشنایی و معروفیت ندارم و لکن دوستان من از اسلامبول بمن اطلاع میدهند که درباب مسئله الفباء اسلام عقیدهٔ شما بنحودیگر است و درنظر شما چنان مشاهده می شود که تغییر الفباء قدیم اسلام، یعنی تغییر خط قدیم اسلام موجب انقراض دولت اسلام خواهد شد. بدین وسیله من بنوشتن این مکتوب جسارت می‌ورزم.

من بالکلیه درحقیت عقیدهٔ شما شریك هستم و پیش ازوقت بشما بگویم که درصورت تغییر الفبا و خط قدیم اسلام چه هنگامه برپا خواهد شد. اغلب طوایف اسلامیه بی‌سواد و ازاوضاع و تواریخ عالم بی‌خبرند. حتی علمای روحانیه ما نیز ازسیویلزاسیون دنیا خبرندارند. دراین حالت ملّت اگر ما بتغییر الفبا و خط قدیم اسلام اقدام بکینم و آنگهی بشبه خط فرنگیان اوّل علما و بعد ازآن کافهٔ ملّت سربلند کرده فریاد خواهند زدکه اولیای دولت اسلام خط مارا تغییر میدهند و بدین ما رخنه می اندازند و اسلامیت را از میان بر میدارند و مارا تابع رسوم و مذهب فرنگیان میکنند. نتیجهٔ این قسم فریادآن خواهد بودکه درهرجا و در هرگوشه ازممالك محروسه، خاصه درکل عربستان و یمن و مصر

و مغرب زمین و سایر امکنهٔ افریقیه و آسیا غوغا و شورش خواهد برخاست، هنگامه ها برپا خواهد شد و فتنه ها بیدار خواهد گشت و خونریزیها بظهور خواهد رسید که وصفش باقلام دشواراست.
و بعداز ظهور این چنین حادثه نه اینکه سلطنت و دولت در معرض خطراست بلکه احتمال می رود که تا صد سال خونریزی از میان ملت اسلام رفع نشود.

همین اوضاع را من میرزا فتحعلی آخوند زاده درصورت تغییر خط قدیم اسلام پیش ازوقت بعین‌الیقین مشاهده میکنم اگر ملکم خان و سایر طرفداران مسئلهٔ تغییر خط قدیم منکر این عقیده باشند بایشان توانید گفت که ابن مقله باوجود تقرب خود بخلفای اسلامیه و باوجود منصب وزارت وقتی که به تغییر خط کوفی به خط نسخ نیت داشت از خوف شورش عوام و ازخوف بلوای عام بدین کار جسارت نمی‌توانست کرد تا اینکه در کل ممالك محروسهٔ اسلامیه منتشر نمود و شهرت داد که علی بن ابی‌طالب، رضی‌الله عنه، اورا درخواب دیده و مأمور کرده است که خط کوفی را بخط نسخ تغییر بدهد. خلق بخوابش باور کردند، چونکه مرد متدین و مصحف نویس بود و محل اعتماد علما و عوام شمرده میشد. و همین خواب برای ابن مقله درمقابل انواع و اقسام بلایا سپرو حافظ شد و مردم اورا ازطرف امام بزرگوار مأمور پنداشتند، بر عملش رضا دارند و خاموش نشدند. بواسطهٔ این‌خواب حرکت ابن مقله مورث شورش و غوغا نگردید.

کیفیت خواب‌دیدن ابن مقله و تغییر دادنش بخط کوفی، باهمین وضع که من می‌نویسم، درکتاب سلیمانیه مرقوم است. شاید درسایر کتب نیز بنظر فضلا رسیده باشد.

من میرزا فتحعلی آخوند زاده و هکذا ملکم‌خان و سایرطرفداران تغییر خط قدیم اسلام‌آشکار است که ازجملهٔ گناهکارانیم و ادعای زهد و تقوی نمی‌توانیم کرد و محل وثوق و اعتماد علما و عوام نیستیم و چنان خوابرا که ابن مقله دیده‌است ما نمی‌توانیم دید و اگر هم دیده باشیم هیچ کس باور نخواهد کرد. مع هذا می‌خواهیم که

خط قدیم اسلام‌را بخط فرنگی تغییر بدهیم. دراینصورت برای حفظ خودمان ازبلایا و برای دفع شورش و شوغاکه بی‌شبهه محتمل‌است چه سپر و چه وسیله داریم؟ ـ هیچ!

پس تغییر خط قدیم اسلام باهمان سیاق‌که من میرزا فتحعلی آخوند زاده و ملکم‌خان و سایرین تمنا می‌کنیم ازقبیل ممتنعاتست و درصورت اقدامش وقوع حادثه عظمی ازبدیهیاتست. لهذا بر نیت دولتخواهی و دینداری و وطن‌پرستی و دوربینی شما آفرینها میفرستم و تحسینها می‌نویسم.

اما مخدومان بزرگ من! ازطرف دیگر بردهٔ شما، که از اولیای ملت اسلام هستید، واجب میدانم‌که درباب حسن اوضاع و حسن احوال ملّت اسلام تفکری نموده باشید و بنظر خودتان درآورید‌که آیا درمدّت تاریخ هجری کدام سببها ملّت اسلام‌را از ملل سیویلیزه شدهٔ دنیا عقب انداخته‌است و آیا باکدام تدبیر این ملّت‌را بترقیات می‌توان رساند‌که درضمنش فتنه‌ها متصوّرنشود؟ ازجمله موانع ترقی عمده‌اش صعوبت خط قدیم اسلام است. از ده هزار خلق اسلام یك نفر صاحب سواد بهم نمیرسد. طایفهٔ اناث کلا بی‌سوادند. سواد اغلب اهل ما هم بسیار ناقص‌وکالعدمست. دراینصورت آیا رواست‌که، اولیای و وکلای دولت بدین حالت ملّت اسلام جانسوز نباشند و برای فرخنده بختی او و برای ترقیات او غیرتی و همتی ظاهر نکنند؟ این دنیا فانی است، الذت زندگی در دنیا بند نامیست‌که درجزای اعمال حسنه تحصیل توان‌کرد. اگر خداوند عالم از ما بپرسد‌که هفتادوهشتاد سال دردنیا بشما با قدرت و استطاعت عمر دادم، در این مدت نسبت به بندگان من چه عمل خیر از شما صادر شد، چه جواب خواهیم داد؟ بیایید متفق بشویم و درحق بندگان خدا و درباب نیك‌بختی ملّت اسلام فکری بکنیم. مگوییدکه‌میرزا فتحعلی، بتوچه، ملکم خان، بتوچه! این حالت‌که ماداریم طبیعت انسان بدادن هر چیز خود بخل دارد بغیر از دانش خودکه بدادنش حریص‌است. دانش چیزیست‌که اگر بدیگران بخشیده نشود صاحبش دردناك

میگردد و روزگارش باغصه والم میگذرد. من و ملکم خان مرض ملّت اسلام را می بینیم و علاجش‌را میدانیم و نمی‌توانیم که باقتضای طبیعت بشری این علاج‌را ازاین ملّت پنهان بداریم. اگر پنهان بداریم خودمان نیز مریض خواهیم شد. تدبیریکه بجهت ترقی ملّت اسلام بنظر من می آید و درضمنش مفاسد محتمل نمی شود اینست: مجلس مخصوصی دراسلامبول بجهت ملاحظهٔ مسئلهٔ الفبا برپا شود و همان مجلس قرار گذاردکه خط قدیم اسلام بجهت قرآن شریف و بجهت کتب فقهیه و جمع علوم دینیه هرگز تغییر نیابد و علمای روحانیهٔ ما همیشه علوم دینیه‌را دراین خط قدیم یاد بگیرند و بخوانند و تعلیم بدهند و برای تعلّم علوم دنیویه و صنایع مختلفه‌که هرگز دخل بامور دینیه نداشته باشد مجلس مخصوص خط جدیدی وضع کندکه در مدارس دواتیه اطفال ارباب مکاسب و اطفال اهل نظام و جمیع ارباب مناصب دیوانیه درآن خط علوم را یاد بگیرند. و مجلس مخصوص متصل در روزنامه ها بجهت استحضار کافهٔ ملت صراحتاً بنویسد که خط قدیم اسلام باقیست و بقلم بیاوردکه درصوت تغییر خط قدیم مفاسد عظمیه متصور است. دولت علیه و علمای دینیه هرگز به تغییرش رضا نخواهند داد و لکن دولت علیه ازبرای فقرا و و اهل کسبه و اهل نظام و سایر خدمتکاران دیوان‌که به تعلّم خط قدیم از بابت صعوبت آن استطاعت و فرصت ندارند خط جدید جداگانه بصلاحدید مجلس مخصوص تجویز فرموده است که اصناف مذکوره بواسطهٔ این خط جدید دراندك مدّت بکسب سواد قدرت داشته بعدازآن هر یك مشغول امر معیشت خود بوده باشد. و این خط جدید جداگانه را خط اسلام نخواهیم نامید. این خط جدید ازجملهٔ صنایع است، مثل نقاشی و امثال آن. چنانکه عبدالرحمن بن خلدون درجزء اوّل تاریخ خود خط را از جملهٔ صنایع شمرده است:

فصل فی ان الخط و الکتابة من عداد الصنایع الانسانیة و هورسوم و اشکال حروفیة الی‌آخره و بعد میگوید: اعلم ان الخط

لیس بکمال ان الخط من جملة الصنایع المدنیة المعاشیة لایعود نقصه علی الذات فی الدین و انما یعود علی اسباب المعاش.

بدین تدبیر کافهٔ ملت ازجهت تجویز خط جدید جداگانه درحق دین خود بواهمه و وحشت نخواهد افتاد. بدین تدبیر برای دولت و سلطنت اصلا خطری متصور نخواهد شد. هرگز لزوم ندارد که من میرزا فتحعلی آخوند زاده و یا ملکم خان در وضع و اختراع خط جدید مداخله بکنیم. مجلس مخصوص خودش تنها مباشر اختراع و وضع خط جدید بشود. فقط بدین شرط که درخط جدید اصلا نقطه نباشد و حروف بی معاونت نقاط ازیکدیگر تمیز یا بند و اعراب کلا و کاملا داخل حروف گردند و حروف نیز درترکیب کلمات منفصل و منفرد نوشته شوند. این سیاق امر غریب و مختص تنها فرنگیان نیست. حروف منفرده و منفصله قبل ازخط کوفی نیز درمیان طایفهٔ عرب و حمیر مشهور و مستعمل بود. چنانکه عبدالرحمن بن خلدون درجزء اول تاریخ خود درهمان فصل خط که گذشت می نویسد: وکان لحمیر کتابة تسمی المسند حروفها منفصلة. و چون این خط جدید را خط اسلام نخواهیم نامید، بعلت اینکه خط اسلام همانست که بجهت علوم دینیه باقی می‌ماند، بلکه این خط جدید صنعتیست جداگانه که برای امور معیشت مردم در تعلمش لزوم دیده‌ایم. لهذا بجهت سهولت تعلم این صنعت، یعنی بجهت تعلم این خط جدید اگر آنرا ازطرف چپ بطرف راست بنویسیم مورد بحث و ملامت نخواهیم شد.

بجهت وضع و اختراع اشکال حروف از برای خط جدید مجلس مخصوصی جمیع الفبا های ملل روی زمین‌را پیش نظر بگذارد و ازآنها هرکدام شکل که مرغوب طبعش افتد اختیار کند. اشکال حروف مخترعهٔ ملکم‌خان نیز که درحسن و رعنایی بی‌نظیر است و این فضیلت‌را دارد که از حروفات قدیمهٔ خودمان استخراج یافته است درنظر مجلس مخصوص باشد.

باقی طالب از دیاد عمر آن مخدومان بزرگ بوده درباب این مسئلهٔ الفبا و درباب تدبیریکه نگارش یافت آرزومند جواب مشفقانهٔ ایشان میباشم.

مخلص آن مخدومان بزرگ میرزا فتحعلی آخوند زاده کولونیل.

مطاع معظم من، دام اقبالکم *

کاغذ عزیز شما در دوم محرم رسید. نمی دانم سبب تاخیر پوچت چه بوده‌است. بهر صورت جمیع دوستان طهرانی من بعداز احداث صدارت عظمی مرا بالمره فراموش کرده اند بغیر از شما. شاهزادهٔ والا گهر من دیگر مرا هیچ بیاد نمی آورد و بسه طغرا کاغذم جواب نمی فرستد. میرزا محمد جعفر قراجه داغی دیگر از ترجمه قامدیهاب فروبسته است. علیخان چنان فراموشم‌کرده است‌که گویا هیچ مرا نمی شناخت. میرزا تقی طبیب کاشانی‌که به تفلیس آمده بود و وعدهٔ مکاتبت‌کرده بود چنان بکنجی خزیده است‌که از وجودش هم اثری پیدا نیست. حتی پیرجهان دیدهٔ ما مانکجی صاحب زردشت نژاد نیز که وعدهٔ فرستادن کتاب انجمن آرای هوشنگ نموده بود خودرا چنان کنار کشیده است‌که دیگر جرئت دم زدن نمی تواند و سه طغرا کاغذم هم جواب نمی نویسد. خلاصه سابقاً اوضاع دگر گونه بود، حالا هم دگرگونه شده است. چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند همهٔ دوستانرا معذور میدارم.

فهیمدن اشارهٔ شما محتاج بتأمل نبود. افرادیراکه درتفلیس در ورود آخر بشما داده‌ام البته خوانده اید.

بناپاك زاده مدارید امید
که زنگی بشستن نگردد سفید **

---

* به میرزا یوسف خان مستشارالدوله نوشته است.

** شعر از گلستان سعدی است.

کسانیکه تملق و فروتنی درمزاج ایشان تاثیر دارد باز در عقیدهٔ من از عالی طبعان و بلند همتان محسوبند. اما درمزاج حریف ماتملق و فروتنی نیز مؤثر نیست. از هر کس که خوف و هراس دردلش پیداست نسبت باو رسوم خیر خواهی‌را مرعی میدارد. صفت نا سزایان و دنی طبعان و پست همتان و جبانان اینست.

شما بچه مأموریت بباد کوبه آمده اید و از اینجا بکجا خواهید رفت؟ پس وزارت عدلیهٔ شما و نتیجهٔ رسالهٔ قانون فرنگی شما که درتفلیس بمن و شیخ‌الاسلام نشان دادید چه شد؟ وزارت عدلیه‌را بظهیرالدوله داده اند. در تفلیس من از ظهیرالدوله پرسیدم که سواد دارید؟ جواب داد که سواد ندارم. مرد بی‌سواد چگونه وزارت خواهد کرد؟ پس اعلامات طراقا طرق شما که درخصوص همین وزارت درچند نومرهٔ روزنامهٔ طهران‌بقلم آورده خوانندگانرا از به های حباب آسای خیالات خودتان اعلان میدادید چه‌شد و کجا رفت؟ وضع قوانین شما امروز درایران بان می‌ماند که بیك عراده از برای کشیدنش چهار حیوان مختلف السیر بسته شوند مثلا یك اسب و یك خر و یك جامیش و یك گاو. آنکه اسب است سریع السیر است، آنکه خراست متوسط السیر، آنکه جامیش است بطئی السیر است، آنکه گاو است مطلقا بالحاجت مانع‌السیر است. دراین حالت عراده هرگز کشیده نخواهدشد. اسب بهمراهان میگوید: بیایید همت کنید عراده را بکشیم. خر خواهی نخواهی رضا میدهد و حرکت متوسطی میکند. جامیش بکراهت حرف اسب‌را می‌شنود و حرکت بطئی میکند. اما گاو نه حرف اسب را می‌شنود و نه ازجامی جبند. شما ارباب خیال طالبان سیر عراده اید و ایبرالان درایران شبیه اسبند که پیروان خیال شمایند و سایرین ... شبیه خر و جامیش و گاوند که یا بکراهت پیروخیال شما هستند و یا هیچ نیستند. باید همهٔ اهل ایران‌اسب شود، باید همهٔ ایشان ایبرال گردد. درآنوقت عراده براه خواهد رفت. اینها همه برای شما تجربه است. تابدانید که

مادام کمال‌الدوله منتشر نشده است و درباغ خیالات کل مردم ریشه نیفکنده است، مادام‌که الفباء حروفات منفصله تغییر نیافته و کتابت و قرائت ازطرف چپ بطرف راست آغاز نشده است و جمیع مردم بدون استثناء ازدهاتی و شهری صاحب سواد و صاحب معرفت نگشته است جمیع زحمات شما باطل است. رساله‌که شما از یوروپا آورده بودید و جمیع آیات و احادیث‌را نیز به تقویت مدعای خود درآن رساله دلیل شمرده بودید نتیجهٔ خیالات یوروپائیانست. زعم شما چنان بودکه اتخاذ آن برای تحصیل مراد کافیست. اما غافل بودید از اینکه ترقی معنوی و خیالی بدین ترقی صوری و فعلی سبقت و تقدّم نجسته است اتخاذ تجربهٔ دیگران حاصلی نخواهد بخشید وقتیکه انسان با سواد خیال و طرح اندازی عقول ارباب تجربه پی‌نبرده باشد. خواهید دیدکه آخرحریف ما بکجا خواهد رسید. خود روح‌القدس نیز اگر بیاید و الفباء جدید را بکار نیندازد تلاش و زحماتش حاصلی نخواهد داشت. مگر کافهٔ مردم آیات و احادیث‌را میفهمند؟ مگر چارهٔ این کار آیات و احادیث است؟ باید مردم بقبول خیالات یوروپائیان استعداد بهم رسانند. باید خیالات یوروپائیان درعقول مردم ایران به‌تجارت و مصنوعات یوروپائیان سبقت و تقدّم داشته باشد. خواهید گفت که میرزا فتحعلی، خیال تونیز امکان پذیر نیست. بلی، علی‌الحساب این هم راست است باری، حق درخیال منست و وقتی خواهد رسیدکه مافی الضمیر ما ازخیال من بروز خواهدکرد.

آیا به تفلیس گذار شما خواهد افتاد یا نه! من و شیخ‌الاسلام بسیار مشتاق دیدار شما هستیم. کاغذ روح‌القدس‌را بطوری فرستادم‌که بی‌شبهه خواهد رسید.

نمی‌دانم چه کتاب برای من فرستاده اید. ازطرف شما هیچ کتابی بمن نرسیده است. البته معلوم فرمایید‌که کی و بتوسط‌کدام کس فرستاده اید.

شیخ‌الاسلام درود فراوان میرساند. اگر زحمت نباشد فی‌الجمله کاغذ مفصلی ازاحوالات و گذارشات خودتان و اوضاع ایران

نوشته بفرستید که بغیر از من و شیخ‌الاسلام هیچ کس نخواهد دانست و ماتشنهٔ دانستن احوالات شما هستیم. از روزنامهٔ طهران بسیار شاکی و دلتنگم. این بقیهٔ روزنامهٔ سفر مازندران و این شکار پی در پی دوشان تپه نزدیک است که مارا از تفلیس بگریزاند. رشید پاشا دست شمارا می‌بوسد، غمنازیه را تمام کرده است، درخانه مشغول تعلّم زبانهای عربی و فارسیست، معلم فرنگ نیز دارد، زبان فرانسه‌را الآن بسیار خوب میداند، جوان قابل است، قلباً از استعدادش و اخلاقش خوشنودم. پروردگار عالم نورچشمی حسین را و اورا درپناه خود نگاه دارد که بعد از ما یادگاران ما بمانند.

درسیم مارت سنه ۱۸۷۲ در تفلیس از مخلص شما میرزا فتحعلی قامی گردید.



کاغذ دوم

مطاع معظم من دام اقبالکم!*

نوشته اید که جناب جلالت ماب صدراعظم درپایهٔ صدارت خود همان معامله را با ایران خواهد کرد که پطرکبیر با روسیه کرد. امید هست که هم وطنان ما از نکبت بی‌تربیتی خلاص بشوند. جادارد که من میرزا فتحعلی تهنیتی بجناب جلالت ماب اجل اکرم بنویسم.

هر گونه ادعا مقتضی دلیل است. پطرکبیر بجهت تخلیص ملّت خود از نکبت بی‌تربیتی الف‌باء قدیم روسهارا متروك و الف‌باء جدید موضوع نمود. جناب صدراعظم شما که الف‌باء قدیم مارا باقی میگذارد، بچه وسیله ملّت مارا از نکبت بی‌تربیتی خلاص تواند کرد؟

جمیع تدابیر ممکنه قبل از وضع الف‌باء جدید و قبل از اقدام بانتشار علم در کشور ایران بی‌ثمر و بی‌ثبات است. دراین حالت ایران مانند بنایست که درصحرای ریگ سار گذاشته شود و هروقت که باد وزد این بنارا هباء منثور و با زمین هموار خواهد نمود. جمیع بنا ها بدون انتشار علم بعداز چندی نسیاً منسی خواهد شد. امروز ملّت ایران شریك خیالات جناب صدراعظم شمانیست و قابل ادراك منظورات او نمی‌تواند شد. باید وسیلهٔ بجوید که ملت‌را شریك خیالات خود بکند و آماده بتقویت بناهای خود نماید

---

* بامداد سیاه بعدا «میرزا یوسف خان» نوشته اند.

و این وسیله عبارت از تغییر الف‌باء قدیم اسلام و وضع الف‌باء جدید و انتشار علوم است. درآنصورت نه اینکه من میرزا فتحعلی باید با و تهنیت نامه بنویسم، بلکه کل دنیا مدّاح اوخواهد شد و آیندگان ما الی انقراض عالم تشکر ازاو خواهند کرد و بطون تواریخ پراز اوصاف و مدایح اوخواهد گشت. و لیکن جناب صدر اعظم شما بمحض کم التفاتی درحق من ازاین نوع منفعت عامه اغماض می نماید. بعلّت اینکه خیال تغییر الف‌باء قدیم خیال مست و چنان می پندارد که انواع و اقسام تدابیر دیگر او درمصلحت دولت و ملّت خود نتیجهٔ خواهد داشت و ثمری خواهد بخشید.[۱] همهٔ تدابیر او درصورت عدم وضع الف‌باء جدید و انتشار علوم مانند سرابست که آب آسا نموده می شود.[۲] بجهت تصریح مطلب مقدّمهٔ برای شما چیده‌می‌نویسم، درحالتیکه از شدّت غصه و الم مردن برای من ممکن نیست و لابدّاً برای خود مشغله می‌جویم که چند ساعت از اندوه افاقه‌ام حاصل آید و فراموشی‌ام رو دهد. چونکه در هفد هم[۳] محرم صبیه‌ام سیره‌بیگم منکوحهٔ خان بابا خان ازهمان ناخوشی که شما میدانید فوت شد. دیگر مپرسید که درچه حالتم.

۱-سطور ذیل‌را بعداً حذف کرده است: هو جلوهٔ درنظر عقلا که ازحالت ملّت ایران واقفند خواهد کرد بروایند دام بر مرغ دیگرنه که عنقارا بلنداست آشیانه آشیانهٔ عقلا بلنداست ایشان ازین گونه تدابیر درحق صدراعظم شما یعنی درباب بی ثمری تدابیراو بدام اشتباه نخواهند افتاد.

۲-این جمله‌را نیزدر فاصلهٔ سطور نوشته وسپس حذف کرده است: «یعنی همه این تدابیر اگرچه شایستهٔ مدح است اما افسوس که بی‌دوام خواهد شد»

۳-اول چهاردهم نوشته و بعد با مداد اصلاح کرده است.
دو نفر طفلش مانده است، یکی دختر است، چهار ساله، دیگری پسراست سه ساله.

مقدمه:

ایران خراب است!

سئوال: ـ بچه سبب؟

جواب: ـ سبب آنکه مردمش بی‌چیز و فقیر اند.

سئوال: ـ بچه سبب مردم ایران بی‌چیز و فقیر اند؟

جواب: ـ بسبب آنکه از راه و رسم و شروط زراعت و تجارت و گله‌داری و کاسبی و امثال آنها اطلاع ندارند.

سئوال: ـ بچه سبب مردم ایران ازراه و رسم و شروط زراعت و تجارت و گله داری و کاسبی اطلاع ندارند؟

جواب: ـ بسبب آنکه مردم ایران دراین نوع علم معاش کتب ندارند.

سئوال: ـ بچه سبب مردم ایران دراین نوع علم معاش کتب ندارند؟

جواب: ـ بسبب آنکه هیچ کس مایل بتصنیف یا ترجمه این قبیل کتب نمی‌شود.

سئوال: ـ بچه سبب هیچ کس مایل بتصنیف یا ترجمهٔ این قبیل کتب نمی‌شود؟

جواب: ـ بسبب آنکه هیچ کس آنهارا نمی‌ستاند و بزحمت مصنف یا مترجم اجر نمی دهد.

سئوال: ـ بچه سبب هیچ کس آنهارا نمی‌ستاند؟

جواب: ـ بسبب آنکه هیچ کس آنهارا نمی تواند خواند.

سئوال: ـ بچه سبب هیچ کس آنهارا نمی‌تواند خواند؟

جواب: ـ بسبب آنکه مردم ایران بی‌سوادند، مگر یکی ازهزار.

سئوال: ـ بچه سبب مردم ایران بی‌سوادند؟

جواب: ـ بسبب آنکه تحصیل سواد امر مشکل است.

سئوال: ـ بچه سبب تحصیل سواد امر مشکل است؟

جواب: ـ بسبب آنکه آلت تحصیل سواد یعنی الف‌با اشد صعوبت دارد.

سئوال: ـ بچه سبب آلت تحصیل سواد اشد صعوبت دارد؟

جواب: ـ بسبب آنکه حروفات صامتهٔ الف‌با درحین ترکیب کلمات با یکدیگر اتصال می‌پذیرد و ازیکدیگر با نقطه‌ها تمیز می‌یابد و

حروفات مصوّته یعنی اعراب درترکیب کلمات مرقوم نمی شوند، بلکه مقدّر می باشند.

سئوال: ـ پس چه باید کرد که ایران آباد شود؟

جواب: ـ باید مردم ایران از هزار گونه امداد عالم طبیعت و ازهزار گونه نعمات الهیه که خداوند ذوالجلال دراین زمین مینومثال برای ایشان کرامت فرموده است بهره مند شده صاحب ثروت و استطاعت گردند.

سئوال: ـ چه باید که مردم ایران از امداد عالم طبیعت و از نعمات الهیه بهره‌مند گردند؟

جواب: ـ باید کل مردم ایران بدون استثنا شهری، یادهاتی، یا ایلاتی، ذکوراً و اناثاً مانند اهل مملکت پروس صاحب سوادشوند. و باسواد عالم طبیعت وقوف بهم رسانند و برای تمتع از نعمات الهیه بقوّت علوم استعداد حاصل کنند.

سئوال: ـ چه باید کرد که مردم ایران کلا ذکوراً و اناثاً صاحب سواد بشوند؟

جواب: ـ باید الف‌باء قدیم‌را تغییرداد و الف‌باء جدید ایجاد نمود که دراندك مدّت تحصیل سواد بر همه‌کس میسر شود و مثل‌دولت پروس برعهدهٔ جماعات فرض حتمی باید کرد که مکتب‌خانه ها داشته باشند و اطفال را از نه سالگی تاپانزده سالگی بغیر ازخواندن و نوشتن بهیچ‌کار مشغول نسازند.

سئوال: ـ الف‌باء جدید را چه طور ایجاد باید کرد؟

جواب: ـ باید حروفات صامته‌را کلا منفصله نمود و حروفات مصوّته را، یعنی اعراب را کلا داخل آنها کرد و نقاط را کلا از حروف باید انداخت و قرائت و کتاب را از طرف چپ بطرف‌راست وضع باید ساخت، مانند الف‌باهای اهل یوروپا.

سئوال: ـ بلکه این کیفیت، یعنی ایجاد این نوع الف‌با خلاف شرع انور است؟

جواب: ـ اوّلا این کیفیت خلاف شرع انور نیست. ثانیا بر فرض که خلاف شرع هم باشد، اما مصلحت ملّت درین تدبیراست.

یك حیله شرعیه خیال باید کرد و این تدبیر را بکار باید برد. شرع انور ربا را نیز حرام کرده بود. اما علما دیدند که هیچ کس بی‌سود، یعنی بی‌ربا به هیچ کس محضةلله قرض نمی دهد و از هر کس که محضةلله قرض می خواهی جواب میدهد که برو پیش صادق و کار عالم معوق می ماند. لابدّ و ناچار یك حیله شرعیه خیال کردند که صاحب تنخواه از تنخواه خود وقت قرض دادن بی سود و بی منفعت نماند. مثلا شخصی بشخص دیگر هزار تومان قرض میدهد بمدّت یکسال. بعد از آن یك دانه سیب را یا چیز بی مقداریرا در دست خود گرفته بمعرفت حاکم شرع بشخص مقروض رجوع کرده میگوید که این سیب‌را بتو میفروشم بدویست تومان بمدّت یکسال. تودانسته و فهمیده می خواهی که این را ازمن خریده درسروعده قیمت آنرا که دویست تومانست بمن تسلیم بکنی. مقروض هم قبول میکند. حاکم شرع صیغهٔ مصالحه میان ایشان جاری می‌سازد. بعدازآن مقروض بهزار و دویست تومان بصاحب تنخواه حجت میدهد.

آیا پروردگار عالم این نوع حیله را در کلام مجید خود بیان فرموده است؟ یا اینکه واضع شرع انور آنرا دراحادیث خودخبر داده است؟ پس مبرهن میگردد که درهنگام ضرورت عدول ازبعض احکام شرعیه بواسطهٔ انواع حیل شرعیه جایز است.

هر گاه رجال دولت بهوا خواهی پادشاه این عصر همین اعتراض را وارد آورند که درصورت انتشار علوم سلطنت مستقله مبدّل بسلطنت معتدله خواهد شد این جواب‌را میتوان داد که در صورت عدم انتشار علوم خاندان یعنی سلسلهٔ سلاطین مستقله بالکلّیه درمعرض انقراض است. یعنی درآنصورت بعوض یك پادشاه مستقل ظهور پادشاه مستقل دیگر از دودمان دیگر متصوّر و محتمل‌است. چنانکه تواریخ کل عالم دراین باب شهادت میکند. پس رجال دولت که مانع انتشار علومند درحقیقت بواسطهٔ اشتباه و سهوخودشان باعث انقراض سلسلهٔ ولی النعمه خودشانند که پادشاه مستقل این عصراست. و اگر علوم انتشار یابد و سلطنت مستقله مبدّل بسلطنت

معتدله گردد انقراض سلسلهٔ پادشاه این عصر ابدا متصور و محتمل نیست.

سئوال: ـ پس بنا بر صغرا و کبرای تو میرزا فتحعلی ما باید قریب صد کرور تومان قیمت کتب قدیمهٔ خودمانرا درصورت‌وضع الف‌باء جدید خسارت بکنیم.

جواب: ـ پس تو علی‌خان بخاطر صد کرور تومان روامی‌بینی که ما و اخلاف ما هزار کرور سال از امروز تا قیامت درجهالت و بدبختی جاوید بمانیم؟

دیگر میگویندکه جناب صدراعظم اعلیحضرت شاه را بسفر یوروپا می‌برد. دراین فقره نیز چند کلمه بنویسم:

اعلیحضرت شاه پطربورغ و براین و وینا و پاریس و لندن و اسلامبول را خواهددید و خواهد دانست که عالم دیگر هست و اوضاع دیگر هست. بی‌شبهه خواهشمند خواهدشد که روش یوروپائیانرا درهر مراد اتخاذ نماید و روش یوروپائیان نتیجه و حاصل انواع و اقسام علوم و صنایع است.

سئوال: ـ اتخاذ روش یوروپائیان بتوسط کدام اشخاص، بمعاونت کدام ارباب علوم، بامداد کدام اصحاب صنایع، بوسیلهٔ کدام استطاعت صورت خواهد گرفت؟ پادشاه اسلامبول و خدیو مصر مگر ازروش یوروپائیان باخبر نیستند، مگر طالب اتخاذآن نیستند، دراین مدّت آنان چه کرده‌اند؟ هی سعی و تلاش میکنند، هی گریبان خودشانرا می درند، حاصلی ندارد. و امروز هرچه که کم و بیش از آثار سیویلزاسیون درمملکت* ایشان مشاهده می‌شود [1] باز از امداد فرنگیا-نست که درخدمت* سلاطین اسلام مقیمند [2] اما خود ملّت عثمانیه، پناه برخدا، و جمیع طوایف اسلامیه از علوم عاری و از عالم تربیت بری اند.

---

* [1] اوّل «خودشان دارند» نوشته و بعد اصلاح کرده است.
* [2] اوّل «خودشان نگاه میدارند» نوشته و سپس تصحیح نموده است.

بلکه ملّت اسلام قابلیّت جبلّی ندارند؟

جواب: ـ خیر، ملّت اسلام بحسب قابلیّت جبلّی اگر از طوایف یوروپا بالاتر نیستند، کمتر نیز نیستند. سبب عقب ماندن ایشان در مراحل سیویلزاسیون عدم آلت علوم و صنایع است. مثلا جغرافیارا چه طور یاد می توان گرفت، وقتیکه اسماء مواضع و اماکن‌را با حروف اسلام تصریح کردن ممتنع است. کیست که جام جم را بخواند و بگوید که اسم فلان موضع صراحة چنین است؟ طب را، فزیقا را، ماتیماتیقا را، علم معاش‌را و امثال این قبیل علوم و صنایع‌را چگونه توان آموخت، وقتیکه اصلاحات جدیدهٔ اهل یوروپا درین علوم‌را ماسابقا نشنیده‌ایم و ناشنیده بتصریح آنها باحروف خودمان قادر نیستیم. انواع کتب‌را از السنهٔ یوروپائیان بزبان عربی یا فارسی یا ترکی چگونه ترجمه بکنیم، وقتیکه درالسنه ثلاثهٔ خودمان اصلاحات علوم آن کتب‌را نداریم و ناچاریم که آنهارا بعینه بزبان‌های خودمان نقل بکنیم. دراینصورت با حروف خودمان چگونه آن اصلاحات‌را مصرح بسازیم، عاقبت درالسنهٔ خودمان چه گونه قادر بتصنیف بشویم، وقتیکه جوانی ما تنها بتحصیل سواد صرف می شود، وقتیکه زبان عربی‌را دربیست سال کما هوحقه یاد نمی‌توانیم گرفت و زبان فارسی‌را در مدت ده سال کماینبغی نمی توانیم دانست. طلاب ما در تحصیل علوم عربیه چه مشقتها میکشند و ایام جوانی‌را در زحمت تحصیل میکنند و از تحصیل بر میگردند، پیر شده و افسرده خاطر گشته و هیچ چیز ندانسته بغیر از اعمال و مسایل دینیه که برای امور دنیویهٔ ما اصلا مدخلیّت ندارد، تنها درآخرت بکارما خواهد خورد. بهرصورت مع همهٔ این تفصیلات و بیانات از انصاف نباید گذشت، رفتن اعلیحضرت بفرنگستان خیال خوبست واگر وایعهد خودرا نیز ببرد بهتر خواهد شد و این سفر یوروپا فکر بکرجناب صدراعظم شماست. عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو. شما میدانید که من ازجناب صدراعظم شما قلباً چقدر دورم. اما بواسطهٔ غرض شخصی از حقانیت عدول کردن شیوهٔ مردانگی نیست. الحق ازهجرت تا امروز در عقل و رشد، دردانش و تدبیر

در اصابت رأی و سلامت ذهن، درباریك بینی و دور اندیشی و ملت خواهی و دولت پرستی و کاردانی و کوشش دوستی با اطلاعات و افره از اوضاع دنیا و زمانه وزیری مثل صدراعظم شما در کشور ایران بعرصه وجود نیامده است و هیچ یك از حسودانش انصافاً حریف و نظیر او نمی تواند شد و نمی توان گفت که تدابیر او مطلقاً بی‌فایده است. مثلا فایده احداث مجلس اعانت فقرا را و فایدهٔ رفع رشوه‌را و فایدهٔ امثال این نوع افکار او را چگونه انکار می‌توان کرد؟ حرف ما درانیست که همهٔ این زحمات او عمل موفقیت که بعداز خودش کان لم یکن خواهدشد. هرگاه درمعیت این تدابیر باتتشار علوم نیز بکوشد، بتسهیل آلت تعلم و تربیت همت گمارد، هرآینه درعقب خود ایبرالها تدارك خواهد کرد که تخم کاشتهٔ او را در زمین ایران برویانند و نتایج خیالات اورا دایمی بسازند. یعنی همه تدابیر او برای سیویلیزاسیون آغاز است و برای انجام و دوامش ایبرالها تدارك باید کرد تا اینکه در دنیا مانند مؤسسان بزرگ نام زنده بگذارد.

مخلص شما میرزا فتحعلی درسنه ۱۲۸۸، مطابق سنه ۱۸۷۲

روح روانم روح‌القدس ملکم خان

بعداز صدارت پسر میرزا نبی خان جمیع دوستان طهرانی من مرا فراموش کرده‌اند و بمکتوبات من اصلا جواب نمی‌نویسند و ازمن رشتهٔ الفت و آشنایی را بریده‌اند. اگرچه از طرف شما بکاغذ اوقتابری من هنوز جواب نیامده است، اما برطبق مضمون آن محمد آقا برادر حاجی شیخ محسن خان مکتوب فرانسوی شارل میسمر را بعالی پاشای مرحوم از طرف شما بمن تسلیم کرد. باید شروح مفصله را نیزکه در زبان فرانسه در باب مسئلهٔ الف‌باء در روزنامه‌ها بقلم آمده است کلا و هم جمیع نوشتجات انگلیس بمبایی را و نوشتجات حکیم ایتالیایی را طرّاً بفرستید.

وقتیکه مکتوب شارل میسمر، که در حقیقت خیال خود شما بود، بدستم رسید در همان روز بفرزندم رشید فرمودم که آنرا بزبان روسی ترجمه بکنند. ترجمه اش در زبان روسی بسیار موافق و مرغوب افتاد، چونکه در پیداکردن الفاظ برای افادهٔ اصل مطلب اشکال رونداد. بعداز آن خودم از روسی بترجمهٔ فارسی شروع کردم. ترجمه اش در زبان فارسی برطبق دلخواه من ظهور نکرد. در اکثر مواد الفاظ مطابق پیدانشد. مع‌هذا جناب شیخ الاسلام از مطلبش واله گشت،. همان ساعت نسخه‌اش را برداشت. اگر عبور شما از تفلیس بیفتد باید خودتان این ترجمه را تصحیح کرده بعداز آن روانهٔ طهران بشوید.

چونکه شمارا میگویند بطهران دعوت کرده‌اند. اما نمی‌دانم خواهید رفت یانه؟ اگر امید اجرای الفباء خودتانرا دارید بروید والا بچه کار می‌روید. مگر برای تشخص فروشی وتحصیل القاب و مناصب؟...

ایـح fidonc نمی‌ارزد.

مگر برای وضع قوانین و تنظیمات قبل از تغییر آلت تعلیم و تحریر (میروید؟) پس شارل میسمر میگوید که هرگونه اقدامات بر قوانین وتنظیمات قبل از تغییر و اصلاح الفبا بی ثمر است. اینست کلام شارل میسمر: بی‌ثمری سعی و تلاش طوایف اسلامیه مطلقاً ناشی از آنست که فیمابین ایشان ترقی معنوی و خیالی بترقی صوری و فعلی سبقت و تقدم نجسته است. یعنی ترقی علمی که با صطلاح فرنگیان ترقی théorie است، بترقی عملی یعنی pratique سبقت نکرده است. بخلاف همین قاعده امروز پسر بی‌سواد میرزا نبی خان در طهران حرکت میکند. مالش را خواهیم دید. و الله در نظر من بحسب استحقاق بالاتر از وزیر کنابچهٔ رفیق و وزیر نیست که اتفاقاً بصدر اعظمی رسیده است. تفاوتش اینست که او پارهٔ چیزها را از شما و دیگران طوطی وار یاد گرفته است. اما بندهٔ دیسپوت و égoiste* است.

در خصوص رفتن بطهران خودتان صلاح خودتانرا بهتر میدانید. من مداخله نمیکنم، بلکه من خودم طالبم که بروید و بمن هم نزدیکتر بشوید. باری، اگر رفتنی بوده باشید بپارهٔ ملاحظات علی‌الحساب تبعیت دولت عثمانیه را در سرخودتان نگاه بدارید تا ببینید که اوضاع بچه قرار رو میدهد. چونکه من پیش از وقت نمی‌توانم فهمید که پسر میرزا نبی خان آیا به نیت دوستی و خیر خواهی ترا دعوت میکند و می‌خواهد که از تو در ایران کری بصدور آید و نفعی برسد یا اینکه مثل تو شخص هنرمند و صاحب قلم و صاحب زبان در ممالکت خارجه

---

* خودپسند.

نباشد و می‌خواهد ترا از آنجا دورافکند تا قامت شکسته و زبانت بسته گردد.

ترجمهٔ مکتوب شارل دیسمر در زبان روسی دراین عنقریب با افکندن پارهٔ حرفهایش، که خودتان میدانید، در روزنامهٔ قفقاز بچاپ خواهد رسید. این ترجمه‌را بچند نفر از دانشمندان روسها بدون پارهٔ حرفهایش نشان داده‌ام، آفرینها گفته‌اند. اگر در سبک سایر نوشتجات، که خواهش فرستادنش کرده‌ام، پاره چیزها موافق طبعم بینند بلا تامل بزبان روسی ترجمه خواهم گردانید و بچاپ خواهم رسانید. از عثمانیها دیگرمن امید بریدم و ایشانرا مذمت هم نمیکنم. مطلب را خوب فهمیدند و دانستند که سلطنت دیسپوتیهٔ ایشان و دین ایشان بعداز اجرای الفباء جدید و بعداز انتشار ترقی علوم از میان بدرخواهد رفت. مگر شما منکر اینمعنی هستید؟ آشکار است که بعداز انتشار و ترقی علوم دیسپوتیزم و فناتیزم و سپرستسیون *(superstion) نخواهدماند.

فایدهٔ اقدامات ما فقط بر ملّت عاید است که در ضمن آن ملّت نیك بخت و سعادتمند گردد. اما این کیفیت بضرر منافع شخصیهٔ وزرای عثمانیه است. ما طالب منفعت عامه‌ایم. ایشان طالب منفعت خاصهٔ خودشان. اگرچه در صورت انجام خیال ما بهتر خواهدشد و بعوض سلطنت دیسپوتیه سلطنت معتدله و آزادی بمیان خواهد آمد و بازار بی هنران کسادی خواهد ورزید و ترقی مراتب باعتبار مراتب فضل خواهد بود، و لکن این صورت خلاف رأی و صلاح عثمانیان این عصر است که بی هنران و بی فضلانند. سفاهت ایشان دراینجاست که این سر باریك را درك نکرده سبب زوال سلطنت حالیه را و انعدام دین را درصورت تغییر الفبا ناشی از غوغای ملّت می‌شمارند، با وجودیکه غوغا غیر متصور است.

خواهش دارم که ترجمهٔ مکتوب شارل دیسمر را در زبان فارسی بچاپ رسانیده در جمیع ولایات اسلامیهٔ قفقاز منتشر بسازم

---

* خرافات.

و از علمای و صاحب سوادان مسلمین این مملکت در مقابل این مطلب جواب بخواهم که تا ببینم چه خواهند نوشت. آسوده نمی‌توانم نشست، پس چه بکنم؟ شما نیز در خصوص چاپ کردن کمال‌الدوله تدبیری بکنید.

اگر پدر بزرگوار شما در اسلامبول است ازمن باو سلام دوستانه برسانید. نمیدانم مرا در خاطر دارد یانه در جوانی مرا دیده است و یك جلد دیوان حافظ هم بمن هدیه داده است، تاهنوز درد ستمست و هر وقت که مطالعه اش میکنم اورا بیاد می‌آورم.

کاغذی از میرزا یوسف خان باسم شما رسیده بود درجوف این مکتوب مرسول میدارم.

در ۸ مارت سنه ۱۸۷۲ در تفلیس از برادر شما میرزا فتحعلی آخوندزاده قلمی گردید.

بروح‌القدس (۲۸ مارت ۱۸۷۲ در بارهٔ شرح کلانتاروف از دانشمندان ارمنیان صحفهٔ قفقاز که در روزنامه «قفقاز» نمرهٔ ۱۴۰، ۲۸ نویابر سنهٔ ۱۸۷۱)

در نوزدهم نویابر سنهٔ ۱۸۷۱ من کلانتاروف در اجلاس مجمع تعیش رعایای دهاتی قفقازیه حاضر بودم. سقرطار* مجمع معروض داشت که منشی روزنامهٔ زبان گرجی سراتیلی میخواهد که در زبان ترکی روزنامهٔ بنویسد و مسلمانان را از شروط و لوازمات زراعت و باغداری و گله داری و امثال این قبیل کارها خبردار کند. لهذا سراتیلی نه صدمنات برسم امداد توقع می‌نماید.

حضرات مجلس جواب دادند که اولا مجمع پول ندارد که امداد بدهد، ثانیاً برای روزنامهٔ ترکی خواننده پیدا نخواهد شد.

درباب این مطلب من نیز لازم میدانم که عقیدهٔ خودرا بروجه آتی ذکر بکنم:

---

* منشی.

بجهت ندادن امداد البته عدم پول سبب تواند شد، و لکن پیش از تجربه حکم کردن، که برای روزنامهٔ ترکی خواننده پیدا نخواهد شد، ادعای بی‌ثبوت است. نوشتن روزنامهٔ ترکی برای ملکه داران مملکت قفقازیه از طوایف اسلام خیالیست بسیار زیبا و سودمند. جماعت لاتعد و لا تحصی از طوایف اسلامیهٔ قفقازیه از بی شغلی و بیکاری اوقات خودشانرا صرف معصیت و سرقت می‌نمایند و محبسهای مارا برای تعیش و روزی خواری آدواقاتها* پرمیکنند. پس لازم است که طوایف اسلامیهٔ قفقازیه مشغلهٔ داشته باشند که اوقات خود شانرا بگذرانند. از جملهٔ انواع مشغله‌ها برای طوایف اسلامیهٔ قفقازیهٔ یکی خواندن روزنامهٔ ترکیست. اما چه باید کرد که خواندن این روزنامه ممکن شود؟ آخر مسلمانان بواسطهٔ صعوبت خط خودشان سواد ندارند و در خط حاضر اسلامیان تحصیل سواد برای ایشان از مشکلات اموراست. دراینصورت من چنان صلاح می‌بینم که بجهت مسلمانان روزنامهٔ ترکی‌را یا در خط روسی و یا در خط دیگر اسهل نوشته منتشر بسازیم. هر مسلمان خط روسی را یا سایر خط اسهل را اولا درچند روز یاد می‌تواند گرفت و بعداز آن روزنامه ترکی را که زبان خود اوست دراین خط خواهد خواند و از نفع منظور آن بهرمند خواهد شد. همین تجربه را در اسلامبول بکار برده‌اند و درکمال ترقی آنرا مفید یافته‌اند. یعنی در زبان ترکی عثمانی روزنامهٔ منتشر می‌سازند، اما در خط ارمنی و نتیجه حسنه اش مستغنی از وصف و بیانست.

کلانتاروف.

* وکلای دادگستری.

سواد مکتوب دیگر بروح‌القدس
(از ۲۸ مارت سنهٔ ۱۸۷۲)

روح روانم، روح‌القدس!

این چه خط است بملاحظهٔ من فرستاده اید؟ منظور شمارا نمی‌فهمم و نمیدانم که غرض شما چه چیزاست. این همان خط است و همان اشکال است که ماداریم. یعنی یکی از اشکال اربعهٔ حروفات خود ماست که زهرهٔ من از روی آنها می‌رود. باری، کاغذ هم ننوشته‌اید صراحتهً تابدانیم که در عقب این مقدمه چه خیال دارید. بهر صورت من رای خودرا بشما حالی میکنم، گوش بدهید:

جناب روح‌القدس!

من در اسلامبول دوستی دارم عزیزتر از جانم، اسمش ملکم خانست. همین ملکم خان چندی قبل بصحابت محمدآقا برادر حاجی شیخ محسن خان شرحی از خیالات و تتبعات یك نفر دانشمند فرنگی مسمی بشارل میسمر درباب خطوط کل روی زمین برای من فرستاده بود. دانشمند مذکور خط را بسه هیأت منقسم میکند ـ یریغلیفی و سیلابی و آلفابتی. یریغلیفی ختائیانست سیلابی خط ماست که از طرف راست بطرف چپ نوشته میشود. آلفابتی خط یوروپائیانست که از طرف چپ بطرف راست مرقوم میگردد. بعداز تقسیم خطوط سه گانه دانشمند فرنگ بادلایل قاطعه اولویت و افضلیت خط آلفاتبی را بخط یریغلیفی و سیلابی ثابت میکند. آفرین براین

دانشمند. الان در جمیع جهات من بقول او اعتراف دارم و در جمیع جهات رأی اورا مرجح می‌شمارم و بغیراز خط آلفابتی که قرائت و کتابتش باید از طرف چپ بطرف راست باشد، مع ادخال حروف مصوته بحروف صامته در ترکیب الفاظ و مع اسقاط کل نقاط از حروف خط دیگر را قبول نمیکنم وابداً هم قبول نخواهم کرد. اگر ملت اسلام خط آلفابتی را بهمان طوروسیاق که شارل میسمر بیان کرده است و بهمان اشکال که ملکم خان سابقاً بملاحظهٔ من فرستاده است قبول بکنند فبهاالمراد، والا بهل بمانند در خط سابق سیلابی خودشان در جهل مرکب الی انقراض عالم. والسلام نغمه تمام.

جناب روح‌القدس! شمامگر ملکم خانرا نمی‌شناسید و شارل میسمر را نمیدانید؟ شما مگر خط الفابتی را ندیده‌اید؟ خواهشمندم که شرح شارل میسمر را خوانده باشید.

جناب روح‌القدس! شوخی را بکنار بگذاریم؟ چرا ازعقیدهٔ سابقهٔ خود نکول میکنید؟ چرا از مخالفت ملت ما میترسید و می‌خواهید که بهزار گونه فن وحیله در مزاج معاصرین تصرف نمایید؟ اگر مراد شما ازاین فن و حیله اجرای الف‌باء آلفابتی است، مع قرائت و کتابت از طرف چپ بطرف راست، با همان اشکال رنگین و مرغوب که سابقاً درست کرده بملاحظهٔ من فرستاده‌اید و می‌خواهید که آهسته آهسته باانواع تدابیر خطالفابتی‌را بگردن ملت ما بسته باشید در آنصورت من به نیت شما امضا میدهم. و اگر خیال دارید که بخاطر ابلهان و کوران و برای تمام کودنان بازخط سیلابی را پایدار داشته کم و بیش در خط سیلابی تغییر و اصلاح بعمل بیاورید، چنانکه من در اول حال بواسطهٔ توهمات بیهوده بعمل آورده بودم و نتیجهٔ حاصل نشد و حالا خوشحالم که آنرا قبول نکردند، در آنصورت من شریك خیال شما نیستم. اختیار دارید، هرچه می‌خواهید بکنید من هم ترجمهٔ شرح شارل میسمر را درزبان فارسی منتشر خواهم کرد و در تقویت رای او خواهم کوشید. اگر معاصرین موافقت نکنند

بی‌شبهه اخلاف ما این رای را تصدیق خواهند کرد و بعداز من آنرا از قوه بفعل خواهند آورد، والسلام.

جناب روح‌القدس! میگویند که شمارا بایران دعوت کرده‌اند و میگویند که شما عنقریب ازراه تفلیس عزیمت خواهید کرد. اگر در تفلیس منزل دیگر درنظر ندارید و اگر هنگام عبور در خانهٔ من منزل فرمایید هر آینه باعث غایت ممنونیت من خواهد شد و رسوم میزبانی نسبت بمثل شما مهمان عزیز القدر کماینبغی از طرف من معمول خواهد گشت.

در ۲۹ ماه مارت سنهٔ ۱۸۷۲ در تفلیس از برادر شما کواونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده قلمی گردید.

بسط و تفصیل مطالبی است که در اواخر ماه مارت سنهٔ ۱۸۷۲ از جناب روح‌القدس در تفلیس هنگام عبورش ازاین بلده بعزیمت طهران‌در چند مجلس شنیده‌ام

اول

اولا امتیاز دادن از طرف یك دولت بشخصی از ارباب اختراع بجهت انتفاع یافتن از ثمر اختراع خود باید التفات شمرده نشود. بعلّت اینکه امتیاز مسئول حق صاحب اختراع است و بواسطهٔ دادنش دولت شرط عدالت را مرعی میدارد نه‌اینکه مخترع را مرهون موهبت و مرحمت خود میکند. ثانیاً دولت خطاخواهد کرد اگر در خصوص نیك وبدو صلاحیت و یا معنویت اختراع شخصی بمقام تحقیق و تصدیق آمده رای خودرا در آنباب بکافهٔ تبعه خود اعلان نماید. چونکه دراینصورت امر از دوحال خالی نیست: یااینکه دولت در تحقیق و تصدیق خود بسهو و اشتباه افتاده مردم را نیز درباب همان اختراع باشتباه خواهد انداخت، چنانکه مکرر مشاهده میشود، و باعث خسارت مردم خواهد شد. چنانکه از روی تجارب مکرر اتفاق افتاده است. از قبیل آنکه دولت فرانسه چند سال قبل ازاین اختراع یکنفر بانکیر*را تحقیق و تصدیق کرده بکافهٔ تبعهٔ خود درباب صلاحیت آن اعلان نمود و مردم بقول دولت اعتماد کرده مبالغ خطیر بان بانکیر با مید منفعت تسلیم کردند، بعداز آنکه پای تجربه بمیان آمد مشخص شد

---

* بانکدار.

که اختراع مذکور غلط بوده است و دولت نیز در تحقیق خود بخطا و اشتباه افتاده مردمرا نیز بخطا افکنده است و باعث خسارت کلّی آنها شده است. یا اینکه دولت در تحقیق خود خطا خواهدکرد و بواسطهٔ عدم تصدیق اختراع معروض تبعهٔ خودرا از منافع آن محروم خواهد ساخت و این منافعرا بدیگران وا-گذار خواهد نمود. چنانکه نظیر این نیز مشاهده شده است. مثلا مخترع کشتی آتش اختراع خودرا بناپولیون اول معروض داشت. اجلاس کردند و بعداز تحقیق حکم نمودند و امضا گذاشتند و اعلان کردندکه اختراع او غلط و بی معنی است. مخترع رجوع کرد بدولت ینگی دنیا و اختراع خودرا در آنجا ابراز نمود و بموقع قبول افتاد و خیالاتش از قوّه بفعل آمد. دولت فرانسه سالها اندوه و افسوس خوردکه چرا همان اختراعرا ردکردواز منافع آن بهره مندو بلند نام نگردید. پس تحقیق و تصدیق دولت هم درباب صلاحیت و عدم صلاحیت هرگونه اختراع معروض لزوم ندارد.

ثالثاً باز دولت خطا خواهدکرد اگر پیش از دادن امتیاز بمقام تحقیق بایدکه آیا اختراع معروض از فرد آخر دزدیده شده است یا نه. بعلّت اینکه این نوع تحقیق اولا بهیچ وجه برای دولت میسر نخواهد شد، ثانیاً بواسطه تأخیر دردادن امتیاز مسئول موجب خسارت مخترع خواهدگشت و سبب خواهدشدکه شخص دیگر درین مدّت تأخیر در دولت دیگر همان اختراع را خیال بکند و پیش از مخترع اوّل از قوّه بفعل آورد و اگر سایل امتیاز اختیار معروض را از دیگری دزدیده است صاحب اصل اختراع هر وقت حق داردکه از دزدادعای حق خود بکند و با او بمرافعه بایستد.

رسم دول یوروپا سابقاً چنان بودکه امتیاز مسئول را ازطرف دولت التفات میشمردند و آن تحقیقات دوگانه را نیز درباب هرقسم اختراع بعمل می‌آوردند. اما دراین اواخر ایام بحقیقت مطلب پی‌بردند. حالا بخلاف این رسم رفتارکرده امتیاز مسئول را هر طور باشد، نیك یابد، بدون حرف لا یا نعم، در ساعت ودقیقهٔ

سؤالش بصاحب اختراع میدهند، الان در مملکت فرانسه هرسال قریب پانزده هزار یا چهارده هزار اختراع بدولت ابراز میگردد و ازطرف دولت بصاحبانش امتیاز داده میشود وازین پانزده یا چهارده هزار اختراع قریب هزار صحیح وبا معنی می‌باشد.

دولت عثمانیه از ابتدای ظهور خود در مملکت خود و ازملت خود هرگز اختراعی نشینده است و هرگز مخترعی ندیده‌است و هرگز درباب اختراع بکسی امتیاز نداده است. اوّل کسی که ابراز اختراع نمود و اوّل کسی که طالب امتیاز شد من بودم تا که بگشودن باسمه خانه و چاپ کردن کتب و روزنامه با خط مخترع خود شروع نمایم. و لیکن وزرای با شعور عثمانیه اظهار دانش و خود نمایی کرده بنای تحقیق نیك و بدش گذاشتند و بعداز آن مسئول مرا ردّ نمودند و گفتند که این اختراع مال دیگریست، اگرچه مسئول من برطبق خواهش آن دیگری بود.

ثانیاً

امروز خرابی کل دنیا ازاین جهت است که طوایف آسیا عموماً و طوایف یوروپا خصوصاً بواسطهٔ ظهور پیغمبران ازاقلیم آسیا که مولد ادیانست و از اینجا ادیان به یوروپا مستولی شده‌است و بواسطهٔ مواعظ وصیّان و امامان و نایبان و خلفای ایشان که بعداز پیغمبران بترویج ادیان ایشان کوشیده‌اند و در اعتقاد مردم بدرجهٔ مقدسی و ولایت رسیده‌اند عقل انسانی راکه اثریست از آثار انوار الوهیّت و در موجودات سفلیه بالیقین و در اجرام علویه علی الظاهر وجودی بالاتر از آن متصوّر نیست، بسبب انواع و اقسام اغراض نفسانیهٔ خودشان بالکلیه از درجهٔ شرافت و اعتماد انداخته تا امروز در حبس ابدی نگاه داشته در امورات و خیالات اصلا آنرا سند و حجت نمی‌شمارند و نقلرا همیشه بر آن مرجّح و غالب میدانند. مثلا عقل بقوت علوم عقلیه قبول نمیکند که حضرت عیسی فرزند خداست که از حضرت مریم

متولد شد و مرده‌هارا زنده کرد و حضرت مریم در حالت بکارت بدون مقاربت مرد از روح خداوندی بحضرت عیسی حامله گشت. و لیکن حواریون و اولیای دین میگویند که بتحقیق و حکم عقل اعتماد نباید کرد، حقیقت همانست که انجیل خبر میدهد و پیشینیان تصدیق کرده‌اند وبا تواتر بمار سیده است. البته شما شنیده‌اید که در اواسط تاریخ میلادی چه قدر مردم بسبب ادنی شبههٔ خودشان دراعتقادات دینیه که ناشی از چشمهٔ عقل بوده است بآتش بی‌رحمی سوخته شده‌اند. عدد ایشان تنها در کشور اندلس بچهار ملیون بالغ است و دارالسیاسهٔ که بجهت سوختن مردم کم اعتقاد در آن کشور و در سایر ممالك یوروپا احداث شده بود اینقویزاسیون نامیده میشد. روزی دراندلس جوان خوش سیمای محبوبی‌را که از دارالعلوم آن کشور بعداز اتمام تحصیل با فضل و کمال بیرون شده بود بواسطهٔ بعضی شبهات دینیه می‌سوختند وبنا بر قانون و رسم مقرر رئیس کل مسیحیان فرنگستان ملقب بپاپا خود پادشاه مملکت نیز می‌بایست درهنگام سوختن جسدش علاوه بر کل اصناف مردم حاضر و ناظر باشد و پادشاه آن عصر فردناند بود. اتفاقاً وقتیکه عملهٔ دارالسیاسه جوانرا بپای انبار هیزم آوردند و فی‌الجمله نگاه داشته مشغول اجرای رسوم احراق که نمونهٔ از احراق آتش جهنم بود گشتند و جوانرا بالای انبارهیزم برده بان آتش زدند و شعلهٔ آتش از هرطرف اورا احاطه کرده نزدیك باندامش گشت، فریاد زهره شکاف الامان از جوان بلند شد. دل پادشاه فردناند با قتضای طبیعت بشریه بجوان سوخته بلا اختیار و شعور جبراً کلمهٔ «وای بیچاره» بزبان آورد و جمیع کشیشان و رهبان بزرگ که رئیس دارالسیاسه بود صدای داسوزی پادشاهرا شنیدند. رهبان بزرگ تغیر کرد و حکم نمود که پادشاه کافرشد. چرا که بکافر دلش می‌سوزد و دردلش نسبت بجوان ملعون اثر ترحم ظهور میکند. بنا براحکام دینیه و احکام پاپیه پادشاه نیز مستوجب عقوبت ومستوجب احراق است.

مردم ولایت که درآن هنگامهٔ حیرت انگیز حضور داشتند

همه روی بروی پادشاه لعنتش کردند و لعنت کنان بخانهای خودشان برگشتند و بفکر اخذو حبس او افتادند. هنگام شب پادشاه ناچار و نالان پیاده بمنزل رهبان بیرحم رفته پایهایش‌را ببوسید، توبه و استغفار بجای آورد، مستدعی عفو شد. بعداز هزار قسم عجز و لابه و بعداز هزار گونه گریه وزاری رهبان بی‌مروت پادشاهرا بخشید. فصادرا طلبیدند، ازرگ بازویش قدری خون گرفتند وآن خونرا بشیشهٔ کوچك برداشتند و انبار هیزم فراهم آوردند و در مجمع عام آن شیشهٔ پرازخون را بالای انبار هیزم گذاشته سوختند، کفارهٔ گناه پادشاه شد.

پس سعادت و فیروزی نوع بشر وقتی روخواهد دادکه عقل انسانی کلیتهً، خواه در آسیا، خواه در یوروپا از حبس ابدی‌خلاص شود و درامورات و خیالات تنها عقل بشری سند و حجت گردد وحاکم مطلق باشد نه نقل.

ثالثاً

ساکنین مملکت عثمانیه و ایران و قفقاز سه‌گر وهند: یکی یهود، دیگری نصارا، سیمی مسلمان.

تو میرزا فتحعلی بدین هیچ یك از ایشان نباید بچسبی و نبایدکه بایشان بگویی‌که اعتقاد شما باطل است و شما درضلالت هستید، باید چنان و چنان اعتقاد را داشته باشید.

شیوهٔ هدایت وارشاد و شیوهٔ راهنمایی و تعلیم چنین نیست. تو بدین شیوهٔ ناملایم برای خود هزار قسم مدعی و بدگو خواهی تراشید و بمقصود خودهم نخواهی رسید. هر کس از ایشان از روی لجاجت و عناد حرف‌ترا بیهوده و دلایل‌ترا پوچ خواهد شمرد و زحمت توعبث و بیجا خواهد شد. چرا بدین ایشان می‌چسبی؟ تو دین ایشانرا در کنار بگذار و در خصوص بطلان آنها هیچ حرف مزن. ارشادرا چنین آغاز کن: درتوازیخ قدمای ما تاریخ ایجاد این دنیارا هفت هزار سال میشمارند. اما امروز بموجب براهین قطعیه برما ثابت شده است‌که ایجاد عالم

از کرور هزار سال نیز زیاد است و قبل از دین موسی و عیسی و محمد علیهم السلام ادیان متعددهٔ باطله در دنیا ظهور داشته است. از قبیل دین بت پرستی و آتش پرستی و برهمنی و کثرت الهه یونانیان و امثال آنها. پس عقل انسانی متحیر است که آیا بچه سبب خداوند عالم آن نوع ادیان باطله‌را چندین هزار سال قبل از ظهور ادیان ثلثهٔ صحیحه پایدار و برقرار گذاشته است؟ از تصور این حیرت عقل انسانی ناچار بدین معنی پی برده حکم قطعی خواهد کرد که خداوند ذوالجلال در ظهور آن ادیان باطله و دربقای آنها هرگز مداخله نداشته است. بلکه همهٔ آنهارا مردمان زیرك و ریاست طلب بجهت نیل مقاصد خودشان احداث نموده‌اند.

وقتیکه بطلان ادیان قدیمه به پیروان ادیان ثلثهٔ صحیحه روشن و مبرهن گردد ایشان خودبخود بلااختیار بطلان ادیان خودشانرا نیز از آنها قیاس خواهند کرد و خواهند فهمید که اگر دین حق دردنیا لزوم میداشت چراچندین هزارسال خداوند عالم پیغمبر برحقی نفرستاده که آن ادیان باطله‌را از روی زمین کم کند تا زمان حضرت موسی. مگر تا آن زمان این دنیا واین بندگان تعلق با و نمیداشت؟ یا مگر تا آنزمان خوابیده بود و بعد بیدارشده دید که دنیای اورا ادیان باطله ملوث کرده‌اند، آنوقت بفکر فرستادن حضرت موسی ودیگر رفقایش افتاد؟

رابعاً

خطای ما تا امروز درشناختن حق از باطل و تمیزدادن راست از کج ازاین رهگذار است که ما همیشهٔ دو قضیهٔ مغایره‌را بهمدیگر مخلوط کرده یك قضیه میشماریم و حال آنکه این دوقضیهٔ مغایر یکدیگرند یکی از آنها علم است، دیگری اعتقاد. مثلا علم حکم میکند که ناپولیون اول بود و بمسکوهم رفت و عاقبتش چنان و چنان شد. دراین باب دیگر اعتقاد هرگز لزوم ندارد. چونکه قضیه مبنی برعلم قطعیست و هر قضیه که محتاج بدلیل و ثبوت نباشد ویا اینکه دلیل وثبوتش قطعی باشد علم است، دخل باعتقاد

ندارد. از طرف دیگر بنا براخبار اولیای دین ما اعتقاد میکینم که حضرت موسی بکوه طور رفته با پروردگار عالم مکالمه کرد و عصای خودرا براحجار زد چشمه‌ها جاری شد و امثال ذالك این قضیه محتاج بدلیل و ثبوت است و دلیلش هم اگر باشد بهیچ وجه قطعی نمی‌تواند شد. پس ما این قضیه را نباید علم بشماریم. باید این قضیه را اعتقاد بنامیم و از روی اعتقاد، نه از روی علم بان باور بکنیم. ولیکن اولیای دین ما همین نوع قضایا را نیز از شقوقات علوم میشمارند. چنانکه میگویند: علم تفسیر، علم احادیث، علم کلام و امثال آنها و بعداز آن فزیقا و ماتماتقا و جغرافیا و نجوم و امثال آنهارا نیز از علوم تعداد میکنند. گویا که اولین نیز نظیر این آخرین است. و حال‌آنکه مغایرت این آخرین از اولین از آفتاب روشن تراست. ماباید اولین را از امور اعتقادیه حساب بکنیم و تنها آخرین را از امور علمیه بشماریم.

خامساً

دلیل عدم وجود کیمیا اینست که بقوت علم شیمی انقلاب جمیع اشیاء مرکبه دیگر از ممکناتست واما انقلاب اشیاء بسیطه علی‌الحساب بچیز دیگر امکان پذیرنیست. مثلا زاج از قبیل اشیاء مرکبه است. مامی توانیم که آنهارا آب بسازیم و بعداز آن بهوا منقلب بکنیم و باز همان هوای زاجی را یعنی ماهیت آنرامی توانیم بچیز دیگر مغایر ماهیت اصلیش منقلب بسازیم. اما نقره و طلا و مس و سرب و ارزیز و امثال آنها از قبیل اشیاء بسیطه اند. آنهارا نیز می توانیم که آب بسازیم و بهوا مقلب بکنیم و لیکن هوای آنهارا یعنی ماهیت آنهارا منقلب بچیز دیگرکه مغایر ماهیت آنها باشد نمی توانیم کرد. اگر بخواهیم باز هوائیت آن فلزات را فقط با بیت ماهیت خود آنها و آبیت ماهیت آنهارا هم بجمودت ماهیت خود آنها منقلب می توانیم کرد نه برچیز دیگر. پس روشن می شود که ارزیر بهیچ وجه منقلب به نقره نمی تواند شد و مس بهیچ وجه منقلب بطلا نمی تواند گشت و اکسیر که

گویا باعث انقلاب ارزیر به نقره و باعث انقلاب مس بطلاست مثل عنقا و سیمرغ لفظیست بی موضوع که محسوسی و موجودی و موضوع له آن امریست موهومی و خیالی.

سادساً

هردین متضمن سه گونه امر مختلف است: اعتقادات و عبادات و اخلاق. مقصود اصلی از ایجاد هردین امر سیمین است. اعتقاد و عبادات نسبت بان مقصود اصلی فرعند. از برای آنکه آدم باید صاحب اخلاق حسنه بشود مارا لازم است که وجودی فرض بکنیم خیالی که صاحب آن نوع اخلاق و صاحب عظمت و جبروت و صاحب قدرت و رحمت و سخط و مستوجب تعظیم و ستایش باشد تا اینکه مانیز باخلاق او اتصاف بجوئیم و این نوع وجودرا پروردگار عالم و خالق کاینات می نامیم. بعداز آنکه این چنین وجودرا فرض کردیم و اورا مستوجب تعظیم و ستایش شمردیم لازم است که رسوم تعظیم وستایش را نسبت باو بعمل بیاوریم، از قبیل نماز و روزه وحج وزکوة و امثال ذلک و بعداز آنکه این چنین وجودرا فرض کردیم و رسوم تعظیم و ستایش را درحق او بعمل آوردیم لازم است که برحمت او امیدوار بشویم و از سخط او بترسیم. بعداز آنکه برحمت این چنین وجود امیدوار شدیم و از سخط او بترسیدیم لازم است که متخلق با-خلاق حسنهٔ او بشویم و هرگز مصدر سیئات نباشیم تا اینکه مستحق رحمت اوبگردیم و مستوجب سخط او نباشیم. پس اگر ما وسیلهٔ پیدا بکنیم که بدون فرض وجود مستوجب التعظیم و التعبد صاحب اخلاق حسنه بشویم آنوقت فروعات دوگانهٔ اصل مقصود که عبارت از اعتقاد و عبادات است ازما ساقط است. مادامکه چنین وسیله پیدا نشده است فروعات دوگانه از اصل مقصود که حسن اخلاق است جدا نمی تواند شد واگرجدا بشود اصل مقصود بالمره از میان بدرخواهد رفت. انتشار علوم در اکثر ممالک یوروپا و ینگی دنیا مردم را بجهت اکتساب حسن اخلاق

ازاعتقاد و عبادات که شرط دوگانهٔ هردین است مستغنی داشته است. اما در آسیا علوم انتشار ندارد، بنا بر آن دراین اقلیم حفظ این دو شرط برای اکتساب حسن اخلاق که مقصود اصلی هردین است از واجباتست.

سابعاً

جنس حیوان مرکب از دونوع است: یکی ترقی پذیراست، مثل بشر که از عالم وحشیت عاقبت بدین درجهٔ تربیت ترقی کرده‌است وبعدازاین نیز آناً فاناً رو بترقیست. دیگری ترقی پذیرنیست. مثل شتر واسب و امثال آنها که از ایجاد عالم تا امروز چنانکه بودند حالا نیز هستند و بعدازاین هم همچنن خواهند بود.

نوع بشر هفت تکلیف دارد که اگرهمهٔ آنهارا معمول دارد آدم کامل شمرده میشود و اگر بعض آنهارا بعمل بیاورد و بعضیش را مهمل بگذارد آدم ناقص است و اگر هیچیک را از آن تکالیف هفت گانه بعمل نیاورد از دائیر بشریت خارج و در دائیره حیوانیت صرف سالک است.

تکلیف اوّل انیست که آدم باید از بدی اجتناب کند.
تکلیف دوّم اینست که آدم باید به نیکی کردن اقدام کند.
تکلیف سیم اینست که آدم باید بدفع ظلم بکوشد.
تکلیف چهارم اینست که آدم باید باجماعات هم نوع خود متفقانه تعیش بکند.
تکیف پنجم اینست که آدم باید طالب علم بشود.
تکلیف ششم اینست که آدم باید بترویج علم ساعی باشد.
تکلیف هفتم اینست که آدم باید بقدر قوة واستطاعت خود بحفظ ترتیب فیمابین جماعات متفقهٔ هم وطنان وهم مشربان خود مجاهد باشد.

هریک ازاین تکالیف هفتگانه شرح و بسط زیاد دارد و هریک باقسام بیانات و تفصیلات محتاج است که همه را در کتاب

آدمیت برشتهٔ تحریر کشیده‌ام، مقام مقتضی تقریر آنها نیست
واین تکالیف هفتگانه اصول مضمون کتاب آدمیت است،

سئوال میرزا فتحعلی:

ظاهرا این مطالب از مطالب فراموش خانه بوده باشد؟

جواب روح القدس:

بلی، در اثنای مواعظ فراموش خانه گاه گاه ازاین اصول مذاکره میشود. ولی مطلب فراموشخانه خیلی زیاد است و ماورای این اصول است.

میرزا فتحعلی آخوند زاده.

سواد کاغذیست که در هنگام عزیمت علی خان قونسول سابق ایران از تفلیس بطهران مرقوم شده است

مطاع معظم من علی خان، دام اقبالکم!

رسول دیروز نوشته است که قونسول تازه آمده است و جناب شما در صدد عزیمت هستید. چون از بیم ناخوشی وبا من جسارت ندارم که بشهر بیایم و جناب شمارا وداع بکنم لهذا از فرایضات می شمارم که در اینخصوص بدین نوشته بمقام عذر خواهی آمده‌باشم. مدت سه یا چهار سال از مجالست و مصاحبت شما لذتها بردم و نان و نمک شمارا خوردم و چشیدم و از شما احتراماتی دیدم که از سابقین شما ندیده بودم، اگرچه نسبت بایشان نیز در رعایت رسوم دوستی و هوا خواهی دقیقهٔ فرو نمی گذاشتم. و در ضیافتهای و جشنهای بزرک شما همیشه حضور داشتم. با وجود‌یکه سابقین شما این نوع مهربانی را همیشه از من دریغ میداشتند، قطع نظر از آنکه با بعضی از ایشان کمال خصوصیت هم در میان بود. در مقابل همهٔ این نوع جوانمردی و پاک طینتی و خوش‌الفتی و یگانگی شما از درون دل شکر گذاری میکنم و شمارا بدرود می نمایم و یاد خیر شمارا مادام که زنده ام خواهم کرد. خداوند عالم شمارا از عمر واقبال کامران فرماید. مرا حلال بکنید و صحیحاً و سالماً بروید، بمقصد برسید.

عذر خواهی بی پایان میکنم که من بنا بر پارهٔ توهمات که مقتضای سرشت منست نتوانستم که نسخهٔ معلومه را بشما بنمایم و خودرا بشما نشان ندهم و بشناسانم. توهمات از جهت شما بنود،

بخاطر شریف خیالی دیگر را راه مدهید، بلکه از جانب دیگر بود. انشاء الله تعالی اگرماموریت شما بشهرلندن و یا بیکی از ممالک خارجه صورت گیرد نسخه‌را نویسانیده بی شک و شبهه از پوچت روسی بخدمت شما خواهم فرستاد.

از بابت جواب الفبا که بطهران فرستاده ام جناب شمارا مصدّع نمیگردم. چونکه ازاین آرزو دیگر صرف نظر کرده‌ام. اما التماس دارم که کتابچهٔ میرزا ملکم خانرا درباب تغییر الف‌باء در طهران بوزیرعلوم و وزیر خارجه و سایر اولیای دولت خوانده باشید و جواب صدر اعظم دولت عثمانی را نیز در باب این مسئله که در کاغذ میرزا ملکم خان باسم من خودتان مطالعه فرمودید بایشان اعلام بدارید تابدانند که ایشان در خصوص این مسئله مخطی هستند و معاند من، یعنی شخصی معلوم که میدانید، بناحق، محض بواسطهٔ خباثت باطن واغراض نفسانیهٔ‌خود مرا دشمن دین و دولت می شمارد. من دشمن دین و دولت نیستم، من جان نثار و دوستدار ملّت و دولتم. یحتمل که ازاین نوع وطن پرستی من حضومت دینی مستفاد میگردد، اما نه بدان درجه که معاندان می‌-پندارند. شمامیدانید که من در اسلامیت چه قدر راسخ القلبم و هر گز دینی را در دنیا بردین اسلام ترجیح نمیدهم. سورهٔ کهیعص راکه در حضور حاجی ابوالفضل برای شما تفیسر کردم، ازمن شنیدید و دراین اعتقاد اولاد و اخلاف من نیز پی رومن خواهند بود. منظور رفع اسلامیت نیست. معاذ اللّه ازین نیت نکوهیده بلکه منظور در اسلامیت رفع جهالت است و ارتفاع اعلام ترقی در علوم و فنون و سایرجهات از قبیل عدالت ورفاهیت و ثروت و آزادیت برای ملّت و معموریت وطن و بالجمله احیای شأن و شوکت نیاگان خودمان که قبل از اسلام بوده اند. نخستین قدمی که دراین راه باید گذا شت تغییر الف باء اسلام است. افسوس که معاصرین من، چنان که میرزا ملکم خان نوشته بود و خودتان خواندید، معنی حرفهای مرا نمی توانند فهمید.

این کاغذ مراکه باخط خود نوشته ام پاره و تلف مکنید،

درجعبهٔ خودتان نگاه بدارید، بعداز وفات من در دست شما یادگار و آنتیق است. از عمر من چندان نمانده است، از عدم موافقت معاصرین به‌تنک آمده ام و فرسوده شده‌ام. خدا حافظ شما باد!

در رشت بجناب میرزا عبدالوهاب خان از طرف من درود فراوان بر سانید حظی و لذتی‌که از دیدار او برده ام هرگز فراموشم نشده است و نخواهد شد.

در بیست و دوّم سنطبر سنه ۱۸۷۰ در ییلاق قوجور از مخلص و دوست حقیقی شما کولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده قلمی گردید.

سواد مکتوبیست که به مسیو نیقلای آنکه سابقا دررشت از طرف دولت بهیه فرانسه جنرال قونسول بود وزبان فارسی را خوب میداند نوشته شده است.

(در ششم دیقابر سنه ۱۸۷۲ در تفلیس)

مخدوم مکرم من، دام اقبالکم!

اوصاف کمالات شمارا ازبسیار کس شنیده ام. خصوصا که دراین اقرب زمان جناب ناظم الملک میرزا ملکم خان که در نوشتجات دیگرم اورا روح القدس مینامم فضایل شمارا تعداد کرده شمارا کماینبغی معروفم ساخت. لهذا غایبانه می خواهم که باشما آشنایی و دوستی بکنم و نسخهٔ کمال الدوله را که درباب حالات و اوضاع ایران و تأثیرات دین اسلام بانظر حکمت و فیلسوفیت بقلم آورده‌ام بنزد شما بفرستم و برشما جمیع حقو- قات چاپ آنرا در فرنگستان و ترجمهٔ آنرا بکل السنهٔ یوروپا مسلم دارم و منافع فروش و انتشارشرا کلا بشما واگذار نمایم. چونکه من خودم برای چاپ کردن این نسخه در هیچ یک از اراضی مشرقیه که اهلش مسلمانند آزادی ندارم و در یوروپا هم بچاپ آن خودم وسیله و امکان نمی بینم و معلوم میدارم که این نسخه بشیوهٔ تصنیفات مصنفان یوروپا تألیف یافته است و چاپش فقط در یوروپا امکان دارد و انتشارش در ممالک اسلامیه فقط از طرف صاحب خیالان و داشمندان یوروپا میسر تواند شد. منافع فروش آنرا در اصل نسخه و در ترجمه های آن کلا

بارضا و رغبت خود بشما واگذار میگنم. اگر خود شما نصیبی از آن منافع برای من نیز روا دیده باشید موقوف به‌نجابت شماست و مقدار آن نصیب موقوف بجوانمردی شماست. من درینخصوص حرفی ندارم و باشما شرطی نمی بندم. مقصود اصلی من چاپ این نسخه است، هم درزبان فارسی و هم درزبان فرانسه و سایر السنهٔ فرنگستان. من خودم بغیر از زبان روسی از السنهٔ یوروپا زبانی نمیدانم. خواهشی که من دارم تنها اینست که همین نسخه بزبانهای یوروپا ترجمه بشود. بشرطیکه بهیچ منظور در نسخه تغییر و تبدیل جایز نباشد، بلکه بهمان طور که نسخه نوشتهٔ شده است بچاپ برسد.

هرگاه تکلیف من مرضی طبع شما بوده باشد بزودی جوابم بفرستید و معلوم بدارید که نسخه‌را بکدام وسیله و بتوسط کدام شخص بشما می توانم فرستاد. اذن بدهید که نسخه‌را اوّل به‌نزد شما بفرستم. اگر بعد از ملاحظه مرغوب بنظر آید بانجام مرام من اقدام خواهید کرد و الا من بشما تکلیفی ندارم.

در اصل نسخه اسم من مرقوم نباید شد. چونکه از عداوت هم دینان خودم که هنوز مرادم را نفهمیده اند ایمن نیستم. اما در ترجمه‌های آن اسم مراصراحتاً ذکر میتوانید کرد. و اگر نسخه‌را به نزد شما فرستادنی باشم در معیت آن بیاغرافیای* خود را نیز خواهم فرستاد که در مقدمهٔ ترجمه‌های نسخه تحریر بکنید و ازاین بیاغرافیا خواهید دید که من صاحب تصنیفات عدیده ام، خواه درفن درام و خواه درفن کرتیکا و سایر مطالب.

اسم و لقب و منصب و محل اقامت خودتانرا در پاریس مرقوم فرمایید.

از طرف مترجم جانشین قفقاس غراندوق کولونیل میرزافتحعلی آخوندوف در تفلیس قلمی گردید. در ششم دیقابر سنه ۱۸۷۲.

---

*ـ بیوگرافی.

عنوان مکتوب

درپاریس

جناب مجدت و نجدت ماب مخدوم مکرم مسیو نیقولای آنکا سابقاً در رشت ازطرف دولت بهیه فرانسه جنرال قونسول بو ملاحظه خواهد فرمود.

****

بجناب محرر روزنامه حقایق

(در سنهٔ ۱۲۹۰ از تفلیس)

برادر مکرم من، دام اقبالکم!

درسال هزار دویست هشتاد من بدرسعادت آمده خیال خودرا در خصوص تغییر الفباء حاضر اسلام بجناب صدر اعظم مرحوم فواد پاشا معروض داشتم. بفرمایش مومی الیه این مسئله را در جمیت علمیهٔ عثمانیه ملاحظه کرده بنابر بعض موانع و اشکالات خیال مرا تجویز نتوانستند کرد. چهار یا پنج سال قبل از این من باز این مسئله را تجدید کرده پروژهٔ دیگر از تفلیس بصدر اعظم مرحوم عالی پاشا فرستادم. این دفعه نیز خیال من بی ثمر ماند. از آن تاریخ تا امروز این مسئله متروک شده است.

غرض من از تغییر خط حاضر اسلام این بود که آلت تعلّم علوم و صنایع سهولت پیدا کرده کافهٔ ملّت اسلام، شهری یا دهاتی، حضری یا بدوی ذکوراً و یا اناثاً، مانند ملّت پروس، بتحصیل سواد و تعلّم علوم و صنایع امکان یافته پا بدائره ترقّی گذارد و رفته رفته در عالم تمدّن خودرا باهالی آوروپا برساند. افسوس که خیال من صورت نگرفت، مفهوم اولیای ملّت اسلام نشد و اولیای ملت اسلام از اصل کار غفلت ورزیده بفروعات مشغول می شوند و فرع را بر اصل مرجح می انگارند و بدین سبب عامهٔ ملّت اسلام الی انقراض دنیا از علوم و صنایع اهالی آوروپا بی‌بهره خواهد ماند.

الآن افسوس بجایی نمی‌رسد. من دیگر از ترقی کافهٔ ملّت و از معرفت عامهٔ امت ناچار صرف نظر کردم. حالا رجوع میکنم بخواص و ازشما می پرسم که آیا معرفت خواص لازم است یا نه؟ یعنی شما لازم میدانید که باری خواص ملّت اسلام از علوم و صنایع اهالی اوروپا بهره‌ور شوند یانه؟ یقین است که جواب شما نعم خواهد شد نه‌لا. پس در صورت نعم سؤال دیگر پیدا می شود: آیا شما بچه بوسیله بتحصیل علوم و صنایع اهالی آوروپارا بخواص تجویز میدهید، درا السنهٔ اهالی آوروپا یا در السنهٔ خودمان که عبارت از السنهٔ عربی و ترکی و فارسیست؟

اگر درالسنهٔ آوروپا خواص ملّت اسلام بتحصیل علوم و صنایع آوروپا اقدام کنند درینصورت قطع نظر از تعذر این امر نتیجه‌اش هم بی ثمر خواهد شد. بعلّت اینکه خواص مامراد خودشانرا در زبان فرنگی یا انگلیسی بهم ملّتان و هم وطنان خودشان هرگز مفهوم و حالی نتوانند کرد و ملّت اسلام در باب تمتع از نتایج علّوم و صنایع خواص خود باید متصل بفرنگان و انگلیسان محتاج بشود و ایشان را بوطن خود دعوت بکند و بامداد ایشان فقط بکاری شروع نماید. بغیر ازاین نامناسبت دراین طرح چند اشکال و زیان عمده نیز متصوّر است که ذکر آنها موقوف بخیال و همت خود شماست که محرر روزنامه هستید. پس این طرح ثمر کلّی ندارد طرح دیگر و بهتر اینست که اولیای ملت اسلام دارالعلمی که باصطلاح اهل اوروپا آقدیمیا* میگویند گشاده درآن دارالعلم از فحول علمای و فضلای ملّت اسلام در عدد ازوم اعضا منصوب نمایند وبرعهدهٔ ایشان مقرر دارند که جمیع کتب علوم و صنایع اهالی آوروپارا بتدریج بلسان عربی و ترکی و فارسی ترجمه بکنند، بعد از آن خواص ملت اسلام از معلّمان ممتاز این علوم و صنایع را در السنهٔ اسلامیه یاد بگیرند.

اما دراین طرح نیز یک اشکال دیگر ظهور میکند. مثلا

---

* ـ آکادمی.

تصریح اعلام غیر معروفه و اسماء اماکن و اراضی و اصطلاحات علومیه آوروپا که ترجمه آنها در السنهٔ ثلاثهٔ اسلامیهٔ ممتنع است و باید بعینهم نقل یابند، خصوصا اصطلاحات طبیه و فزیقیهٔ و شیمیه و امثال ذالک که بجهت تبیین آنها در السنهٔ اسلامیه لغات مطابقه موجود نمی شود، با حروف الف باء حاضراسلام هرگز امکان پذیر نیست. یعنی تصریح این اصطلاحات که ذکر کردم باحروف الفباء حاضر ما خارج از دایرهٔ امکانست حتی بتحریر فتحه و کسره وضمه نیز خوانندہ از اشتباه آزادنیست بنابراین آیا تجویز میکنید محض برای تصریح این نوع اصطلاحات اجنبیه الف باء مخصوص و جداگانهٔ نیز در کمال سهولت بالفباء حاضر اسلام علاوه بکنیم؟ باینمعنی که الفباء حاضر اسلام اصلا تغییر نیابد و جمیع کتب اسلامیه بلا تغییر بماند و جمیع کتبی نیز که بتازگی تألیف خواهد یافت در خط حاضر نوشته شود. فقط درحین نوشتن این تصنیفات جدیده اصطلاحات و کلمات ملل اجنبیهٔ راکه بعینهم نقل خواهند شد با حروف الف باء جدید نوشته شود، تا اینکه قرائت و تلفظ آنها صحیح و ممکن و مفهوم گردد، مثلا حرکت کرهٔ زمین را اوّل قوپرنیق در یافت کرده است، جزیرهٔ مونته قرسیتون درتوی فلان دریاست، جزیرهٔ اشپتس برغن درتوی دریای آتلانتیک است، آفسترالیارا اقلیم پنجم می نامند، دولت انگلیس مرتب از دو پارلامنط است، احداث سفاین بخاریه که باصطلاح فرنگیان واپور میگوئید از واجباتست، من بفلان غزته آبونه بودم و امثال ذالک.

قوپرنیق را، مونته قریستورا، ایشپتس برغن را، آفسترالیارا، پارلامنط را، غزته‌را، با حروف الف باء جدید بنویسیم. بعد ازاین لغت مخصوصی نیز برای کلمات ملل اجنبیه که داخل السنه ما خواهد شد درست بکنیم و بچاپ برسانیم.

علاوه براین درکتب لغات خودمان هم بعداز کتابت مصادر و اسماء با حروف الف‌باء حاضر مکرر همان مصادر و اسمارا با حروف الف باء جدید نیز رقم نماییم تا اینکه اعراب فاء الفعل و عین الفعل آنها صراحة مشخص شود، دیگر محتاج بذکر اعراب آنها نباشیم.

الف باء جدید باید بنوعی ترتیب یابد که بجهت یاد گرفتنش و نوشتنش زیاده از دو یا سه هفته وقت مصروف نشود و هیچ یک از اشکال حروف این الف باء بعد از تجویز و تصدیق آن بشکل دیگر منقلب نگردد و شیوهٔ خط نسخ و تعلیق و شکسته و ریحانی و انواع و اقسام شیوه‌های مختلف خطوط کلا در خط قدیم ما بماند تااینکه مشق کردن و یا دگرفتن آنها نیز چند سال از عمر عزیز متعلمین بیچاره را بلا عوض تلف کند.

بخیال من دو نوع الف باء میرسد: یکی منتخب از حروف الف باء لاطین است که تحریرش از طرف دست چپ بطرف دست راست خواهد شد، دیگری منتخب از حروف الف باء حاضر خودمانست که نوشتنش بسیاق متداول از طرف دست راست بطرف دست چپ خواهد بود.

صورت هر دو نوع را در اوراق جداگانه بقلم آورده به نزد شما میفرستم. هرکدام راکه فضلای ملّت اختیار کنند مختارند و هر شکل حروف راکه بنظر مرغوب نیاید بشکل مرغوب تغییر توانند داد و اگر هیچ یک ازاین دو نوع مرغوب طبع شما نگردد بالکلیه مختارید که نوع ثالث بهتر و آسانتر بار عایت شروط منظوره ایجاد بکنید. یعنی اوّلا نقاط کلا از حروف ساقط باشند که وجود آنها باعث اشتباه قرائت و بطوء کتابت و عسر طباعت است. وقتی من بدوستی کاغذ نوشته خواستم که در آخر کاغذ تاریخ ماه را بنویسم و نام روز را مشخص کنم اتفاقاً همان روز پنجشنبه بود، اما در کاغذ جا بنود. حروف پنجشنبه را بطوری گنجانیدم و برای گذاشتن نقطه‌ها هیچ جا نماند. در گنجانیدن نقطه‌ها عاجز شدم. از داتنگی قلم را انداختم و کاغذرابی نقطه های پنجشنبه ارسال داشتم و صد گونه نفرین بابن مقله فرستادم که خط کوفی را بدین خط حاضر و ظالم تبدیل کرده نقطه هارا وضع نمود و مارا بدین بلا افکند. خط کوفی با همهٔ قصورات خود باری از نقطه‌ها عاری بود. ثانیاً حروف مصوّته یعنی اعراب درترکیب کلمات کلا داخل حروف صامته گردند. ثالثاً هر حرف بغیر از

شکل واحد شکل دیگر نداشته باشد. چنانکه از حروف الف باء حاضر سیلابی، ما هریک چهار شکل دارد و متصل با قتضای مقام از هیأتی بهیأتی انقلاب می یابد و اطفال بی نوارا بدین واسطه دوچار انواع مشقت می سازد.

لهذا از جناب شما متوقعم که این مکتوب مرا من اوله الی آخره بزبان ترکی ترجمه کرده در روزنامهٔ خود منتشر بسازید و از طرف خود نیز بعض بیانات و تصورات که برحقیت این مطلب دلالت داشته باشد بقلم بیاورید.

هرگاهٔ اولیای ملت اسلام صلاح دید مرا قبول فرمایند، مراد حاصل است و هرگاه قبول نفرمایند، باری، این تسلّی برای من کافی است که من درعالم بشریت تکلیف خودرا باتمام رسانیدم و در اتمام این تکلیف هرگز غرض شخصی مرا محرک نبود و ازاین کارهرگز بمنفعتی طالب نیستم. اگر ازاین کار منفعتی متصور است بگذار این منفعت حق حلال اشخاصی باشد که در باب تجویز الف باء جدید صرف همت خواهند کرد و درباسمه خانه‌ها برای ریختن حروف آن ساعی خواهند شد و الف باء جدید را ترتیب خواهند نمود و منتشر خواهند ساخت.

اگر بپرسید: پس چه باعث شده است که من زیاده از پانزده سال است بدین شدت از برای تغییر الف باء اسلام دست و پا میزنم و دراین خصوص بروم و ایران متصل پروژه میفرستم؟ سخن درست بگویم: نمی توانم دید که امروز جمیع ملل دنیا آناً فاناً درعلوم و صنایع ترقی بکنند و حتی اهل مملکت یاپونیا نیز قدم بدائره سویلزاسیون گذاشته از خط بربغلیفی خود دست بردارد، اما ملت اسلام درهمه احوال بواسطهٔ صعوبت آلت تعلّم خود از ایشان درعقب بماند. و السلام. منتظر جوابم.

برادر شما کوا ونیل میرزافتحعلی آخوندزاده

برادر مکرم و معظم من، دام اقبالکم*!

مراسلهٔ محبت رسالهٔ شما واصل شده موجب مسرت بی اندازهٔ من گردید، اوّلا کتاب فروش بی پیرراکه کتابهای شما درنزد او بود در تفلیس پیدا کردم. نام مشارالیه بیرن ایشتام است. میگوید که هیچ یک از کتابهای شما بفروش نرسیده است و هم نخواهد رسید. هرگاه ازطرف شما بخود او کاغذ برسد کتابهارا بهر کس که خواهش نموده باشید تسلیم خواهد نمود.

و طبیب ارمنی رانیز یافتم. نام مومی الیه حکیم یواسیان است. فی الواقع آدم معقول است. بسیار عذر خواهی کردکه دراین باب غفلت کرده شمارا اطلاع نداده است. بهرصورت این مطلب دردست است.

حالا رجوع بکنیم بمطلب دیگر: برادر مکرم من، نسخهٔ کمال الدوله نه ازآن قبیل تصنیفات است که پسند طبع بعض اشخاص متعصب که مشغول انتشار انوار دین عیسوی و تکذیب سایر ادیان میباشند بیفتد. دراین باب باشخاص مذکور هرگز گفت و شنود هم جایز نیست. نسخهٔ مذکوره بمظنهٔ من اگر بزبان فرانسه ترجمه بشود مثل تصنیف** رینان مقبول طبع خوانندگان آوروپا خواهد شد و احتمال کلی می رودکه صاحبان چاپخانه خودشان بیست هزار فرانک بلکه زیاده بشما تسلیم بکنندکه حق چاپ ترجمهٔ

---

*ــ مکتوب به مسیو نیکولائی نوشته شده است.

**ــ اوّل «بوقل» نوشتة و بعدحذف کرده است.

این تصنیف را بایشان واگذار نموده باشید و هم خودشان مبلغ
کلی بشما بدهند که درزبان فارسی هم حق چاپ مسلّم بدارید.
برادر مکرم، نه این احتمال منفعت که من میگویم دلایل یقینیه دارد
و نه آن احتمال عدم منفعت که شما قیاس میکنید. یعنی هر دو
احتمال بدلایلی قوّت نمیگیرد. حقیقت کار هنوز از نظر مستور
است. پس این فقره تا موقع خود معلق بماند. من الان نسخه‌را
دادم که با خط خوب و جلی بنویسند، انشاء الله باتمام خواهد
رسید. بعد از آن شخصی از تفلیس درماه مای سال آینده بشهر
پاریس روانه خواهد شد. نسخه‌را باو خواهم داد که بشما تسلیم
کند تا بخوانید. اگر از مضمون آن بشما یقین حاصل شود که
از ترجمهٔ آن تحصیل منفعت می توان کرد آنوقت بترجمه آن شروع
خواهید کرد. چونکه زحمت بلا عوض است و مرا نیز روا نیست
که زحمت بی فایده را بشما تکلیف بکنم. و اگر بعد از خواندنش
معلوم شما گردد که ترجمهٔ نسخه و چاپ اصلش زحمت بلا عوض
است آنوقت هرگز خودتانرا بزحمت نخواهید افکند و نسخه‌را
باز بهمان شخص ردّ خواهید نمود. بعلّت اینکه چرا زحمت بیجا
بکشید و مرا نیز روا نیست که بشما زحمت بیجا داده وتکلیف
بکنم. و اگر احیاناً از ترجمهٔ نسخه و هم از اصل نسخه منفعتی
استنباط فرموده باشید آنوقت بترجمهٔ آن شروع خواهید کرد.
بعد از اتمام ترجمه موافق قانون مملکت فرانسه باتفاق شخص
حامل که در دست خود وکالت نامه خواهد داشت باصاحب
چاپخانهٔ شرطنامه خواهید بست که فلان مبلغ‌را بشما و شخص
وکیل تسلیم کند که حق چاپ این نسخه‌را یک دفعه یا چند دفعه،
خواه در ترجمه و خواه در اصل نسخه با و مسلّم بدارید. والسلام.
در آخر کلام این فقره‌را بشما حالی میکنم که من این نسخه‌را
بتصنیف رینان نه بدان نیت تشبیه کردم که، معاذالله، حرفی مخالف
مذهب عیسوی درآنجا مرقوم شده است، بلکه این تشبیه بمناسبت
مضمون است.

برادر شما کولونیل میرزافتحعلی آخوند زاده
در ۱۵ ایون سنهٔ ۱۸۷۳ تفلیس

سواد مکتوبیست که بمیرزا یوسف خان قونسول سابق تفلیس در تبریك منصب نایب الوزارگی در تبریز نوشته شده است

مطاع معظم من، دام اقبالکم!

اولاً من و شیخ‌الاسلام ورود شمارا بشهر تبریز در منصب نایب الوزارگی مبارکباد میکینم. الحمدالله که بر وفق دلخواه دوستان مأموریت شایسته ای برای شما صورت گرفت.

دیگر درخصوص فروش‌خانه شما بدیوان بنا بر توقع من میرزا اسدالله خان بوزارت خارجه و سلطنت‌نامه فرستاده بود و من نیز با مکتوب مخصوص شمارا از کیفیت مخبر داشته بودم نتیجهٔ این تدبیر چه‌شد؟

دراینوقت آقا قااوست شرمازانوف که دوست قدیمی منست عازم تبریز است، از گذارشات خانه شما واقف است، باو سپرده‌ام که چگونگی را تفسیلا بشما تقریر کند.

دیگر احوالات جدیده دراینولا ظهور ندارد. منتظر ورود منیف افندی ایلچی عثمانی هستیم و ادارهٔ روحانیهٔ اثنی عشریه و سنی از ابتدای ینوار با قانون‌نامهٔ جدید برقرار شده است و صدر ادارهٔ اثنی عشریه شیخ‌الاسلام‌است، با دو نفر عضو و اجزای‌اداره و صدر ادارهٔ سنی بلقب مفتی حاجی حمید افندی قاضی سابق شماخیست، بعوض مفتی محمد افندی که پارسال فوت شد.

جناب روح‌القدس‌را این دفعه هر روز دو کره درتفلیس ملاقات

کرده از مصاحبتش فیضیاب شدم. قلم‌را از اظهار مکنونات خاطر خود کوتاه میدارم.

ماه نیکوست ولی روی تو نیکوتر ازوست.
سرو دلجواست ولی قدّ تو دلجوتر ازوست

جمیع تنظیمات و تجدیدات خوب‌است، ولی بناست و پای‌بست ندارد و بی‌دوام‌است، امر موقتی‌است. بعد از چند روز نسیاً منسی خواهد شد. باید علوم و معارف فیمابین کل اصناف ملّت از اعلی و ادنی، از وضیع و شریف بلااستثنا عمومیّت پذیرد، شبان‌و کشت کار و تاجر و عطار نیز آن استعداد را داشته باشند که وزرا دارند و جمیع ملّت درجمیع تدابیر اولیای دولت شرکت داشته باشد.

هیهات، هیهات! شما بدین درجه کی خواهید رسید؟ حالا با پاره‌ای بازیچه‌ها دل خودتانرا خوش بدارید، عیب ندارد. مسلّم است که راه‌آهن وطن شمارا آباد و ایمن خواهد کرد، اما سعادت کامله ملّت شما منوط بشروط و اوضاع دیگر است که مبدأ کل آنها انتشار علوم و ترویج مطالب کمال‌الدوله‌است و این هر دو موقوف به تغییر الفباست. اللهم مگر این احتمال‌را فرض بکنیم که راه‌آهن رفته رفته باعث تغییر الفباء و انتشار علوم و ترویج مطالب کمال الدوله خواهد شد.

ایح، بمن چه، والله از این خیالات بیزار شده‌ام. بعد ازاین هرگز ازاین مقوله چیزها دم نخواهم زد. هرچه باداباد، از کودنی معاصرین خود زهله‌ام میرود، باصطلاح ترکی.

آقاقالوست نیز درحوالی تبریز دوتا ده دارد ـ زنجناب، منجناب وگمان میکنم که بلکه او نیز برای خریدن خانهٔ شما میل بکند. در اینخصوص من باو حرفی نگفته‌ام. شما خودتان استخراج نمایید اگر مایل باشد خانه‌را بادهات او معاوضه میتوانید کرد.

میرزا فتحعلی

بجناب جلالت ماب رئیس وزارت خارجهٔ طهران

سلام غایبانه رسانیده این تمثیلات ترکیه‌را برسم یادگاری هدیه میفرستم. بتاریخ ماه دیقابر سنه ۱۸۷۳. درحالتیکه بارزوی تغییر الف‌باء اسلام مهیای سفر آخرت هستم، یعنی پیرشده‌ام. افسوس، هزار افسوس، که اولیای ملّت اسلام نه در روم و نه درایران برای ترقی ملّت نخواستند که به تغییر الف‌باء اسلام اقدام بکنند تا اینکه بدین واسطه اهالی این دوکشور ذکوراً و اناثاً درمدت چند ماه کلا صاحب سواد شوند و بدین وسیله جمیع علوم فرنگستان در مدّت چند سال بالسنه اسلامیه منتقل گردد و بوسیلهٔ انتشار علوم روزگار سعادت و فرخندگی برای ملّت اسلام رو آورد.

تغییر الف‌باء امر بسیار ساده است. اوّلا حروف باید بغیر ازشکل واحد اشکال مختلفه نداشته باشند. ثانیا نقاط کلا باید از حروف صامته ساقط گردند. ثالثاً حروف مصوّته یعنی اعراب باید در ترکیب کلمات کلا درجنب حروف صامته نوشته شوند. رابعاً درترکیب کلمات حروف متصلهٔ باید مبدّل بحروف منفصله گردند. تا اینکه بدین واسطه هر طفل درمدّت یك ماه صاحب سواد شده بخواندن سواد جمیع کتب اسلامیه قادر باشند. مثلا شکل اوّل هر حرف درترکیب کلمات باقی مانده سایر اشکال ثلاثه‌اش ترك شود بدین نمونه:

(سالها قدّ ترا خامهٔ تقدیر کشید
قامتت بود قیامت که چنین دیر کشید)

این طرز نمونه است که نشان میدهم. خود دانشمندان ایران می‌توانند که اشکال مرغوبه برای حروف ایجاد بکنند، بارعایت شروط اربعهٔ فوق‌الذکر.

سائر ملل راه آهن و تلغراف ایجاد میکنند، اهل ایران مگر چند اشکال حروف نیز ایجاد نمی توانند کرد؟!

بشهزادهٔ والانژاد اعتضادالسلطنه بگویید که منتظر وصول تصنیفات حکیمانهٔ او هستم که وعده فرموده اند باکتاب انجمن آرای هوشنگ ازمانکجی صاحب.

کولونیل میرزا فتحعلی آخوند زاده

بجناب جلالت ماب علی خان مدیر امورات خارجه در آذربایجان

مطاع معظم من، ادام‌الله اقبالکم!

منصب جدید شما مبارك باد! خیلی نزدیك آمده اید. نظر بالتفاتهایی که متصل در ایام اقامت شما درتفلیس درحق خودم از طرف شما مشاهده میکردم مرا واجب‌است که بر‌عدهٔ چند روز بزیارت شما بیایم. اما پیر شده‌ام و ازطرف دیگر درخاك دولت شما ازخاطرات جانی نسبت بخودم ایمن نیستم. باید مرا عفو فرمایید.

نه من تنها علی‌الدوام بذکر اوصاف جمیلهٔ شما رطب‌اللسانم، بلکه جمیع آشنایان و شناسندگان شما درتفلیس ازیاد خیر شما غفلت ندارند.

نه من برآن گل عارض غزل سرایم و بس
که عندلیب تواز هرطرف هزارانند.

هنگام عبور اعلیحضرت شاهی ازتفلیس من نیز ازطرف اولیای دولت به بندر پوطی مأمور شده بودم، برای مصاحبت و مشایعت شاهزادگان. درآنجا جناب مشیرالدوله نزدیك من آمده احوال‌پرسی و اظهار کمال مهربانی کرد. گفتم: در کار صدراعظم، من گمان نداشتم که شما درحق من بر سر التفات آمده باشید.

پرسید: میرزا فتحعلی چرا چنین خیال میکنید؟
گفتم: یحتمل پاره‌ای اشتباهات باعث این خیال شده‌است.

گفت: میرزا فتحعلی، قطعاً تو دراشتباه بوده‌ای.
خلاصه، میان ما کمال صلح و آشتی رو داد.
گفتم: سرکار صدراعظم، شما بارزوی خودتان که صدارت است رسیدید، من هنوز ازآرزوی خودم که نقل تغییر الفباست محرومم.
گفت: میرزا فتحعلی من نیز هنوز بارزوی خودم نرسیده‌ام. بارزو رسیدن این نیست که بیایم درمسند صدارت بنشینم. آخر در این مسند باید کاری هم بکنم، هنوز کاری نکرده‌ام.
گفتم: کاررا بمعاونت کدام اشخاص توانید کرد؟ شما امروز درایران شریك خیالات خودتان هیچ کس‌را ندارید. باید اوّل آدم تدارك بکنید، بعد ازآن بکار اقدام نمائید. اینهاکه امروز درایران علی‌الظاهر نفس میکشند همه درباطن مرده حساب می‌شوند. خون ایشان سرد شده، ازجنبش افتاده‌است. باید برگهای ایشان خون تازه وگرم ریخته بجنبش آورد. بعدازآن کارکردن آسان است. خون تازه عبارت از ایجاد الفباء جدید و تعلیم علوم فرنگستانست.
خندید و گفت: ببینیم که چه باید کرد.
رشید عرض سلام میرساند. بعد از سه ماه برای تکمیل علوم عازم اونی‌ویرستت است.
از روی نورچشمی حسین پاشا می‌بوسم و شمارا بخدا سوگند میدهم که دراوّل حال اورا بخواندن خط فرانسه مشغول بسازید، نه بخواندن خط اسلام که دراوّل مرحلهٔ ترتیب از خط ما و ازسیاق تعلیم ما باصطلاح ترکی زهله‌اش نرود.
در دهم ینوار سنهٔ ۱۸۷۴ در تفلیس ازطرف مخلص شما

میرزا فتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.

بخدمت نوّاب مستطاب افخم و اشرف شاهزادهٔ والانژاد اعتضادالسلطنه ادام‌الله اقباله معروض میدارم

سرافرازنامهٔ نوّاب مستطاب شما رسید. پنج جلد تألیفات حضرت شما واصل شد. سه جلدش تاریخ افغانستان بود دو جلدش فلك السعاده. یك جلد تاریخ افغانستانرا با یك نسخهٔ فلك السعاده بجناب شیخ‌الاسلام دادم و یك نسخهٔ تاریخ افغانستانرا بمیرزا مصطفی تسلیم کردم و دو نسخه هم خودم برداشتم و امروز روز دوّم است که هر شب درمجلس شیخ‌الاسلام بخواندن کتاب فلك السعاده مشغولیم و بعد ازاتمامش بخواندن تاریخ افغانستان شروع خواهیم کرد.

شیخ‌الاسلام بمرتبهٔ ازالتفات و توجه خاطر نوّاب مستطاب شما افتخار میکند که وصفش‌را بقلم نمی‌توانم آورد و از مطالب فلك‌السعاده و همچنین ازتاریخ افغانستان هویداست که نوّاب مستطاب شما برفنون عدیده دارا هستید: ازقبیل علم نجوم و علم حساب و مساحت و علم جغرافیا و احادیث و آیات فضلا، ازعلوم ادبیه و تواریخ عالم. و شیخ‌الاسلام میگوید که من ایرانرا ندیده‌ام، اما صفحات قفقازیه‌را کلا میدانم. درجمیع صفحات قفقازیه بدین اطلاعات و بدین بصیرت و حکمت و بدین قوهٔ سواد درالسنهٔ اسلامیه که شاهزاده دارد نه درمیان فرقهٔ اثنی عشریه و نه درمیان فرقهٔ سنیه فضلی و عالمی موجودنیست. زهی سعادت و نیك بختی‌است که علوّ نسب با شرافت علم در یك وجود جمع شده است. وآنگهی استعداد

تصنیف! الحق این از نوادر اتفاقاتست، خاصه فیما بین ملّت اسلام.

شاهزاده! از مطالب فلك السعاده، که سابقاً نیز خوانده بودم، ارادتم نسبت بنوّاب مستطاب شما مضاعف گردیده است. الآن میان نوّاب مستطاب شما و خودم درخیالات مغایرت نمی‌بینم. می‌خواهم که یك نسخه ازتصنیف غریبی، که مطالبش هنوز در ملّت اسلام بقلم نیامده است، بخدمت نوّاب مستطاب شما بفرستم، اماآنرا بهیچ کس تسلیم نمی‌توانم کرد که بیاورد. مگر بمحرمی که خود نوّاب مستطاب شما اورا بمن نشان داده باشید و مصنف این نسخه هنوز درپرده خفا مستوراست.

شاهزاده! ازنوّاب مستطاب شما یك سئوال میکنم:

فلك اسعاده را بچه منظور زحمت کشیده نوشته‌اید؟! آیا منظور شما این نیست که ملّت برمطالبش واقف گشته بعد ازاین باحکام نجوم باورنکنند و باقوال منجمین و کاهنین اعتبار ننماید و بدین واسطه از ذمرهٔ جهلا بیرون شده بزمرهٔ عرفا داخل گردد؟

عدد کل ملّت اسلام امروز در کرهٔ زمین قریب دویست میلیانست و قریب چهارده میلیان علی‌الظاهر درکشور ایران شمرده میشود. سکنهٔ سایر اقالیمرا بکنار بگذاریم. درخود صفحهٔ ایران بخواندن فلك السعاده چند نفر استعداد دارد؟ برفرض ده‌هزار. مگر ملّت عبارت از ده هزار است؟

باید کل سکنهٔ ایران ذکوراً و اناثاً بخواندن و فهمیدن فلك السعاده قادر باشد. تا اینکه منظور شما بعمل‌آید و زحمت شما بهدر نرود. اهالی یوروپا درمدّت پنج و شش سال ذکوراً و اناثا صاحب‌سواد می‌توانند شد. امااطفال مادرمدّت پنج و شش سال هنوز از گلستان و بوستان سربدر نمی‌آورند. البته اهالی یوروپا وسیله‌ای یافته اند که بامدادآن بتحصیل سواد دراندك مدّت قدرت بهم می رسانند. پس چرا ما همان وسیله را ازایشان اخذ نمی‌کنیم؟ درصورتیکه بجمیع ترقیات ایشان اعتراف داریم و طالب اخذ جمیع تنظیمات ایشان میباشیم.

وسیلهٔ تحصیل سواد درمدت اندك ناشی ازسهولت الف‌باست.
الف‌باء ما انواع و اقسام تصور دارد. مجلس برپا بکنید و جمیع الف‌باهای ملل دنیارا درپیش نظرحاضر بسازید و ازآنها زیبا-ترین و رعناترین اشکال حروفرا منتخب نمائید و الف‌باء تازهٔ برای ما درست بکنید و ملت مارا ازظلمانیت بنورانیت برسانیده با رعایت شروط خمسه: اولا هر حرف بغیر از شکل واحد اشکال مختلفه نداشته باشد. ثانیاً حروف مصوته یعنی اعراب و حرکات اشکال مخصوصه داشته کلا درپهلوی حروف صامته نوشته شوند. ثالثاً نقاط کلا ازحروف ساقط گردند. رابعاً درترکیب کلمات حروف بیکدیگر اتصال نپذیرند. یعنی کلمات باحروف مقطعه ترکیب یابند خامسا خط ازطرف دست چپ بطرف دست راست نوشته شود، مانند خطوط یوروپائیان، بخاطر سرعت تحریر و خط قدیم منیز برای امور دینیه تنها در دست علما و روحانیین باقی بماند و خط تازه فقط برای انتشار علوم فرنگستان و برای امورات ملکیه و دولتیه متداول گردد. چنانکه پطرکبیر خط قدیم روسانرا دردست کشیشان باقی گذاشت و خط تازه‌ای برسیاق خطوط یوروپائیان ایجاد کرد. خواهید فرمودکه میرزا فتحعلی اینها همه آهن سردکوفتن است.

بلی، من خودم نیز میفهمم. اما بازمی نویسم و مادام‌که زنده‌ام خواهم نوشت. تا اینکه خیال تجدید الف‌باء فیمابین کل‌ملت پراکنده شود. چنانکه قریب پانزده سال است تخم این خیال‌را درخاك ایران و روم می‌پاشم، بی شبهه این تخم درعصر اخلاف ماخواهد روئید.

دیگر اگر نواب مستطاب شاهزاده بعد از اتمام شرح و ترجمهٔ کتاب الآثار الباقیه عن‌القرون الخالیه تألیف قدوة الحکما استادالکل ابی ریحان بیرونی دو نسخه ازآن برای من و شیخ‌الاسلام فرستاده باشند هرآینه مارا مجدداً سربلند خواهند فرمود و من علی‌العجاله منتظر وصول کتاب متنبئین وکتاب انجمن آرای هوشنگ ازعالیجاه منوکجی صاحب میباشم.

شاهزاده! افسوس، هزار افسوس، که ازشرف مصاحبت شما محرومم، فی‌الحقیقه وجودگران بها هستید باری از دور بدعای و ثنای شما مشغولم.

مطالب فلك السعاده را من و شیخ‌الاسلام درمیان خواص و عوام بقدر امکان منتشر خواهیم ساخت.

دربیستم ینوار سنه ۱۸۷۴ در تفلیس از مخلص بی ریب کولونیل میرزا فتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.

سواد کاغذیست که از ۲۴ فیورال سنه ۱۸۷۴ بجناب موسیو نیقولایی نوشته شده است بطهران

دوست مکرم و معظم من موسیو نیقولایی، ادام‌الله اقبالکم!

کتابی که بجناب شما معلوم است درزبان فارسی به‌بیاض نوشته شده حاضر بوده لهذا درهفدهم فیورال به شهر پاریس بنام شما تلغراف زدم و پرسیدم که آیا همان کتابرا درتفلیس بقونسول فرانسه تسلیم بکنم که برای شما بفرستند و پول تلغرافرا بهر دوطرف یعنی هم بخطابت و هم بجواب درتفلیس داده بودم در بیستم فیورال از طرف‌حرم محترم شما جواب رسید که شما الان درطهران هستید. این خبر مرا غریق بحر تفکر کرد و ندانستم که آیا شما موقتاً بطهران رفته‌اید ویا اینکه درآنجا مأموریت دارید و آیا توقف شما درآنجا طول خواهد کشید یا نه. بنا براین کیفیت بنوشتن این‌مکتوب مبادرت کرده از شما می‌پرسم که‌آیا درطهران مأموریت دارید یا اینکه بشهر پاریس مراجعت خواهیدکرد و اگر فی‌الواقع مراجعت شما طول داشته باشد آنوقت یأس کلی برای من حاصل خواهدشد. چونکه بغیر از شما کسی‌را نمی شناسم که بترجمهٔ همان کتاب بزبان فرانسه قدرت داشته باشد و کتابرا نیز بطهران نمی‌توانم فرستاد چونکه احتمال خطر دارد. دراینصورت از شما ملتمسم که بزودی مرا اطلاع داده باشید که آیا مراجعت شما بشهر پاریس زود خواهدشد یا نه و اگر برگشتنی بوده باشید آنوقت کتاب معلوم‌را بقونسول فرانسه در تفلیس تسلیم خواهم کرد که برای شما

بفرستند و اگر مراجعت شما طول داشته باشد توقع میکنم که تدبیری و مصلحتی بمن نموده باشید که بچه وسیله و بمعاونت کدام شخص این کتاب از زبان فارسی بزبان فرانسه ترجمه تواند یافت. زیاده زحمت ندارم.

در ۲۴ فیورال سنهٔ ۱۸۷۴ از طرف دوست شما کواونیل میرزا فتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.

از تفلیس.



۲۴ فیورال ۱۸۷۴

بموسیو نیقولای جنرال قونسول دولت فرانسه دررشت

. . . .

کتابی* که بخیال شما معلوم است درزبان فارسی به بیاض نوشته شده حاضر بود لهذا درهفدهم فیورال به شهر پاریس باسم شما تلغراف زدم پرسیدم که آیا همان کتابرا در تفلیس بقونسول فرانسه تسلیم بکنم که برای شما بفرستد. دربیستم فیورال ازطرف حرم محترم شما جواب رسید که شما الان درطهران هستید...

بنا برکیفیت بنوشتن این مکتوب مبادرت کرده از شمامی‌پرسم که آیا درطهران مأموریت دارید یا اینکه بشهر پاریس مراجعت خواهید کرد؟..

---

* به مکتوب کمال‌الدوله اشاره میشود.

مسودهٔ کاغذیست که درماه مارت بجناب مسیو نیقولایی خواهم فرستاد ۱۸۷۴

دوست مکرم و معظم من موسیو نیقولایی، ادام‌الله اقبالکم!

چنانکه وعده کرده بودم نسخهٔ تصنیف معلوم‌را بجناب‌قونسول دولت علیه فرانسه تسلیم کردم که ارسال خدمت شما نماید. دراین تصنیف دو قسم مطالب است: یکی شامل بخیالات میتافیزیسیان. دیگری شامل باسرار خانگی و اندرونی ملت اسلام. آنچه که شامل بخیالات میتافزیسیان است از بصیرت حکمای یوروپا هرگز مخفی و مستور نیست. مطالب میتافیزیسیان‌را حکمای یوروپا بهتر از ما اسلامیان میدانند. اما آنچه که شامل باسرار خانگی و اندرونی ما اسلامیانست می‌توان گفت که اهل یوروپا ازین اسرار اطلاع کامل ندارند. چونکه تا امروز هیچ کس از ارباب خیال درملت اسلام بکشف این گونه خیالات و اسرار جسارت نکرده است. پس از همین جهت تصنیف مذکور مستحق اعتنای و توجه اهل یوروپا تواند شد و بهمین سبب ترجمهٔ آن بفرنگی درنظر حکمای و علمای یوروپا جلوه خواهد داشت. لهذا ازجناب شما ملتمسم که بترجمهٔ این تصنیف بزبان فرانسه اقدام فرموده باشید و بعد از اتمام ترجمه‌را بکتاب فروشان نشان بدهید. هرگاه حق چاپ و فروش آنرا بیکدفعه، ویا بچند دفعه ازشما ابتیاع نمایند آنوقت موقوف بجوانمردی شماست که درعوض زحمت من ازوجه فروش حق چاپ آن برای من نیز حصه‌ای معین فرموده فرستاده باشید. من دراینخصوص

چنانکه سابقاً نوشته‌ام، هرگز با شما شرطی نمی‌بندم. موقوف باختیار خود شماست و ترجمهٔ سرگذشت مرسول مرا هم یعنی بیوغرافی‌را باید دریکجا باترجمهٔ فرنگی تصنیف بچاپ برسانید و اختیار دارید که نسخه‌را بدهید بسایر السنهٔ یوروپا نیز ترجمهٔ بکنند، بهر شرط که صلاحدید شما خواهدشد. خلاصه درهر خصوص که تعلّق باین نسخه دارد شما ازطرف من وکیل مطلق هستید. بعد ازاین ازبرای چاپ اصل نسخه درزبان فارسی باید صرف همت بفرمایید و هرچه ازچاپ اصل نسخه هم ازکتاب فروشان منفعت عاید گردد آنرا نیز بجناب شما واگذار میکنم و موقوف بجوانمردی شماست که ازآن نیز برای من حصه‌ای جدا فرموده باشید. اصل نسخه‌را درزبان فارسی درکل هندوستان و توابع آن درکمال آزادی بفروش می‌توان رساند.

اما سرگذشت مرا یعنی بیوغرافی مرا مبادا درزبان فارسی بچاپ رسانیده باشید و مبادا درزبان فارسی اشاره نمایید که این کتابرا آخوند زاده تصنیف کرده است. بعلّت اینکه درملّت ما هنوز آزادی خیال نیست و اگر همکیشان من میدانندکه من چنین کتابرا تصنیف کرده‌ام هرآینه نسبت بمن عداوت شدیده اظهارخواهندکرد. هرگاه دیدیم که ازین تصنیف منفعتی حاصل شد بعد ازآن...*

* مکتوب ناتمام مانده‌است.

جناب مستطاب قدسی القاب آقا میرزا محمد رفیع صدرالعلما سلمه‌الله تعالی‌را درود فراوان میرسانم

آقا! بنابر اظهار مخدوم مکرم میرزا اسدالله خان یك جلد از تمثیلات ترکیه خودم‌را بتوسط مشارالیه برسم یادگاری بجناب شما هدیه فرستادم و بدین وسیلهٔ اتفاقیه باجناب مستطاب شما بنای آشنایی و دوستی میگذارم و نامهٔ نخستینم دربیان و جوب الفباء جدید است. بجهت سهولت قرائت و کتابت و عمل چاپ درالسنه اسلامیه.

آقا! چرا نمی‌خواهید که کل افراد ملت‌ما ذکوراً و اناثاً شهری و دهاتی درمدت اندك صاحب سواد بشود. آخر می‌بینید که درمدت هزار و دویست و نود سال ازهجرت بواسطهٔ الف‌باء قدیم فیما بین ملت اسلام علوم انتشار نمی‌یابد. پس هویداست که این الف‌باء قدیم قصورات عدیده دارد و صعوبت قرائت و کتاب و عمل چاپ بواسطهٔ این الف‌با مستغنی ازبیانست.

آقا! الف‌باء تازه ترتیب بکنید، بارعایت شروط اربعه: اوّلا هر حرف بغیر ازشکل واحد اشکال مختلفه نداشته باشند. ثانیاً کل نقاط ازحروف ساقط گردند، یعنی امتیاز حروف ازیکدیگر با تغییر اشکال مشترکهٔ آنها باشد نه بواسطهٔ نقاط. ثالثاً کل‌حروف مصوته، یعنی اعراب و حرکات از قبیل فتحه و کسره و ضمه و غیره اشکال مخصوصه داشته درترکیب کلمات درپهلوی هر حرف‌صامت نوشته شود. رابعاً حروف صامته درترگیب کلمات با یکدیگر اتصال

نپذیرند، الا باحروف مصوّته، یعنی با اشکال اعراب و حرکات و علامت جزم درمابعد خودشان. چونکه فتحه عبارت‌است ازصوت أَ و کسره ازصوت اِ وضمه ازصوت اُ. درقرآن شریف فتحه و کسره و ضمه ازبالا وزیر حروف گذاشته می‌شوند، درالف‌باء جدید قدّ آنهارا راست کرده و بشکل آنها تغییر داده درپهلوی حروف خواهیم نوشت، مانند حرکات.

آقا! بواسطهٔ همین قسم الف‌باء کل اطفال ما درمدت یك دو ماه درزبان فطری خودشان همه چیزرا خواهند فهمید و سواد کتب سایر السنه‌را نیز بدون سهو و غلط خواهند خواند. یعنی درتحصیل سواد برای اطفال مجرد شناختن حروف الف‌باء تازه کافی خواهدشد و این الف‌باء تازه کل اصناف مردم‌را و کل‌ارباب کسب‌را ازقباحت و عار بی‌سوادی بری خواهدکرد وکل ارباب مناصب و طالبان نام و ننگ‌را بعلوم یوروپا آشنا خواهد ساخت و علوم یوروپا بتدریج ترجمه شده و بخط تازه انتقال یافته منتشر خواهد شد و برای ملّت ایران ایام فیروزمندی و ایام برومندی روخواهد آورد.

الف‌باء قدیم نیز دردست علماء دینیه بماندکه کتب دینیهٔ مارا درخط قدیم یادگرفته بما تلقین بکنند. یعنی الف‌باء قدیم مخصوص امور اخرویه بشود، الف‌باء تازه مخصوص امور دنیویه.

آقا! میدانم‌که اجرای این خیال بزرگ از قوه امثال من و شما بیرونست و اجرای این نوع خیال موقوف باراده و امر یك پادشاه ذی عزم و قدرت است، چه‌کنم بحضرت پادشاه دسترس ندارم و همین خیال را بجناب شما و سایرین بدین منظور اعلان میکنم‌که این خیال فیمابین ملّت پراکنده شده مسئلهٔ گفتگو بشودکه بلکه در وقتی بسمع پادشاه نیز برسد و آنرا از قوه بفعل آورد.

آقا! تاامروز هر عمل ممدوحی‌که از ما صادر می‌شود از امثال انواع و اقسام خیرات و حسنات بخاطر طمع بهشت بوده

است. یك چند نیز بخاطر آبادی وطن و سعادت و ترقی ملت، بدون اغراض نفسانیه، طالب حسنات بشویم که اخلاص بپروردگار عالم و ارادهٔ وجه الله تعالی عبارت ازاین قسم عبادت است.

الفباء تازه اینست که دروَرقهٔ جداگانه در تحت این علامت شرح مرقوم شده است.

آقا! هر شکلی که دراین الفباء بنظر مرغوب ننماید اختیار دارید که آنرا بشکل مرغوب تغییر بدهید حتی مختارید که کل اشکال حروفرا، خواه صامته باشد خواه مصوته، موافق سلیقهٔ خودتان یا موافق سلیقهٔ خوش‌نویسان تغییر داده باشید و لیکن از شروط اربعهٔ فوق‌الذکر عدول جایز نیست. زیرا که بدون رعایت آنها الفباء تازهٔ مثمرثمر نخواهد شد و باعث سهولت قرائت و کتابت و عمل چاپ نخواهد گشت.

آقا! علی الظاهر در ترتیب الفباء تازه چیزی مخالف شرع انور بنظر نمی‌آید. چونکه خط قدیم را ما بالمره ترك نمی‌کنیم، خط قدیم باز میماند، نهایت این خط جدید هم مثل نستعلیق و شکسته و ریحانی محسوب خواهد شد و نام آن‌را نیز دیوانی خواهیم گذاشت. بلی، اگر ما الفباء تازه را از حروف کفار اخذ میکردیم آن وقت جای بحث می‌بود که چرا ما تقلید کفار می‌کنیم. الفباء تازه را ما از حروف الفباء حاضر خودمان درست میکینم، با تغییر جزوی. دراینصورت بحث وارد نمی‌شود. پس چرا بحسب شیوهٔ خط شکسته باشکال جمیع حروف تغییر میدهند و نقطه‌هارا کلا می‌اندازند، هیچ‌کس حرفی نمی‌زند و اگر ما برای منفعت عامه ملت باشکال حروف قدری تغییر بدهیم و نقطه هارا از آنها ساقط بکنیم زمین زلزله خواهدکرد؟ درخط کوفی هیچ نقطه نبود. ابن مقله خط‌کوفی را به نسخ تغییرداده نقطه‌هارا درآن وضع‌کرد و مارا مبتلای عذاب‌الیم ساخت. خوب شدکه خلیفه در سزای گناهی دستشرا برید. احتمال می‌رود که بعض کوته‌نظران گفته باشندکه در الفباء تازه حسن خط مفقود است و گویا حسن خط فضیلت خط است و از لوازمات عمده

است. جواب اینست که حسن خط امر بی معنی است. حسن و فضیلت خط آنست که در کمال سهولت خوانده شود. دیگر حسن خط مشروط بعادت کردنست. در هر خط حسنش بعد از عادت کردن مشاهده می‌شود وهم اشخصیکه قابلیت خوش نویسی دارند بهر قسم خط حسن افزا می‌توانند شد. این الف‌بارا من خودم نوشته‌ام از آنجهت حسنش نمایان نیست و همین الف‌بارا بدهید بیکی از شاگردان میرزا شفیع خوش نویس تبریزی بنویسد آنوقت خواهید دید که حسن دارد یا ندارد.

آقا! برای تصدیق هرچه دراین نامه نوشته‌ام لازمست که کتابچهٔ میرزا ملکم خانرا در خصوص الفباء و شرح شارل میسمر فرنگی‌را، که هر دو بعد از سفرمن باسلامبل بجهت اعلان این خیال با والیای دولت عثمانیه در تقویت قول من بقلم آورده اند، خوانده باشید. بمیرزا اسدالله خان بنویسید که هر دو نسخه‌را از من مطالبه بکند و بمیرزا علی‌نقی بنویساند و برای جناب شما بفرستد. از خواندن این نسخه‌ها در مجمع چند نفر احباب لذتها خواهید برد. چونکه کتابچهٔ میرزا ملکم خان بسیار بامزه‌وبانمک نوشته شده است، اگر صدبار بخوانید باز از لذتش سیر نخواهید شد. حتی فرمایش توانید داد که یکی از چاپخانه چیهای تبریز هر دو نسخه را بچاپ برساند و برای منفعت خود بفروشد که همه کس از ارباب سواد فی‌الفور خواهد خرید والسلام*.

در ۱۸ محرم الحرام سنه ۱۲۹۱، از طرف کولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده قلمی گردید. از تفلیس.

---

* در پایان‌نامه اسم ولقب و محل اقامت صدرالعلمارا بزبان روسی نوشته و از اینجا معلوم میشود که مکتوب‌را به تبریز ارسال نموده است.

هنگام ورود شاهزاده فرهاد میرزای قاجار عموی ناصرالدین شاه و مترجم کتاب جغرافیای جام جم از زبان انگلیسی بفارسی بتاریخ ۱۸۷۵ در ماه اوقتابر بعزم زیارت مکهٔ معظمه این تفصیل‌را در خصوص وجوب تغییر الفباء اسلام نوشته باو تسلیم کردم:

خیال اول بواسطهٔ اتصال حروف کمافی السابق و ادخال اعراب بآنها و اسقاط کل نقاط مثلا:

خیال دوم بواسطهٔ تقطیع حروف و ادخال اعراب بانها و اسقاط کل نقاط مثلا:

خیال سیم بواسطهٔ تغییر اشکال حروف باشکال مقطعهٔ حروف لاطین باادخال کل اعراب بانها و بارسم کتابت از طرف دست چپ بطرف دست راست مثلا:

Кул гувяллагу ягядун ялıагу ясеямяду ای آخره

ازاین خیالهای سه گانه بعقیدهٔ من خیال سیم مرجح و بمقصود اقرب است، از بابت سهولت قرائت و سهولت کتابت و سهولت طباعت. تغییر خط اسلام هرگز مخالف شرع شریف نیست ابن مقله خط کوفی‌را بخط نسخ تغییرداد و هیچ‌کدام از علمای‌را-شدین بردّش حرفی نزد.

خسارت بیست کرور از بابت قیمت کتب قدیمه که بواسطهٔ تغییر خط سابق متصور است باید مانع این نوع عمل خیر نشود

بعلّت اینکه بواسطهٔ تغییر خط سابق صدکرور ملّت اسلام ذکورا و اناثاً از ظلمت جهالت خلاص شده بعالم نورانیت قدم خواهد نهاد یعنی کلا غنی و فقیر دهاتی و شهری بدوی و حضری بتحصیل سواد قادر شده در مدّت قلیله هر یك در زبان فطری خود بخواندن و فهمیدن کتب توانا خواهد داشت و الا یعنی اگر تغییر خط قدیم صورت نپذیرد ملّت اسلام مادام الدّهر از علوم و صنایع بی‌بهره شده در جهالت و وحشیت باقی خواهد ماند چنانکه از هجرت تا امروز مانده است و خودرا بتیر سرزنش و استهزای یوروپائیان هدف کرده است.

سبب صعوبت خط و صعوبت قرائت اکثر اطفال ما از خواندن بیزار شده از مکتب میگیریزند. اطفال‌ما در مدّت پانزده باکه بیست سال تحصیل سواد کامل نمی توانندکرد. اما اطفال اهل یوروپا در مدّت یك سال بتحصیل سواد قادر شده در مدّت پنج و شش سال علوم‌را کاملا یادمیگیرند. اگر باشکال تحصیل سواد و تعلم علوم سبب صعوبت خط قدیم نیست پس چه چیز است؟ عقلای ملّت اسلام آن سبب را نشان بدهند و بعدازآن در فکر دفع آن بشوند.

در ممالك اسلامیه قبل از تغییر خط قدیم هیچ گونه تنظیمات جدیده و قوانین پولیتکیه نیتجه نخواهد بخشید و ترقی ملّت اسلام صورت پذیر نخواهد شد. بعلّت اینکه هرگونه تنظیمات و قوانین مبنی بر علم است مادام که مردم کلا ذکوراً و اناثاً مثل طایفهٔ ممالکت پروس و آمریقا و سایر ممالك یوروپا صاحب علم نشوند تنظیمات و قوانین را نخواهند فهمید و بقبول‌و اجرای آنها استعداد نخواهند داشت. پس سلاطین اسلام پیش از تغییر خط قدیم و ترویج و انتشار علوم فیما بین تبعهٔ خودشان بوضع تنظیمات و قوانین جدیده زحمت بیجا نکشند.

کولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده

بعد ازاین نوشته بودم که لفظ نصر بده وجه احتمال قرائت دارد چنانکه در کتابچهٔ تغییر الفبا تفصیلا بقلم آورده‌ام. و

در زبان عربی این عبارت‌را نوشته بودم: کل من له‌الغنم فعلیه‌الغرم وهم این شعررا: تروح عنه‌الطیر وحشیة و الاسد من خیفة تفزغ و در زبان فارسی این عبارت‌هارا نوشته بودم.

غلام حسین امروز در سرای شاهزاده رفته بود. کوری دیدم که مرا دید بایستاد و نمیدانست که کورش در قفاست گفتم سبحان الله مگر کور است یا میداند که من کورم.

فرهاد میرزا عبارتهای عربیه‌را صحیح خواند. ظاهراً سابقاً شنیده بوده است. چونکه من این عبارتهارا در کتابچهٔ تغییر الف‌با بقلم آورده بطهران فرستاده‌ام. اما در خواندن عبارتهای فارسیه خطا کرد. گفتم شاهزاده وقتیکه بامداد این خط زبان فارسی خودمانرا صحیح نمی توانیم خواند پس اعلام اجنبیه‌را و اسماء بلاد و اراضی و اقالیم غیر مسموعه را چه طور توانیم خواند و تلفظ الفاظ غریبه که متضمن معانی انواع و اقسام علوم و صنایع است بواسطهٔ این خط ظالم چگونه امکان خواهد داشت و یاد گرفتن آنها چگونه میسر تواند شد؟ کسی که این قصور فاحش خط مارا انکار بکند هرآینه از شرافت عقل و ذهن سلیم بی بهره است.

گفت که من همهٔ این تفصیل را در روزنامهٔ سفر خود بقلم آورده بچاپ خواهم رساند.

گفتم: درآنصورت روزنامهٔ سفر شما باری متضمن فایده خواهد شد، نه مثل روزنامهٔ شاه خواهد بود که بغیراز سوار اسب شدن ویا باکالسکه براه رفتن ویا بشکار مشغول شدن گذارش دیگر درآنچه مرقوم نیست.

بشنیدن این حرفها درخصوص بی مغنی بودن روزنامهٔ سفر شاه فرهاد میرزا ظاهراً متغیر شد، بقدر نیم دقیقه سربجیب افکند، بعد ازآن سرشرا بر داشته گفت: میرزا فتحعلی روزنامهٔ سفر مرا نمی‌بایست بدین طرز تعریف کرد.

من ساکت شدم. چارهٔ دیگرم نبود. حرف ازدهنم جسته بود. اما گمانم اینست که باطناً از ترجیح روزنامهٔ سفر او بروزنامهٔ

سفرشاه خوشحال شد و ظاهرا از راه احتیاط علامت تغییر ازاین ترجیح بروز داد. چونکه قونسول ایران نیز در مجلس نشسته‌بود و مکالمهٔ مارا می‌شنید.

میرزا فتحعلی آخوندزاده

مسودهٔ کاغذیست که بملکم‌خان خواهیم نوشت بعد از بیرون آمدن کمال‌الدوله از چاپ

برادر معظم من!

ای مثل من غمزده و بارزوها نرسیده و درهرجا تیر مرادش بهدف نخورده و از ناقابلی و کج فهمی معاصرین بستوه آمده!

عاقبت کمال‌الدوله با ترجمهٔ روسی از چاپ بیرون شد. ترجمه‌های فرانسه و نمسه و انگلیسیش نیز در دست است. عجالتاً یك نسخه از کمال‌الدوله برای شما فرستادم. ملاحظه خواهید فرمود پاره ای چیزها در ملحقات از خود شما بیادگاری داخل شده است. نمیدانم در خاطر داریدیانه؟ برادر غمزدهٔ من! الفبارا نه من از پیش بردم نه شما. خداوندا این چه ملّت‌است که عددش بدویست میلیون میرسد و درمیان آن یك نفری پیدا نمی‌شود که در خصوص الفبا شریك خیالات من و شما بوده باشد.

سواد این کاغذ مرا در کتابچهٔ ای ثبت فرمایید که بلکه آیندگان از اخلاف آنرا ببینند و بدانند که من و شما دراین باب چه تلاشها کردیم و بجایی نرسید. بلکه ایشان این خیال‌را از قوه بفعل آورند.[۲] اما بایشان نیز. اعتماد ندارم، ایشان نیز. از صلب این ... خواهند آمد.

خداحافظ: مرید شما.

سواد کاغذیست که درهشتم نویابر سنه ۱۸۷۵ بجناب سرتیپ میرزا یوسف‌خان نایب الوزارهٔ تبریز قلمی کرده‌ام

مطاع معظم، دام اقبالکم!

کاغذ عزیز شما رسید و کتابها نیز از پوچت خانه تسلیم شد. از «یك کلمه» یك جلد بشیخ الاسلام دادم، جلد دیگر به برژه صاحب سپردم. برژه صاحب خودش بعداز رسیدن کاغذ دوّم شما در خصوص حاجی میرزا آغاسی و تصویر سامسام خان روسی بشما کاغذ خواهد نوشت. متوقع است که در پیدا کردن تصویر سامسام خان اهتمام فرموده باشید که اولا الی غیرالنهایه ممنون خواهید فرمود.

هدیه برادر عزیز میرزا جعفر قراجه داغی هم رسید. رضامندی میکنم و آفرینها میفرستمش تمثیلات ترکیه را بسیار خوب ترجمه کرده ست. این همه از تأثیر آب رودخانهٔ درود است که او یتر مثل من نوشیده است. نهایت چاپش فی‌الجمله بنظر مرغوب نیامد. چاپ «یك کلمه» بهتر از چاپ ترجمهٔ اوست. ازخداوند عالم مسئلت میکنم که اوّلا بمیرزا جعفر عمرطبیعی باصحت و عافیت کرامت فرماید و ثانیا اورا خوشبخت و کامران دارد که درمیان ملّت ما این فن شریف‌را مشهور و منتشر کرد. ثالثاً ازشما نیز، مطاع معظم، ملتمسم کومك بکنید و از آشنایان و دوستان

خودتان خواهش نمایید که ترجمهٔ میرزا جعفررا خرید کنند تا که مشارالیه در عوض زحمت خود بی اجر نماند.

بسیار طالبم که جوانان صاحب سواد و صاحب ذوق ما دراین فن شریف قلم خودشانرا بجولان آورده استعداد خودشانرا امتحان بکنند. بلکه رفته رفته این قسم تصنیف درمیان ملّت مانیز شیوع بیابد. رومان نویسی هم ازاین قبیل تصنیفات است. باصطلاح یوروپائیان این قسم تصنیفاترا دراما میگویند. ملّت ما ازاین فن اصلا خبرندارد. حتی شاهزاده فرهاد میرزا مترجم« جام‌جم» هنگام عبور از تفلیس بعزم زیارت مکهٔ معظمه گفت: میرزا فتحعلی، در «تاریخ عالم‌آرا» و نقل یوسف سراج آنقدر تفصیل نیست که تو نوشتهٔ. چرا آنقدر تفصیل‌را اضافه کرده؟ گفتم: شاهزاده، من مگر تاریخ نوشته‌ام که هرچه بوقوع آمده است تنها آنرا بقلم بیاورم؟ من مطالب جزوی را دست آویز کرده از خیال خود بان بسط داده‌ام و سبک مغزی وزرای و ارکان دولت آنزمان‌را فاش کرده‌ام که بایندگان عبرت شود. دیگر باقوال و اخبار منجمین سفها اعتبار نکنند و خودشانرا با مثال آن قبیل حرکات محل تمسخر ملل اجنبیه نسازند. این قسم تصنیف‌را رومان میگویند که نوعی از فن دراماست.

بعد ازاین جواب فرهاد میرزا ساکت شد و معلوم گردید که او نیز از رسم و سیاق تصنیفات یوروپائیان خبر ندارد.

از روح‌القدس هیچ خبری ندارم. درچه کار است و اوضاعش چه طور است؟ حیف که او از طهران دور شد. در لندن بودن او برای ما و بلکه برای خود اوبغیر از منافع دنیویه حاصلی‌ندارد. افسوس در ایران یك نفر مصنف حکیم بوجود آمده بود قدر اورا هم نشناختند و درلندن محبوسش کردند. تکلیف او مگر سفارت است؟ تکلیف او بقلم آوردن خیالات و معلومات خودش است. اگر او در طهران می‌ماند یحتمل بیمن اهتمام او تغییر الفباء اسلام صورت میگرفت.

اگر آقا سیدحسن در تبریز است ازمن باو سلام برسانید. دوست عزیز حاجی مهدی دعامیرسانم .باقی علی‌الدوام بدعای خیر شما و نورچشمی حسین خان رطب‌اللسانم.

مخلص شما میرزا فتحعلی آخوندزاده

دوست مکرم مهربان من، مانکجی لیمجی صاحب، اطال الله عمرکم!

اوّلاً نامه‌جات فرح‌افزای شما رسیده موجب کمال سرور من گردید. ثانیاً هدیهٔ شما که عبارت از دو جلد کتاب باشد یکی سرگذشت خودتان، دیگری «لغت انجمن آرای هوشنگ ناصری» بواسطهٔ میرزا یوسف خان نایب الوزارهٔ آذربایجان واصل شد. سرگذشت شمارا دانستم و افسوسها خوردم. چه باید کرد؟ تقصیر درآبا و اجداد ماست که در اول کار نفاق را پیشهٔ خودشان کرده بسبب عدم اتفاق و یکدلی در دفع هجوم پیروان بیگانه عاجز شدند و وطنِ مینو مثال مارا بایشان تسلیم کردند و دین و دولت خودشان را بانان واگذار نمودند و بواسطهٔ کم همتی و عدم مآل اندیشی هزارو دویست و نودسال اولاد و اخلاف خودشانرا بمصائب و بلیات لاتحصی دچار ساختند. از جملهٔ اخلاف ایشان شماهستید که در عمر خودتان چندین مرارت از پیروان آن بیگانه چشیده‌اید و چندی خونابه از ایشان خورده اید. بحکم قانون عالم طبیعت هرچه آغاز دارد انجام نیز دارد. زمان اول و اوسط برتسلط پیروان بیگانه گذشته است، اکنون زمان آخر ایشان است. انشاء الله تعالی از پیروان بیگانه پاك خواهد شد و وطن ما باز گلزار خواهدشد و عدالت ایام سالفه باز تجدید خواهد یافت حیف که عمر ما وفا نخواهد کرد که این روزگار فرخنده آثاررا در یابیم. اما یقین بدانید که این روزگار خواهد رسید و بازماندگان ما از آن بهره-

ور خواهند شد. از بابت «لغت انجمن آرای هوشنگ ناصری» کمال امتنان اظهار میکنم. من سالهاست که طالب این نوع لغت بودم. اکنون از مهربانی شما مطلوبم بدست آمد. دیگر چند سئوال از شما دارم:

اول: آیا در دین حضرت زردشت نیز مثل دین اسلام مذاهب مختلفه هست یانه و اگر هست چند است و بانیان آنها کیانند و اسماء آن مذاهب چیست و اشهر آنها که پیروان زیاد داشته باشد کدامند؟

ثانیاً خود شما از کدامین این مذاهب هستید؟

ثالثاً درهمان مذهب که خود شما پیرو آنید عالم یعنی روحانی چه لقب دارد؟ لقبش موبد است یامغ است یاچیز دیگر است؟

رابعاً امروز در مذهب خود شما اشهر و اعلم علما کیست و مسکنش کجاست و آیا میان شما و او آشنایی و دوستی هست یا نه؟

خامساً درهمه جهت عدد پیروان حضرت زردشت خواه در هندوستان خواه در سایر اطراف دنیا تخمینا بچند میلیون بالغ می‌شود؟

متوقعم که جواب این سئوالاترا بزودی بمن برسانید. بعد از این هر وقت که بمن کاغذ نوشته باشید بفرستید راه راست به‌نزد میرزا یوسف خان نایب الوزارهٔ آذربایجان که او در کمال سهولت و زودی بمن خواهند رساند. اکنون یك نسخه تصویر خودم برای یادگاری بخود شما میفرستم. اگر شما نیز تصویر دارید بفرستید که بمن بسیار عزیز خواهد شد و هم یك نسخه تصویر دیگرم را به‌نزد شما میفرستم که با درود فراوان من برسانید به همان عالم اشهر و اعلم خودتان که در هندوستان است، با شما آشنایی و دوستی دارد. و هر وقت که ازطرف او بشما جواب برسد همان جواب‌را بعینه با ترجمه‌اش بفرستید به نزد من. باقی بنواب اشرف وامجد شاهزادهٔ و الانژاد اعتضاد السلطنه ازمن عرض سلام برسانید

و بگوئید که مادام العمر مدّاح نواب ایشانم و بحضرتش علاوه بزاخلاص و ارادت محبت نیز دارم.

دوست شما کولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده. ینوار سنهٔ ۱۸۷٦، تفلیس.

***

دوست مکرم و مهربان من مانکجی صاحب،
ادام‌الله اقبالکم!

نامهٔ محبت ختامهٔ شما از ۲۸ ربیع‌الاول امسال و اصل شده موجب کمال خرسندی گردید. از یزدان پاك مستدعی هستم که آنقدر از اجل امان دهد بوسیلهٔ یکدیگر را ببینیم. اما نمی دانم این آرزو میسرم خواهد شد یانه. چونکه پیرشده‌ام، سنم بشصت و پنج رسیده است. موی سر و ریشم کلا سفید شده است و لیکن قوت و تندرستی‌ام هنوز باقیست و چشمانم هنوز پرنور است و بنیه‌ام هنوز سالم است. امیدوارم که یازده سال زنده بمانم و فرزند یکتایم میرزا رشید نام که الان در فرنگستان در مملکت بلجك و در پایتخت آن بروسل مشغول آموختن علم مهندسی است از تحصیل باز گردد، اورا عروسی بکنم بعد از آن این دنیای‌فانی و پوچ را بدرود نمایم و کمال‌الدوله را و بغیر ازآن بیست نوع تصنیف دیگر را باخلاف یادگار بگذارم، تا اینکه بمضمون کمال الدوله عمل کنند و هم الفباء اسلام‌را که سالهاست درخصوص تغییرآن تلاشم بی‌نتیجه مانده است تغییر بدهند. بغیر از یك نفر فرزند یك نفر* دختر نیز دارم نساخانم نام که بفرزند شاهزاده بهمن میرزا خان بابا خان نام داده‌ام. او در قشون نظامی ایمپراطور ما خدمت میکند. جوان خوش اخلاق و صاحب سواد

---

* این مکتوب را دریك صفحهٔ علیحده تا اینجا نوشته است.

و پاك دامنست. هرگز پیرامون مناهی و معاصی نمیگردد. شراب هرگز نمی‌خورد، چنانکه من نمی‌خورم وهمیشه در تفلیس ساکنست درخانهٔ مخصوص خودم. چند تا اطاق باو منزل داده‌ام ودونفر نیز از خان بابا خان و دخترم نبیره دارم، بزرگش پسراست منصور میرزا نام شش ساله، کوچکش دختر است ملك سیماخانم دوساله. شما نیز بنویسید که چند نفر اولاد دارید ذکوراً و اناثاً و نام آنان را بقلم آرید و علاوه بگوئید که عیال شما الان درکجاست و از عمر شما چند سال گذشته است. شما خودتان خط فارسی‌را میخوانید و می‌نویسید یا اینکه نویسنده دارید؟ دیگر متوقعم که سلام مخلصانهٔ مرا بدستور اعظم پشوتن‌جی بهرام جی برسانید که غایبانه بدان جناب ارادت می‌ورزم و هروقت که از طرف او درباب وصول تمثالم جواب برسد عین‌آنرا یا سوادش را برای من بفرستید. دیگر در خصوص چاپ کمال‌الدوله ساعی هستم. امید هست که کمال‌الدوله در فرنگستان بچاپ برسد. هر وقت که چاپ شد، البته، صد جلد برای شما مرصول خواهد شد. در تفلیس چاپ‌خانهٔ فارسی نیست و هرگز کتابی‌را درالسنهٔ شرقیه در تفلیس چاپ کردن ممکن نمی‌شود. دیگر نسخهٔ دساتیر فارسیان هرگز ملحوظم نشده است متوقعم که البته ترجمهٔ فارسی آنرا برای من ارسال داشته باشید. از کتاب انجمن آرای شما که تحفهٔ بی مثل است لذت می‌برم. نسخه دساتیر هم که برسد ممنونیتم بی نهایت خواهد شد. سرگذشت شما دردست منست، آنرا خوانده‌ام و افسوسها خورده‌ام که چکنم، جگرم پرخونست. ازاین قبیل مصیبتها برسر پدر مرحوم من میرزا محمد تقی درآذربایجان آورده‌اند. ظلم به نهایت رسیده است. پاك یزدان باز متحمل است. بغیر از رضا بقضا چارهٔ نداریم. افسوس، هزار افسوس از همراز ما شاهزادهٔ ناکام جلال‌الدین میرزا! باقی دایما در محبت شما و هم ملتان شما پایدار هستم.

۱۸ مای سنه ۱۸۷۶، تفلیس.

در تاریخ ۱۸۷۶ ماه‌های شخصی از سادات و اشراف طهران دبیر مخصوص شاه مسمی... که مرد فهیم و صاحب سواد سلیم بنظر آمد، از حج بر گشته درخانهٔ قونسول ایران میرزا اسدالله‌خان منزل کرده بود، ازمن خواهش نمود که نسخهٔ الفباء جدید را باو بدهم. لهذا نسخه را نوشته و این بیانات را در ذیلش بقلم آورده دادم.

بیانات اینست:

اگر این الفباء جدید مجری گردد و اطفال مسلمین بدین الف‌با بتحصیل سواد اقدام کنند ایشان در مدت یکماه بخواندن سواد جمیع کتاب اسلامیه، خواه عربی باشد، خواه فارسی و ترکی، قادر خواهند شد و نعمت عظما برای ملت اسلام رو خواهد آورد. یعنی من بعد درمیان کافه مسلمین ذکوراً و اناثاً آدم بی سواد پیدا نخواهد بود.

مخترع این الف‌باء جدید کولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده هرگز طالب نیست که لامحاله اشکال موضوعهٔ او دراین الف‌باء جدید ثابت باشند، بلکه خوشنویسان اسلام اختیار کامل دارند که اشکال این حروفرا کلا یا بعضا باشکال زیاده مستحسنه تغییر داده معروض دولت و ملت سازند. در آن صورت الف‌باء هر کدام از خوش‌نویسان که مقبول و مصدق آید معمول عامه خلق خواهد شد. ولیکن هیچ یك از خوش‌نویسان مأذون نیست بمنظور

عمده که باعث تسهیل تعلّم است خلل برساند. منظور عمده‌ا نیست:
اولا حروف صامته کلا باید منقطعه باشند نه متصلّه، بغیر اتصال
هر یك از آنها بحروف مصوته یعنی اعراب. ثانیاً نقاط کلا باید
از حروف ساقط گردند و هر یك از حروف با شکل واحد
و مخصوص، نه بواسطهٔ نقطه، از دیگری امتیاز بیابد. ثالثاً حروف
مصوته یعنی اعراب باید همیشه متصلا بحروف صامته نوشته شوند.
بعلّت اینکه سبب صعوبت خط اسلام اولا اتصال حروف صامته است
بیکدیگر، که هر حرف چهار شکل داشته آناً فاناً در ترکیب
کلمات از شکلی بشکلی منقلب میگردند و طفل بیچاره‌را بحیرت
می‌افکنند. ثانیا نقاط است که باعث بطوء تحریر شده موجب التباس
حروف است بیکدیگر. مثلا، طفل مبتدی نمیداند که این لفظ
«بنات» است (دختران) یا «بنات» است (گیاه) ثالثاً عدم ترقیم
اعراب است که اشد اشکال خط برای اطفال از همین سبب است.
مثلا طفل مبتدی نمیداند که این لفظ «کرد» است یعنی غبار
«کرد» است یعنی دور «کرد» است یعنی پهلوان «کرد» است
یعنی مفرد اکراد و علاوه براین طفل مادام که مبتدیست متصل
در تلفظ اعراب فاءالفعل و عین‌الفعل و لام الفعل کلمه بخطا
می‌افتد و متصل حرف ساکنه‌را معربه و معربه‌را ساکنه می‌خواند.

کولونیل میرزا فتحعلی آخوندزاده

نورچشم من میرزا مصطفی، اطال الله عمرکم!

نامهٔ عزیز شما که از ۲۹ جمادی‌الثانی مرقوم شده‌بود و اصل گشته موجب بهجت بی‌اندازه گردید. از احوالات شما مستحضر شده خوشوقت گردیدم. عکس مرا خواهش کرده بودید، اینك‌در جوف این مکتوب انفاذ می‌یابد.

اولاً، نصیحت من بشما اینست‌که از جمیع کاروبار خودتان دست برداشته.سه‌سال متصل، بدون تعطیل، بهر وسیلهٔ‌که ممکن است بتکمیل تعلّم زبان فرانسه مشغول باشیدکه بعداز آن دنیارا خواهیددید و ازعمر خود برخواهید خورد. شما هنوز جوانید، دانستن این زبان کاملا دراین سن ازممکناتست. اگر همت مردانه بوده باشد.

ثانیاً، ببرادر مهربان میرزا علی‌نقی داداش بنویسیدکه بامن آشنا شده‌اید و مکاتبت دارید و من عکس خودرا شما فرستاده‌ام و از من هم سلامش بفرستید و هروقت‌که ازاوجواب برسد بمن‌ابلاغ دارید.

ثالثاً، کافری و بی‌خبری‌را برای خودتان دین و کیش قرار مدهید. کافر یعنی منکر حق. بی‌خبر یعنی غافل. این هر دو مخالف مذاق و مشرب منست. انسان باید نه منکر حق باشد و نه غافل از عالم معرفت. «عالم بی‌خبری طرفه بهشتی بوده است» ـ حرف جفنگست. از مذهب آباو اجداد نیز کناره جویی لزوم ندارد. درظاهر باید با هم مذهبان خودمان برادرانه براه برویم. درباطن سالك راه حق بشویم.

رابعاً، نوشته‌اید که از انفاس سرکار داداش شما نیز بهرهٔ گرفته‌اید. اگرچه سابقاً هم گویا مشکواة خاطرشما از نورعرفان خالی نبوده است، بنا برآن می‌خواهم که شمارا بمقام امتحان درآورم و شرح این دو فرد ملای رومی‌را از شما میطلبم. البته بهرطریق که فهمیده باشید بنویسید بفرستید. افراد اینست:

«چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد،
موسئی با موسئی درجنگ شد.
چون به‌بی رنگی رسی کان داشتی،
موسی و فرعون کردند آشتی».

خامسا، به هرکس ازفضلای تبریز که دچار بشوید بگویید که الف‌باء اسلام ناقص‌است و سبب صعوبت قرائت برای ملّت اسلام این الف‌باء بی‌پیراست و بواسطهٔ این الف‌باء ظاام کافهٔ ملّت‌اسلام، بغیر ازخواص، از سواد بی‌بهره‌است. باید این الف‌باء تغییر بیابد. اوّلا، حروف متصله درترکیب کلمات مبدّل بحروف منفصله بشوند. یعنی هر حرف شکل واحد داشته باشد، هم دراوّل کلمه، هم دروسط کلمه، هم درآخر کلمه، هم جداگانه، نه اشکال اربعه. مثلا: حرف ع دراوّل کلمه این شکل‌را دارد: ع، دروسطش این شکل‌را: ـعـ، درآخرش این شکل‌را: ـع، جداگانه این شکل‌را: ع. این اشکال اربعه باید منحصر بشکل واحد شود.

ثانیاً، حروف مصوته یعنی اعراب، که فتحه و ضمه و کسره باشد، باید مثل خطوط سایر ملل کلا درجنب حروف صامته مرقوم گردند نه مقدّر. تا طفل آنهارا با چشم خود بیند و درقرائت بخطا نیفتد. ثالثاً، نقاط باید کلا ازحروف ساقط گردند که باعث بطو، تحریرات و التباس الفاظ است. طفل نمی‌داند که این لفظ «نبات» است یعنی گیاه، یا «بنات» یعنی دختران و این لفظ «نبی» است، یعنی پیغمبر، یا «بنی» است، یعنی اولاد و هرحرف با شکل مخصوص بدون نقاط ازحرف دیگر امتیاز بیابد. درعدم تحریر اعراب هزار قسم اشکال و صعوبت واقع است. مثلا: طفل نمی‌داند که این یك کلمه «کرد» است، یعنی فعل، «کرد» است، یعنی پهلوان «کرد» است، یعنی

غبار، «گرد» است، یعنی دور، «گرد» است یعنی مفرداکراد.
برای مثال سه کلمه می‌نویسم: دوسش حسنش، قسطش

این‌شکل [glyph] فتحه است یعنی همزهٔ مفتوحه این شکل [glyph] ضمه است این‌شکل [glyph] کسره است این شکل ~ جزم.

خوش نویسان جمع بشوند، مجلسی برپا بکنند، برای حروف صامته و حروف مصوّته اشکال تازه اختراع نمایند و الفباء جدیدی وضع کرده ملّت اسلام‌را ازبدبختی نجات بدهند و نام زنده و جاوید درعالم بگذارند. مشتاق دیدار شما میرزا فتحعلی. ۲۲ ایون سنهٔ ۱۸۷۶، ییلاق قوجور.

****

نوّاب مستطاب اشرف امجدوالا شاهزادهٔ عالی نژاد حاجی معتمدالدوله فرمانفرمای فارسی‌را معروض میدارم

نمی دانم که بچه زبان شکرگذاری بکنم که نوّاب مستطاب شما از فرط التفات بزرگانهٔ از تالیفات مخصوصهٔ خودتان سه جلد که عبارت باشد از «جام جم» و «خلاصة الحساب» و «لغت انگلیسی» بجهت من هدیه فرستاده‌اید. عوض این هدیه ازطرف من چیزی نمی‌تواند شد بغیر ازثناگستری و اخلاص پروری. خداوند عالم ذات مبارك شاهزاده‌را دراریکهٔ عزت و کامرانی دایماً برقرار دارد.

شاهزاده! نوّاب مستطاب شما درمراجعت خودتان ازمکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره قصیده‌ٔرا که درستایش رسول اکرم صلوةعلیه انشاد فرموده بودید درتفلیس ازبرای من خواندید. مصرع اوّل مطلعش این بود: «ای خاتم انبیای مرسل». درآنوقت من جسارت نکردم که نسخهٔ آن قصیده‌را ازنوّاب مستطاب شما بخواهم. حالاکه در شیراز مجران متعدّد درحضور خودتان نگاه میدارید مستدعی هستم که نسخهٔ همان قصیده‌را نویسانیده برسم یادگاری بجهت من تحفه بفرستید.

دیگر شاهزاده! بفضایل وکمالات نوّاب مستطاب شما من کاملا اعتقاد دارم، علی‌الخصوص من شیفتهٔ زهد و تقوی نوّاب شما هستم که بخلاف امثال خودتان ازمسکرات اجتناب کامل دارید، هرگز

دامن خودتان‌را بگرد معاصی آلوده نمی‌سازید. و لیکن حیف است که نوّاب مستطاب شما با این قدر فضل و هنر از اهل باطن خبر نداشته باشید. یاد دارید که دفعه‌ای با نوّاب مستطاب شما بکلیسکه نشسته بدیدن قنیاز اوربلیانی میرفتیم، دراثنای‌راه من عرض کردم که اکثر حکمای اسلام بوحدت وجود قایلند. فرمودید: یعنی فرعون هم خداست؟ بخانهٔ قنیاز اوربلیانی رسیده بودیم، من فرصت جواب نیافتم. حالا درجواب این سئوال این دو فرد ملای رومی‌را بنوّاب شما می نویسم:

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد،
موسی با موسی درجنگ شد،
چون به‌بی‌رنگی رسی کان داشتی،
موسی و فرعون کردند آشتی.

یعنی موسی و فرعون هر دو یك وجود بودند، وقتیکه ازاصل خودشان جداشده بعالم تعین درآمدند با یکدیگر بجنگ افتادند. زمانیکه باصل خودشان رجوع کردند، بازهمان وجود واحدشدند که بودند. آیا اصل کدام است که ایشان بطرف او رجوع‌خواهند کرد؟ دراین خصوص جواب‌آیهٔ شریفه‌است: اناللّه و انا الیه‌راجعون. فرعون مستثنی نشده‌استاو نیز ازرجوع کنندگانست. شاهزاده! حاشا و کلاکه اعتقاد خودمن چنین‌باشد. من مجرد نقل قول حکما میکنم که ازجملهٔ ایشانند ملاعبدالصمد همدانی و ملا هادی سبزواری. اگر ازتصنیفات این بزرگواران دردست دارید مطالعهٔ فرمائید. درآنوقت صدق قول من هرآینه بثبوت خواهد رسید.

دیگر معروض میدارم که دوست صمیمی نوّاب مستطاب شما جوان فرشته خصال جنارال استراسیلسکی که سابقاً غوبرناطور باکو بود حالا رئیس ادارهٔ کایه جانشین قفقاز شده است و بدین سبب برای‌ما زیردستانش روزگار فرخنده روآورده است. در ۱۴ ماه مارت سنهٔ ۱۸۷۷ ازطرف مخلص بی‌ریا کولونیل میرزا فتحعلی آخوند زاده قلمی گردید.

درشیراز نوّاب مستطاب اشرف امجدارفع والا شاهزادهٔ عالی نژاد فرمانفرمای فارس حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا مطالعه‌خواهند فرمود.

.

بیاغرافیای یعنی سرگذشت کولونیل میرزا فتحعلی آخوندوف که خودش بقلم آورده است

پدر من میرزا محمد تقی بن حاجی احمد، که اجدادش از طوایف فرس است، دراوایل جوانی کدخدای قصبهٔ خامنه بود من اعمال تبریز. بعد ازمعزولی درسنهٔ ۱۸۱۱ مسیحیه بعزم تجارت بولایت شکی آمده درشهر نخو دختر برادر آخوند حاجی علی اصغر را بحبالهٔ نکاح درآورده است. از این منکوحهٔ او درسنهٔ مسیحیه ۱۸۱۲ بوجود آمده‌ام. بعد از دوسال ازاین تاریخ حاکم ولایت شکی جعفر قلی خان خویی وفات کرده‌است. بهمین سبب غربای ایرانی که درتحت حمایت جعفرقلی خان درآن ولایت زندگانی میکردند قصد معاودت بوطن نموده‌اند پدر من نیز درسالک ایشان بازنش و فرزندش عازم قصبهٔ خامنه شده‌است.

بعد ازچهار سال مادر من با زن دیگر پدرم، که خامنهٔ بوده‌است. براه نرفته ازشوهرش خواهش کرد که اورا باتفاق من به نزد عمویش آخوند حاجی علی اصغر که دراینحال مشکین اردبیل درمصاحبت حاکم سابق شکی سلیمخان زندگانی میکرد روانه کند. پدرم خواهش مادرمرا قبول کرده اورا بامن به‌نزد عمویش فرستاده‌است. من ازاین تاریخ از پدرم جدا شده دیگر اورا ندیده‌ام و درنزد عموی مادرم بوده‌ام درقریهٔ هوراند ازدهات قراداغ. بعد ازیک سال آخوند حاجی علی اصغر به‌تعلیم و تربیت من شروع کرده‌است. اول قرآنرا بمن یادداده بعد ازتمام قرآن آهسته‌آهسته از کتب فارسیه و عربیه بمن درس گفته است.

این آخوند حاجی علی اصغر فاضلی بود ممتاز و ازجمیع علوم اسلامیه، خواه فارسیه، خواه عربیه، اطلاع کامل داشت و مرا بفرزندی قبول کرده من بین‌الناس بحاجی علی اصغر اوغلی مشهور شده‌ام.

آخوند حاجی علی اصغر بعد ازدوسال ازقریه هوراند بمیان ایل انکوت قراداغ ارتحال کرده دراوبهٔ ولی بکلو ساکن شددرآن اوقات مصطفی‌خان شروانی نیز نزدیك قشلاقات ایل‌انکوت درمحل موسوم بشکراو مسکن داشت.

ازاین خان حمیده خصال پدر ثانوی من حمایتها دیده‌است ونیکویی‌های زایدالوصف مشاهده کرده است که ازتقریر بیرونست. دراین اثناکه تاریخ مسیحیه ۱۸۲۵ بود برادر بزرگ آخوند حاجی علی اصغر محمد حسین نام ازولایت شکی بمحال انکوت آمده اورا با من و مادرم بوطن مالوف درآورد. آخوند علی اصغر درسال اوّل بشهر گنجه واردشده دراینجا مکث کرده اتفاقاً درسال آینده محاربهٔ دولت ایران با دولت روسیه واقع شده.

مصایبیکه دراین محاربه باخوند حاجی وعیالش روداده است وبلّیاتیکه ایشان دوچار آنها شده‌اند و ازجمیع اموال و اجناس خود شان که درقلعهٔ گنجه بتاراج رفته‌است، محروم مانده مفلس گشته‌اند، گنجایش تحریر ندارد. القصه، بعد ازشکست اشگر ایران آخوند حاجی علی اصغر باعیال خود بشهر نخوآمده آرام گرفت و دراینجا درتربیت من کمال اهتمام مصروف داشت و زبان فارسی و عربی‌را بمن خوب یاد داده حتی مرا بتکلم زبان عربی مثل طلاب ازگیهٔ داغستان معتاد کرد.

دراوّل سال ۱۸۳۲ آخوند حاجی علی اصغر را سفرحج پیش آمد و مراآورده درگنجه درنزدآخوند ملا حسین بخواندن کتب منطقیه و فقهیه گذاشته خودش عازم مکه‌شد.

تااین تاریخ من بغیر ازخواندن زبان فارسی و عربی چیزی نمیدانستم و ازدنیا بی‌خبر بودم و مراد پدر ثانویم این بود که من تحصیل علوم عربیه‌را تمام کرده درسلك روحانیون تعیش بکنم. اما قضیه دیگر رو داده باعث نسخ این نیت‌شد. تفصیل آن اینست:

در یکی از حجرات مسجد گنجه از اهل این ولایت شخصی مقیم بود میرزا شفیع نام که علاوه بر انواع و اقسام دانش خط نستعلیق‌را خیلی خوب می‌نوشت. این میرزا شفیع همانست که در مملکت غرمانیا سرگذشت و فضل اورا دراشعار فارسیه بقلم آورده‌اند. من بفرمایش پدر ثانوی خودم هر روز پیش این شخص رفته مشق خط نستعلیق میگرفتم. تا اینکه رفته رفته میان من و این شخص محترم الفت و خصوصیت پیداشد. روزی این شخص محترم ازمن پرسید: میرزا فتحعلی! ازتحصیل علوم چه منظور داری؟ جواب دادم که می‌خواهم روحانی بشوم. گفت: می‌خواهی تو ریاکار و شارلاتان بشوی؟ تعجب کردم و حیرت نمودم که آیا این چه سخن است. میرزا شفیع بحالت من نگریسته گفت: میرزا فتحعلی عمر خودرا درصف این گروه مکروه ضایع مکن، شغل دیگر پیش گیر. وقتیکه سبب نفرت اورا از روحانیون پرسیدم شروع کرد بکشف مطالبی که تاآن روز از من مستور بود و عاقبت تا مراجعت پدر ثانویم ازحج میرزا شفیع جمیع مطالب عرفانیت‌را بمن تلقین کرد و پردهٔ غفلت‌را از پیش نظرم برانداخت. بعد ازاین قضیه از روحانیت نفرت کردم و نیت خودرا تغییر دادم و بعد ازمراجعت پدر ثانویم ازحج به‌نحو برگشتم و بازچندی بخواندن بعض کتب عربیه ازآن جمله بخواندن کتاب «خلاصة الحساب» شیخ بهائی مشغول شدم. دراین اثنا درشهر نخو مکتب روسی گشاده شد. به‌تجویز پدر ثانویم بخواندن زبان روسی میل کردم. یك سال دراین مکتب زبان روسی‌را یاد میگرفتم. چون بزرگ شده بودم زیاده ازیك سال نتوانستم که دراینجا مشغول تعلم بشوم. بعد ازیك سال درتاریخ ۱۸۳۴ پدر ثانویم مرابرداشته به تفلیس آورد و به‌سردار روس بارون روزین عریضه داد و توقع کرد که مرا در دفترخانهٔ خود بخدمت مترجمی السنهٔ شرقیه بردارد و یك نفر ازمحرران روسی‌را نیز به تعلیم من مقرر فرماید تاکه درزبان روسی دانش من قوت گرفته باشد. نمیدانم که بچه زبان از این سردار شکرگذاری بکنم. این امیر فرشته خصال ملتمس پدر ثانویم را فوراً قبول کرده التفاتها درحق من ظاهر فرمود که از وصف

آنها عاجزم و از آن تاریخ تا امروز من درحضور سرداران قفقاسیه درمنصب مترجم السنهٔ شرقیه مقیم و از هر یك ایشان انواع التفاتها و مرحمتها دیده‌ام و فی‌الجمله اوضاع دارم. و صاحب نشان کولونیلی شده‌ام. خاصه ازجنرال فیلدمارشال قنیاز وارانصوف مرحوم شاکرم که بعد ازبارون روزین ولی‌النعمه ثانوی من بود و بواسطهٔ التفات این امیر کاردان و حکیم درمن قابلیت تصنیف بروز کرد. شش قامیدیا یعنی تمثیل درزبان ترکی آذربایجانی تألیف کردم و معروضش داشتم. مورد تحسین زیاد و مشمول انعامات و افره آمدم. تمثیلاتمرا درتیاتر تفلیس، که احداث کردهٔ این امیر فیاض است، درآوردند. ازحضار مجلس تیاتر آفرینها و تعریفها شنیدم.

بعد ازآن حکایت یوسف شاه‌را باز درزبان ترکی تصنیف کردم. این هفت تصنیف بزبان روسی ترجمه شده بچاپ رسیده‌است و درخصوص آنها تعریف‌نامه‌ها درژورنالهای پطربورغ و برلین بقلم آمده است.

درسنهٔ ۱۸۵۷ مسیحیه ازبرای تغییر الفباء اسلام درزبان فارسی کتابچه‌ای تألیف کردم و دلایل وجوب تغییر آنرا دراین کتابچه بیان نمودم. درسنهٔ ۱۸۶۳ از امپراطور زادهٔ افخم جانشین قفقاس غراندوف میخائیل اجازت حاصل کرده برای اعلان این خیال عازم اسلامبول شدم. جمیع مخارج سفررا حضرت غراندوف از خزینه مرحمت فرمود و وزیرش غروزینشتن بایلچی روس در اسلامبول کاغذ نوشت که درباب انجام مطلب من در نزد اولیای دولت عثمانیه لازمهٔ تقویت معمول دارد. کتابچهٔ تغییر الفبارا بمعرفی دراغامان ایلچی روس بصدراعظم عثمانی فوادپاشا پشینهاد کردم و تمثیلات ترکیه و حکایت یوسف شاهرا نیز نشان دادم. کتابچه‌را درجمعیت علمیهٔ عثمانیه بامر صدراعظم ملاحظه کردند و در هرخصوص مقبولش یافتند و تحسین نمودند و لیکن تجویز اجرایشرا ندارند. بعلت اینکه باز برای عمل چاپ دراین کتابچهٔ الفباء بواسطهٔ اتصال حروف در ترکیب کلمات صعوبت مشاهده میشد. گفتم که دراینصورت باید تغییر کلی بالفباء سابق اسلام داده شود. یعنی حروف الفباء اسلام

نیز مانند حروف خطوط یوروپائیان باید مقطعه باشند و خط از طرف دست چپ بطرف دست راست نوشته شود و نقطه‌ها بالکلیه ساقط گردند و اشکال حروف از الف‌باء لاطین منتخب گردد و حروف مصوّته کلا درپهلوی حروف صامته مرقوم شوند، خلاصه الفباء سیلابی مبدّل بالف‌باء آلفابتی بشود. درقبول این رأی نیز علمای و وزرای اسلامبول موافقت نکردند و عداوت وزیر مختار ایران مقیم اسلامبول میرزا حسین خان نیز نسبت بمن مقوّی عدم موافقت عثمانیان شد. خلاصه بی‌نیل مرام ازاسلامبول برگشتم و ایکن در دولت عثمانیه اگرچه خیالم درخصوص تغییر الف‌باء سابق اسلام مقبول نیفتاد اما بخودم نشان مجیدیه بافرمان تحسین درخصوص تغییر الف‌با انعام کردند.

از میرزا حسین‌خان دراسلامبول مرارتها چشیدم که ذکر همهٔ آنها باعث صدع است. مشاراليه سابقاً درتفلیس، قونسول دولت خود بود و بامن درباطن عداوت شدیده داشته است. ایکن من ازعداوت او غافل بوده و اورا دوست خود پنداشته درخانهٔ او منزل کردم. عاقبت عداوتش بروز کرد و درپیش جمیع وزرای عثمانیه مرابدخواه دین و دولت اسلام نشان داد. از قراریکه معلوم شد سبب عداوتش این بود که من درتمثیلات ترکیه اخلاق واطوار ذمیمهٔ ایرانیان‌را هجو کرده‌ام، چنانکه شرط فن دراماست. چون مشاراليه فن درامارا و شروط آنرا نمی فهمد و ازعلوم دنیا بالکلّیه بی‌بهره است و بغیر ازحیله‌گری و تزویر و بخل و حسد و حرص و طمع قابلیت دیگر ندارد لهذا چنان قیاس میکند که این حرکت ازبغض من نسبت بایرانیان ناشی شده‌است. بعد از بروز عداوتش از منزلش بیرون آمدم و درجای دیگر منزل کردم. بعد ازمعاودت خود به تفلیس درخصوص خیال الف‌با کتابچهٔ دیگر بطهران فرستادم دراین کتابچه اشکال حروف‌را مقطعه قرار داده بودم و ایکن باز ازترس علما رسم خط‌را بسیاق سابق ازطرف دست راست بطرف دست چپ نشان داده بودم. درطهران نیز باین خیال ملتفت نشدند و این‌خیال

الان درمیان پروغریسیان و قونسورواتوران اسلامبول مسئلهٔ گفتگو و مایهٔ مباحثه است.

دیگر درباب مسئله الفبا باجازت بزرگان دولت‌خودم بصدر اعظم عثمانی عالی پاشا کتابچهٔ دیگر ازتفلیس فرستادم بانضمام کریتکا بخیالات و تصورات یك نفر ازدانشمندان عثمانی سعاوی افندی نام‌که درخصوص عدم تغییر الفباء سابق اسلام بقلم‌آورده بود این کتابچه نیز بی‌ثمر ماند.

درخصوص خیال الفبا منظومهٔ درزبان فارسی گفته گذارش‌را درآن منظومه بیان نموده‌ام.

بعد ازاین ماجرا بتاریخ رضاقلی‌خان هدایت تخلّص، که ملحقات روضة الصفارا تصنیف کرده است، کریتکای مختصر نوشته بطهران فرستادم و بعد از یك سال بیك قصیده شاعر طهرانی سروش تخلّص ملقب بشمس‌الشعرا کریتکا نوشته باشنایان خودم درطهران ارسال داشتم. و بعد ازچندی بخیال اینکه سدّراه الفباء جدید و سدّراه سویلزاسیون درملّت اسلام دین اسلام و فناتیزم‌آنست برای هدم اساس این دین و رفع فناتیزم و برای بیدارکردن طوایف آسیا ازخواب غفلت و نادانی و برای اثبات وجوب پراتستانتزم دراسلام بتصنیف کمال‌الدوله شروع کردم.

این کمال‌الدوله تصنیفیست که نظیرش بدین وضوح و بدین دلایل تا امروز درحق دین اسلام بقلم نیامده است. نه بدان سبب که حکمای اسلامیه بمطالبش واقف نبوده‌اند، خیر بلکه واقف بوده‌اند، اما هیچ کس ازایشان باظهار معلومات خود تصریحاً جسارت نکرده‌است.

الان سال عمرم از شصت گذشته است. ازمرحمت دولت روسیه درخدمت مقرره مقیم و ازحمایتش بهره‌مندم. یك نفر پسردارم، یك نفر دختر. دخترمرا بشوهر داده‌ام. پسرم بیست ساله است و مراتب علمرا درغمنازیهٔ تفلیس تمام‌کرده زبان روسی و فرنگی‌را بسیار خوب میداند و بزبان فارسی و عربی نیزآشناست و درسنهٔ ۱۸۷۴ در اول ایون برای تکمیل علوم باونی‌ویرسیتت بلجیك رفته‌در آنجا به‌تحصیل علم مهندسی مشغول است.

بواسطهٔ تصنیف کمال‌الدوله دوستان و هم رازان زیاد پیدا کردم. از آنجمله میرزا یوسف‌خان است که در آن اوقات در تفلیس از طرف دولت ایران قونسول بود و بعد از آن بوزیر مختاری دولت ایران درپاریس منصوب گردید. دیگر شاهزادهٔ جوان مرگ جلال‌الدّین میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار بود که با من بنای دوستی و مکاتبت گذاشت و مرا الی‌غیرالنهایه گرامی میداشت. افسوس که اجل امان نداد که دوستی من با این شاهزادهٔ فاضل و مستجمع اوصاف حمیده و اخلاق جمیله چندی امتداد یابد. شاهزادهٔ والانژاد درسنه ۱۸۷۰ درعین جوانی جهان فانی‌را بدرود کرد. دیگر آقا علی اکبر نام تبریزی مشهور به‌بابایوف بود که بعد ازرفتن فرزندم باونی‌ویرسیتت بلاجیك متصل هم‌جلیس من شده درمفارقت فرزندم مرا تسلیه بخش میگردید. ازاین آقا علی اکبر نام که آدم فهیم و باشعور و ازعرفانیت بالکلّیه خبردار و درمصاحبت خلیق و خوش رفتار و خوش گفتاراست رضامندیها دارم که بتوصیف نمی گنجد و بنوعی نسبت باوانسیت پیدا کرده‌ام که اگر یك روزش نبینم درخاطر خود ملال و افسردگی مشاهده میکنم و علاوه براین سه نفر باز دوستان و هم رازان بسیار داشتم که نامیدن هر یك فرداً فرداً باعث تطویل است.

• •

شهادتنامه

ما اشخاص ازاهل قصبهٔ خامنه درآذربایجان که درذیل مذکور ومسمی می‌شویم شهادت میدهیم براینکه تخمیناً سی سال قبل براین پدر میرزا فتحعلی عالیجاه میرزا محمد تقی مرحوم از اولاد احمد آقای مشهور ضابط قصبهٔ خامنه بوده رتق و فتق جمیع امورات مالکیه آن قصبه بضمیمه پارهٔ دهات دیگر ازطرف امنای دولت ایران فقط بمعظم‌الیه باوظیفهٔ معینه مرجوع و محوّل میبود و چنانکه خودش و همچنین آباو اجدادش از نجبای ایران میباشند و دراوقاتیکه معظم الیه درقصبهٔ مذکوره مباشر امورات دیوان میبود سه نفرسرباز را بسبب سرقتی که ازایشان صادر شده بود موافق اختیار خود و تقاضای عادت ایران بمقام مواخذه درآورده پایهای ایشانرا ازچوب گذرانیده حکم بقطع زلفهای ایشان کرده بود. چون درآن‌اوان ابتدای نظام و تعلیم این‌نوع لشگر بوده ترغیب و تشویق مردم بنظام جدید از اوازمات شمرده میشد، فلهذا همین طور مؤاخذه که بسبب غفلت عالیجاه میرزا محمد تقی ازطلب دربارهٔ آن سه نفر سرباز بعمل آمده بوده بشرارت سرتیب ایشان ابراهیم خان بادکوبهٔ درغایت مرتبه نا ملایم طبع نایب السلطنهٔ مغفور سرکار عباس میرزا آمده عالیجاه معظم‌الیه‌را اوّلاً از منصب ضابطی خامنه و سایر دهات معزول و ثانیاً بمعرض عتاب و مصادره آورده باین جهت مقدار دوازده هزار تومان رایج تبریز ازجنس و نقد از عالیجاه مرحوم بسرکار نائب‌السلطنه مغفور و امنای دیوانش رسیده شد. بعد ازاین قضیه میرزا محمد تقی چند وقت ترك‌وطن کرده اگرچه بعد از مراجعت

شغل ضابطی خامنه ازطرف امنای دولت باو تکلیف شد و لکن معظم‌الیه مدّت قلیل بپاره امورات آنولا سرکشی نموده عاقبت‌خودش ازاین نوع خدمت‌کناره جو گشته مرخصی طلبید. تحریراً فی غرهٔ ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۶۱، موافق ماه مارت سنهٔ ۱۸۴۵ روسیه.

آقا حسین ولد مشهدی کاظم، آقا عبدالله ولد گل محمد، آقا عبدالله ولد حاجی محمد، حاجی حسن خلف حاجی علی اکبر، آقا رستم خلف کربلای آتا بابا، آقا عبدالله بنیسی خلف حاجی‌صالح، مشهدی اسماعیل خامنهٔ ولد آقا محمد شفیع، آقا علی تاجر خامنه خلف حاجی علی‌حسین، آقا محمد ذکی تاجر بنسیی ولد حاجی صالح، داعی کاتب اینحروف محمد کریم خلف عالیحضرت آقا محمد علی ابن حاجی علی اکبر خامنهٔ، عالیقدر آقا علی اکبر تاجرخامنهٔ ابن حاجی محمد باقر، عالیقدر مشهدی علی اصغر تاجر خامنهٔ ابن کربلای آقا رضا، مشهدی عبدالله ابن مشهدی عیوض علی شبستری، محمد شفیع ابن حاجی محمد علی شبستری، کربلای محمود ابن مشهدی محمد شبستری، آقا حسین‌قلی ابن آقا شبستری، میرزا علی ابن حاجی طاهر شبستری، آقا ابوالحسن ابن‌حاجی میرزا بابا شبستری، حاجی اسماعیل ابن کربلای محمد شبستری، آقا ابوالحسن ابن‌حاجی حسینقلی شبستری، میرزا علی ابن حاجی صادق شبستری، خیرالحاج حاجی رضا خلف حاجی علی یار محمد خامنهٔ.

در رأس شهادتنامه مطالب ذیل نوشته شده‌است:

کسانیکه درذیل این ورقه مهر و دست خط گذاشته‌اند براینمضمون که درمتن قلمی گردیده درنزد داعی ادای شهادت نمودند.

شیخ‌الاسلام تفلیس آخوند محمد علی

شهادت‌نامه

از آنجا که آباء و اجداد میرزا فتحعلی مترجم دفترخانهٔ جناب جانشین اعلیحضرت ایمپراطور ازاهالی ایران بوده بداعی دوام دولت قاهره معلوم و معروف میباشند. بنا برآن دراین اوقات که باین اطراف اتفاق ورود افتاده بود ازمراتب و استحقاق خود مومی الیه نیز استحضار حاصل آمده برای اطلاع اولاد و بازماندگانش مجملی ازکیفیت نسب او ازجانب ما دراین نامه مرقوم و مذکور میگردد. نسل مومی‌الیه که از دودمان ترکمان است بمرور دهور درآذربایجان توطن اختیار کرده ازجملهٔ نجبا محسوب و دایماً در میان خلق معزز بوده است. پدر او عالیجاه میرزا محمد تقی، از اولاد احمدآقا، تخمینا سی سال قبل ازاین ضابط قصبهٔ خامنه بوده رتق و فتق جمیع امورات ملکیه‌آن قصبه بضمیمهٔ پارهٔ دهات دیگر ازطرف امناء دولت ایران فقط بمعظم‌الیه با وظیفهٔ معینه مرجوع و محوّل میبود و حادثهٔ که بسبب آن معظم‌الیه مدّتی ترک‌وطن کرده درغربت بسر برده‌است اینست که درایام ضابطی قصبهٔ مذکوره سه نفر سرباز را بجهت سرقت که ازایشان صادر شده بود موافق اختیار خود و تقاضای عادت ایران بمقام مؤاخذه درآورده پایهای ایشان را ازچوب گذرانیده حکم بقطع زلفهای ایشان کرده است. چون درآن اوان ابتدای نظام و تعلیم این نوع لشگر بوده ترغیب و تشویق مردم بنظام جدید ازلوازمات شمرده میشد، فلهذا همین طور مؤاخذه که بسبب غفلت عالیجاه میرزا محمد تقی ازمطلب در بارهٔ آن سه نفر سرباز بعمل آمده است بشرارت سرتیب ایشان

ابراهیمخان بادکوبهٔ درغایت مرتبه نا ملایم طبع نایب السلطنه علیین آرامگاه سرکار عباس میرزا افتاده ازینجهة عالیجاه معظم‌الیه اولاً ازمنصب ضابطی خامنه و سایر دهات معزول و ثانیاً بمعرض عتاب و مصادره درآمده ازاکثر ما یتملّك خود بمقدار دوازده هزار تومان دور گشته است. بعد از این قضیه مدتی ترك وطن کرده اگرچه بعداز مراجعت در ازای بخدمات سابقه‌اش شغل ضابطی خامنه باز ازطرف امنای دولت باو تکلیف شد و لکن معظم الیه مدّتی قلیل بپارهٔ امورات آنولا سرکشی نموده عاقبت خودش ازین نوع خدمت دیوان کناره جو گشته رخصت طلبید.

تحریراً فی اواخر شوال المکرم سنهٔ اسلامیه ۱۲۶۱ مطابق اواسط شهر اوقتابر سنهٔ مسیحیه ۱۸۴۵ دربلدهٔ تفلیس.

از نامه‌هائی که به میرزا فتحعلی آخوندوف نوشته اند

[از میرزا یوسف‌خان]

مخدوم جلیل و مشفق بی‌عدیل، من سلامت احوال شما و خانوادهٔ شما را پرسان هستم. ازسرکار مقرب الخاقان نایب الوزاره مراسلهٔ دوستانه بمن رسیده اینك مضمون آنرا بعینه نقل میکنم: فدایت شوم روز چهارشنبه ۱۳ صفر است. من هم درد گلوی شدید دارم. نمی توانم هرچه میخواهم بنویسم. جواب کاغذ انسان کامل و ادیب فاضل میرزا فتحعلی سامه الله تعالی و طال بقاه را نتوانستم بنویسم. نسخهٔ جلال‌الدوله را البته بفرستید و مطمئن باشید بنده اهل سرم و غیره و غیره . . . اینها مضمون مراسلهٔ نایب الوزاره است. خبر تازهٔ مسرت افزا این است که نورچشم و فرزندیگانهٔ دوست‌حقیقی شما یعنی میرزا حسین خان ازپاریس موقتاً مراجعت‌کرده فرداکه یوم جمعه است، از دیدار خود چشم والدینش‌را منور خواهدکرد. مقتضی لطف و محبت باطنی شما این است که تشریف بشهر بیاورید و برادر زادهٔ خودرا ببینید.

زحمت تازه این‌است که درجوف پاکت دونسخه خدمت شریف فرستادم اینك ملاحظه خواهیدکرد. یکی تقریری است مشتمل بر عمل رعایای آزادشده و دیگری دستخط مفصل ایمپراطور ناپولیون به وزیر خارجه خود. خواهشمند هستم لطفاً زحمت بخود قبول کرده هر دورا ترجمه نمائید. آن تقریرکه مبنی برعمل رعایای زرخرید است قدری زودترکه لازم است. آن یکی که روزنامه‌است. هروقت ترجمه بشود نقلی نیست و نیز مژده میدهم بشماکه نشان کنیاز تومانف و نایبش درحضرت همایون پادشاهی مقبول آمده و

فرامین آن عنقریب خواهد رسید. از جناب وزیر مختار پاریس خبر درستی ندارم که آیا از تبریز بیرون آمده‌اند یا نه و هروقت مطلع باشم بشما اعلام خواهم کرد.

از کتابهای «رمز یوسفی» بهمراهی ینرال حسن‌بك دراسلامبول بجناب مشیرالدوله و هم بروح مکرم ماکم‌خان فرستاده بودم و مفتاح جداگانه با هریك قرارداده بودم از هریك جداگانه با همان رقوم و مفتاح معین. دپش رسید مشیرالدوله نوشته اند که: کتاب رمز رسید. بشما و به‌ایران تبریك مینمایم. ملکم‌خان نوشته بودند: به تلغراف مشرق روحی داده‌اید که سالها مدّاح اوصاف یوسفی خواهد بود و غیره غیره. ازاین بابت نیز مسرت زیادی دارم که زحمات دو سالهٔ من مقبول مردمان بزرگ دانشمند شده‌است. همواره بارسال مکاتبات و اظهار هرگونه مقاصد خاطر مرا شاد و خوشحال فرمائید و مرا از دوستان حقیقی خود بشمارید.

في یوم پنجشنبه ۲۱ صفر سنهٔ ۱۲۸۳ [٦ ژوئیه ۱۸٦٦] یوسف از تفلیس.

(ترجمهٔ فارسی روزنامهٔ سعاوی افندی)

اصلاح خط ما

معلومست که اصلاح خط مارا تا امروز بسیار کسان تفکر کرده اند و بعضی ازآنها و سائل چندی درباب اصلاح آن خیال نموده اند. از همان وسائل مخترعه چهار قسم بنظرما رسیده است که دراین شرح مذکور میگردد: قسم اوّل عبارت ازآنست که حروف صامتهٔ الفباء قدیم ما هرچه که موجود است دراشکال اصلیه باقی مانده تنها بجهت اشعار حروف مصوّته یعنی اعراب یا حرکات اشکال مخصوصه اختراع یافته همهٔ آنها در اندرون سطر نوشته شود.

قسم ثانی عبارت ازآنست که اشکال حروف ما بالمناسبته باشکال حروف فرنگیان تبدیل یافته درترکیب کلمات مانند حروف فرنگیان انفصال و تقطیع پذیرفته باشد.

قسم ثالث عبارت ازآنست که حروف الفبا بهمین سیاق تغییر و تقطیع یافته اعراب نیز کلا باندرون سطر مندرج گردد.

قسم رابع عبارت ازآنست که اشکال حروف قدیمهٔ ما نه تغییر یابد نه تقطیع و اعراب نیز باندرون سطر داخل نشود فقط بعض حرکات موجودهٔ قدیمهٔ ما بجهت تعلیم بمبتدیان ثابت بوده و بجهت اشعار بعض دیگر آنها که هنوز موضوع نیست علامات و اشارات ایجاد شده مانند حرکات سابقهٔ خودمان یعنی فتحه و کسره و ضمه. این حرکات و اشارات جدیده نیز دربالای حروف رقم یابد.

درخصوص همین اقسام اربعه رساله‌ها مرقوم و یا مطبوع شده بطالبان حق و رحجان معلومست.

عقیدهٔ من اینست که قسم رابع برای ما لیاقت زیاد دارد. بعلت اینکه ما فقط باعراب محتاجیم و اصلاح خط ما تنها مستلزم اختراع بعض اعرابست. دراینصورت فقط باین نوع اصلاح کفایت میکنیم و الا اگر مجدداً بترتیب خط کامل وجداگانه شروع بنماییم اینعمل تنها بما منحصر نخواهد شد، بلکه بی‌شبهه دردنیا هرقوم‌را نیز لازم خواهدآمد که بخط خود اصلاح بدهد.

نقصانیکه درخط حاضر ما موجود است اینست: مثلا لفظ (اول) درکتابت بچند و جه احتمال تلفظ میدارد. چنانکه (کل) نمیدانیم که ورداست، یاطین، (کرد) نمیدانیم که غبارست، یا پهلوان، یا دور، یا مفرد اکراد، یا فعل ماضی بمعنی فعل. (نبات) نمیدانیم که بمعنی گیاهست یا بمعنی دختران و امثال ذلك و حرکات ما درتلفظ رفع التباس نمیکنند. مثلا نمیدانیم که (اولدی) بمعنی مرد است، یا بمعنی شد. (دور) بمعنی بعید است، یا بمعنی کرد. دراین صورت اطفال ما سه چهار سال بمکتب تردد میکنند باز بخواندن روزنامه‌ای قدرت ندارند. باوجو-دیکه اطفال اهل یوروپا بعداز چند هفته تعلّم درخطوط خودشان روزنامه‌های زبان مخصوصی خودشانرا میتوانند خواند و همین‌حال خطوط اهل یوروپا باعث برآن شده است که ایشان درتحصیل علوم ترقی کلی کرده همیشه برما تقدّم و تفوّق میدارند و ما بسبب نقصان الف‌باء خودمان بغیر ازان علوم که الان دردست داریم چیزی بمعرفت و تربیت خودمان نیفزوده درپس مانده‌ایم.

مگر غرض مطالعه نیست، یعنی خواندن نیست؟ بجهت‌خواندن من تغییر صفت و اشکال حروف خودمانرا لازم نمی بینم. تنها بجهت صحت تلفظ و حرکت لسان وضع اشارات مخصوصه کافیست.

دراینحال من قسم رابع‌را مرجح‌می پندارم بدین طریق که اشارات مخصوصهٔ قدیمهٔ خودمانرا ازقبیل مدّ و تشدید و جزم و ضمه و کسره و فتحه و علامت وقف برای تعلیم مبتدیان باقی گذاشته، علاوه برآنها، بعض اشارات دیگر نیز که لزوم دارد اختراع بکنیم. چونکه

اگر ما باصلاح خط خودمان اقدام بکنیم باید درطریق معروفی این اصلاح‌را معمول بداریم که معتادان رسم جدید خط ازخواندن کتب مرقومهٔ یا مطبوعهٔ قدیمهٔ ما محروم نگردند. پس بهمین‌منظور قسم رابع شایستهٔ ترجیح می‌نماید. یعنی اصلاح بدون تغییر هیئات اصلیهٔ حروف از تغییر اولی و بقبول اذهان اقربست.

دراین باب اگر بخاطر بعض اشخاص خطور کند که مادام حرکات باندرون سطور داخل نشوند احتمال میرود که کاتبان در کتابت کلمات اشارات فوقانیه را نگذاشته باشند و یاآنهارا درمحل مخصوص آنها مرقوم نکنند. دراینصورت بازصعوبت قرائت باقی خواهد شد.

جواب این بحث ظاهر است. زیراکه نوشتن‌آن اشارات در ابتدای کار فقط بجهت مبتدیان لزوم دارد و بجهت منتهیان نوشتن آنها درمکتوبات و دفاتر لزوم نخواهد داشت و هرمبتدی که بخواندن معتادشد او منتهی گشته دیگر بحرکات محتاج نخواهد بود.

درهر زبان چنین است. آیا، نمی‌بینیم که درخط یهودیان نیز مثل‌خط ما حرکات و اشارات هست وبا همین اشارات بمبتدیان تعلیم میدهند و بعد درمکتوبات و دفاتر خودشان همین اشارات‌را اصلا نمی نویسند. درزبان یونان و فرانسه نیز مبتدیان باشارات مخصوصه که (اقسانت) نامیده میشوند محتاجند و درزبان انگلیس حتی هیچ اقسانت هم موجودنیست.

حالا رجوع کینم باشکال اشارات. من چنان صلاح می‌بینم که اشکال بیگانه وضع ننماییم. بجهت همین لزومیت پارهٔ ازآن اشارات اشکال که سابق بانها آشناییم وضع بکنیم که بقبول اذهان اقرب باشد.

آیا نمی بینیم که ببعض اشارات چنانکه خط ما محتاج است خط انگلیسی نیز محتاج بود و چنانکه درخط ما قرائت (او) بچند وجه محتمل است درزبان انگلیسی نیز قرائت (O) بچند وجه محتمل بود چنانکه ما امروز قصور خط خودمانرا می فهمیم، انگلیسان هم پیش ازاین فهمیده بودند. عاقبت علمای و فضلای ایشان پاره‌ای اشارات مخصوصه وضع کرده اند که فیمابین کلمات موجب رفع التباس است و همان اشارات عبارت ازوضع پارهٔ ارقام

هندسیه است پس ما نیز مثل ایشان اشارات مقتضیه‌را ازهمان ارقام هندسیه خودمان که چشم ما بانها آشناست مثل ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ وضع بکینم و بدین وسیله مقصود ما حاصل خواهد شد.

تنبیه است: اوّلا هرچه که درخصوص مادّهٔ مذکوره (من‌سماوی) دراین روزنامه برشتهٔ تحریرکشیده‌ام ملخص همان مقدمهٔ جزو الفباست که الان بترتیب آن اشتغال دارم. چونکه ما هنوز در باسمه‌خانهٔ خودمان حروف حرکت دارنداریم. لهذا دراین روزنامه بایراد مثال امکان نیافتم. نهایت بی‌مثال نیز مرام مفهومست.

ثانیا چنان ظن نشده باشد که اینمطلب مسئلهٔ کوچك‌است بجهت تعمیم علوم و معارف اصلاح خط ما ازاهم فرائضاتست و ترقی‌ملّت ما فقط بدینگونه اصلاح موقوفست.

ثالثاً من که میگویم بروفق همین اساس مشغول ترتیب جزو الف‌با هستم، غرضم خلق‌را بقسم رابع دعوت‌کردن نیست هرکس‌دراین مسئله اصلاح خط چیزی خیال بکند و بطرف ما بنویسد هرآینه مارا ممنون خواهدکرد تا امروز درنزدما رساله‌های زیاد دائر بهمین مسئله موجود است اما چون هر یك ازانها خالی ازنقصان نبود بنا بران هنوز قراری درخصوص هیچ یك ازانها گذاشته نشده است.

رابعاً هر اصلاحی‌که دائر بدین مسئله نوشته خواهد شد درزبان ترکی باید ازقلم مردم اسلامبول بیرون آید زیراکه نطق مردم ولایات خارجه یا بامدّ یا با قصر بوده سائر حرکات کلمات درمنشات ایشان بیکدیگر مشابهت ندارند (یعنی مغایر یکدیگرند و مانع تفهیم مطلب است).

خامساً کسانیکه دائر بدین مسئله چیزی خواهند نوشت نباید که بتغییر کلّی اقدام نمایند یعنی ترتیب خط کامل و بالکلّیه مغایر بخط سابق هرگز لزوم ندارد بلکه هر شکلی و هر حرفیکه الان موجود است بان اکتفا بایدکرد و بصورت آن دست نباید زد. (یعنی تنها ایجاد همان اشکال لزوم خواهد داشت‌که امروز درالف‌باء ما وجود ندارد). تا اینکه معتادان خط جدید و اصلاح یافته ازقرائت خط قدیم ما محروم نگردند.

[از میرزا یوسف خان]

بتاریخ ۱۸ شهر رجب سنه ۱۲۸۴ [۱۷ نوابر ۱۸٦۷]
مطابق توشقان ئیل ترکی

از پاریس

میرزا یوسف خان

مشفق جلیل و محب بی عدیل من! نوشته عزیز شما رسیده است. ازفوت طفلان شما نهایت درجه متالم و محزون شدم. خداوند رشیدرا که نورچشم من است برای شما نگاه بدارد.

در کف شیر نرخونخوارهٔ

غیر تسلیم و رضا کوچارهٔ.

بقوت نفس شما کمال اعتماد را دارم که غصه و کدر بخود راه نخواهید داد. وقتیکه مراسلهٔ شمارسید روح القدس اینجا بود خواندم خوشحال شد. ابواب آشتی با شخص معلوم با ایشان تمهید کردم که با عظم و خوبی انجام داده بشود. کتاب «منطق الطیر» رابرای نورچشمی خواهم فرستاد. همچنین فرزندی حسین کتاب دیگر مناسب حالتش خواهد فرستاد، خریده است، موجود است. ازالف بای اختراعی روح القدس چه نویسم که اذن ندارم. خودش بشما خواهد نوشت و نمونهٔ خواهد فرستاد و خواهید دید که بجهت کتب چاپی بهتراز این خط نمی شود. هر کس یکد-فعه بقدر پنج دقیقه بالف بای آن خط مرور کند بعداز آن در کمال آسانی میتواند جمیع کتابهائی راکه باآن خط چاپ شده

بخواند. بعینه همین خط حاضر است که الآن درمیان مسلمانان متداول است ولی بطور حکیمانه و آهستگی تغییر داده. خلاصه اینرا باید به‌بینید، بانوشتن من نمی‌شود. خلاصه مقصود من و شما و ایشان خدمت به ملّت است، بهر قسم و هرراه‌که مقدور آید بهتر. سلام مرا خدمت جناب قبلهٔ معظم و زوج مکرم شیخ الأسلام تبلیغ فرمائید. بدوست عزیز گرامی با احترام مسیو برژی سلام وافر. کتاب حساب ماهها از ایپسیق نرسیده. دوماه می شود معلوم نامه آورده اند که چنین کتابی باسم شما خواهد آمد هنوز خود کتاب نرسیده. از سلامت احوال نیکو‌نیات دایم مرا مسرور فرمائید. خواهش دارم باقا علی بیک تاکید نمائید عمل قبالهٔ خانه را زودتر و باز زودتر تمام بکنند. زیاده مجال نگارش نیست. نورچشمی رشیدرا بجای من ببوسید. فرزندی حسین سلام خالص میرساند. سلام‌که بعالیجاه محمد آقا رسانیده بودید گفتم، مایهٔ افتخار و سر-افرازیش گشت. خداوند وجود شمارا بسلامت بدارد.

* خدمت ذی‌رفعت جناب حقایق ماب شیخ الأسلام سامه‌الله تعالی سلام خالصانه دارم. دوست حقیقی شما یوسف.[۱]



*۱ــ میرزایوسف خان بادستخط خودش نوشته است.

[از میرزا یوسف خان]

بتاریخ ۳ شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۸۵ (۲۸ مه ۱۸۶۸)

مطابق لوی ئیل ترکی
از پاریس
میرزا یوسف خان

مخدوم جلیل و مشفق بی عدیل من تلغرام شمارسیده از ته دل به نشان درجهٔ دویم که از جانب دولت علیهٔ ایران بشما التفات شده تهنیت میگویم. نشان شمارا چنانکه وعده کرده بودم و چنانکه خود در تلغرام اشاره کرده بودید ساختند با بلاک و مال گردن، هردو در جوف قوتی در نهایت امتیاز. یکهفته قبل ازاین قوطی را مهر کرده دادم به پاول رومانویچ تا درف که عازم بود و در تفلیس بشما خواهد رسانید و بعزت و اقبال استعمال خواهید کرد.

نوشتهٔ عزیز مورخه ۱۰ دکابر شما رسیده از مضامین محبت آیین آن خرسند شده‌ام. درباب الف با این اوقات از ملکم خان خبری نمیرسد. یعنی مراسله‌جات می نویسد ولی در آنباب نمی نویسد. من هم بکار بزرگی که منافع دولتی و ملتی آن زیادتر از وضع الف با است مشغول هستم. اگر سعادت یاری کرد اهتمامات من و همکاران من که با من یک رأی هستند مؤثر افتاد، بهترین نعمات قسمت ما و هموطنان ما خواهدشد. این یکفقره را محرمانه بشما نوشتم امانت بدارید تابه بینم چه اثر خواهد داد.

فرزندی حسین سلامت و مشغول تحصیل است و بعنایت خداوند خوب خواهد شد و برای نورچشمی رشید کتابی خوب و لطیف و مناسب فرستاده، مدتی است درمیان بار بتبریز رفته. از عالیجاه میرزا محمدبک خواهش بکنید بنویسد آقا میرزا ابراهیم ازخانهٔ ماگرفته بفرستد. در میان باری بود که جوف آن یک کالسکه بچگانه بود و برای دخترم هما فرستاده بودم.

سلام خالصانه خدمت جناب اجل مطاع با احترام شیخ الاسلام دارم و عرض میکنم که فرمایش ایشانرا در باب کتاب حساب ماهها فراموش نکرده‌ام. آن نسخه که مسیو برژی از لیپزیق فرستاده بود. بدست من نرسید و نوکر گم کرده بود و هی سررشته میداد که خواهدرسید. این اواخر که فهمیدم، بوسیلهٔ دیگر نوشتم و از کتاب مزبور بااینکه دوجلد خواسته بودم یک جلد فرستاده بودند. دراینجا نکات آنرا ازیک منجم ماهر تحقیق کرده و ترجمه بفارسی نمودم و الان حاضراست و عنقریب بخدمت ایشان خواهم فرستاد. اما نمیدانم جناب معزی الیه چرا فرمایش بمن رجوع نمیکنند و مرا بدان واسطه خوشحال و خرم نمی دارند. خداوند شاهد است هرگونه فرمایش و سفارش ازایشان برسد باکمال مسرت و خوشحالی انجام خواهم داد. قسم میخورم بذات خداوندکه نه در ظاهر و نه در باطن و نه در خیال نخواهم گفت ملاها پرطمع می شوند. جناب ایشان را من ازسلک ملانمی دانم، بلکه از سلک علمای ایشان می دانم. مسیو برژی‌را که دوست باقدر من است سلام فراوان دارم، سایر دوستان‌را نیز سلام مخصوص دارم. خداوند شما و اولاد شمارا سلامت بدارد و همیشه در طریقهٔ مودت برقرار دارد.

دوست حقیقی شما یوسف

[از میرزا یوسف‌خان]

بتاریخ ۲۹ شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۸۶ [۶ مه ۱۸۶۹]

مطابق ئیلان ئیل ترکی
از پاریس
میرزا یوسف خان

«مخدوم مکرم با احترام من! نوشتهٔ عزیزشما مورخه۱۲ ماه‌آوغوست مدتی است بمن رسیده از سلامت احوال شما متشکر شده‌ام. منصب و رتبهٔ کولونلی شمارا که از جانب اعلیحضرت امپراطور التفات شده ازجان ودل تهنیت میگوییم. بفضل و عنایت خداوند امیدوارم که بمرتبهٔ ژنرالی نیز تهنیت بگوییم. از فوت سروش بموجب نوشتهٔ شما مطلع شده ام والا نمیدانستم. تعجب خواهیدکرد یعنی‌چه. بلی، در حقیقت چنین است و این نتیجهٔ نظم کار ما است که در دو سال یک روزنامه از طهران بما نمیرسد. از جمیع جاهای دنیا اطلاع داریم، هرگز ازخانهٔ خودمان. از حالات فرزندی حسین جویا شده بودید. ایام وکانس را فرستاده بودم دریکی از شهرهای انگلیس تحصیل زبان انگلیسی بکند. امروز بپاریس خواهد آمد و داخل مدرسهٔ لوی لقران خواهد شد و یکسبال آنجا کاردارد، بعد کلاس آنجا تمام است. از ترقی نورچشم گرامی رشیدخان خوشحال و مسرورم. انشاء الله تعالی باید او

از پدرخودش بهمه جهت فاضل باشد. چراکه کون درترقی است و اخلاف نیز بالنسبه باید ترقی بکنند.

تفصیل حالات شخص معلوم و شعرهای گدائی را خواندم، متأسف شدم. واقعاً حالات اوچنین است: اما باید بمضمون شعر شیخ علیه الرحمه عمل نمود: «بادوستان مروت بادشمنان مدارا» برای امثال شما این طرز زیبنده تراست. در اخلاص وارادت باطنی من هیچوقت شبهه نکنید. دوستی بنده بامردمان معقول بردوام است، خاصه با انسان کامل. اگر کم کم مراسله نگار بشوم از کثرت مشغولیت است. هیچوقت از گفتن و نوشتن چیزهای خوب بجاهای لازم خود داری نکرده و نخواهم کرد، اگرچه خوششان هم نیاید. درخصوص الفبا و کریتکای شما سعاوی حرفی نگفت، ملزم شد. روزنامهٔ «مخبر» او بهم خورده، حالا کتابچهٔ علمیه بیرون می آورد. الحق جوان فاضلی است. ولی در باب الفبا ذهن او هم مثل دیگران کج رفته. اما بشما مژده بدهم که خیال شما در خصوص الفبا با این اوقات در اسلامبول زیاد در اذهان مردم جاگیر شده. روز نامهٔ هست موسومه به «ترقی» در اسلامبول بزبان ترکی است مباحثات زیاد کرده و میکنند یکی بتغییر الفبا یکی باصلاحش یکی به انکار هردو چیزها مینویسند بحثها میکنند روزنامهٔ در لندن بزبان ترکی موسومهٔ به «حریت» بیرون می آید، در آنجانیز زیاد نوشته شده است. در هردو از شما و از الفبای شما اسمی برده اند. اگرچه مخصوصاً الفبای شمارا هنوز کسی تصدیق نکرده، ولی در استقامت خیال شما طرفداران زیادی هست و سبب تذکار اسم شما در روزنا-مه جات مخلص شما بوده است. چونکه فصلی نوشته شده بود و اسمی از شما در «حریت» ذکر گردیده بود. منیف افندی ازطر-فداران عمده است. البته میشناسید، وقت بودن شمادر اسلامبول نیز از طرفداران بوده است. این مسئلهٔ الفبا عجب محک تجربهٔ ذوق و سلیقه است. بعضی مردمان بسیار فاضل و بصیر منکر این کار هستند و دلایلی می آورند که هرطفل میتواند ردّ

بکند. اما حقیقت مسئله روشن شده است. از نمره های مزبوره یعنی از «ترقی» و «حریت» که دایر باین مسئله باشد یقیناً تحصیل کرده برای شما خواهم فرستاد، مطمئن باشید.

جناب میرزا کاظم بک از پطر بورغ بپاریس آمده بود. شمارا با ایشان دوست کردم، الف بای شمارا دادم بردند، و عده کرده‌اند فصل بسیارخوبی بنویسند. «کمال الدوله» را شبانه روزی که در سفارت منزل داشتند مطالعه کردند وزیاد پسندیدند، ولی ازراه ملاحظهٔ عاقبت کار چندین تغییرات لازم دیدند، ولی باجازهٔ شما اگر آن تغییرات داده بشود بلا خرف میتوان منتشر کرد که احدی را هم راه گله وحرف نباشد. نسخهٔ آنرا نیز بصبر و فرصت بشما خواهم رسانید که به بینید. کتاب «روح‌الاسلام» انشاالله تادو ماه تمام میشود. مدّتی است نسخهٔ دردست دارم ولی بواسطهٔ قلّت معاون و کثرت کار تمام نشده، ولی خواهد شد. خوب نسخه است، یعنی بجمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون از قرآن مجید و احادیث صحیح آیات و براهین پیداکرده ام که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است. روح داخل تبعیت عثمانی و نوکر آندولت شده، یعنی باجازه و رضای و اینعمت سابق خود. ماهی یکصد و بیست تومان معاش میدهند ورتبهٔ کولونلی دارد، ظاهرا ترقی بدهند. بیچاره پسرچهار پنج ساله اش فوت شد، زیاده از حد متأثراست.

بطهران هزار چیز بفرستید و بنویسید، گمان ندارم یکی‌را بخوانند و مقصود را ملتفت بشوند. جناب شیخ الاسلام را بسلام مخلصانه مصدّع هستم. سایر دوستان محترم را بشرح ایضاً مسیو برژی، دوست عزیز من است مخلص هستم، نورچشمی رشید را میبوسم. سلامت حالات خودرا با هرگونه مقاصد و فرمایشات بلا ملاحظهٔ مغایرت اظهار دارید. نوشتجات شمامایهٔ تسلی روح من است، البته مضایقه نخواهید کرد.

دوست حقیقی شما یوسف.

[از جلال‌الدین میرزا]

نام شمارا شنیده و نامهٔ گفتگوی سرکار را باهدایت سراپا خوانده بزرگواری تان را از آن نگارش بامزهٔ پند آمیز سنجیده‌ام. چون بنده باندیشهٔ این افتادم که زبان نیاگان ما که چون دیگر دانشها مان بتاراج تازیان رفته و اکنون جز نامی ازو نمانده بزبانی بگویم و بروش چیز نویسی فرنگیان که اکنون دانایان روی زمینند نامهٔ بنگارم که شاید مردمان زادو بوم را سودی بخشد. سزاوارتر از داستان پادشاهان پارس که با همهٔ بزرگواری نامشان از دست درازی تازیان از میان رفته ندیدم. بنوشتن این نامه پرداختم و «نامهٔ خسروان» نامش گذاشتم و اورا بچهار بخش کردم. یکی ازمه‌آبادیان تا انجام ساسانیان است که اینک از چاپ در آمده به پیشگاه سرکار فرستاده خواهش دارم که پس از خواندن هرچه باندیشهٔ نیکتان گذرد بنگارید تادر سه نامهٔ دیگرش که هنوز چاپ نشده بکار برم. دومین از طاهریان که اندیشهٔ شهریاری این کشور کردند تاپایان روزگار خوارزمیان. سومین از چنگیزخان تا صفویه. چهارمین که باید ازاین روزگار وازنژاد خودم نگارش رود در اندیشه ام که چه نگارم. امیدوارم یا کارها دگرگون شود، یا روزگار ازایران‌ویرانم بیرون افکند که این نامه چهارمین را نیز براستی و دلخواه بنگارم.

جلال

[از جلال‌الدین میرزا]

برادر بزرگوار من نامهٔ شما با تهٔ‌آتر ترکی و گفتگوی با نویسندهٔ روزنامه از چندین راه مایهٔ خرمی بسیار گشت و از آنجائیکه شمارا اندوه ناک وزیربار رنج از رفتار های ناشایسته خودمان دیدم بسیار دلتنگ شدم. من بیچاره چنین میدانستم که شماها که بیرون ازین کشور ویران هستید جانی بدر برده آسوده زندگانی میکنید و از کردارهای بدما آگاهی ندارید و دل خوشید. اگرچه باز چنین است، دستی از دور برآتش دارید. چند چامهٔ پرو پوچ سروش‌را از دور شنیدن تاهزار سروش پدرسوخته را دیدن و صد هزار بدتراز آنهارا بگوش خود شنیدن ـ به بین که دوری ره از کجاست تا بکجا؟ باز شما آزادی اینکه دل خودرا خوش کرده نامهٔ را باین نیکوئی می نگارید دارید که براستی پدر سروش وروزنامه نگاررامی سوزانید. من . بیچاره هزارچیز دردل ناگفته دارم. شما از شنیدن حشرات موسیو فیشر اینچنین میرنجید و من در شهریکه درمیان کوچه بافرنگیها که میگذرم کسانیکه مرامیشناسند سخنان بد بزبانیکه آنها ندانند بایشان میگویند و کسانیکه مرا نمیشناسند بهردو بد میگویند و چاره جزلب برروی هم نهادن و از بسیاری اندوه جان دادن نیست. شما از شنیدن حشرات موسیو فیشر شرمسار می شوید، پس به بینید شرمساری من تاچه‌پایه است‌که در اینجا اوباش شهر در کوچه بریش وزیر مختار انگلیس آب دهان می اندازند. چنین است این داستان: در سال گذشته السن وزیر مختار انگلیس پیش از اینکه بفرنگستان

برود باریش انبوه و جامهٔ باشکوه و سرباز و چوب‌دار وزین پوش دار درپیش رو درخانهٔ معیرالممالک بدیدن نوروز میرود.
خانجان نامی از اوباش باجوان دیگر مانند خود بدوری چلاو کبابی گرو بسته که بریش وی آب دهان بنیدازد. درکمین ایستاده همینکه فراش و سرباز از پیش رو میگذرند بیک جست و خیز جلو اسب اورا گرفته و بان ریش بی پیرآب دهان انداخته. چاکرا-نش خان‌جان را دنبال کرده او نیز بسرباز خانه پناه میبرد. سربازان نیز اورا یاری کرده از دست نوکرهای السن میرهانند.
چون این کردار بد بدربار آقای مستوفی الممالک که امروز دستور نخستین ایران است میرسد برای دلداری وزیر و خاموشی دولت انگلیس خانجان را باسربازان پناه دهنده شکنجه کرده بسزا میرساند و آب دهان درآن ریش وشرمساری جاوید برای بنده و کسانیکه خواهان فرنگیانند می ماند.
اشاره که برای داستان زردشتیان فرموده بودید بسیار بجا بود و چنین می پندارم که اگر در آغازنامهٔ دویم که هنگام دست یافتن تازیان بپارس است و پریشانی روزگار آنها از آنروز است چیزی بنگاریم بهتر از آنست که درنامهٔ پنجم نگاشته شود. اگرچه درکار چاپ است وچون هنوز انجام نشده است درآغاز میتوان نگاشت و برای داستان زردشتیان با مانکجی صاحب که پیشوای ایشان است گفتگو خواهم نمود و از گذارشات آنها درست آگاهی پیدا خواهم کرد واگرشناسائی نداریدداستان این پیرجهان دیده را مینگارم.
نژادوی از زردشتیانی است که از ازدو بوم خود بهندوستان رفته اند. اکنون بیست سال است که بایران آمده است. زبان انگلیسی راخوب میداند و سیویلزاسیون روزگار است و شب و روزاندیشه ندارد جزاینکه شاید بهرجور که بتواند مردمان ایران را ازآن اندیشه های بیخردی که ازتازیان در ایشان یادگار مانده بیرون آرد و براه راست وا دارد. چنانچه سی چهل تن از گبر زاده های یزد را بطهران آورده و برای آنها آموزگارخانه بنیان نهاده و استادان از هر گونه دانش برآنها گماشته و گذرانی برای آنها از گبرهای گجرات

هند هرساله گرفته که آنها باموزگاری پردازند. بازجای گریستن و شرمساری بنده است. برای آنکه نمیدانم سال گذشته از کدام دستگاه فرمان رسید که آموزگار خانهٔ ایشان برچیده شده کود-کان زردشتیان دانش نیاموزند. بیش تراز دوماه دراین آموزگار-خانه بسته بود. سرانجام بدوندگی بسیار و پیشکش بیشمار ازنو باز گردید.

اگرچه مرا یارای خرده گرفتن برهیچکس، بویژه برشمانیست، از مهربانی که درمیان پیدا شده وامیدوارم که این رشته هرگز نگسلد و همیشه نوشته‌ها درمیانه ما بگذرد واین دوستی مایهٔ کارهای بزرگ شود و نیز امیدوارم روزگاری آید که بتوانم بدانسامان آیم واز دیدار شما بهره ورگردم. ازجائیکه دلم از دست تازیان پرخون است و دراین دم هم کاری از دست من نمی آید، جزاینکه زبان خودمانرا شاید یادآوری مردمان نمایم، این نکته را برای دوستی نیز بشما مینگارم. نمیدانم چگونه شده است که برخی از سخنان فرانسه‌را بزبان تازی درآورده اید. مانند تلگراف ــ تلغرافیا، ژاگرافی ــ جغرافیا و پلاتیک ــ پلتیقا، کلنل ــ قولنل و گرامر ــ قرامر شده است. اگرچه میدانم که این نام در طهران یکی از چامه سرایان که اورا محرم مینامند و سرنام او ملک الشعرای عراقین است، با اینکه یک عراق بیشتر نداریم واین سرنام محمد شاه باو داده. بدینگونه که در روزگاروی نوشتهٔ بدربار شاه فرستاده، ازوی خواهش این سرنام کرده. محمد شاه هم بحاجی میرزا آقاسی نوشته بود که: «جناب حاجی، ماکه بیش ازیک عراق نداریم، چون خواهش کرده است بوی بدهید» این چامه‌سرا هزارمرتبه از سروش پدرسوخته‌تر است. زیراکه پس‌از پنجاه سال آتش-پرستی و چامه سرائی که خودرا اززردشیتان ایران میخواند و این‌را مایهٔ سرافرازی خود میداند وروزگار بسیار در آموزگارخانهٔ بزرگ بسر بردن، دراین روزها روضه خوانی می کند واز همان روی که گرامر را قرامر کرده زبان بیشتر شاگردان آموزگارخانهٔ بزرگ راکه در آنجا زبان فرانسه ودیگر چیزها میخوانند بدنموده-

است و در نوشتهٔ سرکارهم کریستف کلمب را خریستوفور قولومب، کرتیک را قرتیقا و متماتیک را ماتیماتیقا وکورسپندانس را قور-یسپوندیس و دیگرنامها نوشته بودید. بااینکه اینهانام اند و درایران زبان فرانسه دراین روزگار چنان پسندیده و فراوان است که بسیاری ازمردم پاک گهر فرزندان خودرا باموزش این زبان گذارده و نامهای فرانسه بگوش آنها از زبان تازی آشناتر است و زبان آنهارا بخوبی میدانند. خواهش دارم که هرچند از پیش میرود نامهای فرانسه و روس بهمان جور زبان ایشان گفته شود.

خداگواه است که نوشتهٔ شما برای شناسائی من که از مردمان ایران نا امید بودید چنان مرا از سوزش درون شما آگاهی داد که هردم که نامه را خواندم گریستم و براین شدم که داستان خودرا از روز جهان آمدن تاکنون که چهل و پنجسال میگذزد بنگارم و برای شما بفرستم. اگر بااین چاپار بانجام رسید که خواهم فرستاد وگرنه باچاپار دیگر میفرستم.

و پرهم از ایران نا امید مباشید. بیاد دارم که چند سال پیش در روزنامهٔ روسی که بزبان فرانسه چاپ شده بود خوانده ام که از بسیاری باده‌نوشی مردمان آن کشور نگاشته بودند و چارهٔ آن کار زشت را نیز در آن نامه نموده بودند و در انجام نگاشته بودند که چارهٔ واپسین این است که پیران بمیرند و کودکان جای ایشان گیرند و از این کار زشت درگذرند. سپاس دارم یزدان پاک راکه جوانهارامی بینم که اندک اندک برخی از سخنان میگویند که من نشنیده ام ومایهٔ امیدواری میشود و شماراهم امید وار میکنم.

و اینکه من کاغذ و نامه را بدستیاری سفارت خودمان فرستاده بودم از دوستی و درست کرداری علی‌خان بود. شما درست کرده بودید که نوشته ونامهٔ خودرا بدستیاری سفارت روس فرستاده بودید و پس از این هم که امیدوارم ماهی یک دومرتبه در میان ما نوشته ها آید وروود،بدستیاری سفارت روس باشد. و از نوشته های خود از الف باء پارسی ودیگر نگارشها و گفتگوی با هدایت البته

بفرستید. اگر چاپ نشده باشد بدهید بنویسند که من بسیارخو-
شنود میشوم. دراین چند روز که نوشتهٔ شما بمن رسیده است بیست
نمونه از روی آن برداشته و بد ستیاری دوستان در همهٔ کشور
ایران فرستاده‌ام. جضرت روح القدس که درنوشتهٔ شمابود بنویسید
که کیست و روزگار و کار ایشان کی بود وچیست و اگرنامهٔ «وزیر
ورفیق» وی را داشته باشید خواهش دارم روانه فرمائید.

حلال

[از ملکم خان]

فدایت شوم، پاکت مورخهٔ ۱۲ ایون با نسخهٔ خط جدید رسید. لازم نیست هر دفعه تجدید نمایم که از تحریرات سرکار چه قدرها لذت وفایده می‌برم. جواب بنده ایندفعه قدری تأخیر کرده، بنده قدری ناخوش بودم و لیکن سبب تأخیر ناخوشی صدراعظم بودکه این روزها مرحوم شد و نتوانستم تحریرات شمارا بنظر ایشان برسانم. صدر اعظم جدید راگویا سرکار شما نمی شناسید. آدم عاقل وبا عرضه است. اما ازاین نوع خیالات خیلی بعید است. والیکن نوشتجات شمارا بسایر دوستان خود همیشه نشان میدهم. کم کسی قابل ادراك مقصود ماست. دفعهٔ گذشته آنطوری که میخواستم نتوانستم .خدمت شما عریضهٔ مفصل بنویسم دوکلمه نوشتم، ولی هنوز خبر و صولش را ندارم. انشاءالله رسیده است. در روزنامه‌های اینجا شرح مفصل بزبان فرانسه بجهة مطلب ما نوشته شد و بحثهای سخت بمیان آمد. بعد قدغن کردندکه دیگر باینطورهای سخت منازعه نشود. اسم سرکار شما واسم بنده عمداً ظاهر نبود. زیراکه بعضی احمقها می گویند اصلاح خط را باید ما خودمان، یعنی عثمانیها بکنیم، نه اینکه ما پیرو خیالات دو نفر اجنبی باشیم. باین ملاحظات علی‌العجاله نخواستم اسم شمارا در روزنامه‌ها پر آفتابی بکنیم.

منشی خاص و محرم و مستشار باطنی صدر مرحوم که ازاها فرانسه وبا من رفیق و مرد عالمیست یك کتابچهٔ بسیار بامعنی‌بز فرانسه نوشت و باسم صدر مرحوم چاپ کردکه در تمام فرنگس

خواندند. همهٔ خیالات بنده وجامع بهترین دلایل مقصود شما بود. یك انگلیسی که مدتی حاکم بمبایی و مرد عالم و مشهور است بمراتب بیش ازما مواظب و مصرّ تغییر خط اسلام است. در روزنامه‌های اینجا شرحی دراین باب انتشار کرد. بعدازلندن بمن تفسیری نوشت وبا اینکه هیچ مرا ندیده است، بهروسیلهٔ مرا تشویق می کند. و دیگر یك حکیم ایطالیائی تفاصیل زیاد درباب تغییر خط نوشت وباولیای این دولت داد و باین مناسبت مرا پیدا کرد و حالا زیاد آشنا هستیم. می‌توانم بگویم که عمر خودش‌را صرف این مقصود کرده است. هیچ غرض و فایدهٔ شخصی ندارد. میگوید محض ترقی ملل اسلام وبجههٔ ترقی دنیا بر هر آدم حکیم لازم است که محرك اصلاح این خط بشود. دراین اواخر علاوه برسایر نوشتجات خود یك رساله نوشت و چاپ کرد وآن رساله را موافق رسمی، که در میان فرنگیها متداول است بمن هدیه کرد. یعنی برروی رساله نوشت که به یادگار فلانکس. اما من بذکر اسم خودم راضی نشدم. آخرالامر بی‌اطلاع من بر روی رساله اینطور چاپ کرد: این رساله اهدای M یعنی ملکم. خلاصه مقصود اینست که از اطراف جمعی مقوی این خیال شدند. اما چه فایده که اولیای اسلام نفهمیدند و جمعی را خسته کردند. صدر مرحوم عالی‌پاشا باین مقصود ما بی‌میل نبود. اما اینقدر بیحال و بی عرضه بود که هیچ مانعی‌را نتوانست رفع بکند. دو نفر از وزرای معتبر اینجا مدعی بزرگ ما شده اند و می گویند تغییر خط موجب انقراض دولت اسلام خواهد شد. دورنیست بعد ازاین اوضاعی بهتر از سابق پیش نیاید. باجناب حسنعلیخان خصوصیت تام داریم. بسیار خوشوقت هستم که برودت فیمابین شما مبدل به دوستی شده است. عمر پاشای داغستانی با بنده رفیق شده، به سرکار شما سلام میرساند. از برای جناب شیخ الاسلام همیشه میگوید اوّل شخص قفقاز است و بخصوص خواهش کرد که عرض عبودیت اورا خدمت جناب ایشان‌را برسانم. اخلاص بنده که تام بود بواسطهٔ شراکت اخلاص عمر پاشا تام ترشد. توقع

مخصوص دارم که عرض نهایت عبودیت و احترام و اشتیاق مرا در خدمت آن وجود کامل مفسر و مترجم باشید. منیف افندی همیشه جویای احوالات سرکار است، نمیدانم آخر کاغذی نوشت یا خیر، در هر صورت از محبین شماست. زیاده فدای حضور شما ملکم.

۱۶ سپتمر فرنگی [۱۸۷۰]

[از ملکم خان]

جناب میرزا فتحعلی!

این خط معایب زیاد دارد و لیکن ابتدای اصلاح ما باید همین طور باشد. با این مقدمه رفع سایر معایب آسان خواهد بود.

شما بجهت ترقی خط ما زحمتها کشیدید، جهال ما عاق مقصود شمارا نفهیدند و لیکن مأیوس نباشید، آیندگان ما بر مراتب دانش وغیرت شما آفرینها خواهند خواند و بر مخالفین مالعنتها خواهند گفت.

من ازحالا تشکر قرون آینده را بهشما تبلیغ مینمایم و این چند کلمه را در خدمت شما یادگار میگذارم.

ملکم.

این نامه را میرزا ملکم خان باخط اختراعی خود چاپ کرده و بدوست خود فرستاده است ـ ح. م.

[از ملکم خان]

جناب میرزا، فدایت شوم. آقا میرزا حسن که از تفلیس آمد بواسطهٔ اخبار سلامتی سرکار مرا زیاد مسرور ساخت. میگفت که سه رقیمه به بنده نوشته‌اید. خیلی متأسف شدم، زیرا هیچکدام بمن‌نرسیده. بعداز عبور میرزا یوسف خان دو کاغذ خدمت شما نوشته‌ام و هنوز نمیدانم بشمارسیده یا خیر. باید طوری کرد که نوشتجات ما اینطور مفقود نشود. خیلی میخواستم خیالات سرکار را درحق کتابچهٔ «وزیر و شیخ» بفهمم. بعضی نوشتجات دیگر بایك چاپخانهٔ مخصوص حاضر کرده بودم، این جنگ فرنگستان حواس مرا مغشوش کرده مشغول بعضی تحریرات دیگر شدم. باین واسطه عمل خط ما ناقص ماند. انشاءالله بهمت دوستان باز پیش خواهیم برد. خریت عالم را گرفته است. با وصف این نباید مأیوس شد. نوشتجات شما در اینجا خوب تأثیر کرد، اما بانقدر نباید اکتفا کرد. هر وقتی فرصتی کرده مجدداً بهمان طورها بنویسید. جناب صدر اعظم مصدق هستند، اما همت کافی نیست. بقدر قوه باید تحریك و ترغیب فرمائید. چند ماهی بود که منیف افندی درسفر بود، تازه رسید. اکثر اوقات با ایشان ذکر اوصاف شریف را میکنیم. چون نمیدانم این عریضهٔ من خواهد رسید یا خیر زیاد نمی‌نویسم. خدمت جناب شیخ الاسلام عرض عبودیت مرا لطفاً تجدید فرمائید. با سرکار جنرال قونسول قطعاً بروفق خلق سلیم صفای کامل دارید. کسان وزیر دول خارجه عمده مردمان خوش

اطوار و نجیب میباشند. مشیرالدوله در بغداد است. دعا می کند
که خدا قدری بجمعی عقل بدهد و بجمع دیگر حوصله. زیاده
عرض ندارم. فی ۲۵ رمضان۱۲۸۷ [۲۰ دسامبر ۱۸۷۰].

بندهٔ شما ملکم

[از علی خان]

سواد کاغذیست که از طهران از جوان عالی گوهر علی‌خان بن نظام‌الدولهٔ مرحوم، جنارال قونسول سابق تفلیس در ۱۶ رمضان بمن واصل شده است.

جناب میرزا!

ای دوای علّت و ناموس ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما

لازم نمیدانم مراتب ارادت خودرا نسبت بشما شرح نمایم. درك و تحقیق این فقره را بذوق سلیم و فطرت پاك و قلب صاف خود سرکار واگذار می‌نمایم. از زمان مفارقت الی حال تحریر وقتی نمیگذرد که از خیال شما غافل شده باشم. مجالس احباب منحصر بذکر جمیل و قرائت تصنیفات سرکار است. عنقریب و لوائهٔ عظیمی درباب الف‌بای شما در دارالخلافه برپا خواهم کرد و انشاءالله تعالی امیدوارم که بروفق مرام سرکار خدمتی بتوانم بکنم. خیال داشتم خدمت جناب جلالت ماب اجل واکرم آقای مستوفی الممالك، شخص اول، زحمات و خدمات شمارا که ازبابت وضع و اختراع الف‌باء جدید بدولت و ملّت کرده اید عرض نمایم و مستدعی بشوم که حکم بفرمایند از فضلا و اعیان و ارباب سلیقه چند نفری در روز معین از ایام هفته در منزل من جمع بشوند و نوشتجات و کتابچه‌های شمارا که دراین باب نوشته اید بخوانند و بمطالب آنها دقت نمایند و موافق حقانیت و انصاف

جوابی برآن نوشنجات سرکار بنویسند. پریشب سرکار نتیجة الامراء العظام مقرب الخاقان مؤتمن السلطان میرزا مصطفی خان فرزند جناب جلالتماب وزیر امور خارجه ونایب اول وزارت جلیله در منزل من بودند. بعداز آنکه در اوصاف حمیدهٔ سرکار شرح و بسط دادم، خیال خودرا در باب الف‌با و عرض باقای مستوفی الممالك بسرکار ایشان اظهار داشتم. سرکار ایشان دراین فقره برمن سبقت گرفتند. باینمعنی که ازمن مخصوصاً خواهش کردند که اقدام باین فقره را بسرکار ایشان واگذار نمایم و مجلس‌را در منزل ایشان قرار بدهم و سرکار ایشان خیال دارند که از هردستگاه یك نفر دو نفر درآن مجلس اجزا قرار بدهند. بمن فرمودند همین قدرکه کتابچه هارا تو از وزارت علوم پس بگیر، من باین کار اقدام خواهم کرد. انشاء الله تعالی امیدوارم این اقدام را بانجام برسانم. سرکار مقرب الخاقان میرزا یوسف خان را هم درجزو آن اجزا نوشته‌ایم. دیروز بخود ایشان هم اعلام کردم و خیال خودرا بیان نمودم. ایشان هم پسندیدند. تا بحال کار را باینجا رسانیده‌ام. علی‌الحساب شما کاغذی بمیرزا مصطفی‌خان نوشته ازاو اظهار امتنان نمایید که باعث تشویق ایشان بشود.

[از مانکجی]

سواد عریضه ایست که درشب نوروز خدمت آقای حقیقی جناب مستطاب آقا میرزا فتحعلی عرض شده.

فدایت شوم، هرچند که این نیازمندرا گاهی و دما هنگامی با آنسترك فرزانه فرهمند بسرنرفته و تا کنون دیدار همیون و زیارت چهرمهرنمونت میسر نگردیده و برازو نیازی راه نامه‌جات در میانه باز نبوده وزی حنایت نماز نبرده است، ولی از دمسازی باسترك شاهزادهٔ آزادهٔ راد جلال‌الدین میرزای راد و دوستی با مقرب الخاقان میرزا یوسف خان کارپرداز و دوستان همراز و بسیاری مهربانی آن همیون گرده دربارهٔ تو دانش پژوه واظهار رفتار وکردار آن نامدار که همواره مهرباستان ویاد نیاگان را درنهاد دارند پیوسته خواستار بود که بدست‌آویزی خودرا یاد-آور خاطر عاطر سازد که فرمایشات آن بلند پاره داد و دانش‌را آویزهٔ گوش دل و جان خود نماید. تااین اوقات که جشن جمشیدی و سور خورشیدی رسید مبادرت بعرض این عریضه ورزید. سپاس و ستایش بی‌اندازه مریك یزدان بی نیازیرا سزاست که در آغاز پی انباز بیك اشاره نموهستی‌را از نیستی ایجاد. و جهان‌را در بیکنار زمان در دوازده برج دوران داد و در نخستین برج فروردین خرامیدن خورشید گیتی‌را تازگی بخشید.

توانائی که در یك طرفة العین
زکاف و نون پدید آورد کونین

چون چنین روز فرح بخش میمون را باستانیان مهین جشن و نوروز نامیده مبارکباد گویان در انجمن بزرگان زمان شاد و مفتخر بوده‌اند، ارادت نشان نیز برسم پاك نیاگان دراین عریضه خدمت ذیموهبت جناب فخامت نصاب، دام مجده العالی، تهنیت گویان است و نخستم از داور بیمنت ارزانی نعمت و فراوانی رحمت و سلامتی وجود مسعود بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه باعدل و داد بویژه فرخی جان آنسترك خدایگان راد را خواهان و پژوهش چنانکه سالیان دراز با جمیع متعلقان درپناه دادار بی‌انباز خرم و سرفراز باشند.

دی و روز فردت خجسته بواد
در هربدی بر توبسته بواد

ایدون باد ایدون مزاج باد برب العباد.

ضمناً مبادرت ورزیده بجهة یاد بود یك جلد «رسالهٔ اظهار سیاحت ایران» که از جمله ترجمهای تألیفات اخلاص نشانست انفاذ حضور نمود که از قبول آن منت براین اخلاص نشان گذارند و گاهی بصدور نوشته‌جات و ارجاع خدمات لازمه سرافرازم فرمایند. باقی ایام بکام باد. فی‌شب نوروز سنه ۱۲۸۷ [۲۲ مارس ۱۸۷۱]

در پایان‌نامه مانکجی چند کلمه به‌خطی که خواندنش برای ما مقدور نبود نوشته و امضا کرده است. ح. م.

[از میرزا آقا تبریزی]

دربیان شناختن بندهٔ راقم است

این بنده نامم میرزا آقاست و ازاهل تبریز هستم. از طفولیت باموختن زبان فرانسه و روسیه شوق کردم و زبان فرانسه‌رابقدریکه در نوشتن و ترجمه و تکلّم رفع احتیاج بشود تحصیل کرده‌ام و از زبان روسیه نیز قدری بهره دارم.

بعداز خدمات چندین ساله در معلّمخانهٔ پادشاهی و مأموریت در بغداد و اسلامبول و تصاحب چهار قطعه نشان از درجه اول و دویم وسیم معلّمخانه و نشان مجیدیه قریب به هفت سال است که باذن اولیای‌دولت در سفارت دولت فخیمه فرانسه مقیم طهران منشی اول هستم.

جواب وصول عریضه و کتابرا التفات فرموده محرمانه بتوسط عالیجاه مجدت و فطانت همراه مسیو کربیل مترجم سفارت دولت بهیه روسیه مقیم طهران ارسال فرمائید.

*سرور معظم من، یك نسخه ازاین کتاب را هم بنام نامی سرکار عالی داده بودم می‌نوشتند. چون هرچهار جزو نوشته نشده بود و چاپار روانه میشد دیگر فرصت نکردم[1].

بخیال اینکه در عمرها وفا نیست ترسیدم بمیرم واین کتاب بآنجا نرسد درمیانه تلف بشود. لهذا خواستم یکروز زودتر کتاب‌را

---

*۱ ــ بامرکب سیاه خط زده‌اند.

فرستاده باشم و ازاین جهة آنقدر نتوانستم صبربکنم که آنهم تمام بشود، هر دورا باهم بفرستم *علی‌الحساب معذورم فرمائید[1]. انشاءالله همین که تمام شد انفاذ خدمت خواهد شد. اصل منظور فرستادن یك نسخه قبل از مردن بانجا بود، دیگر حالا اختیار با سرکار عالی است.

امیدوارم که من بعد نیز این بنده را بلطف‌های غایبانه خوشوقت و پیوسته بارسال مراسلات ورجوع هرقسم فرمایشات قرین انواع مسرات فرمائید. ایام عزت و دولت مستدام باد.

العبد الاقل میرزاآقا

---

*۱ ـ بامرکب سیاه خط زده اند.

[از میرزا آقا تبریزی]

فدایت شوم، اگرچه ظاهراً کسب فیض خدمت مسرت آیت‌را نکرده‌ام ولی اغلب اوقات از محامد و اوصاف محاسن اخلاق آن سرور معظم که در السنه و افواه جاریست شنیده باطناً کمال اخلاص ارادت داشته و دارم. خاصه از وقتیکه از ملاحظهٔ کتاب ترکی تصنیف آن سرور محظوظ و از نوشتجات نزهت آیات سایره نیز متدرجاً مشعوف بوده از نکات شیرین و عبارات دلنشین آنها که موجب انواع عبرت و تربیت است بصیرت حاصل کرده‌ام. برخود لازم شمردم که دراین شیوهٔ خجسته و سبك و سیاق پسندیده بان سرور معظم تقلید و پیروی نمایم و مریدانه بساط ارادت بیارایم.

اول خواستم کتاب طیاطررا چنانکه خواسته بودید بزبان فارسی ترجمه بکنم. دیدم که ترجمهٔ لفظ بلفظ حسن استعمال الفاظ را میبرد و ملاحت کلام را می‌پوشاند. در حقیقت حیفم آمد و ترجمه‌را موقوف داشتم و چون مرام و مرادم پیروی و ارادت بود لهذا مختصری بهمان سبك و سیاق در زبان فارسی جداگانه نوشتم و این رسم تازه‌را درمیان قوم سرمشق گذاشتم که انشاءالله بعدها صاحبان عقل و تمیز در تکمیل وتزیین آن بکوشند.

از آنجا که خواستم این فقرهٔ اخلاص بنده درآن صفحات نیز معلوم و مشهود آید[1]...

[1]ـ چهار سطر را با مرکب سیاه قلم زده‌اند.

التماس دیگر اینکه چند وقتی این کتاب از بعضی نظرها پوشیده بماند تا وقت اشتهار آن برسد واین فقره منوط برحسن اعتماد آن سرور است. زیاده چه زحمت دهد. فی شهر ربیع الثانی از طهران قلمی گردید.

العبدالاقل میرزا آقا

[از جلال‌الدین میرزا]

گرامی برادر به از روانم! هنگامیکه در طهران بودید[1] آغاز باستان نگاری بنده بود ویکروز هم اگر بیاد شما باشد اندکی از آن را درخانهٔ شما خود آورده خواندم. اکنون نامهٔ نخستینش که ازمه آبادیان تا انجام ساسانیان است از چاپ بیرون آمده. چون برای خردمندان هر کشور خود میفرستم آشکار است اگر درایران پنج‌تن خردمند باشدیکی از آنها شما اید و اگر دوتن باشد بازیکی شما هستید. پس باید سرکار از رنجهائیکه بنده دراین نامه کشیده‌ام آگاه گردیده یکی از آنرا به پیشگاه سرکار فرستادم پس از خواندن هرچه باندیشهٔ نیکتان برسد بنگارید که در نامه‌های دیگرش بکار رود. شنیدم دو دانشمند دیگر که نگارشهای ایشان را دیده‌ام و بزرگواریشانرا شنیده‌ام در روسیه هستند. یکی میرزا کاظم بیك که در پطربورغ است ویکی میرزا فتحعلی که در تفلیس است. برای آنها هم دونامهٔ خسروان نوشته فرستاده شد. از میرزا کاظم بیك‌را خواهش دارم که روانه پطربورع نمائید که باو برسد و جوابش نیز بخواهید و بما برسانید و همچنین از میرزا فتحعلی را. بیش ازاین رنج انرا نمیگردم.

جلال

---

[1]-به میرزا یوسف خان مستشارالدوله خطاب میشود.

[از جلال‌الدین میرزا]

گرامی برادرا، چندی پیش بدستیاری برادر گرام میرزا یوسف خان نامهٔ و چند پارچه از «نامهٔ خسروان» فرستاده شد. تا کنون پاسخی از شما نرسیده نمیدانم فراموشم کرده‌ئید، یا گرفتاری بسیار شمارا از پاسخ دادن باز داشته است. امیدوارم بیماری نباشد، هر مایهٔ دیگر که باشد باکی نیست. اگر از من بخواهید در آن نامه نیز نگاشته بودم که سپاس یزدان را بهبودی روی نموده چشمم اندکی بینا شده اگرچه چنانچه بایست هنوز بدیدگانم درست نمی‌بیند بازجای سپاس دارد وامید نیکوتر شدن پس ازاین ومانند پیش گشتن هست. نامهٔ دویم از«نامهٔ خسروان» از چاپ بیرون آمده روانه داشتم امید که این هم پسند سرکار افتد.

۱ ربیع الثانی ۱۲۸۸ [۲۰ ژوئن ۱۸۷۱] جلال

[از مانکجی]

اینکه در فرنامه سترك شاهزادهٔ آزاده جلال‌الدین میرزای رادنه که حضرت دادارش در هرکار یار و مددکار باد، این بندهٔ نیازمند را یاد و باشتهار و اظهار مطالب حقه شاد فرموده بودند «ایوقت تو خوش که وقت ما کردی خوش». آری همواره دانشمندان خیرخواه غیرت پژوه را آرزو و آرمان آزادی و آسایش بندگان پاك یزدانست که بمدلول: «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند» بدون تعصب ملت و دولت ابنای زمان در هر مذهب و ملت و در هر مملکت برادروار با همدگر رؤف و مهربان زیند و علم و ادب آموخته در آبادی مملکت و آزادی ملّت گرایند و بسا سالیان دراز باید که مانند آن همیون گروه نواب والا و روح‌القدس، بویژه تو دانش پژوه با فرهنگ آهنگ بدین سپنجی سرا بمانید که مردمی چند از پرتو هستیشان در آسایش زیند و از بدیهای روزگار در پناهشان آرامند و در خیرخواهی خواستن عام از نخست تاانجام پیروی از نیاگان نماید. بلی، اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن فرید را از نواب والا و کار پرداز فرزانه شنیده هرچند درعالم معنی آنچه باید بفهمد فهمیده ولی ظاهراً نیز ارادت بهمر سانیده. این بود که بتوسط کارپرداز معزی الیه خدمت سرکار و کاظم آقا عریضه نگار وبا رساله موسوم به «اظهار سیاحت ایران» ارسال نمود. رساله بنظر انور رسیده وعریضه نرسیده سبب‌را نمیدانم. مجدداً سواد عریضه مزبور را نگاشته لفاً ملحوظ می‌شود. هرگاه

خدا بخواهد باقی عمر ایستاده‌ام بغرامت. باری اظهار اندوه و افسوس جهة مملکت ایران و حالت ایرانیان نموده و از چاپ کتاب نواب مستطاب والا که سبب تنبیه جهال و ترغیب هم وطنانست نویدی و در اشتهار تصنیفات کمال‌الدوله و احتمال آزادی و اجرای مطالب حقه و سویلزاسیون در ایران و آسایش و اطمینان حاصل نمودن ایرانیان امیدی داده بودند که همکیشان خویش رامژده دهد، داد.
تو مدین آرزو مرا برسان. نخستم از نواب والا خود و همدینان سپاس گذار است و سپس از نیت خالصانه و پاکی طینت آن فرزانه در رفاهیت حال عموم بندگان حضرت یگانه امیدوار.
از مضامین هدایت قرین تصنیفات کمال‌الدوله مستحضر و بهره‌ور گردیده یك نسخه هم استنساخ نموده و جمال‌الدوله [جلال‌الدوله]را بلحاظ چند اقبال‌الدوله نوشته و خیال چاپ هم بر آمده ولی بجهات معلومی که درخاطر عاطر مضمراست عجالتاً در ایران معذور است و هرکس چاپ نماید این مهجور پنجاه جلد ابتیاع مینماید.
اگرچه اخلاص نشان راگمان و نمشته چنانست که هزار چنین نسخه‌های مستطاب در ایران چاپ و اشتهار یابد الواط و اشرار را مفید نیفتد و اهرمن فرشته نگردد، مگر با تفاق. آری، با تفاق جهان میتوان گرفت. باری، «تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد».
علی الظاهر که هزار و دویست و چندین سال است که مملکت ایران وحالت ایرانیان برحسب آبادی و آزادی بکمی گرائیده‌است و بهمین منوال سال‌های سال میباید و سلاطین با استقلال مانند اردشیر بابك و شاه کیخسرو با فرهنگ میخواهد که کم کم عادت گمراهی و مردم آزاری را از این مردمان شرور با نخوت و غرور مرتفع ساخته زاکون پیمان فرهنگ و قانون آزادی و هنك‌را جاری و ساری نماید. اکنون که از برای این قلیل نفوس خیرخواه ملت و مملکت جزفسوس گاری نه و غیر تسلیم و رضا چاره نیست وحسب‌المقرر و بمفاد «الصبر مفتاح الفرج» شاید از همت والانهمت غیرت پژوهان ملت و مملکت درست بعد را چاره بشود والا حالا «می گشدهر جاکه خاطر خواه اوست»

حالت زرتشتیان را که نواب والا در آغاز نامه دویم درج فرموده‌اند
ین داعی تفصیل را خدمت نواب والا مشروحا داده است و نواب
معظم الیه بطور اجمال ذکر فرموده‌اند محض ارادت کیشی تفصیل
مزبور را مشروحا خدمت سرکار ارسال می‌دارد که شاید در تصنیفات
کمال‌الدوله یا جائی که سرکار را بکار آید.
زیاده عرض ندارد. بندهٔ ارادت مند. مانکجی ایمجی. فی ۴
ربیع‌الثانی سنه ۱۲۷۸ [۱۴ ژوئیه ۱۸۷۱]

ضمنا معروض میدارد کتاب انجمن آرای هوشنگ که از تصنیفات
مرحوم مغفور رضا قلیخان للهباشی هدایت تخلص است و بسیار
مرغوب و مطلوب و یکجا لغت فرس قدیم است آنمرحمت آیات که
حکیم دانا و فیلسوف زمان وبا اخلاص نشان نهایت مرحمت شعار
و محض دوستی برحسب خواهش چند سال اشتغال داشت این
اوقات بانجام رسیده و از چاپ بیرون می‌آید. انشاءالله برسم هدیه
بعد از اتمام یك نسخه از آن را ارسال خدمت ذیموهبت مینماید.
و حال که ابواب مراسله‌جات مابین اخلاص نشان و سرکار مفتوح
گردیده مستدعی است اولا مقرر فرمائید که عریضه جات را داعی
از کدام راه و بتوسط کی انفاذ حضور مردی ظهور نماید که زود
برساند و جواب برسد، و ثانیا سرکار را هرنوع خدمات و
فرمایشات بوده باشد، در هر باب بدون هیچگونه ملاحظه مرقوم
فرمائید و در تعریفات سرکار نسبت بجناب مستطاب شیخ‌الاسلام
دام اجلاله العالی داعی نیز غایبانه ارادتی حاصل نموده و خدمت
سراسر سعادت جناب ایشان دراین عریضه آرزومندانه عرض
اخلاص کیشی میرساند زیاده عرض ندارد.[1]

---

[1] ـ خط ویا امضای مانکجی لیمجی که خواندنش برای ما مقدور
نبود مرقوم است.

[از میرزا یوسف‌خان]

فدایت شوم، مراسلات مفصل محترم شما همه رسیده است. بحق خدا، بعهد مودت، فرصت تفصیل نگاری ندارم. حتی اینکه مسوده میکنم بدهم بنویسند فرصت ندارم هزار حرفها دارم نمیدانم کی بشما خواهم نوشت و چه وقت فرصت ملاقات قسمت خواهد شد کاش خدا قسمت میکردمکه میرفتم و در راه شمارا میدیدم، رشید را میبوسیدم. این ماموریت جدید ما برای شما امیدوارم مایهٔ مسرت باشد. نواب حشمة الدوله از شاهزاده های سیویلیزه است وبامن التفات زیاد دارند. شما هم جهد کنید تحصیل التفات نواب معظم‌را بکنید علی‌خان دوست حقیقی شما و بنده مجددا بملاقات شما نایل خواهد شد. همچنین حاجی مهدی. خدمت جناب آقای شیخ‌الاسلام سلام خالصانه دارم.

دوامانت یعنی کتابها از مانوکجی صاحب بود. دادم حاجی مهدی خدمت شما برساند. سلامتی حالات خود مرقوم فرمائید از اختصار مراسله هزار بار معذرت میخواهم. در هر حال مخلص قلبی شما هستم.

یوسف

از طهران نوشته شد غرهٔ جمادی‌الثانی ۱۲۸۸ [۱۸ اوت ۱۸۷۱]

[از میرزا یوسف خان]

۷ جمادی‌الثانیه سنه ۱۲۸۸ [۲۵ اوت ۱۸۷۱] از طهران

فدایت شوم، با کمال سرعت این چند کلمه را می‌نویسم. بعداز هزاران زحمت یك کاری کرده‌ایم، شاید راهی ساخته بشود. پاکت جوف‌را[1] التفات کرده بسیار زود برسانید و بسکه از نرسیدن‌آن نگرانم وادارید وصول آنرا بمن تلغراف بکنند مطمئن بشوم. البته[2] هزار مطلب و هزار حرف دارم و اگر تقریر بکنم میرزا نمی‌تواند بنویسد. من خود نیز فرصت ندارم. بمیان کاری افتاده‌ام که نه میتوانم در بروم و نه خیالات عالیه خود را بروز بدهم. خدمت نواب حشمة الدوله بیان اخلاص و بندگی برسان، ازشاهزادگان سویلیزه ایران هستند، بامن التفات باطنی دارند[3]. امان است، ای انسان کامل، دنیا تمام شد و مانتوانستیم بقدر ذره خدمت بملت و وطن بکنیم. جناب شیخ الاسلام را سلام مخلصانه دارم. امیدوارم که فرصت پیدا کرده نامه مفصل بشما نویسم. حواس من مکدر و خیالات خوب من زنگ آلود شده است. نمیدانید چه هنگامه ایست. در بحر حیرت غوطه‌ور هستم. خدمت روح مکرم

---

[1] یك سطر را قلم کشیده‌اند.
[2] چند کلمه قلمزد شده است.
[3] یك سطر را قلم کشیده‌اند.

سرتیپ سلام مرا برسان. فدای وجود ایشان باشم که خوب وجودی هستند. سایر دوستان را سلام برسانید. نورچشم مکرم رشیدخان را سلام دارم و اورا می‌بوسم.

یوسف[1]



[1] میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله.

[از میرزا ملکم‌خان]

جناب میرزا، فدایت شوم. نواب اشرف والا سرکار ایلخانی که از دوستان مخصوص بنده است، از راه تفلیس عازم طهران است. حسد می‌برم به بخت ایشان که از تفلیس میگذرد. چندی قبل عریضه خدمت شما نوشته‌ام که هنوز از وصولش خبر ندارم. انقلابات اینجا جمیع خیالات اینجانب را زیر و رو کرده. نواب مشارالیه از تفصیل اهتماماتیکه در اینجا در خصوص اصلاح خط کرده‌ایم کاملا مطلع است. از قضا رئیس آن مجلس که مطلب مارا رد کرده حالا دراین دستگاه جدید وزیر معارف شده است. باینجهة منظور ما حکماً باز تا چندی عقب خواهد افتاد. اما بنده بعداز همه مأیوسیها باز از سرنو بر مطلب خود اصرارها خواهم کرد. از اوضاع طهران چه میفرمایند. انشاءالله بر بلاهای ایران بلای تازهٔ افزوده نخواهد شد. از تشریف فرمائی امپراطور بانجا البته از برای سرکار هم فائده حاصل شده است. نواب حشمة-الدوله از شاهزاده های کامل ایران است. البته ملاقات فرموده اید. حیف که جمیع کمالات و استعداد ایران مخذول و منکوب ضایع میشود. نواب ایلخانی را خدمت جناب شیخ‌الاسلام برسانید که عرض عبودیت مرا شفاها تبلیغ بفرمایند. چون نواب مشارالیه از جمیع احوالات بنده مطلع هستند بهمین قدر تصدیع اکتفا مینمایم انشاءالله بزودی مخلص قدیمی خود را به تحریر جوابهای مفصل مسرور و ممنون خواهید فرمود. فی ۱۹ شعبان سنه ۱۲۸۸ [۵ نوامبر ۱۸۷۱] بندهٔ سرکار ملکم.

[از مانکجی]

فدایت شوم! دیرگاهی بود که دوستدار بهیچگونه از فرکنونه آن فرزانه یگانه وهشیوار نامدار که از باستان و راستان جهان یادگار است آگاهی نبود و همواره استفسار وپژوهش ارشرینهای روزگاران بلند باره باداد و دانش مینمود. تا اکنون که از دیدن فرنامه همیونت خوشنود و شادان و ازطرز نگارش و گذارش آن خرم وخندان و بیشتر از پیشتر اخگر اشتیاق شعله‌ور و دادار بی‌نیاز یاور و اخترساز گار رهبری نمایند که با استواری آخشیجانی پیکر .در ایران مینونشان که وطن‌ا صلی مازدیسنیان است در پیشگاه همیون آن یگانه فرزانه خالی از بیگانه دمساز و پی تشویش در اندیشه های نهانی انباز و همراه گردد.

شتان روشنی بخش. جانت شوند
نگهدار دین و روانت شوند.

نگارش رفته بود که بگمان ونمشته اخلاص نشان در اهرمن فرشته نشدن و بیگانه همراز نگردیدن انباز نخواهند شد و سبب‌را باید منظور داشت. دوستدار نیز سبب را منظور داشته که نگاشته اهریمن فرشته نگردد، مگر باتفاق. آری، باتفاق جهان میتوان گرفت. مراد از اتفاق اجرای مواد مکنونه در نهاد آن فرزانه راداست که منتهای آرزو و آمال هم خیالان کمال‌الدوله وعبودت سکال است. مکان چاپ نمودن مکنونات کمال‌الدوله را ازدوستدار استفسار فرموده بودند که در کدام جا می‌توان بدون کم و کاست

نگاشت و چاپ نمود ورای ایران در هندوستان و فرنگستان بدست
یاری یکی از دوستان یك رنگ امکان دارد. اندیشه اخلاص-
کیش را در تغییر کمال‌الدوله با قبال‌الدوله تفتیش فرموده اند.
کمال‌الدوله را تغییر نداده و جمال‌الدوله است و چون لقب جمال
الدوله در ایران الحال مشهور و منسوب بشاهزاده آزاده راداست
و بیش از پیش مردمان بی‌تمیز فتنه انگیز بعضی نسبتهاداده و
آینده رانیز همواره در اندیشه دست آویز هستند چنانچه این
مکنونات هم بنام ایشان چاپ و اشتهار یابد بیشتراز پیشتر کینه
پروران را بهانه میسر خواهد شد. باری باین اندیشه جمال‌الدوله را
اقبال‌الدوله نگاشت. اینکه بطور دلخواه مطالب و مراتب کتاب
کمال‌الدوله یکجا نگاشته شده و عزم اندیش هستند که بی‌تشویش
سوی اخلاص کیش گسیل فرمایند. بهتر بمیانجی روس[1] فرستاد-
نست که باین دوستدار میرسد و کم بیش نسخه خویش را صحیح
مینماید فرهنگ انجمن آرای هوشنگ را بدست یاری سفارت روس
سوی آن مهربان فرستاد و سر گذشت زرد شتیان را نیز بانجام
رسانیده سپس میفرستد.

در پایان چنان که عکس همیبون را بدون درنگ و مکث
با این اسکدار گسیل فرمایند که بجان و دل خواهانست و روبروی
خود آویخته دران نگران و شادان شود بهم‌چنین همواره در گسیل
فرمودن نامه‌جات و واگذار نمودن خدمات یاد فتادم فرمایند که
در انجام اهتمام نماید. زیاده عرض ندارد. روزگارت پاینده و
اقتدارت فزاینده باد ایدون باد ایدون تراج. مانکجی ایمجی. در
سیم ماه شوال ۱۲۸۸ هجری سنه ۱۲۴۱ یزدگردی[2] [۱۷ دسامبر
۱۸۷۱]

---

[1] سفارت روس در تهران منظوراست.

[2] درآخر مکتوب خط مانکجی که خواندش برای‌ما مقدور
بنود مرقوم است.

[از مانکجی]

فدایت شوم! نامه‌جات نامی و تعلیقه‌جات گرامی که متواترا در ۱۸ می و ۲۵ رمضان مرقوم شده بود واصل و از سلامت وجود کمال فرح و انبساط رخ نمود. ای وقت توخوش که‌وقت ماکردی خوش. از اینکه تا حال بجواب آنها مبادرت نشده نهایت خجلت حاصل است، ولی گرفتاری سبب بود والا دایم مصدع و مزاحم میبود پس بملاحظه العذر عندکرام الناس مقبول ازخوی ستوده و شیمه پسندیده امید عفو دارد و متوقع است که دایم بارسال رسایل مخلص خودرا شادمان فرمایند. یك تصویر منیر سرکار که بجهة جناب قدسی القاب دستور پشوتن‌جی بهرام‌جی فرستاده شده بود در جواب کمال امتنان و تشکر ازلطف سامی اظهار داشته و ازاین مراودت و مرافقت نهایت از اندازه بیان مسرت و بشاشت نگاشته و یك قطعه تصویر خودرا نیز برسم یادگار فرستاده که در جوف بنظر شریف میرسد و التماس و استدعا کرده که گاه گاهی بارسال وارقام نامه‌جات فرح آیات ایشان را مبتهج و مسرور دارند وکتابی «دین کرد» نام هم خود جناب دستورمزبور از زبان پهلوی بکجراتی و انگلیسی ترجمه و چاپ نموده و جلد اول و دویم آنرا بمخلص فرستاده هرگاه میل عالی بمطالعهٔ آن باشد بخدمت میفرستد. بغیر از دستور پشوتن‌جی مزبور جناب فضایل ماب دستور جاماسب‌جی که بنی‌عم ایشان‌است از استماع اوصاف حمیده و احوال پسندیده سرکار اخلاصی تام

وارادتی مالاکلام بهمرسانیده یك قطعه تصویر خودرا برسم‌یادگار
ارسال و نامه هم در استحکام مودت معروض داشته‌که بااین عریضه
ملحوظ خواهد شد. اگر چه آن نامه بقانون نویسندگان این
سامان چندان ستوده نیست و قابل فرستادن نیست، زیراکه خواندن
و نوشتن فارسی در هندوستان عموما و در زرتشتیان خصوصا
متروك است و کمتر رواج دارد. در آنجا بهتر ازاین تحصیل
نمیشودکرد وای با وجود این چون خود سرکار فرموده بودندکه
اصل آن را بفرستند بدون تغییر و تبدیل ارسال خدمت نمود. از
احوال بنده استفسار شده بود. سنم نزدیك بشصت و چهار رسیده
و بیشتر موی سروریشم سفید شده ولی قوت و تندرستی‌ام هنوز
باقیست. یك پسر دارم هرمزدیار نام‌که سالها در ایران بوده
و الان در هندوستان است. زبان و خط فارسی و انگلیسی و
گجراتی را خوب میداند و حال در اداره راه آهن نوکر دولت
است و یحتمل خدمت سرکار هم رسیده باشد. زیراکه بهمراه
حاجی محسن‌خان بودکه از جانب دولت ایران بلندن میرفت،
از هرمزدیار مزبور یك دختر شش ساله نوه دارم و یك دختر
هم دارم آبان بائی نام‌که اورا به یکی از اجله فارسیان هندوستان
فرامجی نام داده‌ام و از آبان بائی مزبور دو نفر پسر و دو نفر
دختر نبیره دارم. والده هرمزدیار و آبان بائی‌که عیال اول
بنده بود دوازده سال است فوت‌کرده از زردشتیان ایران عیالی
گرفته‌ام‌که الان در همین‌جا است. و خود این بنده خط فارسی را
فی‌الجمله میخوانم ولی نمیتوانم بنویسم. از فارسیان ایران طفلی‌را
از یزد با خود بطهران آورده تربیت‌کرده‌ام‌که نویسنده مراسلات
اوست. مرقوم بودکه چاپ کردن کتاب فارسی کلیتاً در تفلیس
لایمکن است، استحضار بهمرسید و دساتیر را انشاءالله دراین جایا
درخارج بچاپ خواهد رسانید. دراین اوقات مخلص کتاب «جاویدان
خرد» راکه نسخه پسندیده است بچاپ رسانیده یك جلد ازان را
برسم پیشکش انفاذ خدمت ذیمسرت نمود. امیدکه مطبوع گردد
و بجز این یك نسخه اگر بجهة دوستان دیگر هم لازم بدانند

هر قدر بفرمایند بطریق پیشکش ارسال میدارد. کتاب کمال‌الدوله
که نزد مرحوم شاهزاده بود حسب الخواهش سرکار بعضی چیزها
مسوده کرده که برآن مزید نماید که زمانه امانش نداده چون آن
مسوده بدست مخلص آمده نسخه بر داشته روانهٔ خدمت نمود که
از آن زیادتی‌ها مستحضر گردند و در صورت لزوم برآن بیفزایند
و حتی الامکان در چاپ و اتمام آن اهتمام بفرمایند که بسیار بجا
و پسندیده است. عرض دیگر اینکه آیا نسخه «شارستان چهارچمن»
بنظر شریف رسیده یانه اگر ندیده باشند و بفرمایند یك نسخه
محض مطالعه ارسال خدمت نماید. ابلاغ سلام سرکار را بنواب
مستطاب اشرف والا شاهزاده اعتضاد السلطنه نموده کمال شادمانی
و امتنان را از سرکار دارند. زیاده عرض ندارد. متوقع است
دایم بصدور تعلیقه‌جات و رجوع خدمات و فرمایشات مخلص را
یاد و شاد فرمایند. ایام یگانگی و مودت مستدام باد.

مخلص سرکار مانکجی ایم‌جی[1]

---

[1] در آخر مکتوب خط و امضای مانکجی لیم‌جی مرقوم است.

[از مانکجی]

فدایت شوم، مدتی بود که با وجود ارسال عرایض و مکاتبات متواتره وانفاذ کتاب «انجمن آرای هوشنگ» بتوسط سفارت فخیمهٔ روس برسم پیشکش و کمال آمال از طرف قرین الشرف آن گرامی مطاع مکرم مهربان • رقیمه شرف و صول ارزانی نفرمود و از وقوع این معنی شب وروز چشم و دل مخلص از انتظار نیاسود و مضمون «الانتظار اشد من الموت» را میسرود. چون هرچه از اینطرف امیدواری بیشتر گردید ازآنطرف زیادتر بی لطفی ظاهر آمد. واقعاً از ملاحظهٔ این حالت مخلص کمال رنجش‌را حاصل کرده و نزدیک بود که مأیوسی حاصل کند که سرکار نواب مستطاب اشرف والا اعتضادالسلطنه تشریف فرماگردیده اظهار التفاتی که سرکار سامی درحق بنده فرموده بودید• ابلاغ نمودند که باز مایه امیدواری شد وقلب را مسرت بخشید و بمفاد «پیغام آشنا نفس روح پروراست» دل وجان و روح و روان را فرج حاصل گردید و لازم نمود که مجدداً محض اینکه خودرا متذکر خاطر عاطر نماید. لهذا اینک بعریضه جسارت نموده مستدعی است که مرحمت فرموده همواره بارسال مکتوب مودت اسلوب مخلص را سرافراز فرمائید. چون داعی بقانون پیشینیان همه ساله عریضهٔ تهنیت عید نوروز خدمت همهٔ بزرگان مینوشت، بدانموجب یکی هم خدمت ذیموهبت عرض شده درجوف ارسال نمود. زیاده عرض ندارد. مانکجی[1]

۱ــ در آخر مکتوب خط وامضای مانکجی لیم‌جی مرقوم‌است.

[از میرزا ملکم خان]

فدایت شوم، پس از انتظار زیاد جمیع نوشتجات سرکار همه یک دفعه رسید. یعنی وقتی فهمیدم که باسم بنده مخصوصاً پاکتی پیوسته سپرده اند مطالبه کردم. اولا بسیار متأسف شدم که چرازود نمی رسانند. تحریرات سرکار علاوه برتاثیرات محبت شخصی هزار فواید دیگر متضمن است که از آنجمله یکی تسلی و ترغیب بنده است. این چند وقت ازیک جهت بسیار ملول و مأیوس هستم. پس از چند سال زحمت و مخارج زیاد و امید واریهای مختلف این روزها حضرات درباب خط مرا بکلی مأیوس کردند. اغلب ورزای اینجا که نه خط مارا دیده و نه مقصود ما را فهمیده اند فریاد میزنند که ای وای، ملکم میخواهد زبان مارا ضایع بکند، دین مارا خراب بکند، دولت مارا از میان بردارد. بعلت اینکه خطی نشان میدهد که شبیه بخط فرنگی است. تعجب در اینست که ابداً بدولت تکلیف نکرده‌ام که بیا این خط را قبول بکن. میگویم چنانکه زبان شمارا بخط ارمنی و یونانی و فرنگی الان درده روزنامه چاپ میزنند من هم میخواهم باین خط جدید چاپ بزنم. بی انکه بفهمند مطلب چیست میگویند خط جزو دین ماست و نمیخواهیم دین مانرا از دست بدهیم. چه باید کرد با این نوع خلق. من که حقیقتاً ننگ دارم که ازجنس این خلق عهدما باشم. چه قدر اسبابهای مختلف ساخته بودم و وضع خط جدید را چه‌قدر ترقی داده بودم! اگر میدیدید قطعاً صدهزار آفرین میخواندید. جمیع خیالات و تصورات شما بعمل میامد. آن نقایصی که ملا حضله کرده بودید و همه

درست بود کلاً در نهایت سهولت و بی آنکه به ذهن کسی بزند رفع میشد. خلاصه مقدّر اینطور بوده است، همان است که میفرمائید.

آیندگان ما اقلا خواهند فهمید که ما تکلیف آدمیت خودرا بعمل آورده ایم. حالا بگذار برمالعن بکنند. یک وقتی برقبرما بزیارت خواهند آمد. منیف افندی میگفت بشما کاغذی خواهد نوشت، نمیدانم نوشته است یا خیر، از دوستان شما و شریک مقصود ماست. تصویر شما الان در پیش روی من است و در حقیقت با شما حرف میزنم. نسخهٔ کمال الدوله را با نهایت شوق منتظر هستم. باید بکسی که از دوستان مخصوص من باشد بدهید. البته میان عابرین شخصی ظهور خواهد کرد. سبب نرسیدن کاغذ ها یکی آن بود که میدانید. یکی دیگر اینست که دراین ملک که میخواهیم دینشانرا بگیریم هنوز پوستهٔ حسابی نیست. کاغذ ها در پوسته میماند تاصاحبشان برود در بیاورد و چون ده قسم پوسته هست، شخص باید تمام سال را هرهفته این ده پوسته را بگردد، تایک کاغذ پیدابکنند. حالا منزل بنده در بوغاز است. نزدیک همان ده که چند روزی در خدمت سرکار بودیم. اسم این ده روم ایلی حصاری است. روی کاغذهارا بخط فارسی یا ترکی و فرانسه باید اسم مرا نوشت در اسلامبول در روم ایلی حصاری. چنانکه فرانسه هم نوشته ام. انشاءالله بعدازین هر هفته آدم میفرستم به پوست روس و امیدوارم که همیشه از جانب شمایک دستخط که مایهٔ صدقسم سرور من است خواهم یافت. خدمت جناب شیخ‌الاسلام نمیدانم بچه زبان عرض عبودیت واظهار اشتیاق شرفیابی نمایم. خوب است شمارا بردارند و حکماً ازاین راه ببرند به مکه. کفر شمارا مگرباب زمزم پاک کنند. در ضمن این ثواب دو ثواب بزرگر خواهد بود ـ یکی اینکه بنده وجود شریف ایشانرازیارت خواهم کرد و دیگر اینکه در حضور شما تجدید حیاتی خواهم کرد.

بلی، مشیرالدوله در طهران وزیر عدلیه شده اند. ایشان نیز همان را خواهد کرد که دیگران تا بحال کرده اند. مطلب در تغییر وضع

است. تا وضع معیوب است جمیع اشخاص هم معیوب خواهند بود و وضع تغییر نخواهدیافت مگر به نشر معارف. در ملکی که عامه خلق سواد ندارد در آن ملک هیچ نخواهد بود مگر حماقت و ظلم. این حقیقت بزرگ را اهل وطن ما حکماً خواهد فهمید، اما حیف که خیلی دیر.

نوشتجاتی که بطهران فرستاده اید سواد آنهارا کلاً به تحسین. ولی بحزن تمام میخوانم. یکی از بزرگان بامزه در ایران بمن میگفت بی جهت زحمت نکشید ما اهل ایران آدم نخواهیم شد مگربیک طور باید روس بیاید ملک مارا بگیردو... تاخون ماتغییر بکند، بطور یکه مووچشم اولاد ما زرد بشود، آنوقت دور نیست که آن طبقه کاری بکند. اساس کلام اگرچه زشت است، اما معنی یک حساب صحیح است. نصف اهل اسلام در دست خارجه اسیر است. تا آن نصف دیگر هم اسیر و بکلی ذلیل نشود بیدار نخواهند شد.

اگریک ملائی این حرف را بشنود با طمینان قلب خواهد گفت همین طور باید باشد، چنانکه موافق حدیث تا کفر عالم‌را فرا نگیرد صاحب الامر ظهور نخواهد کرد. بعداز آنکه امید یک ملت منحصر بارزوی تسخیر کفر باشد دیگر چه توقع ترقی دارید؟ زیاده مصدع شدم و شمارا هم مثل خود مغموم کردم.

بندهٔ سرکار ملکم. فی ۲۷ شهر مایس فرنگی.

[از نیکولایی]

مخدوم مکرما، معظما!

نامهٔ مودّت ختامهٔ آن مخدوم مکرم در بهترین وقت از اوقات واصل گردید. اظهار میل آشنایی با دوستدار فرموده بودید. دو ستدار نیز که مدّتی است اوصاف آن مخدوم مکرم را شنیده هزارچندان میل و اشتیاق دوستی شما را دارد. از این میل باطنی طرفین قول شاعر ثابت شدکه گفته است: زدل راهی است دلرا. ثانیاً درباب نسخهٔ معنون بکمال‌الدّوله که خودتان تصنیف فرموده‌اید اظهار داشته بودیدکه نسخهٔ مزبوره در یورپ ترجمه شود. مدّتی است مقرب الخاقان دوست مهربان میرزایوسف خان در این باب سعی و اهتمام کرده است، نمیدانم چرا از عهدهٔ این امر بر نیامده است. باری حالاکه شما این کار مهم را بدوستدار محوّل میفرمائید از روی کمال میل فرمایش شمارا قبول میکنم و در ترجمهٔ نسخهٔ شما و چاپ آن لازمهٔ اهتمام را بجا خواهم آورد. ولی در خصوص منافع فروش‌که اشارهٔ فرمودید گویا از این امیدچشم باید پوشید. چه در پاریس ولندن وجایهای دیگر چاپ کتب بخط فارسی و ترکی و عربی خرج گزافی دارد. چنانکه بنده حالا دوسال است که در پاریس و لندن و وینه و لبزیک دست وپا میزنم که شاید لغت خودم را که بزبان فرانسه و فارسی و ترکی تألیف کرده‌ام بخرج مناسبی بچاپ برسانم ممکن نشد. نه ازکسی امدادی یافتم و نه از اولیای دولت دیناری گرفتم وصاحبان چاپخانه بیست و دو هزار فرانک

پول پیشکی از دو ستدار طلب میکنند و میگویندکه تا این مبلغ کلّی را جابجا نکنم یعنی بمشتشان نریزم کتاب بنده را چاپ نخوا-هند زد. مردم این عصر غریب بی مروّتند. باری، نسخهٔ شما چندان کتابتی ندارد و احتمال میرودکه ترجمهٔ آن درنزد بعضی اشخاص متعصب که مشغول انتشار انوار دین عیسوی و تکذیب سایر ادیان میباشند (غریب کاری گردن گرفتند) مقبول افتد و بچاپ ترجمه مع اصلش اقدام نمایند. دراین باب بااشخاص مذکور گفت و شنود کرده‌ام و ایشانرا هر قدر توانستم پخته کرده‌ام و غیرت دینیهٔ ایشان را بجوش آورده‌ام. همین قدر مانده است که چند صفحه از ترجمهٔ نسخهٔ شما بایشان بنمایم. لهذا شما نسخه را ارسال فرمائید. اگر توانستم بچاپ برسانم مرادشما حاصل و الانسخه را پس فرستادن اشکالی ندارد.

بنده دو آدرس دارم. یکی این است:

Monsieur Nicolai consul de Françe (Satignolles) rue nollet 8-Paris

دویم این است: Monsieur Nicolai consul de Françe au ministére des affaires étrangéres à Paris.

بهریکی از این دو آدرس که بخواهید میتوانید نسخهٔ خودتان-را بد وستدار برسانید. بشرطیکه آن را افرانش بکنید، یعنی مهر پوسته چنانکه رسم است بر آن بزنید. وسیلهٔ دیگر آنکه هم نسخه و هم مرا سلات خودتان را بیکی از عنوان مذکوره تسلیم قونسول فرانسه مقیم تفلیس نمائید. زیاده عرض ندارم. چرا، عرض دیگر دارم و آن اینست که سه سال قبل از این چند جلد رباعیات خیام راکه در پاریس چاپ شده است بعالیجاه دوست مشفق مهربان موسی زینویچ در بادکوبه تسلیم نموده و مشارالیه آنهارا نزد کتابفروش تفلیس فرستادکه او بفروش برساند. از آن روز نه از کتاب خیام خبردارم ونه ازکتابفروش. اسم کتابفروش را فراموش کرده‌ام. پارسال حکیم ارمنی که آدم بسیار معقول بنظرم آمده است و نوکر دولت روسیه در تفلیس است، در پاریس بود.

اورا اکثر اوقات در سفارتخانهٔ ایران ملاقات میکردم. نقل کتاب خیام را باو اظهار داشتم. و عده کرد که بمحض مراجعت بتفلیس جویا شود و کتابفروش را پیدا کرده از فروش و غیر فروش کتاب خیام دوستدار را مطلع سازد. اسم حکیم مزبور راهم فراموش کردم. او نیز گو یا بنده را و کتاب خیام را فراموش کرده باشد. چه از وقت رفتن او از پاریس اظهاری بدوستدار نکرد. خواهش از شما دارم که کتابفروش بی پیر را از طرف دوستدار سلام بر-سانید و بگوییدش که اگر چنانچه نسخهٔ چندرا بفروش رسانیده باشد پول آنهارا التفات کند و نیز بگوییدش که توقع بنده از او این است که یک نسخه از کتاب مزبور برسم یادگار از قبل من خدمت شمابدهد. زیاده از این چه زحمت دهد. والسلام.

[از نیکولایی]

دوست معظم مکرم مهربان، بنده مدتی است بایستی بجواب تعلیقهٔ شما مبادرت کرده باشم، ولی خواهید بخشید. کثرت مشغله در اول ورود بدارالخلافه و حمل و نقل اسباب سفارت بخانهٔ دیگر و هزار گونه مشغلهٔ دیگر که مایهٔ نسیان و فراموشی میشوند مانع از اداء قرض بنده شد. حالا که در قریهٔ تجریش جابجاشده فرا-غتی حاصل است بیادآن دوست مشفق مهربان افتاده تحریر جواب تعلیقهٔ اورا از لوازمات دانستم. درباب کتاب[1] خود مرقوم فرموده بودید که چون کتاب مزبور طوری نوشته شده که باید اولیای دولت ناصرالدین شاه از ارسال آن بخاک ایران مطلّع نشوند، در فرستادن تردید دارید وخالی از خطر نیست. قربانت بگردم، چه خطری و چه مطری. شما میتوانید کتاب را درجوف پاکت سفارت روسیه مقیم طهران نهاده بعنوان دوستدار ارسال فرمائید. که حدّ دارد بپاکت سفارت روسیه دست درازی کند؟ چنین چیزی نشده-است و نخواهدشد. لهذا شما کتاب را همان طوریکه اشاره شده-است با خاطرجمعی تمام ارسال فرمائید و یقین بدانید که بدو-ستدار خواهد رسید. دیگر آنکه استفسار فرموده بودید که آیا توقف دوستدار در طهران بطول خواهدانجامید یا نه. این باخدا-است. التبه طول مأموریت دوستدار درسفارت فرانسه مقیم طهران

۱ــ به مکتوبات کمال الدّوله اشاره میگردد.

وابسته باختیار خودم است. ولی چون عیالم در پاریس است وزند-
گانی اینجا موافق دلخواه نیست، لهذا احتمال میرود که بیش از
یک سال دیگر دراین مملکت نمانم. ولی چنانکه درفوق عرض
کردم، این در دست خدا است و موقوف است بگردش این گنبد
بی پیر که هرروز برنگ دیگراست. ولی این حالت تردید آمیز
نباید شمارا از فرستادن کتاب باز دارد درهرصورت اگر ترجمه
کردنی است دراینجا شروع باین کار خواهم کرد، اگر ماندنی
شدم درهمین جا تمامش میکنم. والاهمراه خود برداشته در پاریس
با تمام میرسانم، اگر خدا حیات دهد. حالا که درهای حالت تردید
شما کلا بسته شد و یقین دارید که درارسال کتاب شما بهیچ
وجه من الوجوه خطری متصورنیست خواهش دوستانه از شما دارم
و آن این است چند سال قبل از این که جانشین قفقاز بباد کوبه
تشریف آورده بودند التفاتهای گوناگون از طرف ایشان درحق
دوستدار دیدم و در آن چند روزی که در شهر مزبور توقف
فوموده اند با پرنس ترو بسکوی آشنا شدم. معزی الیه دوستدارر
ترغیب کرد که برای جانشین یک جلد از کتاب رباعیات اخیام
که مدتی است ترجمه کرده ام و بحکم امپراطور فرانسه درباسمه
خانهٔ دولتی چاپ شده است بفرستم. اندک مدت بعداز این روانه
پاریس شدم. بمحض ورود بنده بشهر مذکور دونسخه از کتاب
خیام پاکیزه جلد کرده خدمت وزیر مختار روس مقیم پاریس
سپردم که هردو جلد را یک پاکت کرده بعنوان پرنس تربسکوی
ارسال فرماید. خواهش دوستدار را بسمع قبول اصغافرموده کتا-
بهارا ارسال داشت. حیرت از این دارم که از آن روز تا بحال
باوصف اینکه دو دفعه خدمت پرنس تروبسکوی عریضه نگار
شدم خبری از رسیدن و نرسیدن امانت ندارم. توقع دوستدار
این است که اندک زحمتی برخود قبول فرموده کیفیت را به
پرنس ترو بسکوی حالی نمائید. بلکه بتوسط شما چنانکه رسم
بخصوص درممالک روسیه است پرنس معزی الیه جواب عریضه
دوستدار را مرقوم فرماید وبلکه در ضمنش، چنانکه نیز رسم است،

از جانشین علامت جزیی از التفات خود در حق دو ستدار مبذول فرماید. زیاده از این زحمت ندارم. مگر اینکه حال که نزدیک بهمدیگر شدیم دوستدار را فراموش نکرده گاه گاهی، بلکه پیوسته اورا بتحریر مراسلات خود شاد فرماید. اینک عریضهٔ که خدمت پرنس تروبسکوی نوشتم درجوف این مراسله است. توقع دارم آنرا بدست مبارک خود بمعزی الیه برسانید، مع سلام بنده.

Votre bien dévolé ami

Y. B. Nicolai

Sécretaire interpréte et 1-er drogman de la Légation Françe a Téhéran.

[از نیکولایی]

دوست مشفق، مهربانا، معظما!

مراسلهٔ دوستی آیین آن دوست مشفق مهربان در بهترین وقت از اوقات واصل و از مضمون مودّت نمونش آگاهی حاصل گردید. درباب کتاب خود مرقوم فرموده بودید که درتفلیس شخصی پیدا شده است که بخوبی از عهدهٔ ترجمه بزبان روسی کتاب مزبور برآمد و بعداز ترجمه روسی به ترجمه فرانسه خواهد پرداخت. البته اگرچه بنده حاضر بودم به ترجمهٔ آن و بهیچ وجه مضایقه نداشتم که اقدام باین امر نمایم و لیکن شما خوب کرده‌اید این کار معظم را بشخص مذکور محوّل فرموده‌اید. زیرا که شما که مصنف هستید و زبان روسی را خوب میدانید، برای اصلاح عبارات درانجا حاضرید و این بدیهی است که اگر کتاب شما بزبان روسی درست ترجمه شود ترجمه‌اش بزبان فرانسه سهل خواهد بود. پس مبارك است انشاءالله. این که قلمی شده بود که بعداز اتمام ترجمه یك نسخه برای دوستدار ارسال خواهد شد بسیار بسیار خوشوقت شدم و چشم انتظار برسرراه چاپار دوخته دارم. فرموده بودید که پرنس طروبسکوی ازمنصب بنده ازشما استفسار کردند. لهذا برای اینکه منصب دوستدار برشما و پرنس طروبسکوی واضح باشد در این ذیل بزبان فرانسه مرقوم میدارد[1] د[illegible] د[illegible]

[1] [illegible]e du gou[illegible]ement et premier [illegible]man [illegible] en P[illegible]

دوستی و محبت که درحق دوستدار میفرمائید بجان عزیز شما که بنده دوچندان میل باطنی و شوق دیدار شمارا دارم و میتوانم بگویم که حالت من و شما برخلاف بیان شاعراست که گفته است:

غلط است آنکه گوید ز دل رهی است دل را
دل من زغصه خون شد دل تو خبر ندارد

حالت ما ماورای این است. چه دل شما از مکنون خاطر من از غیب آگاهی یافته است و دل من بلاواسطه ازمحبت شما استدراك نمود. پس زدل رهی است دلرا و غلط نیست. باری چنانکه شما طالب مراسلات بنده هستید بنده نیز خواهان تحریرات شما میباشم. انشاءالله بعداز این پیوسته چاپارهای آینده برای دوستدار مراسلات و فرمایشات شمارا خواهند آورد و چاپارهای رونده کاغذجات بنده را بشما خواهند رسانید. حال که منشور محبت و دوستی ابدی طرفین ازجانبین ختم و ممهور بمهر دل گردید حکایتی که درمیان هست و تا حالا بشما دراین باب زحمت ندادم جسارت کرده و کمر همت بمیان بسته بشرح آن مبادرت مینماید. پس بدانید که لغتی بزبان فرانسه و عربی و فارسی و ترکی تصنیف کردم. مدّت بیست و پنج سال درسر این کتاب جان کندم. کتابتش خیلی‌است. میتوانم بگویم که تا حالا کسی باین تمامی لغت اوریانتال نساخته است. وانگهی لغتهای از زبان ترکی بفرانسه و.از زبان فارسی بزبان انگلیسی بسیار است و بدنیستند ولی از زبان فرانسه بفارسی و ترکی و عربی که بکار آید ندیدم. چون یوماً فیوماً تسلّط دولت روسیه درسمت آسیا زیاد میشود و با ملل مختلفهٔ این قطعهٔ زمین آمیزش و مراودت تجارتی او در ترقی است چنین بعقل ناقص دوستدار وا نمود کرد که این کتاب بنده دراین حال خصوصاً برای دولت مزبور خیلی نافع خواهد بود. چنانکه درفوق عرض شد کتابتش خیلی‌است، بقدر دو جلد کلفت خواهد شد، خرج چاپ آن ازقراریکه در پاریس برآورد کردند به بیست و پنج هزار فرانك میرسد و بنده این بیست و پنج هزار فرانکرا ندارم. خیال کردم که اگر چاپ

این کتاب باولیای دولت روسیه یا بخود جانشین قوقاز تکلیف شود شاید بسمع قبول اصغا فرمایند. شروط چاپ این کتاب بتوسط اولیای دولت روسیه این است که اوّلا کتاب پیشکش ایشان است که پانصد نسخه چاپ بزنند، سی صد نسخه‌را برای خودشان نگاه دارند و دویست نسخهٔ دیگر را بدوستدار و اگذار نمایند. البته بمحض گفتن نیست و دردنیا کسی نیست که بمحض خواهش بنده بعمل اقدام نماید. کتابرا باید ملاحظه نمایند و بعد از تصدیق اهل خبره اقدام بکار نمایند و این خیلی آسان است. درسفارت روسیه مقیم طهران مترجمین کامل هست که درفارسی و عربی تسلّط تامی دارند. غوررسی کتاب بنده را بایشان محوّل فرمایند.

فدایت شوم حال که حکایت کتاب بنده منقول گردید مباداشما چنین تصوّر فرمایید که خیال دوستدار این باشد که شمارا دراین باب بخواهم زحمت بدهم و توسط شمارا برای چاپ کتاب طلب نمایم. حاشا! مقصود بنده ازاین بیان آن بود که شما از کیفیت آگاه باشید. اگر چنانچه اتفاقاً دراین خصوص صحبتی شود شما بتوانید اصل مقصود بنده‌را بیان فرمائید و در هر حال دراین باب صحبت شود یا نشود خواهش دوستانهٔ بنده این است که اعتقاد خودتان‌را دراین خصوص بلاتردید برای من بنویسید. دیگر زیاده ازاین شما زحمت دادن‌را روا نمیدانم. درطهران دوازدهم ماه دسمبر ۱۸۷۴.

ازطرف دوست حقیقی شما نیکولا مرقوم گردید. خیلی خیلی میل دارم کتاب شمارا مطالعه نمایم. هرچه زودتر بفرستید بازدیر است، عمر انسان کوتاه است.

فراموش کردم بشما عرض کنم: اگر چنانچه تصدیق رسمی منصب دوستدار لازم شود رجوع بالماناك کوتا فرمائید. خواهش دارم اخلاص و بندگی دوستدار را خدمت پرنس‌طروبسکوی برسانید.

* فدایت شوم!

هر که بینی زره دیده گرفتار دل است

آنکه دل داده و روی تو ندیده است منم.

مادام العمر زیاده ازحد طالب ملاقات سامی بوده‌ام ولی‌هزار افسوس‌که خیال محالی است نه شمارا گذر باین صفحات متصوّر است نه بندهٔ شمارا بان سامان سفری درنظر کاشکی خوابم ببردی تابخواب دیدمی زیاده عرض ندارم.

باقر نویسنده تجاری بهیهٔ فرانسه [1]

۱. [illegible] حاشیهٔ نامه نوشته است. ح. م.

[از محمد رفیع طباطبائی]

آقای مکرم و سرور محترم خودرا با شوق تمام دعا و سلام میرسانم. رقیمهٔ مورخه امحرم که حاکی ازسلامت مزاج و هاج آندو-ست مفخم بود رسید. بجهت سابقهٔ ارادتی که قلباً داشتم مطالعهٔ خط شریف و تماشای مکتوب لطیف مایهٔ خوشوقتیها گردید. الحق کتابچهٔ بود و صاف زکاوت طبیعی و کشاف مراتب هوشمندی. از نکاتی که درتسهیل امر تحصیل ملتفت شده و از دقایق و رموزی که درسبك خط و سیاق تحریر بکار برده‌اید وآنهمه تصرفاتی که نموده‌اید زیاد مشعوف شدم. حقیقت خیلی خوب اختراع فرموده‌اید، سزای هرگونه تمجید و تحسین است. بهمهٔ آقایان گرام نشان‌دادم، لذتها بردند، تحسینها کردند. انشاءالله امیدوارم وقتی همین الف‌با معمول شود.

آقا! نوشته‌اید با شما بنای آشنایی و دوستی میگذارم. من با شما خیلی وقت است آشنایم. اگر دل شما خبر نداشته، قلب من از عهد توقف جناب جلالت نصاب خان ساعد الملك آنجا تا بحال باشما آشناست. دلیل عمده‌ترازاین چه میخواهید که قلب مقرب الخاقان کارپرداز با آنهمه اتحادی که‌با قلب من دارد برای شما بی اختیاراست. نسخهٔ تمثیلات ترکیه‌را مقرب الخاقان کارپرداز فرستاده بود، رسید. کاش نسخهٔ شرحی‌راکه درباب الف‌باء اختراعی‌سرکار بعضی نوشته و شما اشاره فرموده بودید اورا هم بفرستید مطلع باشم. با معتمدالسلطان سرکار نایب الوزاره و سایر آقایان ذکرخیر سرکار صحبت میشود. حالاکه پرچت روانه بود بطهران هم چاپار

میرفت زیاده ازاین فرصت نشد. شایق است بعدازاین همه‌وقت سلامت حالات شریف‌را برای حصول خوشوقتی‌قلمی و اظهار دارید. زیاده زحمتی نیست. ١٦ شهر صفرالمظفر.

محمد رفیع الطباطبائی

[از مانکجی]

برخیت شوم! گرامی نامهٔ آن مهتر خرد پرور فرزانه و بر-
تریاردانش گستر یگانه فروغافزای دیده و دل آمد و ازآگهی
برتندرستی و شادمانی کنونه فرهی نمونه شت دادار سپاسگذار
گردید. ازفزونی مهربانی خویش دربارهٔ بندگی اندیش یادی رفته.
راستی شیوهٔ یگانگی این وروش دانائی و فرزانگی همین‌است که
پیمان آشنائی‌را با زیادی سختی بسستی ازدست نگذارند. پاك یزدان
شمارا دراین گرامی روش پاینده دارد. از دادار آرزومند بودم و
هستم که آسایش بودی تا همارهٔ بنامه نگاری زی آنگرامی روزگار
بردمی و بیافتن پاسخ شادیها کردمی دریغا گردش گیتی نه‌برخواست
ماست. نیك و بدبفرمان دیگری برجاست. از پیچاپیچ رفتار چرخ مرا
رنجی‌شگرف برخ شده که از سختی‌اش جان و دل فکار و باندوه‌وتیمار
گرفتاراست. ازاین روی کمتر بنگارش نامه رنج افزا گردیده
داستان کنونه رنجی‌که دراین دمان نربنده روی‌کرده نامه‌گشته
برای آگهی آن یارخرد دستیار گسیل داشت که دیده سپارخواهد
آمد. فرهنگ انجمن آرا را ازاین پیش بکرابیل صاحب داده‌که
بفرستند. نمیدانم چرا نرسیده. چون شایسته نبود دیگر پرسش
از ان ننموده، اینك یکی دیگر گسیل داشت، امید است برسد.
نگارش رفته بود ازسرکار شاهزاده آزاده راد والا نژاد اعتضاد
السلطنه پرسش‌کرده آگاه شود و بنگارد که بجز فلك‌السعاده و
تاریخ افغانستان چه نامه و کتاب دارند. بنده نامه نگاشت و ازایشان

پاسخی رسید که باز نویس نامه داده سپار خواهد شده و کنون میرزائی‌را گماشته تا همان کتاب شاهزاده‌را باز نویس نماید، پس از انجام به پیمان پیشکش روانه خواهدشد. امید است همواره بنگارش نامه‌های شادی فزاینده‌را خرم و سرافراز فرمایند و نام نامی و جای خویش‌را آشکارا و تمام بنویسند تا سرنامه بدان روش نبشته آید که درست برسد. پاکت که برای بنده میفرستند بدینگونه باشد میرسد:

درطهران عالیجاه مجدت و فخامت همراه عمدة التجار مانکجی لیمجی صاحب. باقی ایام ابهت مستدام باد. ۷ شهر رجب ۱۲۹۲ [۱۲ اوت ۱۸۷۴]

[از اعتضاد السلطنه]

سواد جواب رقعهٔ سرکار نواب والا اعتضاد السلطنه

عالیجاها، مجدت همراها، عزیزا!

شرحی که مرقوم داشته بودید ملاحظه شد. درباب تصنیفات من که عالیجاه فخامت همراه آخوند زاده خواسته است، خودم هم که بواسطهٔ دوستی زیاد با ایشان دارم، میل دارم تصنیفات خودرا برای ایشان بفرستم. لکن تصنیفات من غالباً درخصوص مذهب است و ایشان مایل بتصانیفی هستند که متعلق بحکمت و تاریخ باشد. با وجود این یك کتاب که درباب اشخاصیکه بدروغ اظهار پیغمبری کرده‌اند نوشته‌ام. لکن مفصل است. اگر میل داشته باشند نسخه از روی آن بردارید. لکن چون نسخهٔ آن منحصر است، باید کاتب اینجا آمده بنویسد. درباب کار خودتان منشی باشی تفصیل‌را حالی کرد. انشاءالله تعالی جناب عضدالملك بجائی ختم خواهد کرد. از من هم هرچه برآید همراهی دارم. زیاده چه نویسم.

این نامه‌را اعتضاد السلطنه به پیشوای زردشتیان ایران مانکجی لیمجی نوشته است ــ ح. م.

[از اعتضادالسلطنه]

جناب محامد نصابا، فضایل اکتسابا! از اوقاتیکه شمارا درتفلیس وداع نموده و دررکاب نصرت انتساب اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه باسلامتی و اقبال بدارالخلافهٔ ناصره وارد شدیم الی یومنا هذا از سلامتی مزاج شریف اطلاعی نداریم. انشاءالله تعالی سلامت و خوشوقت باشید. اگر از احوالات دوستدار درخواسته استفسار حاصل نمائید، بیمن عنایت خداوند یگانهٔ بیمانند. سلامت مزاج و استقامت احوال برحدکمال است و پیوسته بذکر خیر شما نایل بوده و هستم. اشهدبالله هیچوقت ازیاد نرفته و نمیروید و علمالله همه روز ذکر شریف خصایل پسندیده درمجالس و محافل آویزهٔ سمع و پیرایهٔ جمع است و درهربزم غالباً از نثر و نظم شما سخن میرود و از اوصاف کمالات شما صحبت میشودکه گفتههای شریف سماءکلام والسطور بروجها و حسن معانیها هیالانجم الزهر است. اگرچه از ادراك صحبت و ملاقات دورم و لیکن بعدجسمانی بحمدالله تعالی مانع ازتعلّق روحانی نیست و بقدریکه سلب توجه از قاب نشود، ملاقات باطنی جاوید است و رشته مودّت سدید. باری، موازی شش جلدکتاب که سه جلد تاریخ افغانستان و سه جلد دیگرکتاب فلك السعاده است و رد براحکام نجوم، علیالحساب از تألیفات خود بجهت شما ارسال شد. یکی هم کتاب متنبئین است و مهدویین. چون هنوز بحلیهٔ طبع درنیامده و نسخهاش منحصر بفرد است، نشد ازبرای شما فرستاده شود. الحق بسیار خوب نوشته و جمع شده است. انشاءالله تعالی استنساخ نموده بجههٔ شما روانه

خواهم ساخت. خودتان هم ازهر قبیل کتاب خواسته باشید بنویسید تا استنساخ نموده ارسال شود. دیگر پیوسته از سلامت مسرت علامات و اشعار ابکار و افکار دلاویز و انشاآت فرح انگیز حالت دوستدار را قرین سرور و انبساط ساخته از ارسال مراسلات و انفاد مکتبات کوتاهی و مضایقه نفرمایند. دیگر کتابی که بایداز عالیجاه منوکجی صاحب گرفته ارسال شود دراین اوقات ممکن نشد. انشاءالله گرفته خواهم فرستاد و عالیجاه بلند جایگاه میرزا مصطفی را زیاده از حد زحمت کشیده دعا برسانید. کمال خجالت را از مهربانی ایشان دارم و از نسخ مرسوله اگر دو نسخه خدمت جناب شیخ المشایخ العظام علام فهام شیخ‌الاسلام لطف کرده از قول من سلام برسانید کمال دوستی و مودّت است. زیاده زحمت ندارم.

مورخه ۱۵ شهر ذی قعده ۱۲۹۰ [۷ ژانویه ۱۸۷۴]

[مهر اعتضادالسلطنه]



[از نیقولایی]

در درالخلافه ۲۵ شهر صفر ۱۲۹۲ [۲ فوریه ۱۸۷۶]

فدایت شوم از روزیکه اعلام ترجمهٔ کتاب خودرا فرمودید و یك نسخهٔ آن‌را بدوستدار وعده کرده اید نه نسخه آمد و نه‌جواب مراسلهٔ دوستدار. نمیدانم این بی‌التفاتی ازچه رهگذراست. گیرم که پرنس طروبسکوی صلاح ندانند که بجواب عریضهٔ بنده دوستدار را سرافراز بفرمایند، این چه دخل بدوستی و محبت فیمابین من و شمارا دارد؟ پرنس طروبسکوی جای خود دارد و ماجای‌خود داریم. معزی‌الیه هیچ جواب ننویسد و هیچ التفات نکند، دخل بمطلب ندارد. دوستدار محتاج التفات ایشان نیست و توقع ازایشان ندارم. چون رسم عالم و عالمیان این است که عریضه‌را بی جواب نگذارند، از شما استدعا کرده بودم ارسال کتب بنده را ازپاریس بایشان یادآوری بکنید. کردید، التفات شما زیاد. ایشان جواب ندادند، خداوند نسیان ایشانرا زیاد کند. آمین رب‌العالمین. دیگر بشما دراین باب زحمت دادن روا نمیدارم. ولی توقع دوستدار این است که ترك مراسلات‌را ترك بفرمائید و کمافی‌السابق مکاتبت مابین دوستدار و شما برقرار باشد. درباب لغت فرانسه و فارسی و ترکی که مدتی است تصنیف کرده‌ام درمراسلهٔ سابق بان دوست مهربان اشارهٔ کرده بودم این روزها گویا اولیای دولت ایران خیال دارند پول چاپ آن‌را بدوستدار مرحمت کنند. دیگر چه نویسم که باعث ملال آن دوست مهربان نشود. نسخهٔ کتاب خودرا البته ارسال دارید والا میرنجم. والسلام.

[از مانکجی]

فدایت شوم! نامهٔ نامی مورخه ۸ ینوار سرکار سامی که از فرط محبت بسر افرازی مخلص شرف صدور یافته بود موجب مزید مسرت و شادمانی گردید و از سلامت وجود مسعود حضرت ودود را شکرگذاری نمود. سوادش دیده را نور و دل‌را سرور افزود. تمثال شریف که از راه لطف مرحمت شده بود بزیارتش مشرف شد و آرزوی لقای شریف‌را از پاك یزدان نمود که:

یارب این آرزو مراچه خوش است
تو بدین آرزو مرا برسان

و یك قطعهٔ آنرا حسب الامر بجهة جناب دستور پشوتن‌جی بهرام جی که حال مجتهد بزرگ است ارسال داشت. پس ازوصول خبر رسیدآن معروض خواهد داشت. از راه یافتن بیگانه بخانهٔ نیاگان افسوس یادشده بود. الحق محل حیف و جای هزار افسوس است. ولی چه‌سودکه بفرمایش آن فرزانهٔ یگانه تقصیر از خود-شان بودکه بنای کارخودرا برنفاق نهادند تا خاندان خودرا برباد دادندکه قدر مرتبه آنها درنظرها نماند. بحدیکه مردمان نام نیا-گان خودرا فراموش کرده‌اند و چندین قرن باید تا بزرگواری فرزانه مانندآن یگانه نامدار پدیدارشود و دیدهٔ بینائی بگشاید و نیك ازبد بشناسد.

زیراین هفت گنبد مینا
از هزاران یکی شود بینا.

امید است که ایام تسلط بیگانه گذشته باشد. زیرا که ظلم و تعدی آنها بنهایت رسیده.

از بابت سئوالات که مرقوم رفته:

اولا در دین فارسیان بغیر از یك گروه نیست و قانون مذهبی و رسومات دین بدون اختلاف بر یك نهج است. و لیکن اختلاف زبان درمیان است که فارسیان ایران زبان گجراتی نمیدانند و اهل هند زبان فارسی‌را نمیفهمند.

ثانیاً عالم روحانی‌را موبد و دستور میگویند.

ثالثاً اشهر و اعلم علمای فارسیان الآن درهندوستان دستور پشوتن جی ساکن بمبی است و مابین مخلص و ایشان رابطه وآشنائی هست.

رابعاً عدد پیروان حضرت زرتشت در هندوستان دولك و در ایران هفت هزار نفر است.

مستدعی است مرقوم شود نسخهٔ دساتیر که بهترین کتب فارسیان و برترین گنجینهٔ اسرار الهی است بنظر شریف رسیده یا نه؟ اگر ملحوظ نیفتاده، مخلص یك نسخه ارسال خدمت نماید. زیرا که از کتب سماوی فارسیان همان بفارسی ترجمه شده، سایر بزبان اصل باقیست. یك جلد رسالهٔ سر گذشت مخلص که خطی‌آن انفاذ حضور شد حال که بترتیب چاپ نموده محض اطلاع سرکار ارسال داشت. عریضه که سابقاً عرض کرده و باکتاب انجمن آرا سفارت داده بود که برای سرکار بفرستند و مفقود شده بود حال که جناب قرابیل صاحب خیال حرکت داشتند دراسباب خودشان پیداشد و مسترد نمودند چون عریضه‌را بازکرده خوانده شد لازم نمود که مجدد بخدمت بفرستد اینك درجوف است درآن عرض شده که چاپ نمودن مکتوبات کمال‌الدوله ورای ایران درهندوستان و فرنگستان امکان دارد. بطوریکه تحقیق شد درهندوستان همچون اهل اسلام باید کتابت کنند ممکن نیست. ولی درفرنگستان میتوان چاپ کرد. در تفلیس که چاپخانه باید باشد. اگردر آنجا بشود که ازهمه جابهتراست. صد جلد ازآن‌را بهرقیمت باشد مخلص طلب

است و اگر چاپ کردن آن در آنجا ممکن باشد بنده هم بعضی نوشتجات دارد بانجا میفرستد که بطبع برسد مستدعی جواب است.
عکس خود مخلص هم انشاءاله بعد ارسال میدارد. اگر تا حال در تحریر و تکریر عرایض کوتاهی شده امیدوار است ما بعد را دایم بعرایض مصدع خاطر عاطر گردد و مستدعیست سر-کار هم هرماهه تعلیقه مرقوم و خدمتی باشد مرجوع داشته اخبارات تازه که باشد مرقوم دارند تا بنده هم بهمانطور درخدمت گذاری اطاعت نماید. ایام ابهت مستدام باد. مخلص سرکار ــ مانکجی.
۲۸ شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۳ [۲۵ آوریل ۱۸۷۶]

[از مانکجی]

فدایت شوم! چندی قبل درجوف نوشتجات عالیجاه فخامت همراه میرزا یوسفخان مستشار عریضه ارسال خدمت شده، یقین بنظر شریف رسیده. حال هم که مشفق مطاع مکرم آقای حاجی مهدی روانهٔ آنصفحات بود اظهار اخلاص و ارادت لازم نمود که انشاءاله وجود مسعود درپناه حضرت داور بفرهی و فیروزی محفوظ باد. الحق آقای حاجی مهدی ازفهمیدگان و پیران روزگار و پخته و جهاندیده است. از رسیدن خدمت ایشان اشتیاق درك فیض حضور موفورالسرور سرکار یك برهزار شده انشاءاله خدا بخرمی و شادمانی بهره سازد. اگرچه دراین مدت اقامت آقای حاجی مهدی دراینجا بواسطهٔ حصول گرفتاری برای هر دوجانب کمتر باهم بوده‌ایم، لیکن از دیدن ایشان و شنیدن اوصاف سرکار در یك دو مجلس ارادت و اخلاص بنهایت کمال رسیده. اکنون محض یادگار یك جلد کتاب دساتیر که بهترین کتب قدیم و از کتابهای سماوی است برسم پیشکش انفاذ خدمت ذیمسرت شد. اگر چه این کتاب قریب شصت سال قبل چاپ شده، ولی از کثرت طالب کم یاب شده.و چون چاپ کردن این نوع کتب در اینجا خالی از اشکالی نیست لهذا خدمت سرکار مصدع میگرددکه مرحمت فرموده مرقوم دارند که طبع یا با سمه کتاب مزبور در آنجا ممکن است یا نه و درصورت امکان مخارج آن چه قدر است و چاپ آنجا سنگی است یا حروفی که اطلاع حاصل شو[illegible] و دیباچه و فرهنگ آنرا هم حاض[illegible]

نماید که چاپ شود مایهٔ حصول نیکنامی است. مستدعیست دائم بنده را بر جوع خدمات و صدور تعلیقه‌جات مفتخر و مسرور فرمائید. ایام ابهت مستدام. ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۲۹۳ مانکجی.

[از دستور جاماسپجی]

یاهو

بشرفعرض اقدس عالی میرساند که اولا خلاصهٔ مطالب اصلی و زبدهٔ مقاصد کلی برصحتمندی ذات خجسته صفات عالی میباشد و ثانیا عرض میشود که این جانب بسیار ممنون دوست مهربان مستر مانکجی ایمجی صاحب شدم از اینکه درخدمت ذی رفعت آن عالیجاه که متصف بصفات حمیده و اوصاف پسندیده‌اند معرفی کردند. توقع دارم که از دوستی آن عالیجاه فوائد کثیره و منافع جزیله استحصال کنم.

از خطوط جناب مبادی آداب مخدومی مستر مانکجی این جناب‌را معلوم شد که عالیجاه صاحب تصانیف کثیره درالسنهٔ مختلفه اند و می‌خواهند بعضی از آنها را طبع فرمایند و درتصانیفی که درزبان فارسی است چیزی از حالات مذهب حضرات زردشتیان نوشته اند و ازاین رو دلهای ایرانیان‌را طرف مذهب قدیم مائل کرده اند. لهذا این بنده مع کل طایفهٔ پارسیان مرهون احسانات آن عالیجاه شدند. چه که آن عالیجاه نهایت محبت و الفت بالنسبه به پارسیان و مذهب ایشان دارند و ایضاً دیگر ازخط نرحت نمط دوست مهربان مستر مانکجی صاحب این مرحله نیز مفهوم گردید که آن عالیجاه چند سئوالات متعلق به مذهب حضرات زردشتیان دارند و می‌خواهند که آن سئوالات حل شوند و بدین واسطه می خواهند که رابطهٔ دوستی و اتحاد فیمابین بنده وآن عالیجاه منوط و مضبوط

گردد، پس این جانب این امر را باعث افتخار خود دانستم و
بسیار ممنون شدم ازاینکه آن عالیجاه باکمال دانش و فضل مثل
بندهٔ راکه ازعلم چندان بهرهٔ ندارد برای امر مزبور اختیار فرمو-
دند و این جانب بخوشی تمام باین خدمت اقدام خواهدکرد و
حتی المقدور سعی خواهم کردکه منتهای خواهش های آن عالیجاه
را باین علم قابلی که دارم برآورده باشم و دیگر توقع دارم که
آن عالیجاه ازسبب دیر رسیدن جواب تعلیقجات شریف دلگیر
نشوند. زیراکه اینجانب الحال مشغول تألیف لغت زبان فرس قدیم
که آن‌را پهلوی می گویند و دراین زمان ازآن نشانی و اثری
هویدا نیست می‌باشم. جلد اولش‌را در دارالطباعه برای طبع فر-
ستاده‌ام و انشاءالله بزودی بین‌الناس مشتهر خواهدگردید. و این
جانب بسیار ممنون آن عالیجاه شدم ازاینکه تصویر بی‌عدیل و
نظیر خود از معرفت عالیجاه مستر مانکجی صاحب فرستادند و
بنده نیز عکس خودرا پیش دوست مهربان مستر مانکجی صاحب
فرستادم که بخدمت آن عالیجاه بفرستد. توقع آنکه لطف فرموده
قبول خواهند فرمود. آفتاب دوستی و اتحاد همواره تابان و در-
خشان باد. تحریراًفی ۲۹ دسمبر سنه ۱۸۷۶. صح اقل العباد
والاحبا،

دستور جاماسپجی مینوچهرجی عرفه دستور جاماسپ آسا [۱]

---

[۱] امضای دستور جاماسپجی

[از میرزا یوسف خان]

مخدوم مکرم مهربان من! هفتهٔ گذشته تفصیل احوال نواب مرحوم خسرو میرزا را خدمت شما فرستادم حالا هم یك قوطی که سرشرا باسم عالیجاه میرزا محمد نایب جنرال قونسولگری دولت علیه ایران نوشته‌ام از نمونهٔ سنگهای معادن قراجه داغ فرستادم که خدمت شما برساند. معلوم است خواهد رسانید و ملاحظه خواهید نمود. حالت معادن هم بنظر بدنمی‌آید. کار می کنند، احتمال میرود همین ده بیست روزه مس هم دست بیاید، دراین باب از جانب شما همتی لازم است که اهتمام فرموده بلکه درآنجاها یکنفر شریك بامایه و باسر رشته باینکار پیدا نمائید. اطلاع بدهید. خود آقا میرزا جعفر این روزها بسر معادن خواهد رفت. چون اختیار کل درعمل معادن با اواست اگر صلاح بدانید که خود آقا میرزا جعفر هم بتفلیس بیاید می‌آید. درصورت آمدن مشار الیه هر جور نمونه از معادن خواهد آورد. این نمونه هاکه فرستاده شد سردست بود فرستادم والا هر قسم نمونه هست. انیروزها احتمال میرود من هم بدارالخلافه بروم. شما بعد ازاین هر وقت رقیمه مرقوم دارید باسم عالیجاه میرزا محمد محرر من بنویسید. باو که رسید بمن میرساند. همیشه بخود آقا میرزا جعفر هم کاغذ بنویسید و جوف پاکت میرزا محمد بگذارید که برساند. بدیهی است دراینباب لازمهٔ همت و اهتمامرا مرعی داشته همین نمونه هارا درجای لازم تجربه نموده از تفصیل اطلاع خواهید داد. زیاده چه زحمت دهد. همیشه ازسلامت مزاج شریف اعلام فرمائید. ۴ جمادی الثانی ۱۲۹۴ [۱۷ ژوئن ۱۸۷۸] یوسف.

[از میرزا یوسف خان]

روحی فداك! سالها است از سلامت حالات نیکو سمات خودتان اطلاع نداده‌اید. من هم بواسطهٔ گرفتاری بحکومتهای پرضرر و خطر نتوانسته‌ام با مراسله جویای احوال شما بشوم. این اوقات عالیجاه حاجی مهدی تاجرباشی نوشته بود که خدا نکرده تکسری در مزاج شریف حاصل شده است. اینفقره در منتهی درجه مایهٔ ملالت خاطر عقیدت ذخایر مخلص گردید. بعد دوباره عالیجاه مشارالیه نوشته که بحمدالله رو به بهبودی و رفع عارضه گشته است. موجب تشکر و خوشحالی گردید و خواهش دارم که من بعد هیچوقت این مخلص حقیقی خودتان‌را فراموش نفرموده باعلام سلامت مزاج شریف قرین مسرت و ابتهاجم فرمائید. درآخر زحمتی که خدمت شما دارم این است: وکالت‌نامه و هبه‌نامهٔ فرزندی حسین درباب خانهٔ آنجا و هرچه دایر باینفقره است اصلا و سواداً از قبیل وکالت و غیره که خدمت شما فرستاده‌ام، خواه نزد خودتان باشد یا بدیگری داده باشید، همهٔ آنهارا جمع فرموده بعالیجاه تاجرباشی بدهید. از احوالات نورچشمی رشید خان مرقوم فرمائید که انشاءالله چه وقت تحصیلش را تمام خواهد نمود و حالا درکجا است و همواره خدمات و فرمایشات‌را قلمی دارید. زیاده چه زحمت دهد. فی ٦ شهر صفرالمظفر ۱۲۹۵ [۱۰ فوریه ۱۸۷۸]

دوست حقیقی شما یوسف.

حروف صامت

ب ت ث پ ج چ ح خ د ذ

ر ز ژ س ش ص ض ط ظ ع

غ ف ق ک گ ل م ن ه

و ی

حروف مصوته

ای او در لفظ اولدی یعنی شد ای در لفظ اولدی یعنی ... او در لفظ اوزاق

آ أ ا در لفظ قل یعنی ... یا بین همزه مضمومه و مکسوره

و قزل یعنی ... در لفظ ایلک یعنی ...

عوض همزه ما که در لفظ ... موضعین ... بالای ... حرف ... لازم نوشته خواهد شد

روزنامه عمومی حوادث

ضبطیه مشیری ... پاشا حضرتلری ... نشان ... رتبه ... قلعه ...

و احسان بیورلمشدر

dyzi ... ... haradir

... ... hardar

ladona mazjodilla niumani sounaininį bicluzjo

dümbacindan bid qatiuci uinaarm ve shan

bicydi luiindüd

وکت گرازین را اول qopodniq در باب گرد هست ادولت inklic ترنج

ارد و padlament است امراء سفارت تجارتیه که با اطلاع وزیران vapnd میگویند از دو جانب

کی یعنی آن Moemakdtomo جزیره | بردم abonns zatoma در قوی فاش

در باب avemdalia را تسلیم نمودن جزیره uupimcbodran تحاربه در قوی دریای

amlaumig است

سیاق تصریح مصادر و امثال در کتب لغویه

شبر uabd یعنی پیوند جادوست

شبر uibd این ایام و خضر است

دمس dahuac دمس dihuic دمس dahuac الاخر

مساجد اکونید

دلیله دمست va lielezuin dahuacon شب است تاریک

علامات

علامت سؤال ؟ دو قوس متقابل برای کتابت جملهٔ معترضه یا کلمهٔ بیانیه در جوف آنها ( )

علامت قول غیر : —— علامت بیان آتی : علامت ناقص ... علامت تعجب و تحیر و ندا ! علامت اتمام مطلب .

کورنیل میرزا فتحعلی آخوندزاده

حرر فی تفلیس فی سنه ۱۲۹۰
مطابق تاریخ میلادی

فهرست نامها

آبان بائی ۴۰۵
آخوند ملاحسین ۳۵۰
آخوند ملا علی اصغر ۳، ۴، ۵۹، ۱۰۴، ۲۴۲، ۳۴۹، ۳۵۰
آخوند ملا محمد علی ۳۵۷
آقا سید حسن ۳۳۵
آقا علی اکبر ۲۵۷
آلسن ۳۷۴، ۳۷۵
آلکساندر بك ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳
آلکساندر دوما ۲۱۳
آوانس بك ۷۹
ابراهیم افندی ۶۸
ابراهیم خان بادکوبهٔ ۳۵۶، ۳۵۹
ابن البواب ابوالحسن علی بن هلال ۶۷
ابن‌خلکان ۵۸
ابن مقله ۵۷، ۵۸، ۲۶۱
ابن ملجم ۲۲۷
ابن هشام ۵۵
ابوالحسن بن حاجی صادق شبستری ۳۵۷
ابوالحسن شبستری ۳۵۷
ابوعبدالله حمزه بن حسن الا-صفهانی ۵۶
ادهم پاشا ۷۸، ۷۹
اردشیر بابکان ۲۵۰، ۳۹۶
استپان افندی ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۶
استراسیلسکی ۳۴۷
اسعد پاشا ۷۹
اسام بن شدره ۵۷
اسماعیل پاشا ۸۳، ۲۳۷
اعتضادالسلطنه علیقلی میرزا ۷۴، ۸۶، ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۴، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۳۹، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۳، ۴۲۵ ۴۲۷

افلاطون ۳۸۵
اقبال‌الدوله پسر اورنگ زیب ۸۸
الجوهری ۵۶، ۱۳۰
امام غزالی ۲۱۵
امان‌الله ۱۱۳
امیرعلی ۲۴۰
انوشیروان ۲۵۰
اوربلیانی ۳۴۷
اورنگ زیب ۲۱۸، ۲۲۲
ایدوعارد رودلفویج الشتیغر ۱۹۵
ایلیابك اوربلیانی ۸۴
باقر ۴۲۰
برژه آدلف پطرویچ ۷۴، ۳۳۳، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲
بوغوساوفسکی ۷۷-۷۹
بوقل ۱۳۸، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۱۳، ۲۱۴
بولدیقوق ۲۱۳
بهمن میرزا ۳۳۹
پاسکوویچ ۲۰۵
پاشاخان (امین‌الملك) ۱۰۰، ۱۰۲
پاول رومانویچ نادروف ۳۶۸
پرتو افندی ۷۹
پشوتن‌جی بهرام‌جی ۳۴۰، ۴۰۴، ۴۲۹، ۴۳۰
پطر کبیر ۱۵۸، ۲۳۳، ۲۳۹، ۴۷۰
تروبسکوی ۴۱۵ - ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۸
تومانف ۳۶۰
جالینوس ۳۸۵
جاماسب‌جی ۴۰۴، ۴۳۴، ۴۳۵
جعفر قلی خان خویی ۳۴۹
جلال‌الدین میرزا ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۶، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۷۸، ۳۸۷، ۳۹۳-۳۹۵
چنگیزخان ۲۲۱
حاجی ابوالفضل ۱۷۸
حاجی احمد ۲۴۹، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۸
حاجی اسماعیل شبستری ۳۵۷
حاجی حسن خلف حاجی علی اکبر ۳۵۷
حاجی رسول شعرباف ۶۹، ۷۱
حاجی رضا خامنهٔ ۳۵۷
حاجی شیخ محسن خان ۸۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۷۸، ۲۸۳، ۴۰۵
حاجی عظیم‌بث ۷۹، ۸۳
حاجی علی خان اعتمادالدوله ۹۹، ۱۰۷
حاجی کریم خان قاجار ۱۷۵
حاجی ملا محمد ۶۸

حاجی مهدی ۱۸۴، ۳۳۵
حاجی میرزا آغاسی ۳۳۳، ۳۷۶
حاجی میرزا باقر مجتهد ۷۰
حافظ ۱۳۶، ۲۸۱، ۳۷۱
حسن‌بك ینرال ۳۶۱
حسنعلی خان گروسی ۱۱۱، ۱۱۲ ،۱۶۸، ۱۶۹، ۲۲۸، ۲۳۵ ،۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۶، ۳۸۰
حسین ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۸۶، ۲۶۹، ۳۳۵، ۳۶، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۳۷
حسین پاشا ۸۴
حسین خان نظام الدوله ۵۹، ۷۳
حسینقلی شبستری ۳۵۷
حسین ولد مشهدی کاظم ۳۵۷
حشمة الدوله ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱
حمزه میرزا ۲۵۶
خان باباخان ۳۳۹، ۳۴۰
خانجان ۳۷۵
خانیقوف ۱۶۹
خسرو میرزا ۴۳۶
خلیل پاشا ۸۴
خیام ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵
درویش پاشا ۸۴
ذاکر (قاسم‌بك) ۳۹
رستم خلف کربلای آتابابا ۳۵۷
رسول ۱۷۷
رشید ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۸، ۳۳۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۳۷
رشید پاشا ۸۵
رضا (امام) ۲۴۰
رضابك ۸۳
رضاقلی خان هدایت ۸۹، ۱۷۵، ۲۵۳، ۳۵۴، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۹۷
روزین ۳۵۱، ۳۵۲
روسو ۲۱۷
رینان ۱۸۷، ۲۱۳، ۲۱۴
زرتشت ۴۳۰
زری افندی ۱۹۲، ۱۹۶
ساعدالملك ۴۲۱
سامسام خان ۳۳۳
سراتیلی ۲۸۱
سروش (میرزا محمد علی) ۱۴۳، ۳۵۴، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶
سعاوی افندی ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۴ـ۱۲۶، ۱۲۸ـ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۷، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۱

سعدالله افندی ۷۹
سعدی ۷۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۶۶
سعید افندی ۸۵
سلطان عبدالمجید ۸۵
سلطان علاءالدین حسین ۲۳۴
سلطان محمدالجایتو ۱۰۰
سایم خان شکویی ۳، ۳۴۹
شارل میسمر ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۲۷
شامل ۲۲۹
شاه عباس اول ۲۱۲
شاهین بك ۷۸، ۸۱
شجاع الدوله ۸۸
شرقی بن القطامی ۵۶
شوقی بك ۸۲
شیخ الاسلام آخوند ملااحمد حسین‌زاده ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۹ – ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۷–۲۶۹، ۲۷۸، ۳۳۳، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۹۷–۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۲۷
شیخ بهائی ۵۹، ۳۵۱
شیخ محمد آقا ۱۱۵، ۱۹۵
شیخ محمود شبستری ۱۸۴
شیخ مرتضی ۲۲۱
صعصعه بن قعقاع ۲۴۰
صفت پاشا ۷۸، ۷۹
طاهر ۲۲۰
ظهیرالدوله ۲۶۷
فاضل کلبی ۵۷
فتحعلی‌شاه قاجار ۱۸۲، ۲۲۴، ۲۴۷
فرامجی ۴۰۵
فردناند ۲۸۸
فردوسی ۲۰۳، ۲۲۱
فرهان میرزا (حاجی معتمد-الدوله) ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۴۶–۳۴۸
فریدریخ کبیر ۱۵۸
فریدون ۲۵۰
فؤاد پاشا ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۱۰۸، ۲۳۱، ۳۰۲، ۳۵۲
فیشر ۳۷۴
قدری‌بك ۷۹، ۸۱
عارف افندی ۷۹
عارفی‌بك ۱۴۵، ۱۴۶
عالی پاشا ۷۷، ۱۴۸، ۱۶۴، ۲۵۴، ۲۷۸، ۳۰۲، ۳۵۴
عامر بن خدره ۵۷
عباس میرزا ۳۵۶، ۳۵۹
عبدالرحمن آغا ۶۸
عبدالرحمن ابن خلدون ۵۵، ۲۰۳، ۲۶۳، ۲۶۴

عبدالرحمن جامی ۱۸۴
عبدالرسول خان ۱۴۱ـ۱۴۳
عبدالله بنیسی ۳۵۷
عبدالله ولد حاجی‌محمد ۳۵۷
عبدالله ولد گل محمد ۳۵۸
عبدی پاشا ۸۴
عثمان شوقی افندی ۷۷
عدنان بن داود ۵۶
عسکرخان بك اردوبادی ۶۹، ۷۱
عضدالملك ۴۲۵
علامهٔ صنعانی ۵۶، ۵۷
علی آقا سرهنگ فوج کرمان ۸۶، ۸۷، ۱۴۳
علی اکبر بابایوف ۳۵۵
علی اکبر تاجر خامنهٔ ۳۵۷
علی‌بك ۳۶۷
علی بن ابی‌طالب ۲۲۷، ۲۶۱
علی تاجر خامنهٔ ۳۵۷
علی‌خان ۸۶، ۹۴، ۹۶ـ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۶۶، ۲۷۵، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۹۸
علی ذکره السلام (حسن بن محمد اسماعیلی) ۱۸۵
عمارة الیمنی ۲۱۵
عمربك شاه پلنگ (عمر پاشا داغستانی) ۷۸، ۳۸۰
عیسی ۲۷۷، ۲۸۹
غراندوق میشل ۱۴۸
غروزینشترن ۳۵۲
کاظم آقا ۳۹۵
کامل‌بك ۸۵
کربلای محمود شبستری ۳۵۷
کربیل ۳۸۹، ۴۲۳، ۴۳۰
کریستف کلمب ۳۷۷
کلانتاروف ۲۸۱، ۲۸۲
کمال افندی ۸۴، ۸۵
کوپرنیك ۳۰۴
کهبابك ۸۱
کیخسرو ۲۵۰، ۳۹۶
گوهر سلطان ۷۲
لقمان ۷۴
مأمون ۲۴۰
مانکجی ۱۸۵، ۲۲۱ـ۲۲۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۶، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۷۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۲ـ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱ـ۴۳۵
مجید افندی ۸۴
محرم ۳۷۶
محمد ۲۸۹
محمدآقا ۱۳۷، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۶۷

محمدامین پاشا ۷۷، ۷۹
محمد بن المصطفی الوانی ۵۶
محمد بن یعقوب فیروزآبادی
۵۵، ۱۳۰
محمد حسین ۳۵۰
محمد ذکی تاجر بنیسی ۳۵۷
محمدرفیع صدرالعلما طباطبائی
۳۲۴، ۳۲۷، ۴۲۱، ۴۲۲
محمد شاه قاجار ۵۹، ۳۷۶
محمد شفیع شبستری ۳۵۷
محمد کریم خامنهٔ ۳۵۷
محمدآقا سرهنگ فوج خلج
۱۴۳
محمود پاشا ۸۵
مرامر بن مره ۵۶، ۵۷
مریم ۲۸۷
مستوفی الممالک ۱۰۴، ۳۸۵،
۳۸۶
مشهدی اسماعیل خامنهٔ ۳۵۷
مشهدی عبدالله شبستری ۳۵۷
مشهدی علی اصغر تاجر خامنهٔ
۳۵۷
مشهدی کاظم ۸۶
مصطفی خان شیروانی ۳، ۳۵۰
معیرالممالک ۳۷۵
ملاحسین غائبوف ۹۳
ملا عبدالصمد همدانی ۳۴۷
ملا علی ۱۲۳
ملا علی محمد ۶۹، ۷۱
ملا محمد رفیع واعظ قزوینی
۲۰۶، ۲۱۰
ملا هادی سبزواری ۳۴۷
ملای رومی ۱۸۴، ۳۴۴، ۳۴۷
ملك سیما ۳۴۰
منصور میرزا ۳۴۰
منیف افندی ۷۹–۸۴، ۱۴۵–
۱۴۷، ۱۶۶–۶۸، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۲۸،
۲۳۷، ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۷۱،
۳۸۱، ۳۸۳، ۴۰۹
موسی ۲۱۸، ۲۸۹، ۲۹۱،
۲۹۲
موسی زینویچ ۴۱۲
مونتسکیو ۲۱۷
میخائیل ۳۵۲
میرابو ۲۱۷
میرزاآقا تبریزی ۳۸۹–۳۹۲
میرزاآقا خان ۱۱۸
میرزاآقا خویی ۲۱۰، ۲۱۱
میرزا ابراهیم ۳۶۹
میرزا ابوطالب ۷۸
میرزا اسدالله خان ۱۸۴،
۲۰۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۱
میرزا تقی طبیب کاشانی ۲۵۲،
۲۵۳، ۲۶۶
میر جعفر ۴۳۶
میرزا جعفر خان مشیرالدوله
۵۹

میرزا حسن ۱۹۵، ۳۸۳
میرزا حسین خان مشیرالدوله ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷. ۲۱۸، ۲۵۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۸۴، ۴۰۹
میرزا سعید خان ۱۹۰
میرزا شفیع ۳۵۱
میرزا شفیع خوشنویش تبریزی ۳۲۷
میرزا عبدالوهاب خان ۸۸، ۱۷۹
میرزا علی شبستری ۳۵۷
میرزا علی تقی ۳۲۷، ۳۴۳
میرزا غفار ۶۶
میرزا کاظم‌بك ۶۶، ۱۶۹، ۳۷۲، ۳۹۳
میرزا محمد ۷۷، ۷۸، ۴۳۶
میرزا محمدبك ۳۶۹
میرزا محمد تقی ۳، ۲۳۴، ۲۵۰، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۸
میرزا محمد جعفر قراجه داغی ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۶۶، ۳۳۳، ۳۳۴
میرزا مصطفی، آخوندزاده ۸۶، ۳۴۳
میرزا مصطفی خان موتمن السلطان ۱۹۰، ۳۲۷، ۴۸۶
میرزا ملکم خان (روح‌القدس) ۷۸، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۷ـ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱ـ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۰۹ـ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷ـ ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۴ـ ۲۵۹، ۲۶۱ـ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۸۳ـ۲۸۵، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۷۹ـ۳۸۴، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۰
میرزا مهدی خان ۱۰، ۸۳
میرزا یعقوب ۷۳، ۱۹۵
میرزا یوسف خان مستشار-الدوله ۸۸ـ۹۰، ۹۳، ۹۷، ۱۱۹ـ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵،

۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷،
۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۶۶،
۲۷۰، ۲۸۱، ۳۲۷، ۳۳۳،
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۵، ۳۶۰،
۳۶۱، ۳۶۶ـ۳۷۰، ۳۷۲،
۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۳،
۳۹۴، ۳۹۸ـ۴۰۰، ۴۱۱،
۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۷
ناپولیون ۲۹۱، ۳۶۰
ناصرالدین شاه ۳۲۸، ۴۱۴
ناصرالملك محمد خان ۱۱۳،
۱۱۴
نسا خانم ۳۳۹
نیقولایی ۱۰۶، ۲۹۹، ۳۲۱،
۳۲۲، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴،
۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۸
نیکولای ایوانویچ بارانوفسکی
۱۰۶
وارانصوف ۳۵۲
وولتر ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۷
هرمزدیار ۴۰۵
هما ۳۶۹
یعقوب ۱۲۲
یوسف بن یعقوب ۵۵
یوسف سراج ۳۳۴
یوسف کامل پاشا ۷۹
یوغنی سود ۲۱۳

فهرست مندرجات

الف‌باء جدید ۳
علامات ۴۰
سیاق تعلیم ۴۱
یك لایحهٔ دیگر از الف‌باء جدید ۵۳
تحقیق درخصوص خط اسلام ۵۵
به حسین خان نظام الدوله ۵۹
بیکی از امرای طهران ۶۳
عالیجنابا مجدت مابا ۶۶
دستورالعمل ۶۸
دستورالعمل ۶۹
به عسکر خان بك ۷۱
به میرزا یعقوب ۷۳
توضیح ۷۴
به بیشگاه حضرت صدارت پناهی ۷۵
یاد داشت های سفر اسلامبول ۷۷
به علی خان ۸۶
به میرزا عبدالوهاب خان ۸۸
شرطنامه ۹۰
مسودهٔ کاغذ وزیر علوم با نومرهٔ ۱ . . . . ۹۴

مسودهٔ کاغذ وزیر امور خارجه با نومرهٔ ۲ . . . . . . ۹۷
مسودهٔ کاغذ حاجی علی خان با نومرهٔ ۳ . . . . . . ۹۹
مسودهٔ کاغذ پاشا خان با نومرهٔ ۴ . . . . . . ۱۰۰
سواد کاغذ دوم پاشا خان با نومرهٔ ۵ . . . . ۱۰۲
مسودهٔ کاغذ شخص اول دولت علیهٔ ایران مستوفی الممالک
با نومرهٔ ٦ . . . . ۱۰۴
مسودهٔ عریضهٔ قونسول دولت علیهٔ ایران با نومرهٔ ۷ . . ۱۰۷
مسودهٔ کاغذ میرزا حسین خان با نومرهٔ ۸ . . . . . . ۱۰۸
مسودهٔ کاغذ حسنعلیخان با نومرهٔ ۹ . . . . ۱۱۱
مسودهٔ کاغذ ناصرالملک محمود خان با نومرهٔ ۱۰ . . . . ۱۱۳
مسودهٔ کاغذ ملکم خان با نومرهٔ ۱۱ . . . . ۱۱۵
مسودهٔ کاغذ میرزا یوسف خان با نومرهٔ ۱۲ . . . . . ۱۱۹
مسودهٔ کاغذ دیگر بمیرزا یوسف خان با نومرهٔ ۱۳ . . ۱۲۱
سواد کریتکا در مقابل عقیدهٔ سعاوی افندی ۱۲۴
به حاجی شیخ محسن خان ۱۲۷
به میرزا یوسف خان ۱۴۱
به منیف افندی ۱۴۵
به صدراعظم دولت علیهٔ عثمانیه عالی پاشا ۱۴۸
به وزارت علوم ایران ۱۵۰
به روح‌القدس ملکم خان ۱٦۳
به ملکم خان ۱٦۵
به شاهزاده جلال‌الدین میرزا ۱۷۰
به شاهزاده جلال‌الدین میرزا ۱۷۴
به علی خان ۱۷۷
به ملکم خان ۱۸۰
به شاهزاده جلال‌الدین میرزا ۱۸۲
به میرزا یوسف خان ۱۸۳
به ملکم خان ۱۸۸
به مؤتمن‌السلطان میرزا مصطفی خان ۱۹۰

به ملکم خان ۱۹۲
به ملکم خان ۱۹۵
به میرزا یوسف خان ۱۹۹
به میرزا یوسف خان ۲۰۳
به میرزا محمد جعفر مترجم تمثیلات ۲۰۴
به میرزا یوسف خان ۲۱۱
به میرزا یوسف خان ۲۱۵
به میرزا یوسف خان ۲۱۶
به شاهزاده جلال‌الدین میرزا ۲۲۰
به شاهزاده جلال‌الدین میرزا ۲۲۶
به ملکم خان ۲۲۹
به ملکم خان ۲۳۱
به ملکم خان ۲۳۴
به میرزا یوسف خان ۲۳۸
به میرزا یوسف خان ۲۴۰
به میرزا یوسف خان ۲۴۲
به ملکم خان ۲۴۴
به شاهزاده جلال‌الدین میرزا ۲۴۷
به مانکجی ۲۴۹
به شاهزاده جلال‌الدین میرزا ۲۵۲
به ملکم خان ۲۵۴
به ملکم خان ۲۵۹
بدو نفر از وزرای عثمانیه ۲۶۰
به میرزا یوسف خان ۲۶۶
به میرزا یوسف خان ۲۷۰
به ملکم خان ۲۷۸
به ملکم خان ۲۸۳
بسط و تفصیل مطالبی است که دراواخرماه مارت سنه ۱۸۷۲
از جناب روح‌القدس در تفلیس در هنگام عبورش ازاین
بلده بعزیمت طهران در چند مجلس شنیده‌ام . . . ۲۸۶

به علی خان ۲۹۶
به مسیو نیکولای ۲۹۹
به محرر روزنامهٔ حقایق ۳۰۲
به مسیو نیکولای ۳۰۷
به میرزا یوسف خان ۳۰۹
به رئیس وزارت خارجه ۳۱۱
به علی خان ۳۱۳
به اعتضادالسلطنه ۳۱۵
به مسیو نیکولای ۳۱۹
به مسیو نیقولای ۳۲۱
به مسیو نیقولای ۳۲۲
به آقا میرزا محمد رفیع صدرالعلما ۳۲۴
به فرهاد میرزا ۳۲۸
به ملکم خان ۳۳۱
به میرزا یوسف خان ۳۳۳
به مانکجی ۳۳۶
به مانکجی ۳۳۹
به یکی از سادات و اشراف طهران ۳۴۱
به میرزا مصطفی ۳۴۳
به حاجی معتمدالدوله ۳۴۶
سرگذشت میرزا فتحعلی آخوندآوف ۳۴۹
شهادتنامه ۳۵۶
شهادتنامه ۳۵۸

از نامه هائی که به میرزا فتحعلی آخوندآوف نوشته اند

از میرزا یوسف خان ۳۶۰
اصلاح خط ما (ترجمهٔ فارسی روزنامهٔ سعاوی افندی) . . ۳۶۲
از میرزا یوسف خان ۳۶۶

از میرزا یوسف خان ۳۶۸
از میرزا یوسف خان ۳۷۰
از جلال‌الدین میرزا ۳۷۳
از جلال‌الدین میرزا ۳۷۴
از ملکم خان ۳۷۹
از ملکم خان ۳۸۲
از ملکم خان ۳۸۳
از علی خان ۳۸۵
از مانکجی ۳۸۷
از میرزا آقا ۳۸۹
از میرزا آقا ۳۹۱
از جلال‌الدین میرزا ۳۹۳
از جلال‌الدین میرزا ۳۹۴
از مانکجی ۳۹۵
از میرزا یوسف خان ۳۹۸
از میرزا یوسف خان ۳۹۹
از ملکم خان ۴۰۱
از مانکجی ۴۰۲
از مانکجی ۴۰۴
از مانکجی ۴۰۷
از ملکم خان ۴۰۸
از مسیو نیکولایی ۴۱۱
از مسیو نیکولایی ۴۱۴
از مسیو نیکولایی ۴۱۷
از محمد رفیع طباطبائی ۴۲۱
از مانکجی ۴۲۳
از اعتضادالسلطنه ۴۲۵
از اعتضادالسلطنه ۴۲۶
از نیقولایی ۴۲۸

از مانکجی ۴۲۹
از مانکجی ۴۳۲
از دستور جاماسپجی ۴۳۴
از میرزا یوسف خان ۴۳۶
از میرزا یوسف خان ۴۳۷
آخرین لایحهٔ الفبای نو ۴۳۸



۲۷۵ ریال

نسیم شمال
سید اشرف‌الدین رشتی

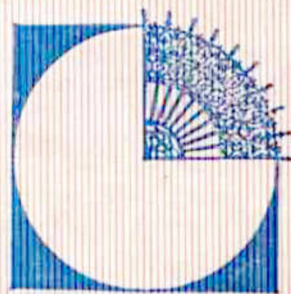
کشف تلبیس
یا دورونی و نیرنگ انگلیس

در پیرامون ادبیات
سید احمد کسروی

طبیب اجباری
مولیر ، اعتمادالسلطنه

هفتاد و دو ملت
میرزا آقاخان کرمانی

چاپ نور



کوروش ، بازارچهٔ کتاب

شمارهٔ ثبت ۶۳۳ - ۵۷/۸/۲